سفرنامه و وقایع الایام شیخ الاسلام قزوین

بخط خود مؤلف

مجلد دوم و قسمتی از جلد سوم است

مقدمه و معرفی کتاب و فهرست بعضی مطالب ضمیمه جلد اول است
و مطالب مهم منحصر به آنچه در فهرست آمده نیست - بعضی مطالب کلی از
قبیل وضع زندگانی و خورد و خوراک و پوشاک رعایا و رفتار حکام و مالکین
با مردم و غیره مطلبی نیست که در یکی دو صفحه آمده باشد بلکه چیزهائیست که مؤلف
در طی مسافرتهای عدیده در ظرف چند سال که همراه اردوکشی های سردار و معاونت او
در بروجرد و همدان و زنجان و شهرهای دیگر دیده و چنانکه دیده میشود روز بروز نوشته
و تصور نمیرود در هیچ کتابی به این تفصیل با تشریح جزئیات حتی نشست و برخواستها
و نوع غذاهای همه طبقات و خصوصیات و نام غذاها و سفره اعیان و صدرها
رسوم و آداب از زندگانی روزمره مردم و اخلاق عمومی به این سادگی و راستی بدون
هر پیرایه نوشته شده باشد و در حقیقت با دقت در سطور و اوراق و مندرجات این دفتر
تمام زندگانی مردم قسمتی از کشور (غرب و جنوب قدری از مرکز) مانند آئینه در برابر چشم
خواننده جلوه گر و نمایان میگردد که گوئی ادمی خود در آن ایام بوده و شاهد و ناظر همه وقایع است
چه نویسنده سفرنامه بنقل کلیات قناعت نکرده و جزئیات و ریزه کاریها را همه و همه نوشته

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای وافر پروردگاری را سزاست که ما را از کتم عدم بعرصهٔ وجود
آورد و بخلعت خلقت و نعمتهای نامتناهی متنعم ساخت و پیکر ما بندگان را
مخزن هر گونه نعمت و زینت از قوهٔ باصره و ناطقه و لامسه و سامعه و ذائقه و سایره
قرار داده در حرکت و سکون و غیره از دست و چشم و گوش و زبان و پا
و سایر مستغنی فرموده من المهد الی اللحد بتفضل و کرمش من حیث لا یحتسب
نعمتها را از خزانهٔ غیبی بخود کفالت فرماید و برای بهانهٔ قبول منتهات انسانی و
جانی و انبیای مرسلین و اولیای کرام صلوات الله علیهم اجمعین بر دلیل
شاهراه هدایت نمود و از بادیهٔ جهالت و ظلمت ضلالت ببرکات دلالت
دارنشان حضرت حقی همت داشته‌اند که هادی عامهٔ بندگان رهنمایند بهشت
از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش بدر آید. و بعد این بنده
خاطی و عاصی اقل تراب اقدام المؤمنین حاج میرزا منصور المحتاج الی

الی الغفران الملک الغفور بملاحظه اینکه سرانجام طبقات حیوانات اندراج فنا

آمده و وافی هدایه کل نفس ذائقة الموت مصداق الحال میباشد چندی

نگذرد که این ابدان از حیز انتفاع افتاده و مدبره بدان از مصاحبت فعله خود بیزار

مانده و سر و قبای هستی چاک خواهد ساخت و بستر از خاک خوابه انداخت

چون تقاضای روزگار کلیة اعم از بغض و حب اکل و شرب قیام و قعود سفر و حضر

اقبال و ادبار بر زوال است ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام

موافق امارات معتبره نقلیه و امتحانات و تجربیات حسنه بنی آدم بعد از مرگ آنچه

جهة بقای او فایده نبخشد مگر ولد صالح و آثار خیر یا گفتار و آثار خیر و کردار

که در صفحه قرطاس ثبت آید بنده بی بضاعت را که با بضاعت مزجاة قدرة ایجاد

باقیات صالحات مراد و لهذا رفتار و گفتار روزانه خود را در کتابی درج نمودم بهر کار کنار ثبت

چنانچه در حسب تقریرات بجای اجل موعود یک شد از این کتاب چند ابیاتی باقی ماند

و هرگاه در مدت مقرره و ایام عمر استدادی بهم رسد زمان گذشته را با هر وقتی

مطابق کنم احسان ابناء جنس و لذات مصاحبت اهل دل را مرور نمودم هر طبقه

ذوی الحقوق لذا ساخته و دریغا و مواهب نعمای را سپاس گزاری نمایم برایام اشتغال انجمن

بهر آنانست چند و اسباب تنبه فراهم کند و بر روزگار و زمان عبارت

مرور کنم

مرور کنم چه جد و جهد در عبارت نمایم چند سالی قبل یک جلد از نامه اعمال خود ختم نمودم اینک

بتوفیق حی ابد دائم قیوم بیزوال شروع در جلد دویم نمودم و بالله المستعان و علیه التکلان

هذا جلد دویم از کتاب روزنامه

اواخر شهر ذیحجه الحرام ابتدای تحریر شد

ملا عبدالرحیم آمد یک جفت جوراب با چند عدد خیار سبز تا نار برای من تعارف آورده

دو ساعتی نشسته چای خورده رفتند وقت عصر بسیار هوا گرفته و خفه بود من خود را

مشغول تحریر نمودم مغرب شد نماز خوانده تنها بودم کاغذی بجناب عمید الملک و یکی دیگر کاغذ

هم بجناب مظفر الدوله نوشته در ساعت سه شام خواستم حاضر نمودم چند لقمه خوردم

سه ساعتی از شب بود ساعت چهار خوابیده عجب در آن است در این فضای دالان اطاق

بخوابم با لحاف هوا موذی نیست تا شب صبح بخوابم الحمد لله صبح سه شنبه ۲۸

از خواب برخاسته نماز خواندم ملا عبدالرحیم ملا علی اکبر آمده ساعتی نشستند من مشغول

تحریر شدم از برای عمید الملک و مظفر الدوله در طهران میرزا کریم میرزا کریم نتیجه

آمده هم شیر در الهه با یک تا سید علی محمد شیخ مرتضی آمده کاغذهای من تمام شد

گفتم رحیمی بیا برو شهر برو کاغذها را به حاجی ببرد گفتم نان بیاورند آوردند همه خوردیم
بعد از ساعتی متفرق شدند من خواستم بخوابم شاهوند یکه با جود آمد ببر [illegible]
آمد کاغذ [illegible] نوشته گفتم نان از برای عباس شاهوند آوردند خوردند رفت من خوابیدم
بیدار شدم چای خوردم میرزا کریم آمد اسبهای ما را گفتم آوردند بستند بحیاط برخاسته
رفتم بیابان با میرزا کریم گردش کردیم نیم ساعت از شب رفته آمدم منزل نماز خوانده کاغذ
کاغذ میرزا محمد خان آمد جواب نوشته تا سید محمد آمد گفتم شام آوردند خورده بعد از ساعتی
خوابیده امشب الحمدلله راحت خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۹ برخاسته

دیشب را با اذیت کشیدم بیدار خواب دست داد هوا گرم در میان اطاق برگشت
حمام لازم شده بود خبر کرده بودم حمام رفتم ساعتی در حمام بودم سر کیسه کرده خانه برآمدم
میرزا محمد خان وارد شد میرزا کریم آمد صحبت متفرقه بود که گذارش نهار را آوردند خوردیم
بعد از ساعتی آنها رفتند بگردش من ساعتی خوابیده برخاستم همه چای خوردند
من کاغذی به سردار نوشته دادم بحاجی [illegible] ببرند شهر به [illegible] به [illegible] خان
رفت من برخاسته با [illegible] اکبر و میرزا عبدالله رفتیم [illegible] خانه تا الی سر چشمه رود
خانه فی الحقیقه زاینده رود بنظرم آمد پایین زیاد از آب بود در سر چشمه درست
وقت کم

رفت نمودم دیدم از میان سنگها چون آب میجوشد جاهای با صفای خوبی است
غروب دم آسیا رسیدیم وضو گرفته آمدم مغرب منزل رسیدم دیدم چند
نفر در اینجا هستند گفتند محمد ابراهیم خان نایب ملوکات است بمطالبه مالیات آمده است
اول سؤال جواب با تندی و سختی کشید دعوا بین رعیت و نوکرهای خان الآن خرج
سؤال جواب بجنگ کشیده چند مرتبه خواستم بگویم برنجند بیرون نمایند باز صبر و حوصله نمودم بعد
از ساعتی باز با هم صلح کردیم شام آوردند خوردیم چهار و ربع از شب رفته رفتند من
برخاسته رفتم بالای بام رخت خواب انداختند خوابیدم ولی آنقدر سرد بود با لحاف
دو تا گرگان از شدت سرما خوابم نمیبرد خیالات هم زیاد اذیت میکرد

صبح روز پنجشنبه سلخ از خواب برخاسته آمدم پایین نماز قرآنی
خوانده لدهای محمد ابراهیم خان آمده که قمه بالای رعیت نماز دیده اوقات تلخ در سؤال
و جواب بودیم الحمدلله پیدا شد چهل قران نقد از بابت مالیات دادند قبوضات
زین العابدین خان هم رد کرده از خود محمد ابراهیم خان قبض گرفتم قران هم بادش انعام
دادم با بابک آمد نهار آوردند خوردیم بعد از ساعتی آنها رفتند منزل خودشان من ساعتی
در اطاق قرق بسته گاهی خواب گاهی بیدار ناچار برخاسته وضو گرفته نمازی خوانده بتعاقب

ملا علی اکبر و بابا بیک فراش آمدند مشغول نوشتن حساب شدند من هم روزنامه خود را
نوشته وقت عصر شد یک دو نفر رعیت دعوا کرده بودند محمد ابراهیم خان هم بود گفتم چوب زدند
یک نفر را چوب زدند بعد از ساعتی مرخص شده رفتند اجماع رعیت [illegible] دارا [illegible] سؤال
و جواب [illegible] آنها رفتند محمد ابراهیم خان هم رفت به منزل میرزا کریم من و ملا علی اکبر
مشغول نوشتن حساب بابا بیک شدیم گفتم از برای آنها شام بردند و شام ما را هم آوردند خوردیم
رفتیم بالای [illegible] در زیر لحاف و [illegible] انداخته باز نصف شب سرد شد عجب هوایی
دارد شبها خوب به استراحت خوابیدم

صبح روز جمعه [illegible]

[illegible] از خواب برخاسته آمدم پایین نماز قرآن خوانده محمد ابراهیم خان
آمد [illegible] بابا بیک [illegible] بعد از ساعتی [illegible] آوردند
شد رفت ملا علی اکبر ملا رحیم و بابا بیک آمدند حساب بابا بیک نوشته وقت نهار شد
نان پنیری [illegible] خوردیم آنها متفرق شدند من در اطاق قدری خوابیدم [illegible] ساعت
به غروب مانده برخاسته وضو گرفته نمازی خواندم چایی خوردم سید علی محمد آمد چایی خورد رفت
[illegible] گفتم [illegible] از برای آقا سید علی [illegible]
[illegible] از برای عیالش [illegible] ملا علی اکبر آمد چند روز بود روزنامه خود را مقابله نکرده بودم
مقابله نمودم

مقابله نمودم یک ساعت به غروب مانده بسیار کسل بودم تنها نشسته خیال می‌کردم از دست رعیتهای
قلعه [illegible] عارض شده بود گفته بودم آنها بیایند آمدند سؤال جواب [illegible] درست نرسیدند
کاغذ مفصل [illegible] از برای آقا میرزا کریم خان نوشته [illegible] مهدی قلی خان
[illegible] حکم [illegible] رعیت قلعه [illegible] رفتند خلاصه وقت عصر آمدند
[illegible] گردش [illegible] خانه [illegible] نشستیم بعد برخاسته آمدم منزل ملا علی اکبر و آقا سید علی محمد بود
صحبت نمودیم شام آوردند من نان [illegible] با اسفناج [illegible] خوردم رفتم بالای بام خوابیدم

صبح روز شنبه دویم

از خواب برخاسته آمدم پایین نماز و قرآن خوانده
بیکار و تنها بودم از حکایات کلیات [illegible] کاغذ آقا میرزا کریم [illegible] فقره خود را
نوشته بودند فرستاده بودم معلوم [illegible] رفت [illegible] ناهار [illegible] آب گوشت [illegible]
قدری خوابیدم پنج ساعت به غروب مانده آقا میرزا کریم وارد اطاق شد برخاسته صحبت
که شهر رفته بود آمد با کاغذهای طهران [illegible] مفصل [illegible] سردار [illegible] شرح مفصل [illegible] نوشته
و [illegible] از بابت این فقرات املاک هیچ ننوشته اند جناب عمید الملک نوشته اند مخدوم طهران
[illegible] جواب نمودم [illegible] در آنجا در سؤال و جواب [illegible] میرزا کریم [illegible] باید
تا خبر [illegible] از طهران [illegible] کاغذ [illegible] خوانده چایی خوردم نماز خوانده

مشغول کاغذ نویسی شدم تا ساعت چهار از شب رفته مشغول بودم چند لقمه شام خوردم
رفتم بالای بام از شدت خیالات و رفت و آمد نوکرها خوابم نبرد ولی هوا خوب سرد بود
یکنفر مقصر را گرفته حبس نمودم حسین بیک شاهسون آمد تبوسطان آن پسره که دختر را دزدیده
پانصد هزار و یک بره تعارف آورده بود پول را بنوکرهای قراول تقسیم نمودم گفتم بره را بکشند

صبح روز یکشنبه ۳

از خواب برخواسته نماز خوانده میرزا کریم مامور آمد
چائی خوردیم کاغذجات طهران تمام شد مهر کرده دادم ببرند شهر به پستخانه به هند کاغذی هم
بعمید الملک نوشته او رفت منزلش مبلغ ده تومان نقد از برای خرجش و [illegible] از برای [illegible]
دادم بابا بیک برد بمنزلش کاغذی بعذرخواهی نوشتم دادم ولی بزحمت زیاد این باب را
جمع آوری کرد قبای کهنه آمد صفا [illegible] لفظی نخورد من هم گفتم اسبها را درست کردند سوار شده
رفتم به پیکوهان ابراهیم خان برادر جهانگیر خان تا میرزا کریم خان هم با درجا [illegible]
آمده وارد شده بعد آقا میرزا محمد قاسم هم بود پسر جهانگیر خان هم بعد آمد [illegible] چائی خوردند در
باغچه منزل کمه بعد چند قلیانی کشیده نهار آوردند چلو بود کباب چند رنگ خورش
خوردیم جا انداختند خواستم بخوابم آفتاب بود بقدر ربع ساعتی خوابیده بیدار شده
خربزه
برخواسته چائی نماز خوانده بعد تیراندازی کردند در سه ساعتی سوار شدم قدری بالا رفتیم
جاهای را [illegible] تا میرزا کریم اصرار نمود برویم کریف قبول نکرده گفتم کار دارم شب
میروم خوا

میروم فردا صبح زود می آیم مهمان آقا میرزا محمد قاسم هستم نیم یک غروب آمدم منزل بملاحظه
نخوابیدن روز کسل بودم از شهر چند دانه خیار آورده بودند ولی خیارها هیچ رسیده
مغز خیار خوردم برف حاضر بود یکدو مرتبه آب خوردم نماز خوانده تنها بودم قدری چیز
نوشته بملاحظه کسالت گفتم شام را زودتر حاضر نمایند آوردند [illegible] قدری
خورده برخواسته رفتم بالای بام خوابیدم اول شب هوا خوب بود ولی در آخر شب قدری
گرم شد من برخواسته جا بجا از [illegible] کردم بالحاف دکان خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۴

برخواسته حمام لازم شده بود آمدم پائین اگر میخواستم
اینجا حمام بروم هم سرد بود هم کثیف و معطل هم میشوم آفتاب میخورم گفتم مالها را درست کردند
بخیال اینکه میروم در کریف بحمام از حمام برآمده میروم پیش آقا میرزا محمد قاسم ناهار نخورده
سوار شده رفتم بکریف در حمام را بسته بودند آمدند باز کردند رفتم حمام از حمام برآمده رفتم
تا میرزا کریم رفتم [illegible] صاحبان مال آمده اسبها را شناخته بر انداز ساعتی
طول کشید رفتیم [illegible] میرزا محمد قاسم عمارت هم بی سرشت [illegible] خوب
بازی اینجا [illegible] چائی آوردند من نخوردم [illegible] خواستم آوردند خوردم بعد از ساعتی نهار
آوردند همه چیز بود [illegible] کباب خوردم خوابیدم از خواب برخواسته چائی
خوردم جمعیت [illegible] آمده بودند [illegible] سوار شده رفتم

ارز تا هیچدار غروب آفتاب دارد که غرق شده خانه که غذا بالای بام فرش کردیم هنوز
هوا خوب سرد نبود چونکه آب زیاد خورده بودم حالت خوشی نداشتم نبات زیاد خورده شام
او کفاف در ساعت سه قدری شیر برنج خوردم بعد شام نخوردم رخت خواب آوردند لحاف عبا انداختم
دیدم سرد بود یک جاجیم هم آوردند انداختند خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۵

از خواب برخاسته نماز خوانده چائی درست کنند تنور گرم کردند نان [illegible] خوردیم چند نفر [illegible]
آمدند سؤال و جواب با اینها نمودم آفتاب آمد رفتم لب قنات [illegible] ساعتی در سر قنات دیدم با اینها
گردش [illegible] زیاد [illegible] آنجا افتاده [illegible] زراعت [illegible] خواستم [illegible] و مال
گرفته ببرم جمعیت زیاد داشتند یقین [illegible] آمدم منزل [illegible] ساعتی خوابید برخاستم
نان پنیر سبزی تخم مرغ [illegible] آوردند خوردیم کاغذی یوسف خان [illegible]
این ایام نوشته [illegible] بیکار بودم تنها خوابیدم پنج به غروب مانده
برخاستم وضو گرفته نمازی خوانده چائی درست کردند تنباکو از منزل اول [illegible] چند
قلیانی کشیدم آدم [illegible] آمد [illegible] سوار شده رفتم [illegible] طایفه [illegible] اینها [illegible]
التزام گرفت [illegible] انعام دادم [illegible] یک ساعت [illegible]
دارد [illegible] وقت گذشته بود [illegible] پیاده شده رفتم [illegible]

بالای بام لحاف

بالای بام بود قلیانی کشیده نمازی خوانده قدری بازی تخته نمودیم رفتیم بالا شام خوردیم
آمدیم بالای بام خوابیدیم

صبح روز چهارشنبه ۶

از خواب برخاسته بعد از صرف چائی قدری گردش کردیم آقا میرزا ولی مجتهد آمد نهار را
آنجا خوردند رفتند ما خوابیدیم از خواب برخاسته نماز خوانده چائی خوردم بابابک آمد قدری
پول آورده داد [illegible] تحویل عبدالله دادم حکمی [illegible] مأموری [illegible] از برای ایل [illegible]
شاهسون [illegible] رفتیم بیرون گردش کرده مغرب
آمدیم قدری بازی کرده شام خوردیم رفتیم بالای بام خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۷ از خواب برخاسته نمازی خوانده چائی خوردم [illegible]
رفتیم [illegible] آقا میرزا ولی یک ساعتی در آنجا بودیم آمدیم منزل آدم حاجی آقا [illegible]
آمده در فقره [illegible] سؤال و جواب [illegible] مشغول بازی شدیم [illegible] نهار
آورده خوردیم خوابیدیم برخاسته [illegible] آمد با نایب در فقره ملک [illegible]
عبدالحسین [illegible] از طهران آمد خبر خوشی [illegible] تلگراف امین السلطان [illegible] کاغذهای [illegible]
خواستم [illegible] رشید [illegible] برخاستم [illegible]
رفتیم گردش [illegible] قبرستان تاریخ بعضی سنگها [illegible] هزار [illegible]

خیلی قبرستان کهنه است اکثر زوار شهید نوشته اند یک از شب رفته آمدیم منزل
خسته شده بودیم رفتیم بالای بام نشستیم قدری کاغذ نویسی کردیم بعد مهمهای خود نخش کاری کجکلنی
نمودیم شام خوردیم آمدیم خوابیدیم

صبح روز جمعه ۸ از خواب برخاسته
نماز خوانده چای خوردیم سه ساعت به شب مانده سوار شده آمدیم بقراقمش کاغذی بیوسف خان
سرتیپ نوشته کاغذی بفرج الله خان نوشته عبدالله را فرستادم رفت بخانه خودشان سنغر
آمده بعد اینها را روانه نموده رفتند نهار خورده خوابیدیم از خواب برخاسته نماز خوانده چائی خوردم
در حوالی شب قبل دزدی شده بود در ده در سوال جواب بودیم با اینها محمد ابراهیم خان وارد شده اثابت
مالیات قلیانی کشیده برخاست رفت نماز خوانده فرمان حرکت دادیم بردند مغرب شد نه نفر
رعیت را آوردم چوب زدیم گاو گوسفندشان بمیان محصولات رفته بود آنها را سر داده نمازی خواندم
تنها بودم مشغول تحریر شدم گفتم شام از برای محمد ابراهیم خان بردند خودم تنها شام خوردم
نهالهاش را آگاه نمود دادند منهم در ساعت سه از شب رفته برخاسته رفتم بالا روی خوابیدم

صبح روز شنبه ۹ از خواب برخاسته مشغول خواندن قرآن بودم محمد ابراهیم بیک
نایب حسبطلب به وجه مالیات آمده بود آمد یکفنجان چای خورد دلتنگ شده است گفت اگر پول
ندارید من میبرم شهر چند روز دیگر خواهم آمدن کاغذی ببابابک نوشتم که اگر بتوانی بسی
سرانجام نموده قبض بگیر خداحافظی نموده رفت از این خیال آسوده شده مشغول تحریر شدم که تا

عبدالرحیم

عبدالرحیم آمد دو سه تومان پول بابت قیمت گندم آورد حساب او را هم رسیدگی نموده
قبض داده او هم آنجه شد رفت کدخدا رضاعلی کهریزی آمد بره آورده او هم رفت لقمه
نانی خواسته آوردند خورده خوابیده برخاستم بابا بیک بملاحظات عید آمد مرخصی گرفت
رفت بخانه اش کاغذی با کاغذ میرزا اکبر بیکخان نوشته در فقره رعیتی طلب داشت از شهر نی
قاطرچی ها آمدند هیزم بجهت نقل نمودند جمعی از کدخدایان شاهونه آمده اند که مالیات یوسف خان
سرتیپ را نمیخواهیم ملازم شخص او سرتیب میخواهیم اجاجی نمودند راست دروغ نمیدانم
وقت عصر او جواب کاغذ میرزا اکبر بیکخان را آوردند حکمی هم نوشته اند از برای کدخدای
آنطایفه شاهونه ها دادم خفیف رعیت ببرد احوال پرسی نوشته بود منهم مشغول تحریر بودم از برای
قزوین و طهران نزدیک غروب شد بسیار خسته و کسل شدم جمعی از رعیتها آمدند با آنها سوال
جواب نموده رفتند نماز خواندم مشغول تحریر شدم تنها بودم در این فصل در طهران و یا در قزوین
ممکن نیست بتوان اطاق نشست ولی در این جا تا من چهار ساعت در میان اطاق می نشینم
گرم هست ولی هوا موذی نیست بتوان زندگانی نمودن ملاحظه شام آوردند خوردم
رفتم بالای بام هوای خوبی بود خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۰
روز عید اضحی بود برخاسته رفتم پائین نماز دعا قرآن خوانده آخوندها آمدند شیخ آمد
ملاعلی اکبر دعا خواند حضرات گوسفند قربانی نمودند گفتم بدهند بفقرا رعیتها آمده بودند

جمعی بودند توسط مطلب آلودند زیاد اصرار نمودند قبول نکرده رفتند بسیار کسل شده بودم
دراز کشیده خواستم بخوابم خوابم نبرد برخاسته بعد از ساعتی لقمه نانی گفتم آوردند
چند لقمه خورده خوابیدم برخاستم چند نفر از ریش سفیدان خواستم آمدند اکثرها را
اجازه داده تا غروب گرفتار آن کار بودم علت ستونهای اما غزله را گذره رائید نماز مغرب
و عشا را خوانده مشغول تحریر شدم از آقا محمود کاغذ رسیده بود مفصل خوانده شام خوردم
رفتم خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۱۱ برخاسته نماز قرائتی
خوانده یکنفر رعیتی چوب زیادی زده بود که دزدیده بود رعایای قلعه حرقی آمده بودند بره آورده بودند
از برای دیدن عبید وحیدی غله آنها رفتند آقا سید محمد نامزد رعیت کهریزی نوشته بود
داداش یک الفچه فرستاده گوسفندهای ما را برده‌اند کاغذی بجناب عمید الملک و یک
کاغذی هم به میر تقی پسر مظفر الدوله نوشتم و از برای هر یک تره تعارف فرستادم
رعیت برد کاغذهای طهران هم تمام شد لقمه نانی خورده خوابیدم یک ساعتی بعد برخاسته
وضو گرفته نمازی خوانده ناهار آوردند رعایای آنچه آمده بودند بره آورده بودند احوال پرسی از آنها
نموده رفتند تا غروب مشغول تحریر بودم مغرب جواب کاغذ میرزا اکبر خان آوردند
نماز خوانده کاغذی بجهة یوسف خان سرتیپ نوشته ملا علی اکبر قبوض را نوشته بود
بیاید با یک صبح برود بکویتیان و کوهرق منهم یک کاغذ نوشتم ملا عبد الرحیم آمد کتاب
روزنامه خود مرا دادم ببرد به شهر جلد بگیرد نوشته جات طهران و قزوین را هم دادم
بولمقام

به پیشخانه رسانیده و مبلغ پنجاه اسم دادم بحاج شیخعلی صراف به حواله بابا دادم شام
خواسته آوردند خوردم بعد از ساعتی رفتم بالای بام خوابیدم خوب هوائی بود

صبح روز سه شنبه ۱۲ از خواب برخاسته حمام لازم شده بود آمدم پائین
عمله خواستم آوردند آن انبار نفت را که در دست رعیت است گرفته در زیر این سمت گذاشتم
از برای آتش زغاله ولی خواب مغشوش بود تیر خریده مشغول نبایی شدم کاغذی از برای
میرزا اکبر خان نوشتم گفتم حمام را گرم نمایند دلاک را خبر نمایند بروم حمام رعیت جمع شده بودند
داد و فریاد از برای نفقه بچه که صدای کوشتن آمد بابا یک نفر زن آوردند بهرام تقی علی
تازه آورد بجای رفتن حمام گفتم لقمه نانی آوردند خورده ساعتی خوابیده برخاسته رفتم حمام مرا
اعتقاد آنکه شخص فاعل مختار نیست ولی ملاها بعضی توجیهی می‌نمایند صورت علی اشرف کهریزی
آمد بابت که همیشه همراه من باشند گفتم بماند انشاء الله بسته بمحل آن است تا چه بشود جای
خورده عمله بنا خواستم با بنا سر گرفتن نقشه دستور العمل دادم رفتم حمام استاد اسمعیل نجار آمده گرفتن را
بار بگیرد یک و نیم غروب مانده برآمدم نماز خوانده یک کاسه آب لیمو درست کردند با برف خورده در عرش
صبح شدند در فقره مردن آن طفل سؤال و جواب نمودند هر چه خواستم اصلاح نمایند نشد تا یک و نیم
از شب گذشته گرفتار بودم برخاسته نماز خوانده روزنامه خود مرا نوشته هوا خوب بود گفتم شام

گفتم شام زود بدهند خورده بخوابیم لهذا صبح زود برخواسته گرم نشده حرکت نمائیم
شام آوردند خورده ساعت سه از شب رفته رفتیم بالای بام خوابیده

صبح روز چهارشنبه ۱۳ گفتم ناهار را درست نمایند نماز خوانده چائی
جمعی از رعایا آمدند دستورالعمل بنائی داده سوار شدم بیرون معطل آمدم بگذرد ق
بابا بیگ و کدخدا با چند نفر آمدند جلو بابا بیگ کجلقی نمود بکدخدا فحش دادم آمدم عربند آباد یوسف خان
سرتیپ باغ [illegible] دارد چاپار شدم چوقی کشیده ناهار آوردند چلو سماق جوجه آتش
آبگوشت قیمه پلو خوردیم سرتیپ رفت اندرون از برای من رخت خواب آوردند عصری
خوابیده برخواستم شام را آوردند بعد سرتیپ آمد چند نفر آمدند سه نفر سادات آمدند
خبری گرفتند رفتند چائی خوردیم ساعتی خلوت نمود بسرتیپ صحبت اصلاح نمودم و ق
ظهر شد سرتیپ برخواست رفت حرم متفرق شدند حاجی سقا آمد خواهش کرد
از برای میرزا اکبر خان کاغذی نوشتم دادم سوارش همراه برد بعد از مغرب نماز خوانده
سرتیپ آمد از اندرون منهم روزنامه خود را نوشته مشغول صحبت شدیم از هر قبیل صحبت
بیان بکد قرار اصلاح را داده قدری رضا شد باتفاق من برویم بگردیم از دیگ شام
خورده بودیم چند نفر سوار آمدند که ناهار اگر فرستند سی چهل سوار از جانب رئیس آمدند
ریخته

ریخته گرفتند بستند بردند اوقات سرتیپ تلخ شد رو کرد بمن با این وضع میتوان
زندگانی نمود شام خورده بلافاصله برخواست رفت از اوقات تلخی با اندرون چند نفر
سوار را حاضر نمود ظاهرا ناهار را انجا است بجائی نفرستند از برای من رخت خواب آوردند
در چاپار رانه خفتند من خوابیدم صبح روز پنجشنبه ۱۴ از خواب برخواسته
همه در خواب لهذا من جا جا برداشته رفتم سر نهر آب وضو گرفته آمدم نماز خوانده بعد آدمها بیدار
شدند سماور آوردند یک فنجان چائی خورده قلیانی کشیده سرتیپ آمد بیرون ناهار
را حاضر نمودند لهذا اول دسته سوار شدیم بسیار تند رفتیم سه ساعت و نیم از دسته رفته
دارکرتف شده ساعتی نشسته ناهار خورده خواستیم بخوابیم خوابم نبرد برخواسته نماز خوانده چائی
خوردیم رفتیم میان باغ مهمان خانه سید درویشی تازه طلب کرده صحبت درویش نشستیم از یک
لوتش یک فنجان چائی داد خوردیم یک قلیانی کشیده رفتیم بالای بام مهمان خانه گردش
کردیم صحبت نمودیم بعضیها آمدند لهذا تا نیم ساعت از شب رفته رفتیم بعمارت نماز خوانده چند
دستی تخته بازی کردیم کباب جوجه آوردند خوردیم شام آوردند خوردیم رفتیم بالای بام
نیم ساعتی صحبت کرده خوابیدیم صبح روز جمعه ۱۵ از خواب
برخواسته گفتم ناهار را درست کردند چائی خوردیم قدری معطل شدیم تا میرزا [illegible]

با رئیس حساب خودشان علی‌محمد منجمات رو طهران هر چه اصرار نمود پیغام سلام
از بابت عمل خودش از برای رئیس پیغام داد من قبول نکردم طفره زدم کم‌کم حرارت جوعی به
سوار شده یک ساعت از دسته رفته وارد دو رفتن تپه عمله مشغول کار کردن بودند دیدم
در آنجا استاد دستورالعمل داده قلیانی کشیده زیاد خسته و کسل بودم جنبه لقمان بات
تخم مرغ آوردند خورده خوابیدم امروز در اطاق عاشقانه زیاد گرم شده بود استراحت
نخوابیده زیاد اذیت کشیدم نزدیک غروب مانده برخواسته سر بنا و عمله رفته قدری ایستاده هوا
امروز بسیار گرم و خفه است سماور خواستم گفتند رعیتی که بشهر رفته بود آمده است به تعقیب
فرستادم معلوم شد رفقای آن رعیت آمده اند یکنفر مانده است تا جواب کاغذها را گرفته
بیاورد وضو گرفته رفتم سر وقت بنا و عمله ساعتی در آنجا بودم پیره مردی آمد و اظهار تشنگی
من هیچ ندیده بودم از قراریکه نقل مینمود در زمان سلطنت فتحعلیشاه سی سال
زیادتر داشتم ظاهرا اگر صد سال زیادتر داشته باشد خیلی پیره مرد و افتاده بود قدری
حال و احوال پرسیدم ده هزار انعام دادم رفتم اطاق نماز خوانده چائی خوردم
استاد حسن نقشه آمد فرستادم رفت سرچشمه آب بیاورند از برای عمارت قرار شد
فردا کار نمایند بعد جمعی از رعیت آمدند در فقره اراضی دیگه چیزی که عرض داشتند
بعد از نماز

بعد از نماز مغرب و عشاء رفتم بالای بام هوای خوبی بود ساعتی نشسته قلیانی کشیده
آمدم پائین قلیانی کشیده شام خواستم سهمی جوجه با آلوچه تهیه دیده بعد از خورده رفتم
بالای بام خوابیده هوای خوبی بود

صبح روز پنجشنبه ۱۶

از خواب برخواسته آمدم نماز خوانده با بهرام قبله و خالق بیرون رفته تحقیق کرده فحش دادم
اد فاتحه تلفن خواستم چوب کاری نمایم باز صبر نمودم تا وقتش برسد رعیت از شهر آمد
جواب بابت عمیدالملک و مظفرالدوله را آورد و عمیدالملک نوشته از مجد ... از صدارت
و دیوانخانه عدلیه حکم شده است مأمور نفرستم باید در توقیف املاک عجب وضعی است
میرزا کریم پیشخدمت را بانگار خواسته قرار شد کاغذ مفصلی شرح درست نوشته و موقوف
تلگرافی باسم حضرت والا نوشتم و کاغذی بجناب مظفرالدوله که تلگراف بزنند رعیتی
خواسته که امید زیاد دادم بقاصدی شش اسب خودم بشهر برسانند تا جواب شود از حاجی شیخ
شلوار قبا خواسته بودم داده بعد رعایا جوقی آمدند مطالب داشتند گفتند رفتند
کدخدا عبدالرحیم رشت قاتان ... آورد داد قبض گرفت رفت کاغذی قلیخان ترتیب
نوشته که چند رأس گاو از رعایای ملاآبادی دزدیده اند بن رسیده برسند جواب کنیم چند
روز دیگر بیاید تا بابک بیاید بروند و جواب تمام از تفصیل با خبر باشم آنوقت چیزی بنویسیم

شاهسونها نیز سلطان آن چند نفر قاتلین که فرار کرده اند رفته اند بگیرند قره داوسم کهکلو
نجف رفت رعیتهای بنگلی کند آمدند میخواهند صفی بهارانه بدهند که ما تازه از کهریز
رفته ایم به بنگی کند نشسته ایم نباید صفی بهاره بهم بدهیم بیرون خته که انهارا اسم مخمس دادم رفتند گفتم
لقمه نانی آوردند خوردم اگرچه از زیادی پشه و خیالات خوابم نخواهد برد ولی من باب آنکه
وظیفه و زدن از دست این بیررخته باشد هر ساعتی بخوابم تا چه شود ساعتی خوابیده برخاستم
سحور آوردند بابابیک آمد قدری پول صفی بهاره قریه کوندوق و کهریز را آورد رفتم سر بنا و عمله
کاری از پیش نمیرفت آمدم چائی خورده نمازی خوانده یکنفر بنا از کریف خواسته بودم آمد
رفتم بالای بام دستورالعمل او را داده تا یک ساعت از شب رفته بالای بام بودم نماز را آنجا
خوانده آمدم اطاق قدری کتاب خوانده شام خواستم آوردند خوردم رفتم بالای بام
خوابیدم صبح روز سه شنبه ۱۷ از خواب برخاسته عمله
و بنا و بقیه را در سر کار گذاشته چائی خورده ساعتی در سر بام گردیده چند نفر رعیت آمدند
از زن و مرد قرار انهارا دادم رفتند رعایای کرشق آمدند از بابت صفی بهاره قدری
نخواهم او تفهیم میداد قبض گرفته رفتند لقمه نانی خورده رفتم سر بنا و عمله ساعتی در آنجا بودم
آمدم نماز خوانده چائی خوردم کدخدای ... آمد رعایای قریه ... ملک ... حاج میرزا
بهاء الدین ... گفته

پسرها را بخشند ما را از وند ادلاغ ما ۴ را آوردند کاغذی نجم الملک نوشته و کاغذی به معظم الدوله
نوشته دادم بردند رفتم بالای بام پسر بنا و عمله نماز مغرب و عشا را در آنجا خوانده آمدم مشغول
تحریر شدم شام خواستم آوردند خوردم رفتم بالای بام خوابیدم وقت غروب هم
چند نفر رعیت آمدند ۲۵ ... آوردند اذن عروسی خواستند
صبح روز دوشنبه ۱۸ از عید غدیر بود برخاسته نماز خوانده چائی
خورده رفتم سر بنا و عمله کار آنها را راه انداخته مشغول شده بوساعتی در آنجا بودم آمدم ... طاق
بابابیک آمد قدری تنخواه از بابت صفی بهاره آورد داد قبض گرفت کاغذی به میرزا زین العابدین خان
سرهنگ نوشته که قبض و لوم نوشته بودند پنج ... از بابت مالیات ماهرات داده بودند دادم
بردند بکونترق از آنجا رعیت ببرد تا سید بهرام آمد که در قورقش ساکن ... سید فقیر
خوبی است رعیتی قدری انگور و آلو آوردند هزار دینار انعام دادم رفت مراد در شید خان قدری
قیصی آوردند از قلعه جوق ولی مارس ... هزار انعام دادم رفت قیصی ادادم رعیتها
بخورند انگور و آلو را دادم خورش درست نمایند لقمه نانی خورده در را بسته خواستم بخوابم
زیادی خیالات نمیگذارد یک ساعتی دراز کشیده برخاستم رفتم سر بنا و عمله تیرهای انبار را
انداختند آمدم نماز خوانده چائی خورده بیکار بودم رفتم سر بنا و عمله مشغول شدم وقت

مغرب بود قاصدی که بشهر رفته بود مراجعت نمود با یکی از عمید الملک و سطعر الدوله آورد مظفرالدوله
نوشته بود صلاح ندیدم تلگراف را بزنم اوقاتم زیاد تلخ شد یعنی چه عجب و معنی است یقین
محض پول تلگراف بود به بهانه که در کمال اوقات تلخی نماز را خوانده آمدم بالاخانه کاغذ
مفصلی از برای حاج شیخ صراف نوشته سه قران پول هم دادم رعیت پیاده ببرد تلگراف را
هم در جوف پاکت فرستادم حاج شیخ تلگراف نماید اگر بعد هم نوشته باشند ضرری هم
ندارد میدانستم این چه خیالی بود است که فرموده اند وجه صلاح دیدی هست از این خیال بیرون
نخواهم رفت ملاحظه صدارت بود یا حکومت در هر صورت برای یکیک ضرری نه نوشته ضرر دارد
نه یکیه برای حکومت صورت داده‌ام و نوشته‌ام تلگراف نمودم خبر از برای قیمت
تلگراف چیزی دیگر نبود وقت عذر مهد آقا تم بسیار تلخ عبدالله خوراهم در کار نشست
شب کم خوابیده گفتم شام آوردند خوردم رفتم بالای بام خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۱۹

از خواب برخاسته نماز و دعائی خوانده چائی خوردم
رفتم بالای بام سر بنا و عمله تا سر انبار را پوشانیدند طاقچه تو نخه را درست نمودند آفتاب بالا کرم
بود همراهمن در میان آفتاب بودم تا یک ساعت و نیم از دسته گذشته آمدم پائین قدری چیز نوشتم
نهار خواستم آوردند ملا علی اکبر هم بود قدری شیر برنج خوردم رفتم سر بنا و عمله ساعتی
در آنجا بودم

در آنجا بودم شب هم وقت آمدند که عالی از رعایای قلعه حوتی داشت که عذر از رضا علی کهریزی
آمد از قرار تقریر خودش ظاهراً شب شنبه با پچه یکنفر را از رعیت آنجا برده است رعایای شهر
رفته اند عارض شده اند اوقات من تلخ خیالم پریشان وقت ظهر شد هرچه خواستم بخوابم از شدت
خیالات خوابم نبرد اگر ربع ساعتی خوابیده ناچار رفتم سر بنا و عمله ساعتی بوده آمدم
نماز خوانده بیکه کاغذ نوشتم باز رفتم بیرون خود را مشغول نمایم میرزا محمد آمد شغاب
آلو بالو آورد دو هزار دینار دادم رفت بعد از نماز مغرب را خوانده آمدم بالاخانه اطاق مشغول تحریر
شدم کاغذی بحضرت والا سردار و کاغذی بحاج میرزا اسعد نوشته پنجاه دینار بابای
قصاب دادم بشهر ببرد و بعضی اسباب بگیرد شال از برای پالان و چیزی دیگر شام خواستم
خوردنش آلو بالو بود خوردم بعد از نیم ساعتی رفتم بالای بام عبدالله میرزا در خواب بود گفتم
انشاء الله صبح نمک فرنگ بخورد خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۰

از خواب برخاسته بنا و عمله آمدند سر کار رعیت هم خبر کردند آمدند گاه انبار را فعله
نمایند با انبار تازه ساخته بریزند رستم مطلب را آورد که یک نسخه حکیم تقی آن بیاسیا
آوردند از تقصیر او بگذرم من هم حرفی نزده از تقصیر او بگذشتم چه باید کرد با بنده گان خدا با
راه رفتن هرچه فکر نمودم به نشد من جواب بزنم او هم در میان این دهکده آبروئی دارد مصلحت
وضع خواهم

وضایع خواهند شد فایده از برای من ندارد تنها بعضی از رعایا خواهند نشستن دکاکین
ترسیدند از مطلب و یا خبر دیگر گویند مطلبی نیست بگویند چه خواهد شد خدا و رسول از زبان جهود
بیا بود دیگر که خواه عفو خداوند که قادر و قاهر بود زبان نبندد کالش را نه بست از برای
خدا شریک قرار دادند به پیغمبر که جمیع عالم بسته بوجود مبارک او شد خلق سحر خواندند
چه ها کردند بخشش و اولادش دیگر ما چه توقعی از این خلق خدا داریم رضا بحکم قضا خارج معبود
که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است باری مو ماهست که در این ده سال جواب زبان
باغ است و دریچه تا کنون خلاص نشدیم در همه روز یکی دو نفر عارض می آید عجب وضعی است
بیکار بعوم از برای حاجی شهاب الملک کاغذی از شمیم بهار خواسته آوردند در میان انگور
انگور با لوریچه بودند چند لقمه از آبگوشت خورده بعد از ساعتی خوابیدم ملاحظه انکه جمعیت
کاه انبار را با بار دیگر ببرند از صدای داد فریاد خوابم نبرد برخواسته جمعی آمدند باز سوال جواب
زبان بود بریچه ساعتی با اینها سر کله زده دسته تعزیه خوانها آمدند میخواهم تعزیه بر پا کنیم در ایام
ده مشغول خواندن تعزیه شده نرگوه میرزا زین العابدین خان سرهنگ آمد قبض آورد پنجاه
تومان داده قبض را گرفتم رفتم بالای بام سرمنا و علیه صدای تعزیه خوانها می آید گوش می دادم
یکی دو نفر هم بخوانند موجب شد نماز خوانده از گوهر رق کاغذ آمد که شتر دار آمده است آورده را

بهم ربیع

عبد الباهر

بسر د شتر زیادی اسم دارد به تعاقب بابا یک فرسنگ بیاید روانه نمایم برود در کهریز جودارم
قاریعل از شهر کاغذی نوشته حاجی ملا حسین کوند رفته میرزا کاشیان فروخته
جواب کاغذ میرزا زین العابدین خان را نوشته شام خواستم آوردند خوردم رفتم بالا

بام خوابیدم **صبح روز پنجشنبه ۲۱** از خواب برخواسته
نماز خواندم چای خوردم سر منا و علیه رفته ساعتی نشسته از برای عبدالله میرزا گفتم ماءالشعیر
درست نمایند بخورد کاغذی بحاجی شهاب الملک نوشته جواب کاغذ آقا ... نوشتم لقمه
نانی خورده خوابیدم بعد از ساعتی صدای آب آمد برخواستم گفتم آقا میرزا اکبر مجان
رئیس کاغذی آورده اما حصار ... یوسف خان سرتیپ و آقا میرزا احمد قسم در آنجا ملاقات نشسته
شما هم بیاید استر ... نوشته ... کهریزی ... بابا چه یکنفر رعیت
آنچه را ... است ظاهرا ... است اگر مرده است خواهم گفت آقا تم بسیار تلخ شد گرفتاریم فوری ... بود
بالای فرزند عجب وضعی دارم بابا یک آمد کاغذ شهاب الملک را دادم بابا یک برود گوهر رق بعد
رعیت آنها ... هم آمده است برود آنجا ... جواب کاغذ میرزا
اکبر خان را نوشته عذر آوردم که نمیتوانم آمدن خیالم پریشان است جائی خواسته آوردند خوردم
برخواسته نماز خوانده رفتم بالای بام سر منا و علیه با خوشی عبدالله میرزا غافل از ایشان

کراه بعد از نماز مغرب تا ریک نشسته بودم نوکرهای میرزا کریمخان با یکنفر سوار دیگر آمدند بعد از
شام خوردند در ساعت سه نیم از شب رفته رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه ۲۲ برخاسته بنا و عمله را در سر کار گذاشته مختصر دوائی بعد از میرزا
خورده خودم با مهتر سوار شدم رفتم گرسیف یوسفخان سرتیپ بود وکیل بود داین رحمت الله خان
هاشم خان آقا میرزا احمد رفیع آمدند نهار خوردیم بعنوان صحبت کردیم از برای اصلاح حوض سعی
با آنها صحبت نمودیم یوسف خان رفت خوابیدیم برخاسته قدری قیصی و خیار آورده خوردیم وکیل
الملک حاج سیف الله مرخصی گرفته رفتند منهم یکساعت بغروب مانده سوار شدم مغرب بمنزل
رسیدم ظهر از دماغ عبدالله میرزا خون زیادی آمده خواستم خون بگیرم از شب زیاد گذشت
و دلاک پیدا نشد شام آوردند خوردم و ... از زیاد بیدار شده عبدالله میرزا هذیان
میگفت پریشان خیال از آن نمود صبح روز شنبه ۲۳ از خواب برخاسته
عمله و بنا آمدند سر کار و دلاک از شهر ... عبدالله میرزا خون گرفتند پیرمردی آمد (بار گفتم حکایت نمود)
که من خواب دیدم میروم بزیارت ... گفتند بر دست حاج میرزا المغفور
مجدد ... شاهی دادم او رفت ملا عبدالرحیم از شهر آمده با کتی از آقا میرزا
محمود آورده بود از طهران کاغذی مفصل رسید ... الحمد لله بسلامت میباشند یکی کله قند از برای

نهار آورده

نهار آورده بودم آقا حسین تاجر ... بزرگی ... کاغذی با آقا میرزا کریمخان نوشته
بودم هم دادم بردند کاغذی هم با آقا میرزا ولی محمد مجتهد نوشته با حوال پرسی دادم رعیت
برد گفتم یک لقمه نانی آوردند خوردم نیم ساعتی خوابیده چند نفر از طارم آمدند گندم
بخرند قاطر هم داشتند خواستم بخرم گندم نفری ... معامله مانشد رفتند منهم رفتم
سر بنا و عمله غروب جواب کاغذها را از گرسیف آوردند ... بام نماز خواندم عبدالله میرزا را
آوردند ... بام خیلی ناخوش است غذا و نه شفا به انشاءالله منجر مانده ام نه طبیبی ...
حکیم تاریکی تنها نشسته به درختی ... شام آوردند چند لقمه خورده خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۲۴ از خواب برخاسته حضرات گندم خر قاطر فروش
آمدند ... با آنها سر کله ... معامله نشد قهراً رفتند منهم تنها بودم جواب کاغذ فرج الله خان
سرتیپ را نوشته ملا عبدالرحیم و ملا علی اکبر آمدند ... ساعتی صحبت ... اشعار فارسی ... را
دادم بکتاب ... نامه بنویسد قیصی آوردند چند دانه خوردم بابا یکی که ملا عبدالرحیم آمدند
... هم پول ... گندم را برداشت بود ... ما هم لقمه نانی خوردیم ...
بسته همه خواستم بخوابم خوابم نبرد برخاسته ... آوردند چائی خورده نماز خواندم
با نیم ساعت بغروب مانده برخاسته رفتم سر بنا و عمله وقت غروب بابای قصاب از شهر آمده از برای
من ... آورده بود که ... آقا گفت میرزا ... گفتند ... سوار باید

برای ضبط املاک نماز خوانده دراز کشیده بودم رعیتی را آوردند که باید ربو بکنند ق تمال بدهد
نبید بد گفتم قدری با چوب بزنند رفت ملاعلی اکبر با بابک آمدند بود بزنشان خواستم آوردند
خورش آلو بالو بود چونکه خفه دیدم آتش پر آلو بالو را برعیت دادم بعد ببینید او را برمی آوردند منهم
رغبت نکردم بخورم چند لقمه نان پنیر نبات خوردم خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۲۵

از خواب برخاسته نماز خوانده چائی خوردم قدری خاکشیر با نبات یخ مال نعمه دادم
عبدالله میرزا خورد با عمله بنا آمده سرکار از شهر خیار آورده بود بحکم استخاره وعده دو نفر خیار دادم
بعبدالله میرزا خورد و عده از اسم گفتم بکوجه کباب کردند دادند نهاری آوردند منهم چند دانه
دو نفر خیار خوردم با نبات بعد خوابیدم ساعتی از خواب برخاسته آخوند خوشی وارد شده که من
روضه خوانم آمد نشست چائی خوردند من نماز خوانده دو نفر سیدی آمدند از اهل قزوین
شاه سونها للاب بعد چهار چائی خوردند هر نفری هزار دینار دادم رفتند رفتم بالای
بام پیش بنا و عمله بعد از ساعتی صورت نکرانی نوشته با باکنی از برای حاج شیخ
صراف دادم ببا بابک رفت ملا آباد از آنجا رعیتی بشهر فرستد تیراجا قرا اند رخته
مغرب شد نماز خواندم آخوند روضه خوان خوشی روضه خواند بالا دم بعد شام آوردند
پنجهزار دینار با آخوند روضه خوان رفتند خانه آخوند ملاعلی اکبر نخواندند منهم خوابیدم

صبح روز سه شنبه ۲۶ از خواب برخاسته نماز خوانده آخوند

ملاعلی اکبر

عبدالرحیم آمد که ربو بدهد برای آنکه شخصی ناخوش بوده است خواسته است
بعد آخوند ملاعلی اکبر با روضه خوان آمدند چائی خوردند ملاعلی اکبر را گفتم اشعار کتابچه
بافرزدوز را بخلص باشفته در کتاب روزنامه بنویسد مشغول نوشتن شد من رفتم سر
بنا و عمله بعد ساعتی آنجا بودم آخوند روضه خوان ملا رضا رفت ملا آباد رفت نهار شد
لقمه نانی آوردند خوردم ساعتی خوابیدم از زیادی خیالات درست خوابم نبرد برخاسته
امروز زمانیکه هوا بسیار بسیار گرم است چائی آوردند خوردم نماز خوانده روزنامه جوهر نوشته
روز را شب کردم نماز خوانده شام گفتم زود آوردند خوردم خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۷ از خواب برخاسته با عمله رفتند سرکار
من رفتم حمام دو ساعتی در حمام بودم آمدم لقمه نانی خوردم خواستم بخوابم خوابم نبرد مشغول
تحریر شدم از برای حاج شهاب الملک دفتردار و چند نفر دیگر تا الی مشغول بودم
خسته شدم رفتم بالای بام نماز خواندم وقت عصر با بابک کاسه عسل داده بود باکنی
فیاض بروجردی نوشته بود از شاهزاده ... آمده است شاعر ... بازار ... آمده
خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۲۸ از خواب
برخاسته آصف برادر که صدای حلقه چو قرگرفته بودم باید آمد مالی و پولی دادم

باکبهارا دلوم زدانه شستم نخوردم او رفت کاغذ مفصلی باقا میرزا اکبرخان نوشته دادم بر(عنی)
برد خودم رفتم سر بنا و عمله ساعتی آنجا بودم کار آنهارا براه انداخته که صدای قلعه چوق
آمد چند قطعه چوبه بابت قیصی پول قیمت کنه مرا آورد قدری قیصی خوردم حساب که فردا (را)
رد شن نخوردم قبض اقباض نخوردم او رفت لقمه نانی خوردم عزیزه آورده قدری آتش عزیزه بکنه
بعد خوردم گفتم از برای شب سماور عزیزه درست نمایند ساعتی خوابیده برخاستم
رفتم بالای بام مطبخ خواب بیگردند خشت گل نوشت بنا بیکار نه عمله‌ها رفتند خاک
غربال نمایند نماز خوانده چائی خورده رفتم بالای بام بنا مرخصی گرفت رفت نزدیک
مغرب شد نماز خوانده چند نفر رعیت آمدند عارض شدند که از گله مهاهی ما گربیفها
بردی چه چیده بعد ملا علی اکبر آمد آنهارا روانه نمود رفتند صبح بیایند کاغذ بنویسم
شام آوردند خوردم خوابیدم

صبح روز جمعه ۲۹

از خواب برخاسته بعد از نماز کاغذی باقا میرزا اکبرخان نوشته دادم بنویسید سیقنیدار چائی
خوردم امروز بنا نیست ولی عمله آمده مشغول کار خودهاش غربال کردن شدند
دملگی ساختن از برای آمدن بنا فردا معطل نبود بابابیک آمد حاج شیخعلی کاغذ نوشته جواب تلگراف

نیامده

تلگراف نیامده منجیر مانده‌ام بازوی چپ من بسیار درد میکند هر دو طرف سر انگشتهای
من بخیل دست خواب رفته کسل شده‌ام حقیقت مضطرب و خیالم پریشان شده است (سکم)
حرارت داشتم قدری آتش آبگوشت خوردم ساعتی خوابیده از خواب بیدار شدم کسل بودم
چائی خوردم نماز خوانده دو جوجه کباب کرده بودند با نمک خوردم مغرب نقاب جاری
تعارف آوردند هزار دینار انعام دادم بابابیک و ملا علی اکبر آمدند هوا بسیار سرد شده
باران بارید باد داشتن عبا باز سرد بود شام آوردند رشته پلو خورش خورده بودم
خوردم اکتفا به لحاف و کتان نکرده گفتم جاجیم آوردند انداختم روی لحاف خوابیدم

صبح روز جمعه غره شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۰ برخاسته

دیشب خودم رویت هلال نمودم نماز خوانده چائی خوردم نماز اول ماه را خوانده رفتم سر بنا و عمله
روی اطاق قرار پوشانیده امروز معمول کار از پیش میرود الحمدلله هوا هم خوب است
با وجود اینکه در آفتاب نشسته‌ام سردی نبود که فقط قیصی اول که چند دانه خوردم لکن خوب است
ولی بهتر از قیصی قلعه چوق قیصی خوب اینجا بود آمدم منزل اطاق بیکار بودم روزنامه خود را نوشتم
قدری کتاب مطالعه نمودم دو نفر از اهل بیجار آمده بودند که ما میخواهیم نوکری سردار نمائیم ساعتی
بودند اسم رسم خودشان گفتند من باب یادداشت نوشته آنها رفتند لقمه نانی

آوردند با خیار زمات خورده ساعتی خوابیده برخاسته نماز خوانده خبر آوردند سالمه
از طایفهٔ بصرا یک آمده لبرا راضی قراقیش جار زده‌اند خرابی بلیجانید کاغذی
از برای رئیس نوشتم گفتم جار بزنند جمعیت جمع بشود روند از سر اراضی
آنها را بیرون نمایند اگر نشد خودم هم سوار شده بروم چه فردا بشود فکر فردا را کنیم زیاد
آمد رفتم بالای بام سر بنا و عمله بعد از مغرب نماز خوانده ملا علی اکبر هم بود تا یک ساعت
از شب رفته بالای بام بودم باز زیاد آمد بسیار سرد شد نتوانستم طاقت آوردن
آمدم پایین میان اطاق شام خورده جاجم دیگر گفتم بردند جاجم با لحاف انداخته خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۲ برخاسته جمعیت اهل ده جمع شده رفتند
سر وقت شاهسونها که بار از زمین بکوچانند ولی خیال هم هستم پریشانست خداوند
عاقبت را بخیر بیاورد رفتار نشود دستم درد میکند حالت خوشی ندارم ساعتی عبا را
سر کشیده خوابیدم تا ظهر علی گودرز رئیس بنفقه قبل آمد رفتند چاروادارها شاهسونها را
کرده‌اند کاغذ مختصری بجهت اطلاع رئیس نوشتم دادم رفتند تنها نشسته همه را در خیال داشتم چه بشود
زیاد زیاد مضطرب بودم مثل آنکه سفره بیاندازند لقمه نانی خوردم ساعتی خوابیده نزدیک غروب باز
آصف از شهر آمد رضا قلیخان پسر محمود خان یا کسی نوشته بود که الحمد خاطر باشید

از صدارت

از صدارت عظمی گرفته شد از برای عمید الملک فرستادم حسن عرض این املاک
باشد از این جهت الحمد خاطر شدم بعد از ساعتی که خدا بار رعیت رفته بودند مراجعت
نموده الحمدلله نزاع نشده شاهسونها را کوچانیده بودند خیلی مشعوف شدم از این خبر
الحمد خاطر شده ملا عبدالرحیم آمد چند دانه خیار داد که بفرستم گوندرق امکن شد تالان داده‌ام رفت
غروب رفتم بالای بام ملا علی اکبر یک قبضه سبیل اکوچه داده بود هر روز دینار بآدمش دادم
چند خوشه داده هوا سرد شد آمدم اطاق قدری چیز نوشته شام خواستم آوردند خورده
رفتم بالای بام خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۳ از خواب
برخاسته بنا مشغول کاهگل بالای اطاق شد منهم هم دو ساعتی پیش بنا و عمله بودم بابا بیک
آمد پیغام دادم از برای میرزا محمد خان بنویسید بشهر که خانه‌تان را بهم بدهند تا چند شبی
در شهر تمام شب یکشنبه چهارشنبه را بردم خدمت آقا میرزا محمد خان از آنجا بشهر بردم
بابا بیک رفت من لقمه نانی خوردم خوابیدم برخاستم پیش بنا و عمله بودم نواب اسدالله میرزا
از شهر کاغذی نوشته بود در جوفش پاکت حاج سعید بود الحمدلله از سعد بهتر بکجا
الحمد شدم کاغذ مفصل از برای آقا میرزا کریمخان نوشته دادم بردند یوسف خان
سرتیپ کاغذی نوشتم داد بدهد محمود خان در فقره ملک گوندرق بملا علی اکبر شرح مفصل گفتم

جواب رشت خودم مشغول [جواب] کاغذجات مشغول شدم دو ورق کاغذ نوشتم تا یک ساعت
نیم از شب رفته مشغول بودم نماز خوانده رستم قزاق را مامور نمودم برود بکوشتین
داکوچه را با معقل چیزهارا بردارد در خیالم این است بابابک را روانه کنم ترق و کهریز نام
از برای برداشتن چیزی تا چه بشود شام خواستم آوردند خورده رفتم بالای بام
خوابیده الحمدلله بسیار خوب بود

صبح روز چهارشنبه

از خواب برخاسته ساعتی سر بنا و عمله بودم بابابک آمد با کت میرزا حسن را
آورد از قزوین فرستاده اند ده ورق کوچک کاغذ را سیاه کرده از ناحیت بی نوشته بودند
آنهارا خوانده نان ماست خیار خورده خواستم بخوابم از زیادی رفت آمد نگذاشتند
بخوابم برخاسته گفتم نماز را آوردند مهر نماز انداختند اسباب ها را جمع آوری کرده
چائی خورده بالاخانه ها را درست کرده برویم امشب بهرین آباد صرف نت لا میرزا محمدخان
از آنجا بشهر برویم تا چه بشود سه ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم دو ساعتی رسیدیم
بهرین آباد یکنفر روضه خوان بود با برادرش چائی حاضر بود در میان خیار خوردیم یکنفر
یکنفر نقل یکنفر سیفایه خانزاد دیدیم میرفت بقرا قتش از برای ضبط املاک گفتم
همان اخبارات خیلی زیاد قبلاً ... مغرب رفتیم بمیان قلعه بالاخانه بود بعد از نماز مغرب
رعیتی آمد

رعیتی آمد کاغذی آورد که سیف الله خان با پنج سوار آمده و گفت اذا تمام تنخواه خالصه را بزنان [رمکم او تهم ...]
چه کنم ناچار نوشتم از برای رعیت قزوین راه نده جواب بکوشید شب را
در میان برج خوابیدم ولی گرم بود خیالات زیاد تا نیمه شب بیدار بودم

صبح روز چهارشنبه ۵ برخاستم چائی خورده کاغذ رعیت قزوین را

دادم رفت بابابک هم آنجا بود آنرا روانه کردم رفت خودم سوار شده بسمت خشتمه ده رفتم
حالتی برداشتم آب زیاد خورده بودم معتقد نبودم داشتم چهار ساعت از دسته گذشته وارد
اوغول بک یک غنی هم بالاخانه را درست جابجا کردم خانه بسیار بدی بود ناچار
منزل کردیم یک ساعتی خوابیده برخاستم یک قطعه جوجه کباب کرده بود خوردم بالاخانه عصر
سیغز خیار چائی گفتم آوردند خورده نمازی خوانده حالت تنهائی خیالات زیاد معلوم
چه قسم است برخاسته رفتم بمیان باغی کنار نهر آبی رعیتی قبضی بیفرخت بجهای
رعیت را جمع کرده نفری یکشاهی گفتم قبضی با آنها دادند رفتند نماز نمازی خوانده
مغرب را خوانده رفتم منزل بالای بام جا انداختند مهتاب بود آب گرم
بگشته بود گفتم آوردند یک شیشه جوجه خورده خوابیدم نصف شب لم در گرفت
برخاسته بیرون رفته مجددا خوابیدم

روز پنجشنبه ۶ قبل از آفتاب

برخواسته چائی حاضر بود نماز خوانده چائی خورده سه ساعت اسدالله طلب اجرا فرستادم رفت شهر
از برای آنکه خانه تهیه به بیند حاضر باشد ما معطل نشویم بعد از سه ساعتی ما سوار شدیم نزدیک
شهر اسدالله آمده بود سر گذر با بود از کنار شهر رفتیم خانه میرزا محمد خان سه ساعت از
دسته روز پنجشنبه ششم محرم الحرام وارد شهر زنجان شدیم قلیانی کشیده گفتم هر که زنجان
انگبین آورده قدری خورده نان پنیر خیار سرکه انگبین آوردند خوردم آدمها را فرستادم
فرستادم بمیان شهر از برای خرید برنج مباله قلیان و بعضی کارها خودم ساعتی خوابیدم
برخواسته ناهار آوردند نماز ظهر خوانده چائی خورده بتعاقب اسدالله میرزا فرستادم
بعد رفتیم بمیان عمارت دیدن عمید الملک جمعی از اجزاء حکومت و نوکرهایش حاجی
شیخ میرزا با شمخال رضا قلیخان آمدند احوال پرسی قهوه بعد یکفنجان چائی قلیانی
کشیده رفتیم عمارت پائین مجلس روضه از غروب شروع بعد خواندند که حبیب آمدند در
میان حیاط ما در میان اطاق چند نفر از اجزاء بعد دو ساعتی ختم شد شام خورده از
رفتند بعد شام ما را آوردند چهار مجموعه پلو و چلو بود هفت هشت جور خورش
شام خوردیم ساعت پنج از شب رفته متفرق شدیم آمدیم ما اسدالله میرزا منزل
پیشخدمت عمید الملک میرزا اکبر خان هم آمد نیم ساعتی نشسته ما نماز خواندیم آنها
رفتند ما خوابیدیم صبح شنبه جمعه هفتم از خواب برخواسته نماز

خوانده

خوانده میرزا علی اصغر خان وزیر با رضا قلیخان خیر الله خان مأمور قزوینی میرزا حسین خان
آمدند چائی خوردند سه ساعتی نشستند میرزای پیشخانه میرزا بزرگ اینجا بود با اسدالله
میرزا گفتم ناهار آوردند خوردیم مبهم صورت تلگرافی نوشته دادم از برای حضرت والا سردار
بزنند ساعتی خوابیده برخواستم رفتم حمام نزدیکی حمام بسیار کثیفی بود خلوت بود دلاکی جز من
در حمام کسی دیگر نبود توی آب رفته برآمدم آمدم منزل نماز خوانده چائی خوردم مشغول
تحریر شدم شب را همین بودم اسدالله میرزا در ساعت سه شام خوردیم در چهار خوابیدم
اول وزیر آمد حکمی از جناب عمید الملک آورد اشخاصی که بدهات رفته اند برگردند
انعامی با او وزیر دادم صبح یکشنبه ۸ برخواسته چائی
خوردم مشغول کاغذ نویسی طهران و در حرکت چاپار بهتست قدری خیار خریدند خوردم
خوب خیار دارد وقت ناهار شد گفتم ناهار آوردند چلو بود خیار بادرنگ قدری خوردم بعد
از ساعتی خوابیدم برخواسته [illegible] آمد کاغذی یوسف خان مرتب و یکی
هم [illegible] نوشته دادم برد آقا سید حسن آمده بعد چائی خوردند ما هم کاغذهای
پیشخانه را دادیم بردند نیم ساعت بغروب مانده با اسدالله میرزا برخواسته رفتیم گردش
منزل اسدالله میرزا از آنجا با میدان جواب تلگرافی [illegible] آمد معلوم شد [illegible] در شهر
تشریف دارند جواب [illegible] باید جواب نوشته نبود آمدیم منزل نقل [illegible] چائی

شب آمده بودیم با نجف‌آبادیم رفته بعد از تا سید علی محمد شیخ موسی آیت‌الله بودند شب کاغذی از
برای مظفرالدوله نوشته جوابی نوشته بعد شام آوردند من میل نداشتم یک لقمه
خورده خوابیدم امشب بسیار بسیار بسیار شب بدی بود گاهی ابر گاهی باران با فاصله بود
با حال ابرم بود نیمه شب برخاسته رفتم بیرون حالت خوشی نداشتم باز خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۹ برخاسته نمازی خوانده فیاض بروجردی آمد
ده قلیانی کشیده چائی خورده گفت مجلس روضه دارم رفت من هم کاغذی به وزیر
نوشته تلگرافی داده‌ام کرده‌اند اصلاً آن لک علاوه که معلوم دار بود آمد که بوسه با من
در شهر سر کرده‌ام از دست من کسی عارض شده است و حال اینکه دروغ میگوید
من خبر داشتم حضرت عمیدالملک آمده است نوکر شده است ظاهراً سابق هم
در این اداره بوده است بهر صورت همه رفتند آبگوشت خانه دیده خوردیم خوابیدم
از خواب برخاسته حالت خوشی نداشتم بعد از صرف چائی وقت غروب رفتیم در خانه
شب عاشورا بود مجلس روضه حضرت عمیدالملک بود تا ساعت سه نیم از شب رفته آنجا بودم بعد از
روضه شام خوردم آمدیم خوابیدیم

صبح روز دوشنبه ۱۰
روز عاشورا برخاسته بعد از نماز زیارت عاشورا خوانده صدای دسته بلند شد با اسدالله
میرزا رفتیم در خانه حضرت عمیدالملک نشسته دو ساعت چند دسته آمدند رفتند قمه زنها بد
قمه

قمه زنها بعد دلم یک قدری تنگ شد حالت خوشی نداشتم آمدیم لقمه نان پنیر خورده خوابیدم
از خواب برخاسته چائی خورده رفتم خانه مظفرالدوله مجلس روضه عمیدالملک جمیع
در آنجا بودند بعد از روضه عمیدالملک با نشستیم غروب شد روضه رفتیم خانه شیخ‌الاسلام حاجی شیخ
وعده گرفته بود در میان اطاق نشسته خیلی گرم هفت هشت نفر روضه خواندند ساعت
چهار از شب رفته آمدیم منزل دو ساعتی بیدار بودم خوابم نبرد

صبح روز سه‌شنبه ۱۱ از خواب برخاسته چائی خوردم رفتم منزل
حسین خان امروز یکقلیان چائی خورده با تفاق رفتیم خانه رضاقلیخان در آنجا
هم یکقلیان چائی خورده ده قلیانی کشیده آمدیم منزل جمعی آمده بودند رفته بعد میرزا
عشمخان اصالتاً بود بعد پسر میرزا ارزنکان یوسف خان سرهنگ توپخانه است
آمد میرزا عشمخان فرستاد تخته را آوردند با اسدالله میرزا مشغول بازی کردن
شدند صدرالاطبا آمدند میرزا احمدخان پیشخدمت عمیدالملک آمدند وقت نهار شد
نهار شد نهار آوردند چلو داشتیم نهار خوردند اسدالله میرزا باخت من بازی کردم
نباختم چائی خوردم برادر وزیر آمد پیغام از وزیر آورد گفت جوابی نشد مقصود آن
بود باید تعارف بعمیدالملک به پیه رفتند نمازی خوانده مشغول تحریر شدم نماز

مغرب را خوانده در ساعت ۹ فیاض بروجردی آمد من هم بگرز شام آوردند خوردم

بعد حظه نخوابیدن روز شب را خوب خوابیدم **صبح روز چهارشنبه ۱۲**

از خواب برخاسته نماز فرادی خوانده فیاض چائی خورده رفت منهم رفتم حمام محمودات

زنانه نظیف سماور هم نخوار انکه کثیف بودم رفتم حمام متعاقب دلاک فرستادم آمد

سر کیسه مختصری نمود ولی بد دلاک بود هیچ بد گذشت برخاسته آمدم منزل مشغول تحریر

از برای طهران شدم اصلاح کرد آمد اسد تاغو نوشتم از برای اوحید الملک یادداشت

مختصری نوشته دارم نخودش برو سرتیپ ذخیره آمد بدیدن حاجی علی نشست

پسر حاجی ملا حسینعلی آقا میرزا محمد رضا مشرف آمد نشستند نهار آوردند خوردیم آنها رفتند من خوابم

نبرد ساعتی دراز کشیده خیال نمودم برخاسته نماز خوانده شخص قزوینی

است کاغذی آقا نوشته بود دادم بنا کو بخرد پسر آقا میرزا محمد علی میرزا علی اکبر با پسر حاج

ملا حسینعلی و حاج ابوالقاسم مقدم آمدند چائی خوردند سرتیپ ذخیره یکدری شانوت

از برای ما فرستاده بود نگاه داشتم صبح بخوریم مغرب شد همه رفتند نمازی که خوانده از قزوین

نواب اکبر میرزا تلگراف مخابره کرده بود احوال پرسی نموده جواب نوشتم بیکار بودم کاغذ

مفصلی با آقا میرزا اکبر علیخان رئیس نوشته شام خواسته آوردند خوردم خوابیدم حالت

خوشی نداشتم شب را سه مرتبه از خواب برخاسته رفتم بیرون معده من مخشوش بود امروز هم

حالت خوشی ندارم نداشته بلکه آنکه روز قبل وقت عصر کوچه رسیده و چند دانه قیصی خوردم امروز را

هم وقت

۱۴۱

روز را هم وقت نهار خیار زیادی با نان پنیر خوردم ظاهراً از آن جهت باشد

صبح روز پنجشنبه ۱۳ از خواب برخاسته وضو ساخته رفتم

پیش مالها کاه خریده بودم گفتم بیرند انبار و قدری نگاه داشتند آمده نماز فرادی

خوانده چائی خوردم رعیت کرشتی آنجه آمده بود جوجه مات آورده قدری

هم نخود لابه را دادم رزنید تحویل و ریز داد نصف تا یک بره چند نفری آمدند

رفتند نهاری خورده خوابیدم برخاسته حاجی شیخ بکی در آن وقت آمدند چائی

چائی خوردند بعد جهانگیر خان حسین خان سرتیپ آمدند خیرالله خان هم تا مغرب

بودند آقا میرزا اکبر علیخان کاغذ نوشته بود جوابی نوشته کاغذی هم رعیتها

نوشته بعد از مغرب فیاض آمد من حالت خوشی نداشتم شام جوجه پلو داشتم

خوردیم خوابیدیم **صبح روز جمعه ۱۴** برخاسته برنجی جنس

دادم رعیتها ببرند بده قبض رعیت الوم رئیس شیخ الاسلام پیره جرد با برادر زن و پسرش

که حالیه شیخ الاسلام است آمدند چائی خورده آقا میرزا محمد خان بابا تکسار زده آمده بودند

نهار خوردیم آنها رفتند ما خوابیدیم از خواب برخاسته نمازی خوانده چائی خوردم

حالت خوشی نداشتم احوالم منقلب بود گفتم سیب آوردند سیب شربت درست

۱

نماز را خواندم حاجی بشیر میرزا تاشمخان آمدند بعد از مغرب آقا حسین خان با
جهانگیر خان آمدند بازی کرده دو تومان بردم هشت هزار انعام دادم من برخاستم
حسین خان با میرزا تاشمخان بازی کردند تا وقت شام شام آوردند خوردند
همه متفرق شدند من خوابیدم فیض هم بود صبح روز شنبه ۱۵
برخاسته چائی خوردم صدرالحکما جمعی آمدند دو ساعتی بهار سرهنگ و غیره آمد
ناهار رفتند سرهنگ با اسدالله میرزا بازی میکرد تا وقت ناهار ناهار خوردم آنها
مشغول بودند من خوابیدم عصر با بازار رفتم قدری خرید اسباب کم خریدند آنها
رفتند نماز خوانده چائی خوردم بی حالت آغا که بودم فیض آمد مغرب شد کوچک آقا
میرزا حسین خان پسران مظفرالدوله آمدند شام آوردند چائی خوردند مظفرالدوله
یک بیره از برای ما فرستاده بود هزار انعام دادم آنها هم رفتند بعد از ساعتی شام
خوردم خوابیدم نصف شب برخاسته دیدم در اطاق چراغ میسوزد رفتم چراغ را خاموش
کنم دیدم عبدالله نیست رفتم سر طویله از سوراخی نگاه کردم دیدم نوکرها در آنجا
اوقاتم تلخ خیالم پریشان آمدم ولی خوابم نبرد باران آمد رخت خواب خود را از رخت
برچیده در جلوی ایوان انداخته بودند ما بیدار بودیم ساعتی خوابم برد قبل از آفتاب
روز یکشنبه ۱۶ برخاسته وضو گرفته یک عدد چوب از درخت چیده

عبدالله را

عبدالله را خواستم دادم گول گرفتند چوب زیادی به نفکش را دلیم بنده هر
دله از غارت بیرون نکنم برود قزوین بعد مهتر را آوردم با آن چوب زیادی زدم
آمدم اطاق چائی خوردم آب که داری قی کفه بود طبیب خوردم احوالم قدری منقلب شد
قی نکردم بعد از صدرالحکما فرستاده آمد دو فنجان آب گرمی خوردم انگشت به قدری
قی کردم فراش تلگرافچی آمد سر ترتیب میخواهد این جا باید گفتم حالتی ندارم وقت عصر
دو باره فردا تشریف بیاورند نخواب بچه بود قدری خوابید یک دست قفل کرده ساعتی
خوابیده برخاستم چائی خوردم یک عدد جام خریدم در بیجان نیم چهار قران هم زین
یراق خریده با اسدالله میرزا نشسته بودم صحبت میکردیم ولی هیچ حالتی برخاستم از زور
احوالم از سم نوشت را قدری جوجه پلو خورده خوابیدم
صبح روز دوشنبه ۱۷ برخاسته رفتم منزل میرزا علی اصغر خان
وزیر سماور را آوردند یک فنجان چائی خوردم هوای خوش آوردند خورده رفتم منزل
میرزا حسین خان جهانگیر خان ساعتی آنجا نشسته اسب آوردند سوار شده رفتیم باغ حاجی
بشیر جمعی بودند میوه زیادی گوجه خیار خوردند ناهار آوردند زیاد خوب بود آن گیلاس
دیدم ناهار خوردم بازی کردند تومان جهانگیر خان برد وقت عصر سوار شدیم
با یوسف خان و غیره اسدالله میرزا بود یوسف خان شب را ماند شام خوردیم

در چهار ساعتی آمدیم منزل خوابیدیم   صبح روز سه‌شنبه ۱۸
برخواسته قدری کاغذ نوشته رفتم بازار با حاجی ابوالقاسم و آقای خوند...
و سه ساعت در میان بازار بودم رفتم حجره قزوینی نزد حاجی رسول سکربان نیز
چهار طالبی خریده خوردیم آمدیم منزل زین العابدین خان سرهنگ آمده بود آمدند
آمدند منزل ما رضاقلیخان برادر عین الملک با چند نفر آمدند منزل ما تا یک ساعت
از شب رفته جمعی بودند آنها رفتند من قدری کاغذ نوشتم خواستم
فیاض اسدالله میرزا الحمد شام خوردیم خوابیدیم   صبح روز چهارشنبه ۱۹
برخواسته کاغذجات طهران نوشتم حاجی با یک نسخه جلد آسیب از برای معاون
الملک فرستادم چاپار بریزند حاجی ابوالقاسم که کاغذجات را تمام کنیم باتفاق حاجی
رفتم بازار بجنازه حاجی شیخ سه ساعتی در آنجا نشسته برخواستم رفتیم بازار قدری
کاغذ پاکت خریده رفتم حجره قزوینی فرستادم جیرک باغ آوردند با خربزه خوردم ده
دقیقه خوابیدم حاجی فرستادم چای خریده برداشته آمدیم منزل پیغامی از جهت
جناب مظفرالدوله رسید ناچار شده کاغذ مفصلی نوشته قدری سکنجبین خوردم چای
آوردند نماز خوانده دادم حاجی برد سفارشی تا یک ساعت بغروب مانده بود
اسدالله میرزا آمد باتفاق رفتیم حضرت عین الملک رسیدن ما آمدن ایشان از اندرون
رفتم اطاق

رفتیم اطاق خود خود جمعیت آمد قدر نخستین باز حکمی از دیوانخانه آمده است
حسب الامر شهر سردار رشید می‌ستاجر دهات وقف به تقویت حکومت دهات را
ضبط نماید تا نیم ساعت از شب رفته بودیم برخواسته آمدیم منزل فیاض در خانه
بود صورت تلگرافی نوشته شاید فردا تلگراف نمایم گفتم شام آوردند خوردیم
خوابیدیم   صبح روز پنجشنبه ۲۰ برخواسته در زیر آمد چای
خورد رفت سرتیپ تلگرافخانه میرزا ارزنگان لوم علاءالدوله سرهنگ زین العابدین خان رفتند
آمدند سکنجبین آوردند خوردند سرتیپ رفت سایرین ماندند نهار خوردند
بازی کردیم تا وقت چای نماز خوانده چای خوردم رفتیم خانه میرزا ارزنگان برده
تا یک ساعت بغروب آنجا بودیم برخواسته رفتیم خانه یوسف خان سرهنگ محمد زین الدین
خان میرزا تا شام آنجا مشغول بازی شدند شام آوردند خوردیم ساعت
پنج آمدیم خانه خوابیدیم   صبح روز جمعه ۲۱ برخواسته
چای خوردیم با حاجی ابوالقاسم رفتیم بازدید آقا سید حسن حاجی عبدالحکام آمدند
با جمعی چای خوردند بعد از رفتن آنها آن جعفرخان که از بروجرد آورده بود باسند
همدان گرفتم آمدیم منزل سهم السلطنه شاتوت دله بود باره خوردیم چای
طالبی خربزه از خانه مظفرالدوله آورده بود علی نقی خان اعضا آورده بود قدری
نشست رفت فیاض آمد گفتم نان پنیر آوردند با خیار ماست طالبی خوردیم خوابیدیم

برخاسته کاغذی نوشتم چای خوردیم نماز خوانده رفتیم خانه سرهنگ ذخیره روضه
ساعتی در آنجا بودیم آمدیم منزل زین العابدین خان آمد تا ساعت سه از شب رفته
مشغول تحریر بودم شام خوردیم رفتیم بخوابیم خیالات زیاد همه مشغولم کرد خوابم
نبرد تا اذان صبح بیدار بودم

صبح روز پنجشنبه ۲۲ ساعتی
خوابیده برخاستم رفتیم حمام مشت مالی کرده برآمدم تا میرزاها شمخال یوسف خان
آمدند سر حمام از زن و علاوه گرفتند بیایند خانه ما رفتیم خانه کاغذجات تمام که امانت
بسته بکیرا بجهة وکیل الدوله جاجرم بکیرا بجهة حاج ملک التجار جاجرم با جلد زین العابدین خان
آمد قلیانی کشیده رفتیم خانه میرزاها شمخال جمعی آمده بودند عمارت عالی خوبی درست
کرده ولی ناتمام است اما خوب عمارتی است الحق چای خوردیم من رفتیم میان اطاق
مشغول تحریر شدم کاغذ فرزند میرزا حسن نوشته حاجی ابوالقاسم آمد با کت و امانتی را
دادم بود چاپارخانه حاج مشیر و جمعی آمدند مشغول بازی شدند نهار آوردند خوردیم
من یک ساعتی خوابیده برخاستم نمازی خوانده چایی خوردم خواستم بروم تلگرافخانه
بعد از مغرب حاج میرزا علی اکبر پسر وزیر آمد شب را همه بودیم ولی آن [illegible] رفتند
شام خوردیم در ساعت پنج از شب رفته متفرق شده آمدیم خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۲۵ از خواب برخاسته نماز خوانده چای خوردیم حاجی

ابوالقاسم

حاج ابوالقاسم آمد برخاسته رفتیم خانه امیرزا اولی حاج اشرف الملک آمد چای خوردیم
ساعتی بودیم برخاسته رفتیم در بین [illegible] حاج مشیر را دیدیم رفتیم حمام و قلیانی کشیده
سر انگبین آورده خوردیم من برادره رفتیم حجره حاج شیخ صراف ساعتی آنجا نشسته گهواره را گرفتیم
برخاسته رفتیم تلگرافخانه یا در ذخیره با یوسف خان یا در توپچی بود اسدالله میرزا بود چلو
آب گوشت بود خوردیم رفتیم اطاق دیگر ساعتی خوابیده برخاستم چای خورده رفتیم
خانه سرهنگ ذخیره مجلس روضه جمعیت زیاد بود تا مغرب آنجا بودیم برخاسته آمدیم منزل
کاغذ فرزین آمد حاج مسعود نوشته بود که در بادکوبه کوبه نوشته اند حاج رشتی بارون
فرنگی در روز عاشورا کاری کرده همه بهم چسبیده اند پادشاه امپراطور نوشته
تلگراف کرده هر چه را از هر به هید بکشید هر کس را از هر دلم [illegible] اند و من جمله
دیدن جمله نوشته اند حضرت [illegible] سردار مرخصی گرفته رفته است بزیارت مشهد مقدس
ما هم متحیر یعنی چه حیران سرگردان خیالم بجائی نرسید شام آوردند خوردیم خوابیدیم
صبح روز دوشنبه ۲۶ برخاستم رفتیم حمام میخواستم سر کیسه بزنم دیدیم یک نفر
دلاک پیرمردی هست و چند نفر مشتری [illegible] معطل خواهم شدن ناچار برآمدم
نعمت الله خان حاجی ابوالقاسم بودند چای خوردیم آنها رفتند زین العابدین خان
که فراشباشی بود آمد نشست صحبت کرد رفت بعد سرهنگ مجران باشکر [illegible] گرجستانی
آمد سر انگبین خوردند قلیانی کشیده نقل کرد دختر مظفرالدوله مرحوم شده آدمی فرستادم

رفت آمد گفت بلی مرحوم شده است و جمعی هم هستند ما برخواسته با اسدالله میرزا
رفتیم دیدیم جز از نوکرهای خودش کسی دیگر نیست آقا میرزا محمد ولی بود در اطاق نشسته
قلیان کشیدیم گفتند مرده است برخواسته آمدیم منزل نهار با میرزا محمد خان با تقی
خوردیم ربع ساعتی خوابیده پنج ساعت و نیم از دسته گذشته خوابیدار مظهر نعمت الله خان
آمده است میگوید دختر مظفر الدوله تمام شد دیگر خواب نبرد برخواسته وضو گرفته
نمازی خوانده گفتم نماز را آوردند چائی خوردیم با اسدالله میرزا رفتیم خانه مظفر الدوله
سهام السلطنه جمعی بودند قرآن خوانده چند قلیانی کشیده قهوه خورده برخواسته رفتیم منزل
منزل میرزا حسین خان جهانگیر خان حاجی ملا باشی جمعی بودند بکفنش قند آب
با آب لیمو خورده مغرب آمدم منزل نماز خوانده تلگراف صدر اعظم به جهت خطاب
به عمید الملک املاک حضرت سردار را اجرا توقیف کرده اگر توقیف کرده اند نوعا به جهت حاجی
با مرافعه بردند اگر قراری شد حکمش داده خواهد شد تلگرافی هم از قزوین اکبر میرزا
زده بود با جواب پرسی حاجی مسعود سکیار(?) بیاید دیگر حاکم شاهزاده هزار دعا
نوشتم و روز دیگر خواهد رفت به رسالت به عمید الملک کاغذی هم به ترتیب تلگرافخانه نوشتیم
نوشتم که یک الحقیقة(?) تلگرافی هم بنویسند برهند بجا حکومت این تلگراف را نوشته اند
کاغذی به سهام السلطنه نوشته جوابش نوشته فردا صبح خواهم آمدن حضرت شاه شام خوردیم خوابیدیم
صبح روز سه شنبه ۲ از خواب برخواسته رفتیم حمام سر کیسه خورده برآمدم سهام السلطنه

آمدند

آمدند تا سید حسن آمد چائی سر انگبین خوردند مدتی نشستند رفتند ما هم برخواستیم
رفتیم خانه مظفر الدوله سهام السلطنه هم آمدند قلیان و قهوه صرف شد قرآن خواندند
وقت نهار رسید رفتیم اطاق دیگر نهار خوردیم بعد برخواسته با سهام السلطنه تا نیمه راه
بلند حفظه ما با آمدند آن وقت خدا حافظی نموده ایشان رفتند ما آمدیم منزل نهار خورده
خوابیدیم یک ساعت که تحصیل نشده بود اوقات تلخ برخواسته با اسدالله میرزا رفتیم حمام
بازار میرزا تقی را در میان حمام دیده صحبت نموده برآمدیم منزل تا شیخ محمد قیدار آمد
چائی خوردیم نماز خوانده یک ساعت به غروب مانده رفتیم خدمت عمید الملک تا ساعت از شب
رفته در آنجا بودیم آمدیم منزل مظفر الدوله کاغذی نوشته اند و وعده گرفته اند که فردا
بیائید مجلس روضه است جوابش نوشته شد نماز خوانده شام خواسته آوردند
خوردیم خوابیدیم صبح روز چهارشنبه ۳ برخواسته ساعتی از دو
گذشته با اسدالله میرزا رفتیم خانه مظفر الدوله جمعی بودند حاجی عمید المکارم مجتهد
عمید الملک سهام السلطنه شیخ الاسلام آمدند ختم امام حسین روضه خواندند نهار را آوردند
صرف شد بعد از نهار نیم ساعتی بعضی رفتند ما هم آمدیم منزل خوابیدیم برخواسته چائی
خوردیم رفتیم بازار قند خریده از زرگر تسبیح و گوشواره را گرفته مغرب آمدیم منزل تا مهدی
تاجر قزوینی قدری نشست قلیانی کشیده رفت آدم وزیر آمد پیغام آورد که عمید الملک
تعارف میخواهد جواب گفتم صبح خودشان بیایند اینجا با شما صحبتی بود فیاض آمد شام آوردند

خوردیم خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۲۷ برخاسته نماز
و قرآنی خوانده از کوندرق رعایا کاغذ نوشته بودند کاغذی به یوسف خان سرتیپ نوشته
جواب آنها را هم نوشتم دادم بودند میرزا هاشم خان سرتیپ تلگرافچی یوسف خان
سرهنگ یکبره دلم به خفقی هم آمد سرهنگ محزن رضاخان آمدند چائی خوردند
و ساعتی بودند بعد رفتند فیاض آمد طالبی خریده نهار آوردند با مهمان بودم خوردم خواب
از خواب برخاسته چائی آوردند خوردیم سهام السلطنه کاغذی نوشته بود وعده کرده
نوشته از میرزا هاشم خان پرسیدم تا آن لیث قزوین خواستم حواله دلم گوشت ۲ من تا دوم
لومشرا پیدا نکردند اسرا زرفند وقت عصر با اسدالله میرزا رفتیم گردش در میان مدرسه
نشستیم تا مغرب برخاسته رفتیم تلگرافخانه سرتیپ بالای بام بود ما هم رفتیم آنجا چائی
آوردند خوردیم قدری چای جوش خورده یک ساعت از شب رفته آمدیم بردیم از به کار
ها پلچ خورد بزبن خوردم آمدیم منزل پایم درد زیاد میکرد خاکستر و نمک بستم بعد
از شام خیر روغن چراغ نمک بسته خوابیدم

صبح روز جمعه ۲۸

برخاسته بتعاقب شکسته بند فرستادم قصاب آمد قدری پا مرا در میان آب گرم گذاشت بالید زرده
تخم مرغ با نمک مالید میرزا هاشم خان و جمعی آمدند با اصرار مال درست کردند سوار شدیم
رفتیم باغ حاج علینقی صراف جمعی بودند خوب تدارک دیده بودند میوه و نهاری همه چیز
نهار خوب آوردند خوردیم قدری بازی کردیم چائی خوردیم مال آوردند سوار شدیم

آمدیم تلگرافخانه

تلگرافخانه صورت تلگراف نوشته دادم قدری طالبی و خیار آوردند خوردیم رفتیم
بالای بام صدای سنج آمد که در بازکوبه در روز عاشورا تا چرخشتی با زن فرنگی
کذشتی نعمت خداوند عالم همه را هم چه بینه هرکاری که لذت از سم با زن نشد
ز... لعل کار نکرده هم دریا انداخته عرق نکنم در رشته زر ... سم حاجی
نعمت لذا امر ورسم اینجا سالیانه میبرند شنبه اسم چراغوان نموده خلاصه رفتیم
خانه سهام السلطنه مجلس روضه خوانی بود طلب زیادی بود چائی آوردند روضه خواندند
شام آوردند بلو چلو همه چیز بود آوردند خوردیم بعد از صرف قلیان و قهوه برخاسته
آمدیم منزل پسران حاج میرزا بهاءالدین که منزل ما بودند ساعتی نشستند حکایت
از میرزا اکبر خان داشتند بسیار حرف نزده رفتند ما خوابیدیم چائی نیاورده بودم
با خوابی کشیدم

صبح روز شنبه ۲۹ از خواب برخاسته بعد
از صرف چای قلیان نقل نمودند نواب ابوالفتح میرزا در نیب بجای یاری آمده
با اسدالله میرزا رفتیم خانه ایشان بودیم نهار خوردیم از احوالات طهران پرسیده
بعضی اخبارات نقل نمودند نوشتنی نیست نهار خورده خواستیم بیاییم سرهنگ و جعفر
جعفرقلی آقا آمدند برخاسته با او مشغول بازی مشغول بازی شدیم در ساعتی چائی

الحق جرأت ... بوده و ... ملک کرده ... جامع ... ایشان ...

چای خوردیم رفتیم تلگرافخانه تا الی مغرب آنجا بودیم از صدر اعظم تلگرافی رسید خطاب
به عمید الملک که قلندر نکس در سر دنبالت سرداری امورات او را منظم کرده بود دادم
به سرتیپ تلگرافچی برد حضرت عمید الملک بعد رفتیم خانه ابوالفتح میرزا حسین خان برادر
میرزا اصغرخان وزیر آمدند سرتیپ تلگرافچی مراجعت کرد لشکر نویس آمد
جمعی شدند مشغول بازی شدند هیچ خواستم بروم نگذاردند تا الی اذان
صبح روز یکشنبه سلخ محرم برخواسته حاج اشرف الملک با میرزا
ولی صدر الحکما حافظ صحه آمدند مدتی نشستند چای خوردند بعد یک اشرفی خدمت صدر
الحکما نیاز نمودم ملاحظه انگشتر سه مرتبه بعبادت تشریف آمده بودند با اشرف الملک رفتیم
درب خانه عمید الملک خلوت بود مدتی سؤال و جواب نمودم بعد جمعیت زیاد آمدند
یک سند نصف قنات دوشنبه مهر کرده دادم حضرت عمید الملک برای پیشکشی برخاستیم
آمدیم منزل اگر قبول نشد لقمه نان و پنیر طالبی خورده خوابیدم برخواسته نماز
خوانده چای خوردیم ذرت چند دانه آورده بودند برشته نموده خوردیم حبیبران
ملا نصیر روضه خوان قزوینی با فیاض آمدند دیدن ما قلیان کشیدند کاغذ بجناب
عمید الملک نوشته دادم بردند خودمان رفتیم گردش تلگرافخانه و در مدرسه نشستیم
بعد از مغرب

بعد از مغرب آمدیم منزل بودیم شام خوردیم خوابیدیم صبح روز
دوشنبه غره شهر صفر المظفر برخاسته رفتیم حمام میان آب برآمده
بعد از ساعتی رفتیم خانه یوسف خان پسر میرزا بزرگ خان توپچی جده اش
مجلس بود مجلس روضه آخر ختم بود شیخ الاسلام مجلس ختم را چیده جمعی بعد
نهار آوردند خوردیم بعد از نهار یوسف میرزا نشسته بودیم که رئیس توپچی باشی
حاجی شمر بار را برداشته رفتیم باغ باغ خوبی دارند در کنار شهر شده دانه طالبی
انگور آوردند چای خوردیم بودیم تا بعد از مغرب رفتیم خانه سهام السلطنه نهار نشسته
مشغول بازی شدند جمعیت زیاد بود شاهزاده ابوالفتح میرزا رفت خانه میرزا
اصغرخان وزیر جمعی آنجا بودند من بیکار نگاه رفتم آمدم منزل خوابیدم
صبح روز سه شنبه دوم برخواسته رفتیم حمام بازار زیاد آب رفته
را آمدم حجره حاجی شیخ صراف بد تنها نشسته رفتم تلگرافخانه ساعتی نشسته برخواسته آمدم
منزل استاد میرزا فیاض بود نهار خوردیم خوابیدیم برخواسته مشغول تحریر شدم
از برای خراسان و طهران تا میرزا بزرگ خان که از جانب علاء الدوله رئیس فوج است
آمدند اینجا چای خوردند تا یک ساعت از شب رفته او رفت من مشغول تحریر شدم

در ساعت سه از شب رفته شام آوردند خوردیم خوابیدیم صبح

روز چهارشنبه ۳ برخاسته حاج شیخ آقا شیخ محمد قیداری

آمدند قلیانی کشیده رفتند ما هم رفتیم خانه میرزا آقا مستوفیان روضه خوانی بود

جمعیت در اطاق بودند ما جمعی در اطاق دیگر بودیم روضه خواندند مردم نهار دادند

خوردند رفتند بعد از برای ما نهار آوردند الحق خوب تهیه تدارک دیده نهار خوردیم

بعضی متفرق شدند السیر البلد طری گذاردند [illegible] نشستگان ما هم یکنفر را آورده من

[illegible] را گرفتم لکن آنکه کاغذ [illegible] را من میخواندم بعد جمعی هم متفرق شدند

آنوقت بنای آتش گذاردند ما هم بودیم تا وقت عصر چای خوردیم ماندند ما هم

با آن جمعیت بمنزل ما گفتم [illegible] مجموعه [illegible] شد آمدیم منزل نماز خواندیم

حاج شیخ ابوالفتح میرزا آقا میرزا مستوفیان میرزا حسین خان سرتیپ [illegible] با حاجی علی

آمدند [illegible] الحمدلله [illegible] تا ساعت هفت از شب رفته بودند متفرق شدند

رفتند ما خوابیدیم [illegible] صبح روز پنجشنبه ۵ از خواب برخاسته

چای خوردیم روزنامه خود را نوشته [illegible] میرزا [illegible] کاغذی نوشته [illegible] جواب نوشتیم

[illegible] صدر [illegible] الملک از آنجا رفتیم بازار [illegible] کار دارم [illegible] رفتیم صدر [illegible] الملک

بک [illegible] نشسته رفتیم حمام بازار برآمدیم دکان ساعت ساز نشسته ساعت دادم ساز ند

آمدیم منزل [illegible] میرزا فیاض آمد [illegible] ماند [illegible] نهار خوردیم خوابیدیم برخاسته [illegible]

میرزا آقا [illegible]

میرزا عبدالله را نوشته چای خوردیم رفتیم بازار ساعت را دادیم [illegible] بسازند هزار دادم ساعت را گرفته رفتم

[illegible] منزل میرزا بزرگ خان چای آوردند خوردیم با کتب حاج شهاب نوشته مفصل شروع خواندند

رفتم مدرسه حاج ابوالقاسم [illegible] آمدند هندوانه طالبی خریده خوردیم آمدیم منزل [illegible]

[illegible] شدم شام آوردند خوردیم خوابیدیم صبح روز جمعه ۵ از خواب برخاسته

رفتم حمام [illegible] پیراهن زیر جامه عوض نمودم رفتیم خانه میرزا آقا مستوفیان جمعیت جمع شده

از اجزاء [illegible] روضه خوانها نهار دادند رفتند بعد نهار ما را آوردند [illegible] ما

خوب خوردیم جمعی رفتند جمعی آمدند [illegible] میرزا [illegible] میرزا حسین خان سرتیپ [illegible]

[illegible] مشغول بازی شدند تا وقت عصر عصرانه آوردند خوردند یک ساعت بغروب مانده

متفرق شدیم آمدیم منزل نماز خواندیم یکی دو کاغذ متفرقه نوشته میرزا آقا مستوفیان [illegible] الملک

آوردند [illegible] ساعت از شب رفته رفت ما شام خوردیم خوابیدیم صبح روز شنبه

از خواب برخاسته چای خوردیم مشغول [illegible] شدم [illegible] رفتیم خانه میرزا آقا

آنجا بودیم بعد از روضه نهار خوردیم [illegible] ساعتی خوابیده برخاستیم یک فنجان چای خورده رفتیم خانه

ابوالفتح میرزا با حاجی یک فنجان چای خورده قلیانی کشیدیم ابوالفتح میرزا سوار شده رفت [illegible]

[illegible] رفتیم [illegible] در خانه منزل آقا میرزا حسین خان سرتیپ چای خوردیم با آقا حسین خان

مشغول بازی شدیم [illegible] آمد تا ساعت [illegible] از شب رفته آنجا بودیم آمدیم منزل میرزا [illegible]

پسر آقا میرزا محمد علی هم همراه ما بود [illegible] هم آمده بود شام آوردند خوردیم آنها رفتند ما

خوابیدیم امشب هوا گرم بود [illegible] چای زیاد خورده بودم خوابم نمیبرد [illegible]

جائی میکندم تا اینکه **صبح روز یکشنبه ۷** برخواسته
قافله قرار داده آورده زین را قرار درست کردند کاغذی از برای قزوین نوشته
بقچه امانت را بسته ببرم بازار بسپارم به مکاری به هر سه ببرند قزوین تا چه بشود رفتم
تلگرافخانه قلیان کشیده اسلامی میرزا رفت حمام من رفتم بازار حجره مشهدی مهدی قزوینی
در آنجا بود ارخالق زیر ارخالق از برای خودم خریده دادم خیاط بدوزد تنباکو دیگ
خریده و از بازار بعضی اسباب لازم سفر گرفتند من رفتم تلگرافخانه نهاری
خورده قدری برخواسته قدری شطرنج تخته بازی کردیم با سرتیپ چائی خوردم نماز
نخوانده بودم من رفتم حمام نمازی خوانده برآمدم رفتم تماشای مدرسه تا مغرب آنجا
بودم آمدیم منزل یک تلگراف حضرت والا سردار رسید با احکامات حضرت اجل صدر اعظم
رسید یک خطاب بخودم یکی به آقا میرزا کریم خان یکی به صارم الملک بسیار خوشحال
شده یوسف خان سرهنگ آمد ساعتی نشست چای آوردند خوردیم او رفت بیرون آب
خوب است بارز باری می آمد شلم آوردند خوردیم بعد چائی آمد خوابیدیم
صبح روز دوشنبه ۸ از خواب برخواسته رفتم حمام وزیر از حمام
برآمده سر حمام شمس السلطنه وارد شد با ایشان تعارفی نمودم آمدم منزل نماز خوانده

چائی خوردم

چائی خوردم از بابت ابوالفتح میرزا تلگراف که به همه آشنایان دادم برو به خدمت
میرزا هاشم خان جناب عبدالله را نوشته با بابا یک بیست تومان پول قرض بکنم
بنوکرها و از بابت اخراجات دادم رفتم بازار حجره آقا مهدی قدری خرید نمودم
اسدالله میرزا فاضل آمد سه هزار دادم کباب چلو خریدند نهار خوردیم با اسدالله
میرزا رفتیم منزل آقا حسین خان سرتیپ چائی خوردم رفتم تلگرافخانه ساعتی در آنجا نشسته
من رفتم حمام نمازی خوانده از آنجا رفتم مدرسه تا مغرب آنجا بودم آمدیم منزل که جای میرزا ابوالفتح
با ادوال جواب نوشته شام آوردند خوردیم خوابیدیم **صبح روز سه شنبه ۹**
برخواسته رفتم حمام صبح زود برآمدم نعمت الله خان و چند نفر آمدند چائی خوردم
رفتم خانه میرزا بزرگ خان چائی شربت آلو بالو آوردند خوردیم از آنجا رفتم خانه آقا میرزا محمد
رئیس تلگرافخانه چائی حاضر بود یک فنجان چائی هندوانه طالبی میوه آوردند خوردیم یوسف خان
بود نهار آوردند ربع ساعتی خوابیده برخواسته رفتم بازار کاغذ با کتی خریده با طاقه
شال قهوه سبزی تکلیه را دادم با آقا محمد مهدی تاجر قزوینی امانت ببرد با نوشته
لایت حسابش دادم آمدم منزل گفتم ناهار را درست نمایند اسدالله میرزا فاضل بود نماز
خوانده یک فنجان چائی میرزا هاشم خان کاغذ نوشته بود جواب نوشته نعمت الله خان
اسم بود با میرزا ابوالفتح سوار شدیم رفتیم از بیرون شهر نعمت الله خان زیارت کردانده با بابا یک

دو نفر الوجهای آقا میرزا محمد خان سرا بودند دو ساعت از شب رفته وارد اردوی
ملک علیا ... دایک سال یوسف خان سرهنگ است در عمارت آمد چند نفر دیگر وارد شدند
یوسف خان تفنگچی باشی است نمفه فلسفه کشیده نمازی خوانده من خوابیدم شام
نخورده خسته بودم حالت خوشی نداشتم صبح روز چهارشنبه دوم
از خواب برخاسته نماز خوانده چای خورده ناهار را درست نموده بنه را از پیش روانه نمودم
رفتند آنچه خان هم سوار شده رفتیم در بین راه که قرای ماسفان آمد آه ناله
گریه از دست رستم شدند امروز هوا بسیار گرم بود نزدیک آنجا رعیتها خبردار شده
رستم با آقا سید علی محمد شیخ نوسی آمدند نزدیک آنجا قربانی کردند رعیت‌ها آمدند
احوال پرسی نمودم بسیار خسته بودم چای خورده قدری خوابیدم برخاسته لقمه نانی خوردم
باز خوابیدم برخاسته چای آوردند مشغول تحریر شدم تا ساعت سه چهار از شب
گذشته شام آوردند خوردیم خوابیدیم صبح روز پنجشنبه ۱۰۱
آقا سید علی محمد رفته بود در مراجعت یکسره از برای ما تعارف آورده بود گفتم نگاه دارند
بنه بعد از ظهر چای خورده مشغول تحریر شدم از برای شهر کاغذ می‌نوشتم آقا میرزا محمد خان
با پسرش آمدند صحبت نمودیم ناهار آوردند خوردیم خوابیدیم از خواب برخاسته چای
خوردم آقا میرزا محمد خان رفت من هم رفتم سرچشمه گردش کردم مغرب آمدیم نماز خواندم
نقل نمفه

نقل نمفه سبعانه خان گفته است از برای من حکم آمده است من بروم قراقوش فلان
جواب بگویم کاغذی با آقا میرزا کریم خان نوشته با بلوکات قاصد گرفتم مهر دار
انعام دادم وقت سحر بود صرف آقا میرزا کریم خان کاغذ تا شهر تمام شد دادم بر عقب صبح بود
یک عزیز جو بار کرده بعد شهر از برای سرتیپ ملک‌آرا فرمانه ساعت جو خوردادم با تکوان یل
از برای اسدالله میرزا بعد هم درست نماید کاغذی با آقا میرزا حسین خان نوشته یکسره
بعد هم بعد شام خوردیم خوابیدیم شب آکنشی است تا چه زاید سحر چه انداخت زنانه چه خواهند
نمی‌دانم از این گونه باشد و قدری درکش گشتم در حیرتم که کار من آخر کجا کشد خلد صد عاقبت کار
صبح روز جمعه ۱۰۲ از خواب برخاسته یک ساعت زخم بود
بنه را نمی‌برد حرا و از دنده بار کردند دیر شد سوار شده رفتیم تا الی ماسفان رعیت
و زعفرانی گی آمد برگرداندم بیاید حالا آباد وقت گذشته هوا گرم بود دیگر بیان
ره ماسفان رفتیم چند نفر رعیت ماسفان آمدند عرض داشتند گفتم بیاید بالا آباد
روز یک ظهر بود بالا آباد رسیدیم بد جای نیست هوای خوبی دارد رعیت‌ها آمدند
قربانی آوردند گذشتند پیاده شده رفتیم در باید خانه منزل نمودیم آلوچه شده از قراقوش
آلوچه انگور آورده بودند قدری خورده ناهار آوردند سرشیری خورده خوابیدم
برخاسته چای خورده نماز خوانده کاغذی علاء علی اکبر نوشتم تنها بودم خیلی فکر خیال
کاری نبود ساعتی از بیکاری تقریبا ملاحظه نمودم بعد از نماز مغرب و عشا خوابیدم

برده است لله بابت طلبی که دارد کاغذ مفصلی به آقا میرزا ولی نوشته دادم ببرد
سید پیش من بود گفتم شام آوردند خوردیم سید رفت من خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۴ از خواب برخاسته نماز خواندم
سید آمد چای خوردم سینه را از ریش و شار خودم بعد سوار شدم رفتم تراش بدهم
ولی از رنگ بود از ریش چیزی انکار شدم وارد گوسفندی رعیت ۴۰ آمدند جلو قربانی
کشتند رفته در اطاق کدخدا ولی نشسته از فرقش انگور سیب خیار آوردند قدری خوردم
ساعتی بعد دو پسران آخوند ملا مرحوم آمدند ساعتی پیش ما نشستند رفتند نهار آوردند خوردیم
خورده خوابیدیم برخاسته نماز خوانده چای خورده رعیت گوزرق آمدند با کتخداها
آوردند که من بعد نمی‌خواهیم پیش میرزا کریمخان از اینجا قاصد گرفته نوشتم
با بهرام اسبابان آمد نزد ما همراه ایشان رفتند وقت عصر سعادت
فراش آمد ساعتی نشسته بود خسته شدم مغرب شد نماز خوانده در جای خود
فراشی آمد خواستند بیکار و تنها بودم کاغذ مفصلی نوشتم حضرت آقا میرزا کریمخان
دادم همین قاصد انشاءالله صبح تا بابک خانه ... رفت صبح
بعد شام خواستم خورده همراه ... در ... خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۱۵ از خواب برخاسته نمازی خوانده چای خوردم

ساعتی خوابیده برخاسته قلیانی کشیده شام آوردند خوردیم ... خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۱۶ از خواب برخاسته نماز خوانده رعیت گوزرق
کاغذی آوردند که شاهو ... را با ... دادند ما را چاپید برانند
چه کردند مفصل ... رعیت ... هرگز حرف از هیچیک نشنیده‌ام ناچار کاغذی
با آقا حسین قزوینی نوشتم کاغذی که نوشته آقا میرزا کریمخان کاغذ جزئی اسم رعیت دادم
بابابک را فرستادم رفت از برای تحقیق مطلب تا چه خبر رسد چند دانه آلوچه
آلوهای بد مزه بود خجالت زیاد نهایت ... هر کسی ... بسیار سخت
و بد ... مسبب الاسباب ... نهار آوردند خوردم خوابیدم برخاسته
نماز ... بابابک آمد ... فردا صبح بروید قبل
نماز خواند چای خوردم رعیت گوزرق آمد که چهارصد سوار اطراف ما را
ما را گرفته‌اند ... کاغذی با آقا میرزا کریم نوشته دادم ببرد جواب
کاغذ میرزا حسین رسید دروغ است رعیت همه را خلاف نوشته است
مجدداً کاغذی به میرزا کریمخان نوشته ... کاغذ ... نوشته ...
جواب نهار را نوشته دادم ... کاغذی مجدداً با آقا حسین نوشته سید
مهدی ... آمد از ... پسر آقا میرزا محمد ... که ...

دارند که

حالت خوشی نداشتم مشغول کتابچه نوشتن شدم سرباز قراقچی آمده عارض شد
که چرا نصف اضافه مواجب انگور را ورزنه با بابک شلیته [illegible] مراجعت کرد که کدخدا نگذارد
آمده بیرون ما دیگر ده نفر از خنسر با زد رعیت قراقچی آمدند انگور سیب تعارف
آورده بودند ناهار خورده حالت خوشی نداشتم خوابیدم برخاسته از حرمخانه آقا
[illegible] کاغذ مفصل نوشته و سرتیپ هم مطالبه مالیات کرده که چرا نمی‌دهید
شرح مفصل شرح خوبی نوشتم از برای سرتیپ شرحی هم از برای آقا حسین
خان نوشتم دادم عجب بد رفته یا باشد رعیت اجماعی کرده آمدند که از ما مرغ
و روغن گرفته‌اند ما را نصف از اهالی [illegible] نوشتند قدری فحش دادم متفرق شدند
ناهار خورده برخاسته نماز خوانده از بسکه تحریر کرده بودم خسته شدم که هوای قراقچی رفت
کناره اش از شهر خبری نرسید رفتم میان حیاط جا انداختند نماز خوانده [illegible]
من حالتی نداشتم تنها بودم خیال می‌کردم شام آوردند میل نداشتم قدری از خورش مرغ
با چلو خورده خوابیدم

صبح یکشنبه ٦ از خواب
برخاسته چای خوردم با بابا [illegible] ناهار در تکیه در آنجا بخورم که آقا رسیدم
دلم خواست رعایای این جا کدخدا ناهار آوردند خواهش کردند بفرمایند نزد ارباب [illegible]
کنم نپذیرفتند داده بنوکرها قیمت هایش خودشان تقسیم نمایند وقت سوار شدن سه چهار
بچه آورده

سه چهار بچه آوردند بهر نفری پنج شاهی دادم سوار شدم بلبل ده رعایای کوه دروق
جمعیت زیادی آمدند ربع ساعتی معطل شده با اینها زبان جواب گفتم سوار شدم آمدم
به قراقچی رئیس سفیدان آمدند قربانی آوردند کشتند پیاده شده قدری احوال
پرسیدم رعایای کوه دروق آمدند کاغذ با خانم [illegible] نوشتم با سرتیپ احوال جواب گفتم
لات حالا که برده‌اند گرفته زدند اینها رفتند که صدای کهریزک کاغذ نوشته بود که
هم تصادق الملک نوشته میخواهم بیایم خدمت شما اوراهم روانه نمودم رفت
و ملا عبدالرحیم آمدند کلاه ضرابخانه عبدالرحیم قلعه جوقی آمده بیات لات صفی بیابان گرفته
بود قبض گرفت شده اصلاً تیر در مرضی رشید خان از خود خانه اش مال دادم رفت لقمه نانی خوردم
نداشتیم بکوچه کباب آوردند ده دانه جابجه بد بود قدری خورده خواستم بخوابم در بارلبسته
درار کشیده آنچه خواستم خوابم نبرد دلم برخواسته خود را مشغول چیز نویسی کردم گفتم نماز آوردند
و ضو ساخته نماز خوانده چای خورده کاغذی از برای سرهنگ محزون نوشتم که سه قبضه
تفنگ بدهد از برای خانه سه چهار نفر رعیت آمدند با اینها سوال جواب گفتم رفتند
سوار شده رفتم بالای بام قدری گردش کردم فرش انداخته نشسته بازیهای آمد بعد مهتاب برآمد
هوا خوب شد تنها بودم شام آوردند چند لقمه خورده خوابیدم زود نخوابیدم بودم زود خوابم
نبرد وقت سحر بیدار شده مدتها بودم تا خوابم برد یکی دو مرتبه آنچه زده

صبح

روز چهارشنبه ۱۷ برخواسته آمدم پایین نماز دو رکعتی خوانده چایی خوردم
مشغول تحریر شدم تا سید محمد حقه حوری آمد بعد تا سید ابراهیم که در قمش می‌نشیند
آمد بعد مشغول صحبت بودیم نهار آوردند میخوردم رعیت آقا که شهر رفته بود آمدند
بعضی اسباب خواسته بودم مربای انجیل آلبالو سرکه آوردند کاغذجات زیاد از شهر
آمده بود از جناب معاون الملک جواب کاغذ خود را نوشته حاجی شهاب الملک جواب تلگراف
خواسته اگر حکمی لازم دارید گرفته بفرستم من میخواستم حمام بروم نرفته با چادرنشینه جواب
نکردم مشغول تحریر شده سماور آورده چایی خواسته آوردند چایی دم کردند سادات نشستند
لطفعلی یوسف خان سرتیپ آمدند با برات حواله بنده شده بود ساعتی نشست اوقات نفر
دیگر آمدند برات را آوردند با بعضا اسم جوابها گفته ولی اینها شب را رفتند ماندند گفتم جا
در منزل بدهند من مشغول تحریر شدم تا مغرب بعد رفتم بالای بام در آنجا مشغول
تحریر شدم با قدری اذیت تو تا ساعت سه چهار از شب رفته گفتم شام
آوردم از شهر با گمان اذیتی بود شام خورده خوابیدم
صبح روز پنجشنبه ۱۸ برخواسته رفتم پایین مشغول تحریر شدم ساعتی
چایی آوردند خوردیم برخواسته رفتم حمام زیاد چرک شده بودم آخوند ملا عبدالرحیم همراه
آمدند نا از حمام سر کیسه کرده از حمام برآمدم کسل بودم خواستم بخوابم خوابم نبرد قلیانی

خورده

خورده ساعتی دراز کشیده برخواسته مشغول تحریر شدم حاجی نگهبان شاه بود
آمد در فقره بعضی غله سوال و جواب زیاد کردم آجدان لودم سرتیپ آمد که در فقره مواجب
مدتی با او سوال جواب کردم میرزای ابوالفتح از شهر آمد دو نفر از نوکرهای میرزا کیخان
آمدند شب را ماندند سر دیات جناب شاهزاده خانم بیرون تا ساعت چهار از شب رفته مشغول تحریر
بودم تمام شد تحریرات من بابا را با یکنفر سرباز فرستادم به شهر سلغ پنج تومان نقد دادم ببرد بدهند
۱۰۹
صبح روز جمعه
بعد وضو گرفتم بابا بیک آمد شام خورده خوابیدم
از خواب برخواسته جناب بابا بیک را نوشته میرزا ابوالفتح را روانه کردم رفت که بهرز
بیا بشر آنجا بگو جزئی آنجا با برادر دولتهای رئیس رفتند ملا عبدالرحیم آمد
قدری عسل آورد ولی عسل بسیار بدی بود بخشش دادم قدری انگور آورده بعد خوردیم
نهار آوردند خوردم خوابیده درست خوابم نبرد از زیادی خیالات برخواسته گفتم
چایی آوردند ملا علی اکبر آمد قلبم زیاد بار گرفته بود میخواستم بلکه دو نفر را جیب بزنم بعد چند
نفر بعد ساکت بودم مغرب رفتم بالای بام شام ملا علی اکبر را آوردند
صحبت میکنیم نمیدانم بجهت اینکه زیاد دلم گرفته بود خیلی میل داشتم روضه خوانی کسی آمد
روضه میخواند من گریه میکردم راست گفته‌اند گریه کردن هم دل خوش است ناچار گفتم شام
آوردند خورده خوابیدم
صبح روز شنبه ۲۰ برخواسته

برخاسته آمدم بیرون نماز و دعای زیارت خوانده بزیارت اربعین ملاعلی اکبر آمد کتاب
حدیث آورد معروف بخلاصة الاخبار بسیار خوب بود دیده بودم مطالعه می‌نمودم بعد از آن آمد
چای خورد گفتم هیچ هیچ بخند آورد و نخریدم داده سبیلی آن قبض از آخوند
گرفته آورد وعده دادم در پنجم ماه نو باید باقی را بگیرد من کتاب حدیث را مطالعه
می‌نمودم ملاعلی اکبر را اسم بود نان آورد و نهار خوردیم نیم ساعت بفاصله میرزا محمد تقی سررشته
دار تشریف آورد روز نهار بخورند بعد سه نفر نوکر بسرم آمده داشتند نان آورده خوردند من
رفتم آن اطاق انشاء خوابیدند یک ساعتی برخاستند چای حاضر کرده خوردیم صحبت
نمودیم وقت عصر چند دانه هندوانه آورده خوردیم رفتم بالای بام فرش انداخته
نشستیم صحبت می‌نمودیم گفتم اسب ترتیب سفیدخان آمد مطالب کرده آن قبض آورد
گفتم دادم بعد از آن ذکر اسم شب بالا تماشا خوردیم پلو چلو خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۲۱ برخاسته نماز و دعا و قرآن خوانده
چای آورده خوردیم چند دانه کاغذ نوشتم جواب کاغذ آقا حسین برادرش دادم
دادم بردند بعد وکیل ... سرباز آدم میرزا بزرگ خان از شهر آمد تلگرافی جناب
علاء الدوله نوشته بود بمیرزا بزرگ خان فوراً بقلعه عکس اطلاع بده با وجود حکم تلگرافی صدمات
اگر ناقصی در عمارت است حکمی کرده‌اید فوراً اطلاع بدهید نهار آورده خوردم
می‌نشستم

من نشستم جواب تلگراف و جواب کاغذ میرزا بزرگ خان نوشتیم کاغذ مفصلی بجناب
علاء الدوله نوشته دو هزار یا دو هزار کاغذ تلگراف انعام دادم بسیار خسته شده برخاسته
وضو گرفته نماز خوانده چائی خورده تا میرزا محمد خان قرنخور حاضر گشت بعد روز
که رفته بود صدمات میرزا اکبرخان مراجعت کرده چند کاغذ نوشته بعد فاصله
رعیت بود سه هزار دیگر انعام دادم رفت بعد تا میرزا احمد قلی چائی خورده رفتند منهم
نماز خواندم رفتم حیاط بیرون نهار دادم جابجا نمودند حیاط پاک نمودم رعیت تا چند نفر آمدند
عارض بودند آنها را اسم داده نمودم بیرون عمارت تعزیه برادرزاده بعد صبر نمودم تعزیه تمام شد
وقت مغرب شد رفتم بالای بام نماز خوانده یک ساعت از شب رفته بود در شام ملاعلی اکبر بابا بیک آمدند
کن قدری بکتاب حدیث مطالعه می‌نمودم آنها صحبت میکردند تا شام آوردند خوردیم آنها رفتند
من خوابیدم نصف شب بهار شده بعد دعای ... برخاسته حضرات بیدار نمودم آ...
بستند مجدد خوابیدم امروز دیر بیدار شدم ملاحظه کردم دیر خوابیده بودم

صبح روز دوشنبه ۲۲ برخاسته نماز خوانده قدری سیاهه نوشته
حسن مقنی با مقانی آمد ... جواب نوشته اوقات ... مشغول ... خواندن
کتاب شده ... عبدالرحیم قلعه ... آمد قدری ... کتاب صفی ...
ناخوش خوابیدم از خواب برخاسته ... خان پسر محمود خان ... مالک ...
آمد از ... خان کاغذ آورده بود داد ... جواب مفصل نوشته دادم رعیتی که ...

که تشنه‌ها رفته‌اند از خالق بیرامی زن جامه مرا او کیلم دادی جواب کاغذ هم خانزاده بابا بیاورد
قاصد گرشتی که به حضرت آقا میرزا اکبر خان رفته بود یک ساعت و نیم به غروب مانده بود وارد شد
با کتی از برای آقا میرزا محمد خان و برای نصرالله بیک داشت جمع سیم بنزخی نوشته دادم
بردند باکت بزرگی هم برای یوسف خان و آقا حسین داشت دادم به حقیقیان
برد کاغذی به رستم نوشته دادم زعنی برد سر غروب رفتم بالای بام نماز خواندم
ملا علی اکبر آمد و آدم کن بر افضار ارا هم و عمر خود را خواندم بابا بیک آمد شام آوردند خوردیم
سبب بچه‌ها بودند هیچ نخورده بودند نان ماست خورده خوابیدم

صبح سه‌شنبه ۲۳ از خواب برخاسته بابا بیک گندم فروخته
بود پولش را آورد ده نفر از رعیت آمدند عرض کردند باز بر خود مالیده صبر نخواهند نمود قبول
سعدالدوله مرحوم کل حالی که گرفته‌اند آوردند خوردیم خوابیدم برخاستم که صفا علی از
الرحیم آمد قدری هندوانه و انگور آورده بود هیچ کدام ما کل نخورد جای خورده
کاغذی به جناب علاءالدوله نوشته آقا میرزا احمد فرستاده رجیع به خان فرشناله خدمت
شاه باشد خدمت در عجب تا گاه مانده است ناچار بود برای ... دادم برانند
با کاغذها رفتم بالای بام نماز خواندم ملا علی اکبر کتاب حدیث را میخواند باز زیاد آمد
شام آوردند خوردیم خوابیدم نصف شب اسبها باز شده بود برخاسته نهر را
بیدار نمودم اسبها را بستند باز خوابیدم

صبح چهارشنبه ۲۴
برخاسته

برخاسته آمدم بالای نماز خواندم قرآن میخواندم ملا یک نایب که آقا میرزا اکبر خان
نوشته بود به جهت بابا بیک پیش من باشد آمد با چند نفر سوار و پیاده جای خوردیم
برایش قرار دادم رفت منزلش رضاعلی که خدای کهریز آمد مالیات قطعانی را
آورده داد قبض گرفت آدم بابا بیک سوم که گفتم بود فرستادم بگویند رفیق چند نفر
سوار جواب برای حمل غله‌ی تمام اگر رضا شد بطهران ببرند ناچارم نفر
خواهیم دادن ببرند لقمه نان آوردند خورده عمل با باش هنوز قطع نشده ناچار خوابیدم
برخاسته ملا محمد علی رعیت هم از سفیدان بود گرفتند آوردند حبس نمودم پسر آقا
چوب گرفته جعفر را فرستادم خانه علیخان از خواب گذر تا غروب گرفتار این کار بودم مغرب
رفتم بالای بام نماز خواندم ملا عبدالرحیم یک آمد یک ساعتی نشسته رفتند من
مشغول نگاه کردن کتاب شدم شام خورده خوابیدم بابا از شهر آمد جواب کاغذ را
در ساعت سه آورد

صبح پنجشنبه ۲۵ از خواب برخاسته
نماز خواندم چای خوردم حکم کردم بروند خانه خالق را خراب نمایند خبر رسید جمعیت
جمع کرده از نزاع نمایند خودم رفتم جمعیت بردم تا یک ... التماس
کردند قبول نکردم همراه ... پدر خالق آمد خودم او را زیاد زدم با چوب ... خود
او را خراب بکنند ... قدری بخشیده و قدری بعمارت آوردم ساعتی در آنجا
بودم آمدم بعد از ساعتی لقمه نان خورده ملا علی اکبر هم بود خوابیدم و از خالق
خوابم نبرد برخاسته چای آوردند رستم بیک آمده بود پول مالیات ... گرفته قطع

ناله زا قبض وله حساب در پرداخته رجبعلی بیک هم بود انها رفتند من نماز خوانده
ملا عبدالرحیم آمد قدری صحبت کردیم انگور دکلابی خورده چند نفر شاهسون آمدند بلکه
ازونت رعیت قلعه جوق تا مغرب گرفتار آنها بودم رفتند من رفتم بالای بام
نماز خوانده مطالعه کتاب می نمودم روز نخوابیده بودم شام زود خورده خوابیدم
صبح روز جمعه ۲۶ از خواب برخواسته چای باب تنم چند از رعیتهای
سقصر بود آورده بودند ساعتی با آنها سوال جواب نمودم از تقصیر آنها که نوشته رفتند ملا عبد
الرحیم بود نان آورده بودند خورده رستم بیک که غذای آنچه [illegible] نمودم رفتند خوابیدم
برخواسته کاغذ مفصلی با قامیرزا محمد قلی نوشتم دادم رجبعلی بیک محرمانه ببرد برساند
و آقا حسین کاغذ نوشته بود جواب آن را هم نوشته دادم برد چند نفر شاهسون
آمده بودند چائی خوردند رفتند کاغذ مفصلی بحاج شهاب الملک نوشته بودم رعیت
از بیجار مراجعت نمود که علیرضا خان رفته است بکلافتان مغرب رفتم بالای بام باد زیاد
می آمد نماز خوانده از شدت باد چراغ نتوانستم بیاورند ملا علی اکبر آمد صحبت می نمودیم شام
شام خواستم آوردند خورده خوابیدم تا نصف شب صدائی آمد برخواستند بودم بیدار
بودم صبح روز شنبه ۲۷ از خواب برخواسته آمدم پائین نماز و دعا
خواندم ملا علی اکبر آمد چائی خوردند مشغول تحریر شدم اصغر بیک آمد آقای رئیس کاغذ نوشته
بود جواب آن را مفصل نوشته نوشته فهرست قبوضات را نوشته جوکهم دادم نان
آوردند خورده ادرفت من خوابیدم خوابم نبرد برخواسته چائی میخوردم آقا میرزا حسین
وارد شده بود

وارد شده بودند مشغول صحبت شدیم علی بیک آمد مغرب شد باد زیاد می آمد تا بام آمد رفتم در اطاق
نشستم قندی سیاهه دادم نوشت شام خوردیم رفتیم بالای بام خوابیدیم
صبح روز یکشنبه ۲۸ برخواسته آمدیم پائین نماز خوانده اصغر بیک
آمد باتفاق آقا حسین رفتند بعد آقا میرزا محمد قلی چند نفر رعیت آمدند عارض شدند
خانی [illegible] آمد باز ضرر نمود با چاپار برخواسته جمعیت رعیت زیاد شد گرفتیم
آوردیم بستیم بچوب زیاد چوب کاری کرده کنده نمودم بحقیقت خان و ببوک آقا آمدند بودند
نهار خوردند کاغذی از من گرفتند رفتند من خواستم بخوابم آنچه کردم خوابم نبرد
برخواسته یکعده خربزه بود قدری خوردیم رعیتهای کوشلق آمدند عارض شدند
کاغذ نوشته بانها دادم خوشنود شده رفتند بحقیقت خان هم کاغذ نوشت نوشته
دادم او هم رفت آقا حسین با اصغر بیک آمدند قدری انگور خوردند اصغر بیک رفت
بکریف آقا حسین باز عبائی پنجاه پنج هزار خرید برای خلعتی جبه بهرام خان دادم حساب کرده دادم
خالقوام سر خط نمود رفت مغرب شد رفتم بالای بام نماز خوانده باد زیادی آمد آمدیم
با طاق کاغذی هم از برای میرزا اکبر خان نوشته تا شام خواستم از شهر بار مجان
آورده بودند [illegible] شام خوردیم رجبعلی بیک آمد آقا میرزا محمد قلی کاغذ مفصلی نوشته
بود [illegible] تلگراف از برای عمو بیک دادم رجبعلی بیک ببرد به [illegible] صبح زود [illegible] شام خوردم

رفتم بالای بام خوابیدیم صبح روز یکشنبه ۲ از خواب برخاسته
آمدم پایین آقا حسین تهرانی فلق را دیروز یک آمد و نشست گفتم پولش را بدهید
به عوض اینها آمدند بقچه کهنه را فروختیم بیانیم آن پولش را بیاورد و به هند برود به برند
اگر دیگر زینها را ورده در آن بین محمد ابراهیم بیک آمد از جانب عبدالملک پاکتی آورده بود
که هر روز الان مال مستوفی [illegible] روزه به شهر فرستند [illegible] ساعتی با این سر که [illegible] صورت
قبوضات [illegible] دیدم شب برداشت آقا حسن رفت امشب [illegible] بهار آورده بود
او رفت [illegible] آقا سید علی محمد شیخ موسی آمد قدری نشست صحبت کرد و رفت
من خواستم بخوابم از شدت [illegible] رعیت خوابم نبرد برخاسته از قلعه چوق [illegible]
او کیم لذا تمام [illegible] را پاره کردم [illegible] قدری [illegible] محمد ابراهیم بیک که چای آورده بودند
خوردم صلوة عشاء از من خواهش کرد [illegible] قبول نکرد بعد خواهش
نوکری کرد که در پیش من بماند از رعیتهای [illegible] کنند آمدند کاغذ آورده بودند
تیر میخواستند جواب کاغذ آنها را مفصلا نوشته کاغذی اسم محمد ابراهیم بیک
مفصلا در جواب خواهشش نوشته دادم [illegible] جوابی نوشته محمد [illegible] نوشتم
یک از شب رفته جوابی نوشته [illegible] کرده ام که استخاره تمام الوقت جوابی بگویم سید علی
محمد [illegible] ملا علی اکبر صحبت [illegible] کرده رفت آورده بودند خوردم خوابیدیم امشب [illegible] هوائی
بود [illegible] سرد بود نصف شب هوا سرد شد صبح روز دوشنبه ۳

ربیع الاول

٧١

ربیع الاول از خواب برخاسته حمام لازم شده بود آمدم پایین سر و صورت شسته
مشغول تحریر روزنامه شدم سید علی محمد که با سید جعفری چایی خورده بودند [illegible]
فرستادم بقلعه چوق از برای جمع آوری مالیات شنیده [illegible] خلاصه [illegible]
اوکم زین العابدین خان [illegible] همراهی محمد ابراهیم بیک آمده آمد که ما مرخص است گفتم بلی
[illegible] رفتند میخواستم بروم حمام گفتند آتش [illegible] گفتم آورده بودند یک ساعت
خوابیده برخاسته رفتم حمام برآمده بابا بیک آقا سید بهرام آمدند چائی خورده بودند
مشغول [illegible] فیض الله بیک داد [illegible] رفت جواب کاغذ آقا میرزا محمد [illegible] نوشته
رفتم بالای بام گوش می کردم دیدم [illegible] از [illegible] عمارت [illegible] سید
گفتند زیاد [illegible] است از [illegible] آمده است [illegible] ملا علی اکبر [illegible]
آقا سید علی محمد [illegible] گفتم [illegible] عقب بابا بیک قطع [illegible] آنها رفتند من نماز
میخواندم صدای تفنگ آمد داد فریادی بلند شد احوال پرسیدم گفتند ملا علی اکبر را
به تفنگ زده فرستادم معلوم شد [illegible] است درمیان
خون میغلطد فرستادم [illegible] آرام گرفت فرستادم [illegible] اسکندر او را گرفتند
آوردند جمعیت زیادی جمع زیادی جمع شده بود میخواست اسکندر فرار نماید گرفتم
آوردم [illegible] قدری چوب [illegible] گفتم [illegible] کرده بودند [illegible]

در خانه اسکندر رو برادر شیخ صادق منزل که بهادر محمد قاسم متفرق شدند شام خورده قدری نبات
دادم بابا بیک برد بگوید [illegible] بیاشند به بندیم خود خوابیدم ولی چند مرتبه بیدار
شده بر خواسته نشستم

صبح روز چهارشنبه ۲

از خواب برخواسته چند نفر رعیت آمدند مطلبی داشتند گفتند رفتند [illegible] انبار کندم
بار تمام رعیت که [illegible] انبار بماند که شاید در آنجا مصرف [illegible] رسید
و از برای حمل طهران [illegible] کاغذی به آقا میرزا محمد تقی نوشته دادم رعیتی برد ملا
عبدالرحیم آمد صحبت می‌نمود تا سید ابراهیم آمد که هم خواست یک خروار [illegible]
گفتم صبح [illegible] مغرب [illegible] نهار رفتند من رفتم بالای نماز ظهر خوانده [illegible] زیاد سرد
بود اطاق کاغذ مفصل بجناب حاجی سهام الملک نوشته جواب کاغذ آقا میرزا محمد تقی آمد شام
آوردند خوردم رفتم بالای بام خواب سرد بود خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۳

از خواب برخواسته رعیت‌ها آمدند بارگیری کردند رفتند رعایای ملاآباد آمدند آنها
بارگیری کردند عبدالله فرستادم [illegible] ملاآباد [illegible] رفتند ملا عبدالرحیم
آمد یک خروار گندم گفتم قیمت نمایند [illegible] بابت قیمت گوشت خلاصه
[illegible] از برای آقا میرزا ولی دیده [illegible] سید ابراهیم [illegible] ناهار آوردند
[illegible] آبگوشت [illegible] خوردیم ناهار رفتند از گوندرق چند دانه از گوندرق چند
دانه خربزه و هندوانه [illegible] آوردند [illegible] را بسته خواستم بخوابم [illegible]
[illegible] برخواسته آن خربزه‌ها را خوردم [illegible] از برای اسبها [illegible] قدری [illegible]

و انگور خوردم

و انگور خوردم تا میرزا محمد تقی کاغذ مفصلی نوشته بود با حوال پرسی و اظهار لطف جواب
مفصل نوشته چای آوردند خوردم نماز خوانده قدری [illegible] غروب قلبم
بسیار [illegible] دلتنگی نشسته بودم بعد از مغرب شیخ علی از شهر آمد کاغذجات از شهر
آورد نماز خوانده مشغول نوشتن شدم فیاض یوسف نام سلمانی در شهر کار می‌کرد
فرستاده بود [illegible] شام خواستم آوردند قدری نان بادنجان خورده رفتم بالای بام هوا
زیاد سرد بود خوابیدم جاجیم روی لحاف انداخته

صبح روز جمعه ۴

برخواسته رعیت آمده بارگیری کرد قدری [illegible] گندم دادم که ده من روغن بدهند
[illegible] سید ابراهیم ملا عبدالرحیم آمدند [illegible] کرده بود خواستم چند دانه
به پشت گردن دادم زدند جراح آمد فرستادم رفت خانه ملا علی اکبر معالجه نماید قدری [illegible]
و سبب [illegible] دانه [illegible] خوردم از تنهائی کسل بودم از اسکندر [illegible]
گرفته مرض [illegible] رفت خودم مشغول تحریر رقعه‌ها [illegible] آوردند خوردم رعایای [illegible]
گوندرق آمدند بارگیری [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] فردا [illegible]
داد فردا رعیت بچه بارگیری [illegible] خوابم نبرد برخواسته چای خواستم آوردند قدری خربزه و انگور خورده
نماز خوانده از برای طهران و قزوین و شهر کاغذ نوشته غروب شد نماز مغرب و عشا را
خوانده مشغول تحریر شدم شام آوردند خورده رفتم بالای بام خوابیده

صبح روز شنبه ۵ از خواب برخواسته نماز خوانده کاغذی بابا بیک

نوشته رعیت‌ها را بار برده اند بگوندرق چائی خورده گفتم رخت حمام حاضر کنند بحمام
بروم قدری خوابیدم بگیرم چند نفر سوار رسیدند از اکراد قزوین بود گفت میرزا کریمخان
مرا از صائین قلعه فرستاده که حکمی خواسته بنجاه درست از قزوین برآمدم و شب در کریف
بودم شنیدم شما در اینجا تشریف دارید آمدم من نمی‌شناختم گفتم قلیان کشید
منهم کاغذی از برای آقا میرزا کریمخان نوشتم آن رفت بخوابم من رفتم حمام استاد
محمد تازه آمده از شهر آمده بود کیسه کشید خابیده ساعتی بودم برآمدم بمنزل
آمده بکیله هندوانه بود ولی خوب نبود ولی خربزه دیگر بد نبود قدری خورده نان آوردند
نان و گوشت خورده ساعتی خوابیده بقیه رعیت کوندرقی آمده بودند بارگیری
نداشتند بار گرفته رفتند ملا حسین کاغذی نوشته بود میرزا حبیب کاشان کاغذی
بود برات جهت [illegible] مواجب سرهنگ حواله بمن کرده [illegible]
دادم برات گرفته حواله رعیت کردم [illegible] وقت عصر برخاسته نماز خواندم
چائی خورده استاد [illegible] بنا آمد قرار شد فردا که روز یکشنبه است مشغول بناکاری
بشوند [illegible] از برای آوردن مغرب شد نماز خوانده چند کاغذ
نوشته شام خورده رفتم بالای بام خوابیدم نصف شب صدای چند تفنگ که در پیچ
از میان باغ‌ها آمد چند [illegible] بیدار و خواب کشیده   صبح روز یکشنبه ۲۶
از خواب برخاسته نماز خوانده خانه چائی خوردم عمله بنا حاضر بودند رفتم بالای

۲۴ اطاق

بالای اطاق [illegible] مشغول بناکاری شده گرد و خاک زیادی بود تا ظهر بالای
بام بودم که [illegible] قلعه [illegible] هندوانه آوردند [illegible] آمدم پائین با [illegible] خوردم
ساعتی خوابیدم برخاسته ملا عبدالرحیم آمد چائی خورده نماز خوانده رفتم بالای بام پیش
بنا و عمله تا مغرب آنجا بودم نماز مغرب و عشا را خوانده گفتند احوال ملا [illegible] اکبر خوب نیست
فرستادم [illegible] دیگر بیاورند کاغذجات شهر [illegible] مبلغ
رعیت
با [illegible] نقد دادم بشیخ علی نام رعیت فردا [illegible] از برای کربلائی [illegible]
پنجاه [illegible] و پنجاه [illegible] از برای [illegible] دادم
صبح روز دوشنبه ۲۷
شب دو شام خواستم آوردند خوردم رفتم بالای بام خوابیدم
از خواب برخاسته بنا و عمله حاضر شدند چائی خورده رفتم بالای [illegible] ساعتی آنجا بودم
[illegible] آمدم پائین [illegible] هندوانه بود قدری خوردم میرزا [illegible]
شد [illegible] افتاد [illegible] دلش درد [illegible] گرفتند دوا درمان کردند
[illegible] نان خوردم ساعتی خوابیده برخاستم نماز خوانده چائی خورده از کوندرق
بابا [illegible] آمد [illegible] از کوندرق خربزه آورده [illegible] رعیت
[illegible] سیدی آمد اسبی آورد [illegible] از برای خریدار

فصل زکستن بود خوب بخربزه رفتیم پیش بابا علیه تا الی مغرب مشغول بودیم تیرهای
اطاق را انداختند مغرب شد نماز خوانده سید صاحب هم بود یکی دو نفر از سادات
آمده بودند خواستند ببینند که بیت ... زری حواله دادم رفت گرفت هر دو نفر دیگر
عذر آوردم رجب علی بیگ رخصت گرفت رفت خانه‌اش با سید در اطاق نشسته قدری
چیز نوشتیم گفتم شام آوردند خوردیم بعد رفتیم بالای بام خوابیدم امروز نقی گفت از
بابای ملا علی اکبر آمده کسی که یکنفر عسس را در شام ... جراح دیگر باید بود آن را
سوخته ... سینه‌اش جراح ... گرفت رفت خداوند شفا بدهد ... فردا کنم
امروز ... بالا و پایین رفته‌ام پاهایم درد می‌کند زیاد خسته شده‌ام
صبح روز سه شنبه ۸ برخاسته آمدم پایین چایی خورده حساب بابا ... را نوشته
دادم رفت محمد تقی قلعه جوقی آمد ... سر اطاق را درست ... پله کان
با ... درست شود جراح ... آقای ... عبدالله ... کاظم جراح آمد
در شام رفت پسر ملا علی اکبر دستور العمل داد ... اطبا دادم ... خواهم
شد مشغول معالجه شده لقمه‌هایی خوردیم نیم ساعتی خوابیده برخاسته چایی خورده
رفتم پیش بنا و عمله یک و نیم به غروب مانده بود بالای ... پنجشنبه بود
آمد

آمدند فراموز خان بود گفتم چایی درست کردند خوردند مغرب آمدند بالای بام جراح
هم آمد ساعتی بود در شام رفتند منزل رفتند و چایی از برای ... دادم
فراموز خان رفت منزلش جراح امشب نگاه داشتم گفتم شام از برای آنها بردند
جراح پیش من شام خورد او رفت منزلش من رفتم بالای بام خوابیدم
صبح چهارشنبه ۹ از خواب برخاسته هوا خوب سرد بود آمدم
پایین نماز خوانده چایی خوردم رفتم سر بنا و عمله کاه گل اطاق را درست نمایند
تمام شد در بالای بام بودم میرزا رجب آمد اصرار زیادی کرد که این جناب آقا موجب
... باقی ماهیانه است به امید ... تلخ شد ... نوشته گرفت که بابت
... چیزی باقی نمانده است وقت نهار ملا عبدالرحیم آمد فراموز خان ...
نهار خوردیم من ساعتی خوابیده برخاستم قدری خربزه که از ... آورده بود
خورده رفتم بالای بام ساعتی بود آمدم نماز خوانده چایی خورده مجدداً رفتم بالای بام
... آوردند ... نباید فراموز خان ... داشت آوردند بد بود ... غروب
قهوه سینی انگور آوردند قدری خوردیم مغرب آمدم اطاق نماز خوانده سید محمد آمده بود
... بر ... بیک نوشتیم ... به ... روزنامه ... گفتم
شام آوردند خورده سید رفت منزلش هم خوابیدم منزلم رفتم بالای خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۱۰۰ برخاسته آمدم پایین نماز خوانده چایی
آوردند خوردم رفتم سر وقت بنا و عمله سر دالان را پوش بند دریچه را گذارده‌اند خیلی
دراز کرده بود از خانه آقا میرزا ولی آوردند اگرچه کهنه بود مردن چهار چوبه بکار خواسته
آمد درست نکرده بنا را آوردم نصف اطاق را گاه گل بخوب صاحب حاجی شهاب الملک کاغذی
نوشته بود قلعه خان از برای ما یک زرگر سال بود خیلی اظهار خصوصیت و آشنایی
کرده بود ولی من خاطرم نیامد ده ببینم اگرچه حاج شهاب الملک نوشته بود در جواب آن
هم بود و صدر اعظم نوشته بود تصدیق از شده خواسته بود در فقره زاغ کهلا
در نزد او با پسران تقی خان منهم شرح مفصل از آنچه اطلاع داشتم بیان واقع بود
از وضع این صفحات و احوالات محمد خان و محمد حسین خان سوده نوشته دادم
بردند ملاحظه کرده صفحه نوشت مهر کرده دادم بعد از برای قلیچ خان بدهد ببرند طهران
بنظر صدر اعظم برساند رعیت بنگی کندی آمده بود عرض و مطلب داشت کاغذی
با آقا میرزا ابوالفتح نوشته دادم برد امروز گرفتار شدم درست خواب نکردم
ساعتی اگر خوابیدم برخاسته چایی خورده نماز خوانده سر وقت بنا و عمله رفتم بعد
از نماز عصر عش کاغذی با آقا میرزا کریم خان ترتیب نوشته دادم میرزا ابو یعقوب را
دو کاغذ هم نوشته دادم رشید خان فردا با کربلایی مطلب و قلعه جوف از برای زندانیان
فرمها چراغ آمد شام خواستم آوردند کاغذجات شهر را خوانده شام خوردم چراغ
رفت

رفت منهم رفتم بالای بام عصر ده نفر رعیت با هم دعوا کرده بودند از آنهم جویا شدم
در حضور هم حرفشان را زدند خلاصه صبح روز جمعه ۱۰۱ از خواب برخاسته
آمدم پایین نماز خوانده چایی خوردم بنا و عمله آمدند سر کار دزد از قلعه حوف یکشنبه آوردم
آدم بود از العاملی دلم رعیت رفت بیا کردانه جلو خودم رفتم سر وقت بنا و عمله رجبعلی
آمد از جانب فرامرز خان پیغام آورد که من میخواهم بروم جواب گفتم تعارف نکن
بودم مدتها سر بنا و عمله بودم لقمه نانی آوردند خوردم رعایای کبیر آمدند بار گیری کرده کاغذی
نوشته رفتند خواستم بخوابم خوابم نبرد برخاسته قدری خربزه خوردم بیش بالا
چایی آوردند خوردم نماز خوانده فرامرز خان آمد خدا حافظی تعارف کم گفت که کرم ما خوب
امشب را مهمانم شب را ماند غلامی آمد مطالبه غله دیوان گفتم حاضر است با بابا اعلا
میرزا محمد خان را آوردند خودشم نیامد قبول نکرده بعد کردم غروب رفتم بالای نماز خوانده
آمدم پایین پول و لیات آمدم مثل تکیه کردن تقاضای تعدیات دکاغذ نوشتم تنها بودم
شام خواستم آوردند خوردم رفتم بالای خوابیدم صبح روز شنبه ۱۰۲
از خواب برخاسته رفتم پایین نماز خوانده سؤال جواب کرده از جمع رکن مطالب الکام میدادگاه
رجبعلی رکن قهر کرد میخواست برود پیغام سلام فرامرز خان آمد ادهم قرار شد ادهم
بعد از ظهر برود بطالبه غله دیوانی آمده بود برات آدم بجهة آدرسم از سر بار کم

سابقاً نوشته‌ام که میرزا هاشم‌خان کاغذی نوشته خبر کرد که همراه آقا میرزا هاشم‌خان
داده شد باید با دفع به ... تخته وعده داده‌ام بعد به ... شرح مفصل جواب نوشتم که کسی که
گفته بودم میرزا هاشم‌خان تخته آورده بود انشاءالله غله فروختم کاری خواهم کرد تخته که
وعده داده‌ام بعدها موجود است ... از قلعه حوق ... او آمده قدری خوردم
لقمه نان پنیر آوردند خوردم ربع ساعتی خوابیده برخاستم چای حاضر کردند خورده نماز
خواندم ... مطلب ... رفت قلعه حوق برای ... من ... اطاق کوچک
کاملاً ... که در جا ... که اینجا خبر کردند ... جواب دادم
... منزل ... مراجعه ... بعد ... آقای ... هم ...
آقا ... رفت قلعه حوق ... وقت عصر رجعت کرد ... برویم
خبر آمده است که خوش شده لذا او هم رفت ... بابای ... آمد با ...
مشغول شدند ... ساعت ... رفته چراغ لاله آوردند ... آوردند کاملاً اطاق
تمام کردند رفتند من هم نماز خواندم تنها بودم و بیکار شرح احوالات خود را از برای
آقا ... نوشته ... کسی ... شد به ... شام خوردم
... رفتیم بالای بام خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۳
از خواب برخاسته آمدم پایین نماز خوانده چای آوردند خورده با ... مشغول کار شدم ...

بالای

بالای بام ... علی بود در آفتاب ... دانه ... آمده بودند بار ... قدری خوردم
تقسیم میان عمله‌ها ... بهار ... تکه نان خوردم خواستم بخوابم خوابم نبرد ... که ...
بلند شد ... آمدم چهار ... آقای ... کاملاً ... آمد در اینجا ...
... را داده بود رفت برخاسته نماز خوانده آقا سید ... آقا سید ...
... دعا ... حضرت عباس ... کار ... مستحب
... خوردم ... گفتم ... عبدالله ...
... که خدا ... چراغ آمد ... انگور خوردند رفتند بعد از ... بعد از
... برگشت آمد مشغول صحبت شدم ... کاغذی نوشتم
... نوشتم ... صحبت ... شام خوردم
... رفت خانه ... رفتم بالای بام خوابیدم

صبح پنجشنبه ۱۴
برخاسته آمدم پایین نماز خوانده چای خورده ... رفت ... حاجی
... عمله‌ها کار می‌کردند ... آمده
گاه ... لقمه نان خوردم خواستم بخوابم خوابم نبرد ... عبدالرحیم آمد
بنا رفت بالای بام مشغول کار شد ... قهوه‌خانه ... چراغ آمد

مشغول صحبت شدیم گفتم شام آوردند خوردم رفتم بالاخانه خوابیدم صبح روز سه شنبه ۱۰۵
برخواسته آمدم پایین چایی خورده اسب ورجه بنا داشتم که در بالاخانه بام یک کاه گل مالید دیوار
بعد رفتم حمام سرکیسه کردم قدری هندوانه خوردم را آمده لقمه نانی آوردند دو نفر رسیده آمدند
نهار خوردیم بعد [illegible] دادم رفتند من رفتم بالاخانه بام پیش بنا و عمله ساعتی بودم [illegible]
[illegible] چایی درست کردند خوردم [illegible] کرم گرفت [illegible] دادم
زین العابدین خان دادم آنها رفتند مغرب شد نماز خوانده بتعاقب [illegible] فرستاده آمد [illegible]
سیاهه میرزا عبدالله را نوشته گفتم شام آوردند خوردم او رفت منهم رفتم بالاخانه
خوابیدم
صبح روز چهارشنبه ۱۰۶ از خواب برخواسته
آمدم پایین نماز خوانده چایی خوردم [illegible] در [illegible] قدری [illegible] حمام روی
[illegible] گذارده [illegible] ساعت [illegible] نفر خبر کرد آمدند مشغول کار
بودند عمله بار خاک آوردند [illegible] بناکاری اطاق و سقف و حیاط [illegible] شده لقمه نانی
خوردیم بعد یک ساعت خوابید برخاستم [illegible] خان پسر محمود خان آمد رعیت‌های [illegible] آمدند
تخم [illegible] دادم رفتند دو نفر رعیت را چوب زده [illegible] گرفته تا غروب آفتاب
کاری کردند تا غروب [illegible] کاری کردند [illegible] آمد [illegible] قیمت کاه را
آوردند مغرب نماز خوانده تنها بودم بتعاقب [illegible] آمد منهم [illegible] کاغذ نوشتم
شام خواستم

آوردند
شام خواستم خوردم رفتم بالاخانه بام خوابیدم صبح روز پنجشنبه ۱۰۷
برخواسته آمدم پایین نماز و دعائی خوانده سه نفر بنا خبر کردم یک بام انبار را کاهگل [illegible]
یک دیوار [illegible] را یک در بالاخانه بام [illegible] جا رسیده [illegible] کردم چند نفر از [illegible] آمدند عوض
[illegible] داشتند رسیده [illegible] رفتند [illegible] سید محمد قلعه [illegible] با یک دو نفر رعیت آمدند
[illegible] آورده لقمه نانی خوردم در سر بنا و عمله بودم چایی خورده [illegible] سید
کاغذ [illegible] رفت احمد [illegible] رفت میرزا ابوالفتح آمد قیمت
کاه قیمت کردم [illegible] تا مغرب بالاخانه بودم مشغول کار آمدم پایین
نماز خوانده بتعاقب میرزا ابوالفتح [illegible] آمد حساب [illegible] ابوالفتح را [illegible] نوشتم
قدری صحبت [illegible] شام خواستم آوردند خوردم او رفت منزلش منهم رفتم بالاخانه بام
خوابیدم بتعاقب [illegible] غله بطهران [illegible] گفته بود
صبح خواهم آمدن خلاصه صبح روز جمعه ۱۰۸ از خواب برخواسته
آمدم پایین نماز خوانده چای خورده بنا و عمله را [illegible] در [illegible] رفت
[illegible] را [illegible] مشغول [illegible] رعایای [illegible] آمدند [illegible] گفتند
[illegible] نوشتم [illegible] آنها را [illegible] آمد [illegible] محمد [illegible] آورد

داد مفصل نوشته بعد از عمارات یک ساعت دیگر کردم گرفت وقت غروب قزوینی آدم
آقای رئیس آمد رفته برای جمیع ادارات مالیات او اسم شرح مفصل از اخبارات
جعلیه کردم نقل کرد آقا میرزا کریمخان بطهران رفته است جهان [illegible] چه شده است بچه ها [illegible]
بروند طهران ملان جا را بعمارت بروند مراسته روز کنت شب اما نماز مغرب و عشا را
خوانده کاغذ خوانده [illegible] نوشته شام خواستم آوردند خورده امروز رسم [illegible]
آمدند جای خوردند رفتند [illegible] رفتم بالا بام خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۱۹ از خواب برخاسته مال جواب بود ناچار رفتم بیابان دهان [illegible] بیدار
بودند جواب [illegible] کشیده وضو گرفته نماز خوانده بنا و عمله آمدند بکار [illegible] کاهی
بام راه رو بالا بی بام تمام کرده چند نفر از شاه هم آمدند عرض کردند جوابی
رعیت کشیشن آمد جوابی شنید بگو شیشن وقت جوق چند رقعه نوشته از کسبه [illegible]
نزال جواب بنفهم خسته شدم یک [illegible] دانه بود پاره [illegible] خوب بود نان آوردند نان
گوشت بسیار طعام بود قدری خورده بملاحظه پایین امروز یک دفعه آب خوردم وقت
غروب قدری [illegible] رفتم شب از کوششین [illegible] نزال جواب نماز مغرب و عشا خواندم
پسر آخوند مرحوم ملا علی قاربوز آبادی کاغذی نوشته بود که [illegible] کشیشن را بالنجه
نمایند شرح مفصلی نوشته بتعاقب [illegible] آمدند شام خوردیم بالا رفته خوابیدم

صبح آدینه

صبح روز یکشنبه ۲۰ از خواب برخاسته کاغذی بحاج شهاب الملک کاغذی
بحاج میرزا مسعود نوشتم رعیت النجه آمدند شکایت از دست علایی [illegible] ملکی
آقا میرزا هاشم خان داشتند کاغذی بمیرزا هاشمخان نوشته دادم رفتم ببرد بالنجه
از آنجا عبی [illegible] فرستاده کاغذ را برساند بعضی اسباب خواسته ام از آقا مهدی قزوینی
باخبر گرفته بیاورد کاغذی آقا موسی پسر آخوند ملا علی مرحوم قاربوز آبادی نوشته بود جواب
از او نوشته آقا میرزا محمد قاسم نوشته بود کاغذی از آقا میرزا کریمخان رئیس فرستاده
جواب آقا میرزا کریمخان نوشته جواب کاغذ آقا میرزا محمد قاسم و جواب کاغذ آقا حسین [illegible]
نوشته دلو [illegible] بردند لقمه نانی آوردند آقا [illegible] آمد اینجا بود خوردم امروز با کاه گل [illegible]
ساعتی [illegible] بالا بودم با [illegible] از آقا [illegible] رفت وقت عصر چایی حاضر کردند نماز خوانده
ملا عبدالرحیم آمد کربلائی مصطفی از قلعه جوق آمده چایی خوردند با آنها گفت و شنود کردم امروز
رعیت ها [illegible] تقسیم میکنند کاه خودشان را [illegible] کاه را بانبار [illegible] آوردند تا غروب بالا بام
بودم آمدم پایین نماز خوانده نماز [illegible] نوشتم آقا محمد قلی [illegible] حاضر باشد
[illegible] تنها بودم گفتم شام آوردند خورده رفتم بالا بام خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۲۱ از خواب برخاسته بعد از نماز دعا چایی خوردم

رفتم بنا و عمله را بکار وادارم شخصی آمد عارض شد که امشب دختر مرا پسر ابراهیم از زیر بنای باغ بکارت
او را برداشته لهذا ای داد و ای امان فرستادم مادر دختر و دختر را آوردند دیدم دختر اگر سه ساله باشد
مادر شیر بغل گرفته تا ناب را افتاده حیرت دارم یعنی چه فرستادم پسر را آوردند نزدیک است
از زیر منجمه کند قدری مهربانی نمودم از ترس نتوانست حرف بزند پسر هم شش هفت ساله فرستادم
قابله و چند زن دیگر حاضر شدند و ملاحظه نمودند ظاهر گردید دختر عیب نکرده و ما معلوم و واضح
شد که آن پسر دختر را برداشته در میان باغ با چوب یا که به دختر بدان عمل کردن قدری
دختر را زخم کرده است قابله گفت زخم است معلوم است با چوب کاری کرده است نه پسر و نه دختر
قابل نیستند کاری کنند متحیر مانده‌ام آن پسر را در بزرگی داشت گفتم بکان ازاد گرفته بمادر دختر
بدهند این معجزه را اسم درانجا دیدم امروز همه را در ختم لقمه نان آوردند ولی
خدا امیدوارم از این فقرا و متعجب بودم یعنی چه نان نتوانستم بخورم خواستم بخوابم خوابم نبرد
برخواسته اطاق افراد دادم جاروب کردند فرش نمودند نماز خوانده چای خوردم بعضی خوبیهای کاریها
بود بنا مشغول شد یکی دو قهوه سینی کوچک گلابه آوردند تا مغرب بالای بودم آمدم نماز خوانده
مشغول نوشتن کاغذ شدم برای بابا بیک و حاجی سعید فیروز آورد و روغن ارزانی حاجی گوندق
نمایند از آنجا بقزوین ببرند فرستادم چراغ آمد شام خوردم کاغذها را اما تمام آنان نوشتم از برای فرستادن
ببرند امشب را رفتم بالای بام

صبح روز سه شنبه ۲۲ از خواب

برخواستم

ازاله بکارت
دختر سه ساله
با چوب وسیله
پسر بچه

برخواسته بعد از نماز و دعا و چای رفتم بالای بام پسر بنا و عمله بسیار کسل شد آمدم بخوابم خوابم
نبرد لقمه نانی آوردند خورده ساعتی دراز کشیده بنا را گفتم آمد بنا را در سر کار کردند از بنا
کاری بیان عمارت خلاص شدم رفتم حمام صاف بود آمدم نماز خوانده چای خورده تا غروب
بالای بام بودم اسمه متفرق شدند ما ماندیم خیالات چون یک جای بنشینم نماز خوانده
مطالعه کتاب نمیکردم عقب چراغ فرستادم نیامده بود ناخوش شده ام یک قلیان کشیده
شام خواستم آوردند خوردم خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۳

از خواب برخواسته بعد از نماز و دعا و صرف چای رفتم سر وقت بنا و عمله تا آنکه وقت نهار
شد ملا عبدالرحیم بود نهار خوردم منتظر بنا و عمله بودم تا میرزا محمد قلی و اخوان وارد شده
نهار نخورده بودند نان ماست تخم مرغ از بعد آوردند صرف نهار شد چوب قلیان الاغ
مال باب دادم قبض گرفته با صرار ده قران از بلای خفیف خان پسر محمود خان زار قرض کرده
اخوان خفیف خان نخواهرا برداشته رفتند آقا میرزا محمد قلی را نگاه داشته وقت عصر
چند دانه هندوانه آوردند ماکول بود قدری خوردم رفتم بالای بام در میان ده کره بچه بود
رفتم بتماشای آن الحق خوب شکل دارد خوب بچه بود آمدم بمنزل نماز خوانده چراغ آمد مشغول
صحبت شدم گفتم شام آوردند خوردیم بعد از ساعتی خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۲۴

برخواستم بعد از صرف چای رفتم پیش بنیاد علیه با بابک تخته قالی ابتیت سیفنا از کروق
خریده در منزل بود که پهنه است اطاق را دادم جاروب کردند فرش نمودم لقمه نانی خوردم رفتم سر وقت
بنیاد علیه بودم تا وقت عصر چای با حاضر بعد میرزا ابراز لکان از شهر آمد فرستاده بود با یک
کاغذ علاء الدوله را در جوفش فرستاده بود وقت عصر یک کاغذ نوشتم بعد از نماز مغرب
دعا مشغول تحریر شدم چند ورق کاغذ نوشتم با بن خالد تا ساعت پنج از شب
مشغول تحریر بودم لقمه شام خوردم باز مشغول شدم تا خسته شدم خوابیدم نصف شب اسهال باز شده
بقدر سه دفعه بیدار شدم فردا بنا بود آمد نزد اسهال گرفته بستند من مدتها بیدار بودم تا آنکه
خوابم برد دفعه دیگر که بیدار شدم در بر شد رعیتی که کاغذ او نوشته بود بمطالبه جواب آمده است

صبح روز شنبه جمعه ۲۵ تا نماز کاغذ نوشته آفتاب بلند شد سر نماز نشسته نماز
خوانده کاغذ را دادم بردند بعد از صبح آمد نقل بود اصغر یک لعل جهان قلی آمد است پسران
جهان قلی خان را ببر به طهران چای خورده رفتم بالای سر بنیاد علیه رعیت آلنجه آمد از شهر
کاغذ آورد از جناب حاج شهاب الملک و آقا محمد آخوی ارقشروین نوشته لذا از این جهت خاطر جمع
شد الحمدلله که اهل خانه سلامت هستند دلم از شنبه زنبان نوشته بود که از طهران
نوشته الحمدالله کرده بار با خوشی به روز کرده است اما در اوضاع است خیالم پریشان است
ساعت دیگر آقا میرزا احمد رفت کاغذ نوشته بود رعیتی فرستاده بود از دست علاء الرحیم خان
بوده است

بود رعیتی با آنها با هم بودیم آمدم کاغذجات شهر را نوشته لقمه نانی خوردم عقب آقا محمد و گروانه
نمودم بر بوده از آنجا روانه نمایند کاغذها را ببرند وقت عصر بود چای خوردیم اسعد خان
با پدر و محقق خان وارد شدند چای خوردند محقق خان را گرفت رفت ولی اسعد خان را
نگاه داشته شب را صحبت می نمودیم کاغذ مفصل بجناب حاجی شهاب الملک نوشته دادم محقق خان
همراه شهر ببرد با آقا مهدی او به شهر طهران بفرستند شام خوردیم خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۲۶ برخواسته نماز و دعا خوانده کاغذها را تمام نمودم سرش را بسته بجلودار جمع
بعد از ضایع حواله نمودم دادم اسعد خان با او رفت با کنهار را دادم ایشان ببرند
جراح آمد بعد کالسکه و اسب و یابو بغداده معلوم است این نوع جا باشد چای خوردیم بهزار دینار بدیک
از سیدها دادم لقمه نانی خوردیم که صدای قلعه حرف آمد قدری تحمل آورده دیگر در باغ آورده
بود بنا بند نکرده بعد علیه اعلیحضرت بیا درست خوب آورده اسعد خان رفت
که خدا هم حاجی روش شد رفت و او هم رعیت دعا می کردند آوردند چوب نمی
مرخص کردم بعد شهر تو کرباکرفتند چای خوردیم پیش بنیاد علیه رفتم مغرب رفتم بالا
بام قدری گردیده مراجعت کرده نماز خوانده متعاقب جراح فرستادم آمد بالای
سر بنیاد علیه قدری بار بدرسا که شد شام خوردیم جراح رفت

من هم نخوابیدم   صبح روز یکشنبه ۲۷ برخاسته نماز و دعائی خوانده یک
دانه کلوچه خوردم چائی خورده رفتم سر وقت بنا و عمله رعیت قلعه جوقی آمده [illegible] خبر
آقا آخوند ملا محمد قاسم لشکر نویس کاغذ نوشته بود جواب نوشته چراغ آمد [illegible] سلام علیکم بعد
قدری آمد گفته بالا خوردم رفتم پیش بنا و عمله قدری باران آمد [illegible] موقوف شد دیگر
امروز هوا بسیار گرم بود وقت عصر بود جائی درست کردند منزل نعل بندی اسبها را
تا مغرب شخص [illegible] قدری انار فرستاده آدم بود از برای فروش من از این انار
خریدم چند دانه خوردم نماز مغرب و عشا را خوانده روزنامه خود را نوشته کتاب نظام العلما را
میخواندم چراغ آمد قدری صحبت نمودم شام آورد بعد خوردم چراغ رفت خوابیدم
صبح روز دوشنبه ۲۸ از خواب برخاسته هوا بسیار سرد بود بنا و عمله آمدند سر کار
نعل بند کار خود را تمام کرد اجرت گرفت رفت بالای بام بودم چند سواری پیدا شدند
میرزا محمد خان بود با سه نفر سوار آمدند هندوانه حاضر بود خوردند بعد از ساعتی نهار آورد
خوردیم آقا حسین از اینجا کاغذ نوشته بود [illegible] پیدا کرده ام برای توپخانه قاآن جمع
ملا حسنعلی [illegible] ملک [illegible] بود [illegible] جواب نوشتم [illegible]
[illegible] تمام

[illegible]

91

با دعوای [illegible] محمد قاسم [illegible] که در حق من [illegible] تفصیل جواب نوشته [illegible]
بگو چراغ ملا حسنعلی دادم ببرد بعد گفتم چائی آوردند من رفتم بالای بام ساعتی پیش
بنا و عمله بودم [illegible] از آقا حسین کاغذ آورد هر وقت بود گفتم باشد بعد جواب
می‌نویسم [illegible] میرزا محمد خان چائی خورده رفتند من تا مغرب بالای
بام بودم آمدم پائین نماز خوانده جواب کاغذ آقا حسین را نوشتم امروز وقت ظهر [illegible] عبدالله را
فرستادم رفت خانه ملا علی اکبر نشست تا چراغ زخم پایش را نگاه کرد [illegible] آمد [illegible]
پسرم خیلی [illegible] چراغ [illegible] خلاصه چراغ آمد گفت [illegible]
[illegible] شد [illegible] است [illegible] درآنجا سید [illegible] است پسرش [illegible] رفته است آدم
از عقبش رفته به پسرش رسیده [illegible]
[illegible] خوب [illegible] چراغ [illegible] سید [illegible]
[illegible] خلاصه شام آورد بعد خوردیم چراغ رفت من برخاسته خوابیدم
صبح روز سه‌شنبه ۲۹ برخاسته چائی خوردم ملا عبدالرحیم آمد [illegible]
کشید هوا بسیار سرد بود با بنا و عمله آمدند سر کار [illegible] رفتم پیش آنها آقا میرزا محمد خان نوشته
[illegible] طلبش از رعیت [illegible] داده [illegible]

تا عصر کاغذ نوشته نوشتجات حاضر کرده جواب نوشته رفتم سر بنا و عمله رو را آوردم تعمیر
باغخانه را انداخته تا یک ساعت از شب رفته کار میکردند کل مهرش قدری باقی ماند تاریک شد رفتند
من هم رفتم پایین نمازی خوانده متعاقب چراغ فرستادم کمرم قدری درد میکرد جهت اینکه
حالا نشستم امروز میخواستم بروم حمام عمله جات کار بنائی رفتم فرستادم یکی را بیاید حالق علاوه
کردند تعمیر تخته خرابیرا ادعوم قدری بعمارت مصرف کردند بیکار بودم کتاب نظام العلما را
قدری خوانده چراغ بیاید شام آوردند خوردم خوابیدم

صبح روز جمعه ...

برخواسته نماز خوانده چائی خوردم گفتند امروز بنا کار نمیکند گفتم عمله جنید نفر آوردند
حاک عمله کنند برای گاه گل یک ساعتی گذشت رفتم بالای بام دیدم بنا حاضر شد معلوم شد
قهر کرده است از کم خلقی من قدری استمالت کردم رفت سر کار ولی دیر بود عمله تا ظهر کار کردند
کلمه جابجا کردند تمام شد من رفتم حمام سر کیسه کرده خط بسته در حمام هندوانه خورده
خواستم رفتم برآمده آمدم منزل ملا عبدالرحیم و جراح ... لقمه نانی آوردند خوردم سید رست
کرمانی سعیدرست از شهر آمد از حضرت میرزا کریمخان الله بیش من چاپار ... رسیدم
گفتم چائی آوردند خوردم بابا یک آمد گفتم فردا میرزا فرستاده بعجله باید فردا بروم برای
طهران لشکر خان باید سید سیف الله میرزا کریمخان ... ماه ... از شهر ... بیاید
منهم رفتم بالا نشستم بام مطبخ ... سید ... گرفت که ... بیاید ... حساب
حساب نکنم

حساب نکرده انعام دادم بعد طوفانی شد اورفت من هم عمله مشغول بودند تا غروب آفتاب
بام بودم آمدم پایین نماز خوانده کاغذی بجناب علاء الدوله نوشته بود هم مکاری ...
چراغ بابا یک آمد شام خواستم آوردند خوردیم امروز رفت عصر شیخ علی قهوه ...
انگور عسکری خوبی آورده بود امشب قدری خوردم خوب انگوری بود ولی روز از ...
بخورم خلاصه آنها رفتند خوابیدم

صبح روز پنجشنبه غره شهر ربیع الاول

برخواسته بعد از نماز و چائی گفتم مالها را درست کنند رفتم ... خانه ...
گذشته بعد چراغ آمد آنجا ... سلطان ... یک ... حاجی ...
صاحب جمیع ... محمد کریمخان ... نوشته ...
رحمت ... موجب ...
هملاد ... با ... سلطان و مبلغ ... سعید ... را ... رسیدم مطالب
... گفت رئیس ملک جهانشاه خان ...
رئیس ... رحمت ... کرده ... خلاصه ... آوردند خوردم ...
... چائی ... برخواسته آمد ...
... نماز خوانده آمدم بالا ... طوفانی ... گفتم ...

امد منزل دالهو رفت نماز خواندم بعد شیر رئیس حرف بود حکم عمید الملک نایب نوشته که مالیات را
بمیکلد کرمانجان دالهو ابد قبوض بزارم باید به بهیه بمحمد ابراهیم خان و حکمی از برای گرفتن غله
دیوانخانه قاصدی که قرم تشه الله بعد دادم کاغذ مفصلی نوشتم از برای عماد کرمانجان وقت بیگ
بشهر ببرد شام خوردیم محمد ابراهیم خان رفت بمنزلش که خوابید منهم کاغذها را دادم بقاصد روانه کردم رفت شب
خوابیدم صبح روز جمعه ۲ برخاسته نماز خواندم چای خوردم حاجی
امد با محمد ابراهیم خان رفتیم رودم شد بعضی تکالیف که خودداری بکمیلد دنیا و صدیق که من خبر نخوام
منکر رسم ابلد نوشتم ناچار بمولوی زین العابدین خان مفصلا شرحی نوشته و کاغذی هم به بابک
نوشته ... روانه کرد بهمین خان سرهنگ ... با بابک ... خان ...
لار ... رعیت را فرستادم ... کرفتار ... بودم بسیار خسته شدم گفتم لقمه
نانی اوردند خوردم از زیادی خیالات گفتم ناهار را در ... رفتم بجنگل ... خان ...
... در کمره کوه گردشی کرده مراجعت نمودم در باغهای ... قرائتش
جمعی ... دیدم رسیدیم گفتند ... خان است با عیالش بزیارت امده در ...
... امدم منزل چای خوردم ... از برای ... دادم
بعد

کردند چای خوردم محمد ابراهیم خان میرزا ابوالفتح امدند بعد صحبت نمودیم شام اوردند
خوردیم انها رفتند من خوابیدم ولی از تنهائی خوابم نبرد از نصف شب تا صبح از خیالات
بسرم ... گاهی نشسته گاه خوابیدم تا انکه صبح روز شنبه ۳ برخاسته
نماز خوانده چای خوردم ... خان ... رعیت ... تابع ... که ... در ... مشغول ... کردیم
شد ... رفتیم بالای بام تا ظهر انجا بودیم که ... در خانه ... امدیم
بائین لقمه نانی خوردم من کسل شدم در اطاق ... خواستم بخوابم خوابم نبرد از صدای ... قال
رعیت ... کردم ... محمد ... خان ... منزلش من برخاسته
نماز خوانده رفتم بالای بام ... گردش کردم مغرب انها رفتند
منزل منهم پیغام دادم ... می اوردند اینجا من دماغ ندارم کسل هستم قدری
کتاب خوانده قدری چیز نوشتم ... کاغذ نوشته ... بیگ ... برای ...
برای طهران که ... زین العابدین خان سرهنگ برای
خریدن ... گفتم شام اوردند ... خورده برخاسته خوابیدم
صبح روز یکشنبه ۴ برخاسته محمد ابراهیم خان امد که ...
... اوردند ... مشغول ... کاغذ ...
نوشته رفته منهم مشغول نوشتن جواب کاغذ شدم ... اوردند خورده ... میرزا ...

آمد بعضی اخبارات از اجنبیه نقل نمود که صارم الملک فجئه کرد و مرد در طهران میرزا کریمخان معزول
شد محمد حسین میرزا شاهزاده رئیس شده خواهد آمد و در آن باین حضرات از کوشیتق برگردیدند
ماندیم از همین جا غله بگیریم من برخواسته رفتم تا آبادی گردش می کردم قاصد از شهر برگشت
کاغذ آقا میرزا کریمخان را آورد جواب یک کروانکه چای و چند جفت جوراب و کاغذی ها و زیر نوشته
است محمد ابراهیم خان که مطالبه مال تا نفر را کنید در اینجا حساب شد خلاصه نزدیک غروب
محمد ابراهیم خان آمد انگور خوردم صحبت کردیم قرار شد باز از اینجا انبار کنم کتابی بکنیم
چه جزء نمود فکر فردا کنیم بس که خوراکی که هر روز بتوزین فقط بیرون آید قبای جوز داده بود بنویسم کاغذ
مفصل نوشته الحمد لله همه کس بسلامت پیش خبر حالم خوش شده غروب رفتم اطاق نماز خوانده قدری
چاخی خوردم بروم از شهر قاصد آمد کم بود از اطاق اندرون رفتم آن اطاق را بسیار رفت و بی الهم
در بغچه بسته وقت شام شد گفتم آوردند خوردم روزنامه نوشته برخواستم خوابیدم

صبح روز جمعه از خواب برخواستم بعد از نماز چای حضرات آمدند
از انبار کردم ببر بندی هم در ... البته مشغول حساب کنیم تا نزدیک ظهر مشغول
بودم از آن حلاوی خوردم قبض و اخراجی کردم لقمه نانی خورده محمد ابراهیم خان آمد جراح آمد سابق نشسته
با برخی تکالیف شاق دارو دوا آورد و یک قسم علاج آورده عماش رفتند بالقیه کنیم از کتاب بگیرند
ببینم چه خواهد شد قدری رفتم تا آبادی ها گردش کردم آمدم بابا بیک آمد از میرزا زین العابدین خان

قاطری

قاطری خریده آورده اند گفته است این کفه است بیست پنج تومان تا چه شود چای خورده نماز خوانده
رفتم حمام صابون بعد مالیدم حنا مالیدم ربع ساعت بغروب مانده آمدم منزل که عصا بزرگم
برادرش مرخص گرفتند رفتند بعد از نماز مغرب و عشا چند نفر دعوا کرده بودند گرفتند آوردند
گفتم گشنه کرده اند تنها و بیکار بودم برای ایشان در باب کاغذ مفصل سرو جی نوشته شام آوردند
خوردم بابا بیک لعن برای توسط جنسها قبول نکرده ... رفتند منهم برخواسته خوابیدم

صبح روز سه شنبه ... برخواسته محمد ابراهیم خان با بابا بیک میرزا ابوالفتح آمدند با صحبت
عکس بود کار ما با هم نسبت نشد میخواستم در عوض چه کنم ... هزار دینار را دادم سبزه ده
چهار هزار و شش تومان ... قیمت قاطر دادم با ابراهیم خان قبض گرفتم ... خان رفتند
مشغول ... آن سه نفر رعیت که دیشب حبس کرده بودم چوب زدم مرخص نمودم ده بیست
از ... گرفتند آوردند گفتم برای ...
احمد از ... گفتم در انبار ببرند ... بابا بیک ... قدری گشتم
... قرار رسیده ... جراح آمد محمد ابراهیم
مرخص ... گفتم ...
قدری انگور ... رفتند ... محمد ابراهیم خان لقمه نانی خوردم ...
... رسیده ساعت ... کردیم ... نوشته ... چای خورده

بحمدالله

چای خورده نماز خواندم انشاالله برخواسته رفتم بالاخانه بام کار او را ملاحظه نمودم تا مغرب
در بالاخانه بام بودم میرزا ابراهیم اصفهانی میرزا ابوالفتح لشکرنویس تا مغرب بودند رفتند بیرون آمدم
با طاق هوا امشب سرد بود نماز خوانده مشغول کاغذ نویسی شدم برای امیر نظام پسر ملک آرا
در این دفعه بار رقعه‌ای رئیس ملا محمود نوشته شام آوردند خورده به بود خوردم بعد چند لقمه نان
و پنیر خوردم باز مشغول کاغذ نویسی شدم ساعت پنج از شب رفته برخواستم کدام جواب از ری رفته
بود خواندم زیاد تا هفت ساعت بیدار بودم باز نصف شب بیدار شدم باز بیدار بودم

صبح روز چهارشنبه ۷ برخواسته بعد از نماز و چای رفتم بالاخانه بام بنا و عمله مشغول
کاه گل کردن بودند ساعتی حضرات بودند گفتند برویم قپان‌دار رشیدخان آمد و رفت سلام فاتحه انجل
نماید قدری نقطه و چای و بعضی چیزها بیاورد زحمت بکشد آنها رفتند من سر بنا و عمله بودم کار جرا
سرصورت داده بودم امد حاجی حافظی که رفت لقمه نان خورده کاغذی برای حاجی شهاب الملک
نوشته در جواب کاغذ رئیس که آورده دادم رستم رفت گوشتی رعیت بازار و امشب برنج آمد
روغن گوشتی دیگر بود بعد بعضی نمونه رقعه‌ای برگردانیده گفتم کتاب گرفته بفرستند من رفتم بالاخانه
با وقت عصر باطاق خانه آمدم نماز خوانده چای خوردم یک نفر سید فقیر آمد چیزی به آنها
گفتم دادند رفتند باز رفتم پیش بنا تا غروب کار کردند مغرب حضرات از قپان‌دار بر
گشتند ذکر ما شاء الله هم آمد که فردا مرا گرما خواهد که نماز مغرب و عشا را خوانده

هوا امشب منقلب است باران معلوم نیست زمستان که قدری گذشته سالها که امروز چیز بنویسم گفتم
شام آوردند خوردم از بد خوابی دیشب کسل بودم برخواسته خوابیدم صبح روز پنجشنبه ۸ برخواسته
امروز قدری سرد بود دیشب باران آمده بود زمین تر بود نماز خوانده و چای خوردم رفتم سر بنا و عمله مشغول
کار شدند بعد کاری که سالی برای امیر اصفهانی لقمه نان خوردیم هوا ابر و برق باران شد یعنی آمد یخ زد تقیه
تمام آمده باز از صبح تب شده بنا و عمله مشغول کار اصفهانی که از کرمان ... رساله نجم الحساب کاغذ را
نوشته ... بفرستادم وقت عصر ابراهیم بیگ آمد آنچه که از شهر برنج فرستاده بود آورد با پسرش برای چیزی
از قزوین فرستاده بود یک دست لباس هم برای یوسف پسر که غذا و رضایع که هر دو بی‌سر شده بود و روغن گوشتی که
با اسم عدد کرده بود دادم همه مرتضی خان عروض فرستاد جواب کاغذ بابا که از شهر نوشتم کاغذ آورده بود که
میرزا هاشم خان رستم بیگ کاغذ نوشته بودند بعد از نماز مغرب و عشا مشغول تحریر شدم قدری امام جمعه
کاغذ جواب نوشته شام خواستم فنجان چای خوردم سر بعضی به آنها لشته برخواستم خوابیدم

صبح روز جمعه ۹ برخواستم بعد از نماز کاغذهای شهر را تمام کرده و برای میرزا هاشم خان
نوشته دادم با ابراهیم بیگ ... بردند گوشتی از آنجا روانه شهر نمایند رفتم بالاخانه پیش بنا و عمله میرزا ابراهیم اصفهانی
آمد قبض کند که کرد گرفتم حاجی قدری آنچه پیشتر نان خواسته بودیم خواستند آنها رفتند کجا شدند من رفتم بالاخانه
بام سر باز کرده بودند کاغذ قلمدانی که از میرزا زنجانی آورده و نوشته میرزا اصغرخان وزیر جناب میرزا ابوالقاسم خان
که بعد چیز زیادی که در برات نوشته تمام است مطالعه کنند از آنچه کاغذی رسید با مرور آمده است برای
صد تنبیه‌ای از رضی ده ده قران صد تومان می‌خواهم نوشتم جواب که شیخ ادا روانه بفرمایید گفتم فردا بیاید

این جا برد برا آنچه مامور را جواب بگویند گفتند پس فردا خواهیم آمد آنها سوار شدند آمدم پایین
نماز خوانده چای خورده که صفا عبدالرحیم آمد قدری گلدوزی دانگور را گفتم من رفتم بالای بام زود
آوردم تا الی مغرب مشغول کار کردن پنجره تا آنکه از گاه گل‌ها خلاص شده بعد از مغرب آمدم نماز
نماز خوانده انار خواستم دانه انار بسیار بی‌مزه بود آوردند قدری خورده قلم تراشیده روز
نامه خود را نوشته کمی انگور خورده گفتم شام آوردند برخاسته خوابیدم
صبح روز سه‌شنبه ۱۱ برخاسته بعد از نماز و صرف چای محمد ابراهیم خان و میرزا ابوالفتح
رفتیم بیابان گردش کردیم آمدیم شیرعلی بیگ شاه میرزا آمد نهار آوردند خوردیم آنها رفتند من با
شیرعلی بیگ صحبت می‌نمودیم چای خواستم آوردند خورده رفتم حمام سر کیسه کرده آمدم منزل شب آمد
حاضر بود نشسته بودیم قدری خورده شیرعلی بیگ بود بعد از نماز مغرب قدری هم مهمان بود خوابیدم
شام آوردند من نان کباب خورده شیرعلی بیگ رفت من برخاسته خوابیدم
صبح روز یکشنبه ۱۲ برخاستم شیرعلی بیگ حاضر شد چای خوردیم بابا بیگ حاضر بود چای
آورد با میرزا ابوالفتح رفتیم عقب ... قیمت کرایه که هم دادیم بیکاری کجا کنند
برای ابراهیم خان به ... طهران از جانب خلاص شده لقمه نانی آوردند خورده حالت خوش
برداشتم آفتاب خوب بود برخاسته رفتم بالای بام گردش کردم باز ملاقات شد ساعت گردش کردیم
بیا که در آن تغییر برید نه هیزم آوردند نماز خوانده و چای خوردیم محمد ابراهیم خان که حکمی که از ... آورده
بود در فقره مالیات ... و ... آوردند آنها را برداشته برای زین العابدین خان نفرستند
نقل ... فرج الله خان ... اذا ... تمام شد افسرده شدم آنها رفتند من برخاسته نماز خواندم

کاغذی

کاغذی رجعانی که به ذرق نوشته کاغذی هم به رنگ مفصل شروع نوشته فردا
آن مشق را بد بود با کتاب کلیات شمس بود به هم ببرند شام برخاسته آوردند خوردم
خوابیدم

صبح روز دوشنبه ... برخاسته نماز خوانده چای
خورده محمد ابراهیم خان که ساعتی نشست رفت من هم برخاسته رفتم بالای بام گردش
کردم چیزی را گفتم آوردند جلد کتاب را مشغول به جلد و صحافی کردن آدم زین العابدین خان
کار مهم را بود آوردند گفتم که قدری پول خاطر به هم ببرد محمد ابراهیم خان الله قدر گمان
کجا بفهمیدم هیچ نه منهم اتفاق تلخ شد برای گرفته گفتم نهار آوردند من و میرزا ابوالفتح
مشغول خوردن شدیم و خوردیم من هم حرفی زدم برخاست رفت بعد از نهار باز رفتم بالای
بام گردشی کرده آمدم نماز خوانده چای خوردم رفتم بالای بام تا الی مغرب آنجا بودم ملا عبدالرحیم
آمد قدری از حالات باقی مانده بود آوردند در آن پاین سیدی جوان وارد شد که از شهر کرمان
منهم حرفی زدم ملا عبدالرحیم خوانده به اهل خانه خود برد به خانه خودش من نگذاردم بخت با خواهد
ماندن او رفت سید ماند منهم مشغول کاغذ نویسی برای قزوین شدم شام خواسته آوردند
من قدری نان کباب خوردم ماشاءالله سید جوان است طلبه هم هست نوش جانش شام خوب خورد
بعد از شام برخاستم بگویم جا انداختند من خوابیده سید را جا هم داده در کنار خوابید ساعتی
بفاصله بیه در خواب بودم سید برخاست لباس خود را پوشیده از در بیرون رفت من هم خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۱۳ برخاسته محمد ابراهیم خان با بابا بیگ آمدند ... وارد شده
چای خوردیم ده من کم هم حواله کردم به ... رفتم بالای محمد ابراهیم خان ... گرفت

بارگیری که فرستاده بودم شیر علی بیگ شاهسون بگیرش بابو آورد با یک لنگه ی تعارف سهم هشت
تا آن نفر بر اتش داده بودم بادام اصله تغییر بردند بابو را بردند بستند آمدم بالایی انگور خوب خوردم
محمد حنیفه کوندرق آمد قدری کرواتی با بابا یک پسر طفل با پدر مادر فرستشی دادم ببرد کوندرق
از آنجا با پسرش آمد قزوین نایب آورد اوراد آن نمودم سه هزار دسیم خرجی دادم رفتند رعایای
کوشتین آمدند قدری از بابت قیمت گندم تنخواه دادند قبض گرفتند رفتند من رفتم
بالای بام عمله داشتم زنبیل ها را پاک کرده تمیز می کردند جناب ملا علی اکبر با آقا شیخ محمد حسین لاری
وارد شدند آمدم پایین نهار درخواستم آوردند چای خوردند رعایا آمدند روغن معمولی
جمع میکردند گندم سیاه آوردند ما رفتیم بالای بام قدری انگور آوردند خوردم مغرب شد
آمدیم پایین از آنجه قدری کرچک با دو قطعه برنج آوردند برای گرفتن روغن مغرب نماز
خواندیم قدری نشسته قلیانی کشیدم خواستم آوردند خوردم مشغول صحبت بودیم وقت شام شد
شام آوردند پلو چلو بود خوردم بعد از ساعتی بهر شب خوابیدیم ولی بعد از نصف شب بیدار بودیم
مدتها هوا گرم بیش بود حاج ملا علی اکبر برخواست وضو گرفت نماز خواندم ساعتی بعد صبح

صبح روز سه شنبه چهاردهم ۱۴

من برخواسته نماز و دعا را خوانده چای آوردند محمد ابراهیم
خان ملا عبدالرحیم آمدند چای خوردند بعد از ساعتی آنها رفتند من رفتم بالای بام پالان
درو میخواستم اسب [illegible] یک پالان نوی برای یابو درست کردند یک نفر رسید
آمدند نفری پنج شاهی دادم رفتند نهار انگور و دوشاب خوردم ابراهیم کاغذ نوشته

در فقره رعیتی

در فقره رعیتی جواب آقا نوشته خواستم بردم بالای بام با بار طوفانی بود رعیت ها جمع
شده بجهت روغن کشیده شده منهم کسل شده ساعتی خوابیدم برخواستم آدم زین العابدین
خان آمد کاغذ آورد خوانده چای خوردم نماز خوانده رفتم بالای بام محمد ابراهیم سلیمان آمدند بالا
مغرب شد آورد رفت من آمدم پایین نماز خوانده قدری حساب نوشتم انار دانشیم چو دانه
شکافتند آوردند قدری خوردم تنها بودم شام خواستم آوردند خوردم خوابیدم ولی ملاحظه
آنکه روز خوابیده بودم شب را خواب نکند دیر خواب بود امروز بیره رعیتی را دو روزم اجیر نمود

صبح روز پنجشنبه ۱۵

کرد برودت معتدل نماید از برای آنکه مال بهار امنیت جبر نمود
از خواب برخواسته وضو چای انو خورده رفتم بالای گردش کردم مگر [illegible] سحابی آمد بعد از
آنچه گندم داشتند بار کردند بیست خروار سیم از ما گرفته بعوض بارگیری کردند ناز عت
مغرب باد و گرفت [illegible] بودم وقت خلاص شده کدخدا عبدالرحیم آمد یک جام سفید آورد خریده چای
خورده نماز خوانده رفتم بالای بام گردش کردم قدری باران آمد رعیت ها از زرع آمده بعد که
محمد حسین خان از طهران رفته است به تبریز برود نقل نمود [illegible] میرزا کریمخان با عمید الملک
به رسم خرج [illegible] است [illegible] تلگراف کرده جواب [illegible]
از این قبیل اخبارات [illegible] نماز مغرب را خوانده قدری انار خوردم کتاب [illegible]

صبح روز جمعه شانزدهم

آوردند خوردند خوابیدم
برخواستم [illegible] را جواب بردم جمعی آمدند [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] خان واسطه شده منهم جواب گفتم نان آوردند خورده کاغذجات نوشته آمد حاجی [illegible] الملک

در ترشیز

الملک فقره حرکت صارم الملک تلگراف بعد از آن تلگراف شد در باب حضرت والد از راه عشق آباد
نسبت باز ندادن حاج سعد هم کاغذ نوشته بعد آقا میرزا محمد قاسم مستوفی نوشته بود در روزی
در سرای وزیر طاقی را نگاه کرده از جمله تاجر روس و ریسمان ابریشم است دزدی شده است
یکنفر را گرفته است آقا میرزا بزرگ خان سرتیپ تلگرافخانه هم شرحی نوشته بود آقا مهدی تاجر قدری انار
با بیح تعارف فرستاده است من مشغول شدم جواب نوشتن کاغذ حاج شهاب الملک با با ابی زاده
و حاجی سعد میرزا جواب نوشتم چند لقمه شام خوردم باز مشغول بودم تا ساعت پنج نیم از شب رفته بر خوابم
خوابیدم خسته شدم با وجودیکه دیر خوابیدم باز از نصف شب بیدار بودم

صبح روز دوشنبه برخاسته نماز خوانده چائی خورده مشغول تحریر شدم برای علاء الدوله
و میرزا بزرگ خان و میرزا کریمخان نوشتم تا لنگ ظهر مشغول بودم حیدر نام نوکر یوسف خان
سرتیپ آمده بود برای عرض ... نقل کرده که آقا میرزا محمد قلی را دیدم سرفه گفته خود را
در صالح آباد خانه دختر آقاست عیدم صندوق است ... خجالت کشیده ... چراغ بیدار
و لیبه برداشته ساعتی نشستند رفتند منهم برخاسته رفتم بالا بدی قدری گردش کرده آمدم
با این نماز خوانده محمد ابراهیم خان میرزا ابوالفتح آمدند چائی خوردند رفتند خلوت شد در راستی
آن پسره قصه که پیرانی با شبشم لجبازی عجیب ... بعد رستم از کوتیقی آمد و چند نفر
دیگر آمدند ... کردند مرخص شدند رفت از کوشتی چند قطعه مرغ ده من برنج که جهت آورده بود
یک شهر را روانه نمودم قدری ... سیاه را ... خریدار ... رفتم بالا بدی بام مغرب بود دیدم حیدر
نوکر.

نوکر یوسف خان سرتیپ ... رفته بود مراجعت کردند کاغذ آقا حسین
را نوشته دادم بچه ... رفت آقا حسین هم نوشته است آقا میرزا محمد قلی آمده اند من رفتم
ندیدم ... نماز مغرب و عشا را خوانده قدری انار پاره کردند آوردند خورده ...
صبح روز یکشنبه ۱۸
و خسته بودم گفتم شام را نیاوردند خورده خوابیدم
برخاسته نماز خوانده چائی خورده محمد ابراهیم خان میرزا ابوالفتح آمدند سعیدی وارد شد چائی
خورده به هزار دینار رسید دادم رفت حضرات هم رفتند سوار شده رفتند تقیه دار منهم بالا
بام گردش می نمودم در انبار را باز نموده گفتم بچه مجاور که می آورد برای ما بکوب دادم بردند
قدری هم برای بقیه دیوان برآوردند ... مراجعت کردند که ... فردا
خواهند ... منهم بالا بدی بام ... آوردند خوردم قدری ... آقا حسین
کاغذ مفصل نوشته بود ... نام ... برادر ... بابا ...
قدری نان ... داده بود با کپی با با خان نوشته بود که اگر جنس دیوان حاضر است ...
بیاورم ... جواب کاغذ او را نوشتم که جنس دیوان را دادم ... گرفته ...
آمد ساعتی با او سؤال جواب نمودم او را روانه نمودم رفت که روز چهارشنبه بیاید بلکه برویم ده
آقا میرزا محمد قاسم مقصودم از ... بود نماز ... خوانده چائی خورده رفتم بالا بدی بام تا لب
مغرب آنجا بودم آمدم نماز مغرب عشا را خوانده کاغذی با آقا میرزا محمد قاسم و کاغذ مفصل با آقا حسین

نوشته دادم که [illegible] بابای رعیت بود ببرد در آنجا با برادر میرزا حبیب خان صاحب
دار بنه بکنند شام خواسته آوردند خوردم خوابیده

صبح روز یکشنبه ۱۹۰

برخواسته میرزا ابراهیم خان آمد بیگاری آوردیم تا حبس [illegible] را بسته در انبار گرفته
حواله دادم رفت بگیرد تا لب بعد از ظهر گرفتار این کار بودم [illegible] من با [illegible] رفتم
حمام سر کیسه کرده برآمدم حضرات باز رفته بعد یک مشت دانه بود پاره کرده خوب بخور
خوردم چای خورده نماز خوانده رفتم بالای بام تا لب مغرب میرزا ابراهیم خان آمده باز یکی
دو نوشته بود بدل کردم هوا بسیار سرد شد او رفت من هم پایین آمدم با اطاق نماز خوانده یکی
دو کاغذ نوشته بقلعه جوق [illegible] نوشته خسته بودم کسل شام خواسته آوردند
خوردم خوابیدم

صبح روز [illegible]شنبه ۲ برخواسته نماز خوانده چای

خوردم [illegible] از برای [illegible] طلوع دادم [illegible] برخواسته [illegible] گفتم [illegible] یک [illegible]
خوردم رفتم بالای بام گردش کردم آمدم اطاق میرزا ابراهیم خان رفته بعد میرزا ابوالفتح آمد
با میرزا عبدالله از اطاق خارج شده میرزا ابوالفتح صاحب از نامه میرزا عبدالله گفتم
مشغول نوشتن شدند جمعی از رعایا آمدند برای تعارف آوردند که [illegible] عروسی نمایند
تا میرزا محمد [illegible] جواب کاغذ [illegible] مفصل نوشته از شخص [illegible] آمد از رعیت قلعه جوق
عارض شده جواب گفتم رفت گفتم [illegible] آوردند [illegible] مشغول
آتش [illegible] تا بعد [illegible] میرزا عبدالله میرزا ابوالفتح مشغول نوشتن حساب شدند
می رفتم

من رفتم بالای بام گردش کرده آقای [illegible] کسل شده آمده ربع ساعتی خوابیده
برخواسته نماز خوانده چایی خورده رفتم بالای جمعی از رعایا آمده قدری صحبت کردیم رعایا
رفتند چند دانه ماهی درشت خوب از رودخانه آورده بودند هزار دینار انعام دادم [illegible] قدری
سرخ کنند بعد مغرب آمدم نماز خوانده ساعتی نشستم یکدانه [illegible] چند قلیان کشیده شام
خواستم ماهی بنظرم [illegible] آمد [illegible] خوش مزه بود خوردم خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۳ از خواب برخواسته بعد از نماز و چای رفتم بالای

بام گردش [illegible] خسته شدم [illegible] رعایای قلعه جوق آمدند [illegible]
رفتند [illegible] بعد رعایای [illegible] آمدند مشغول [illegible] کردن [illegible] که [illegible]
بود [illegible] خواسته بودم آوردند [illegible] میرزا [illegible] کاغذ [illegible] خواندم
مطلب [illegible] از [illegible] و اخبارات نوشته بعد آمدم اطاق نماز خوانده کاغذ
علیرضا [illegible] دادم [illegible] ببرد [illegible] میرزا ابوالفتح [illegible] بعد شام
خواسته آوردند خوردم من هم یک دو کاغذ نوشته برخواسته خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۴ از خواب برخواسته در روز [illegible] قلعه جوق [illegible] جاجم

تعارف برای من آوردند رعیت [illegible] که [illegible] آوردند که [illegible] عروسی نمایند یک
کله قند [illegible] آورده [illegible] رفته بود [illegible] برای شما [illegible] خیلی [illegible] دارد
من نگاه داشته ام [illegible] رعیت [illegible] آمدند که [illegible]

تا الی موقع مشغول بودم بعد [illegible] یک یک می آمدند پسر [illegible] بیک [illegible] آمده خواهش
عفو میرزا عبدالله را مرخص کرده بردند [illegible] قریه عروس بیاورند مشهدی رستم بیک را با میرزا
عبدالله و چند نفر رعیت و [illegible] مهتر روانه [illegible] اسب دادم رفتند عقب رفتم بالای بام
یک ساعتی گردش کرده رعیت ها [illegible] بالای کله پاچه بود خوب پخته بود
قدری نان گوشت کباب جگر خوردم تنها بودم بیکار ساعتی خوابیده برخاستم نماز
خوانده چای خوردم [illegible] را خواستم بالای [illegible] التعمیر کار یک ساعت به غروب مانده
بود مانده عروس سوار آوردند جمعیت زیاد از زن و بچه بالای بامها به تماشا جمع شده بودند
دهل و سرنا [illegible] تفنگ می انداختند عروس را بردند بخانه داماد چادر رنگی سواره
خلاصه کار [illegible] تمام شد [illegible] فردا مغرب پیش من رفتم نماز بخوانم بعد از نماز [illegible] انار خورده
جواب کاغذ حاجی مسعود را و میرزا حسن را نوشته حاضر باشند هر وقت روانه مشهد شدیم
ببرند چند قلیان کشیده تنها بودم شام خواستم قدری نان و کباب جگر خوردم مطالعه کتاب
کرده بعد از ساعتی برخاسته خوابیدم صبح روز جمعه ۲۳ از خواب
برخاسته وقت سحر رعایا آمدند بار [illegible] را بردند [illegible] متفرق می آمدند بار گیری [illegible]
من رفتم بالای بام گردش [illegible] ملا عبدالرحیم آمد چند نفر از رعیت ریش سفید [illegible] خواستم
قراری در باب [illegible] آوردند [illegible] آمدند [illegible] جواب [illegible] رفتند

از شهر

از شهر رعیت [illegible] زغال آوردند رفتم اطاق نوکرها را قدری تنبیه نمودم داد دادم
جاروب [illegible] کردند [illegible] برخاسته [illegible] حوض [illegible] ابزاری
همه را تعمیر نمودم تا عصر مشغول این کارها بودم رعیت می آمدند [illegible] تا سید محمد شیخ
[illegible] قدری با او صحبت نمودم چای خوردم نماز خوانده رفتم بالای بام تا اول مغرب [illegible]
نشستم قدری انار سیب تعارف آوردند انعام دادم [illegible] نماز مغرب و عشا را خوانده چونکه [illegible]
درست [illegible] شعرا [illegible] آوردند تا سید محمد میرزا ابوالفتح [illegible] ابوالفتح [illegible]
نخوردم میرزا عبدالله را خواستم [illegible] آوردند گفتند حمام رفته [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] آوردند [illegible] چوب بیرون کردم
چوب خواستم بیان اطاق آمدند پای میرزا عبدالله را ببندند خودم چوب [illegible] تا سید [illegible]
کرد باز کردم بعد ناهار رفتند جا انداختند خوابیدم امشب [illegible] خوردم [illegible]
باز نشسته بودم [illegible] آب آوردند [illegible] خوابیدم صبح شده رعیت آمد [illegible]
بیدار شده باز خوابیدم تا [illegible] صبح روز شنبه ۲۴ از خواب برخاسته
نماز خوانده تا سید محمد آمد چای خوردم گفتم [illegible] گذشته [illegible]
خورش درست نماید رفتم بالای بام ساعتی گردش کردم آمدم چند نفر [illegible] ناهار خوردم
ناهار رفتند من ساعتی خوابیدم [illegible] نفر رعیت [illegible] تازه آمده بودند [illegible] رای من

اورده بود با چند نفر ریش سفیدها امدند تعارف کهنه احوال پرسی کردم قدری باران امد
هوا سرد شد بارگی امد افتاب شد من رفتم بالای بام گردش می کردم قدری سیب اوردند
خربزه زرد یک عدد [illegible] زین العابدین خان سرهنگ با [illegible] سوار امدند گفتم چای
اوردند خوردند [illegible] ناهار را جابجا کردند [illegible] دادند [illegible] شام دیدند کاغذی برای
قزوین نوشته بودم راه برادر اخوند ملا عبد الرحیم به شهر میرفت کاغذی هم برای آقا محمد
نوشته بودم [illegible] دادم بردند یک سطل برای [illegible] خربزه نفرستند ناهار خورده
مشغول صحبت شدیم وقت شام آقا سید میرزا ابوالفتح را گفتم امدند شام خوردند
رفتند ما خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۲۵ برخواسته
نماز خوانده چای صرف شد سرهنگ سواری [illegible] به بهمن منهم کاغذی نوشتم دادم
بردند رفتم بالای بام قدری گردش کرده وقت ناهار امدم رعایای کهریز امده بودند
گندم بارگیری کردند از کهریز [illegible] چند قطعه مرغ اورده بودند چند قطعه [illegible] برای
شب [illegible] رعیت [illegible] امد که [illegible] کاه [illegible] ناهار رفتند یک
از [illegible] کاغذی با یوسف خان سرتیپ نوشته دادم رعیت که [illegible] چای خورده نماز خوانده بالای بام
رفتم بیرون ده گردش کردم مغرب امدم منزل نماز خوانده بودم به شهر [illegible] فرستادند منهم
غنیمت شمرده کاغذی برای رضا خان پسر محمود خان سرتیپ [illegible] سردار نوشتم دادم

که صبح ببرد

که صبح ببرد شام خواستم اوردند حضرات را خواستند امدند شام خوردیم [illegible] میرزا
عبدالله زنی گرفته صیغه کرده در خانه رعیتی نگاه داشته حرف زدیم خوابیدیم شب [illegible]
[illegible] بعد از مغرب [illegible] جوان دعوا کرده بودند چند دانه چوب [illegible] دادم

صبح روز دوشنبه ۲۶ از خواب برخواسته نماز خوانده چای خورده سواری که رفته
بود بهمن امده با کاغذی که برای آقا حسین نوشته بودم پس اورده که رفته است به شهر [illegible] از این خبر
خاطرم پریشان شد [illegible] رفتم بالای بام گردشی کرده رعایای [illegible] امدند چند [illegible]
بود دادم بردند [illegible] امروز ناهار [illegible] شد اوردند چند لقمه خورده سید [illegible] که امد
اسم [illegible] خورد آقا سید [illegible] رفت من مشغول شدم [illegible] میرزا عبدالله [illegible] عصر مشغول
بودم چای اوردند خوردم نماز خواندم رفتم بالای [illegible] گردش می کردم رعیتی امد از بهمن کاغذی آقا حسین نوشته
بود من رفتم به شهر [illegible] از شهر [illegible] امدم از شهر هم نوشته اند [illegible]
پیشخانه معزول شده رفت [illegible] خانه اسم [illegible] طهران [illegible] مغرب
امدم اطاق نماز خوانده مشغول تحریر شدم [illegible] کاغذ مفصلی برای [illegible] نوشته یکی هم برای
آقا حسین [illegible] بسته هزار دینار هم انعام دادم [illegible] شام اوردند با حالت خوشی شام

صبح روز سه شنبه ۲۷
چند لقمه خورده [illegible] برخواسته خوابیدیم
نماز خوانده چای خورده رفتم بالای بام گردش که میرزا عبدالله از شهر امده بود من خبر داشتم [illegible]
سوار [illegible] از ده [illegible] بیرون [illegible] شهر [illegible] سردار [illegible] میرزا عبدالله [illegible]

چند نفر

سوار پیاده و سلام باین زره از ضعیفه گرفتند آوردند وقت نهار شد نهار بیرون آب گوشت داشتم
خوردم یک ساعتی صحبت داشتم چای آوردند خوردم نماز خوانده رفتم بالای بام گردش کردم
تا نزدیک غروب آمدم اطاق نماز خوانده روزنامه خودرا نوشته قدری انار خواسته آوردند خوردم
صحبت کردم قدری کتاب نقل گفتم شام خواستم آوردند خوردم بعد از ساعتی خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۸ برخاسته نماز خوانده رفتم بالای بام رعیت‌ها را خبر
کرده از انبار گندم و جو [illegible] بجانب رعیت انبار دیگر که آنها آن انبار را شکسته خورده بودند داده نصف
کردم بسبب ضایع شدن وقت نهار شد از رو در حلیم پخته دیده بودند آمدم اطاق حلیم آوردند خوردم
بعد حلیم بلا فاصله رفتم بالای بام سیدی آمد گور که زن و مرد رعیت دزد دیده آورده
واقعش من مسبوق بودم و سید انتهم راست میگفت آن جوان ضعیفه را برداشته بگاو
برده بود قشقرق از پس من کاغذ سختی با آقا میرزا کریمخان نوشته دادم سید ببرد
بهمین ضبط کرد زین العابدین خان از شهر آمد از برای مرتضی کاغذ داشت و مطلب [illegible]
نوشت فرستادم ظرف انگور آوردند قدری خوردم آمدم پایین چای خوردم نماز خوانده
کاغذی با آقا کریم خان میرزا نوشته هزار دینار دادم بر عقبی ببرد به بهمن رفتم بالای بام پیت گاه را
قدری جمع کردند وقت غروب بسیار سرد شد از سرما کم ورد کردم آمدم اطاق
نماز خوانده رفتیم آن اطاق آن اطاق را گرم کنم قدری خرمای ریز نجیب خوردم آمدم باین اطاق

روزنامه

روزنامه خودرا نوشته قدری کتاب خوانده وقت شام شد شام آوردند میرزا ابوالفتح
آمد شام خوردم خوابیدم
صبح روز پنجشنبه ۲۹ از خواب برخاستم
خیال حمام رفتن داشتم رعایا آمدند بقیه انبار را ببرند بار رفتیم بالای بام رعیت از بهمن
آمد آقا میرزا کریم خان آقا میرزا علی لشکرنویس کاغذ مفصل نوشته بود آمدم پایین جواب
کاغذ ایشان را مفصل نوشته دادم رعیت رفته نهار خوردم چند نفر رعیت آمد که گو
سفندهای ما را بیرون کرده قشقرق بهار برند منهم خبر کردم رعیت جمعیت رفتند هفت تفنگ
مال داشتیم لوله‌ها سوار شده رفتند بلکه بگیرند شاهسون‌ها را حریف شده با تفنگ رفته
در آنجا تفنگ بطرفین انداخته بودند در آن باین میرزا جب [illegible] ان بیاید [illegible] ابجاوردی
اصلاح کرده آقا میرزا جب [illegible] خدمت [illegible] بکلی راست دیوانی زین العابدین خان
رو کردم چهار شش [illegible] نتوبه آقا میرزا جب [illegible] رفت نزدیک غروب بود نماز
خوانده [illegible] بعضی نوشته جات سرتیپ داده احمد آمد که رستم [illegible] آورد
بتعاقب رستم [illegible] ساعتی [illegible] رستم آمد که [illegible] شاهسون‌ها گرفتند رفتم قشلاق جان
گفتم تفصیلات [illegible] از حرکات آدمهای خودم [illegible] شد شام شام خواستم
آوردند خوردم خوابیدم نصف شب برخاسته چراغ روشن [illegible] برادر آورده [illegible]
صبح روز جمعه [illegible]
پس داشت گشته چراغ خاموش کردم خوابیدم

برخواسته بعد از صرف چای رفتم بالاخانه حاجی محمد زنوزی آمد توسط رعیتی
که بار آردش در آسیا گم شده بود مطالب او را سؤال و جواب کرده نهار خواستم
رفتم اطاق نهار خوردم چند نفر رعیت آمدند گندم انبار را باز سؤال و جواب
کردیم فرخ خان هم داد لاک پولش را گرفته رفتم حمام سرکیسه خانی مختصری لنبه حمام
سرد بود زود برآمدم چای خورده چند دانه ماهی از کرند انعامی داده دادم برای
شب سرخ نمایند رفتم بالاخانه رعایا شهر رفته بودند آمدند گردانه چای آوردند بیوک
آقا کاغذ نوشته بود محمد بیک سلامت قبض امانتی ایلی در باب فرستاده بود بنده نوشتم
امانت حبیب قبض را باید مهر نمایم جبیر نفر شهر به بهنه جواب گرفته با امانت
بیاورند مغرب شد آمدم اطاق نماز خوانده با سرهنگ مشغول صحبت بودیم انار
آوردند قدری خورده آدم سرهنگ آمد رعیتی که در حبس داشتیم فرار کرده رفت
اطاق تنها چه باید کرد در فرارش هم معلوم نخواهد شد در خانه کیست دکجا است
کاری نمیتوان کرد سه ساعت از شب رفته شام آوردند خوردیم خوابیدیم
صبح روز شنبه غره شهر جمادی الاولی   از خواب برخواسته
نماز خوانده چای آوردند خوردیم رفتم بالاخانه بام گردش کردیم وقت نهار آمدم باطاق
نهار خوردم من رفتم تنها بالاخانه بام ساعتی گردیده آمدم چای خورده نماز خوانده [illegible]
بعد پوستین [illegible] گرفته رفتم بالاخانه بام گردش میکردم سرهنگ رفت بیابان باغ [illegible]
ما هم او دیده بعد از مغرب یک نفر [illegible] آمد که ما [illegible] پیاشم [illegible] آمدیم برویم
جا [illegible] رفت

برویم بالا موریت چای خوردیم بجهت منزل گفتم منزل دادند گاه جو هم دادیم رفتند آمدم شهر بعد
آمدم اطاق نماز خوانده مشغول صحبت شدیم در ساعت سه از شب رفته شام خبر کردم آوردند
خوردیم خوابیدیم   صبح روز یکشنبه ۲   از خواب برخواسته بعد
از نماز و صرف چای رفتم بالاخانه بام سرهنگ رفتند بیابان ساعتی گردش کرده آمدند
حاجی محمد آبادی با سرهنگ کاری داشت آمد او ساعتی نشست کارش دیده رفت ما هم رفتیم
نهار خوردیم از صوفیان آمد ملا علی اکبر آمد بعضی اخبارات نقل کرد که آقامیرزا اکبر خان سوار
[illegible] را حکم کرده رفته اند به ملک [illegible] سلطان لو جهانشاه خان از این طرف هم محمد
حسین خان جمعیت سوار زیادی جمع کرده رفته است با جهام آبادیها در مقابل آنها جنگ نمایند
امشب و یا فردا هم خواهند ریخت این قسم که این نقل میکرد اگر صدق بگوید بقاعده باید
بجاه نفت نفر باید کشته بشود عجب وضعی است   کار خوب در تمامی ذرات عالم است
باز نقل [illegible] که عبدالملک را جا به جا [illegible] دو جای دیگر را هم گرفتند شنیدم آن مکانها
خداآفرین [illegible] است میگفت که نفر از جانب صدر اعظم می آید برای تحقیق بعضی مطالب
[illegible] علیخان را معلوم نماید صدقست [illegible] جهانشاه خان ملاف کم بود ماموریت
آمده است و خرجی را همراه بود دلم است امروز و فردا باید وارد شوند زیاد نشسته صحبت
کرد چای آوردند خوردیم در میان ده تعزیه برپا کرده اند رفتم بالاخانه بام قدری گردش دلم [illegible]
انعام دادم تا غروب گردش میکردم گندم انبار را [illegible] بودم آوردند بالای بام [illegible]
هوا سرد شد آمدم پایین نماز خوانده بیکار بودم برای شهر با قاجار مهدی کاغذ نوشته

قدری صحبت کردیم شام هم آوردند خوردیم خوابیدیم — صبح روز دوشنبه ۲۳

از خواب برخاسته بعد از نماز و صرف چای رفتم بالای بام گردش میکردم سر تنگ
رفته بودم دم قهوه خانه مراجعت کرده نهار بعد بابا بیک آمد مقنیها آمدند حساب آنهارا
نوشته گرفتن نیم حواله بخصوص سه خروار گندم بدهند نهار خوردیم باز اطاق خانه
شدم مشغول کاغذ نویسی شدم برای عمید الملک و آقا محمد مهدی و میرزا زرگان
وقت عصر نماز خوانده چای خورده وقت غروب آقا میرزا اکبر خان کاغذ بعضی
نوشته بود که جو بچه‌ها خواسته بودند صندوق داری نمانده مشغول جواب
نوشتن شدم هر ورق هر ورق کاغذ را سیاه نموده جواب زیاد بعضی کلمه که زبون نوشته
نماز خوانده باز مشغول کاغذ نویسی شده ساعت چهار از شب رفته کاغذها را تمام
دادم بکله صدا به هر یکی بعضی رعیت با پول شهر بر سر مبلغ [illegible] پول دادم برای
آقا محمد مهدی جواب کاغذهای رئیس را هم بدهند بازم سر شب شام آوردند
با بابا بیک هم شام خوردیم میل نداشتم قدری ماهی آورده بودند زیاد داشت قدری
با نان خورده روزنامه خود را نوشتم امشب علی الخط کاغذ نویسی دیر خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۲۴ از خواب برخاسته بعد از نماز و صرف چای
رفتم بالای بام ساعتی گردش نموده زین العابدین خان رفت شیخ علی رعیت آمد گریه و زاری
علاقه‌ها شبها در اطاق [illegible] یک اطاق انگور داشتم تمام خوردیم آنها هم رفته بعد حمام
بکنیم حمام را ساعتی گردش کرده آمدم پائین نهار خوردم رفتم بالای پای بچه داشتم چند نفر رعیت

رعیت

چند نفر رعیت را حاضر کرده با بنا راه ریختند علی اکبر با بابا بیک که حضور رفتند به ریف برای اینکه شب
رخصت عروسی دختر [illegible] برای [illegible] شام را در که [illegible] بعد از ساعتی پائین آمده نماز خوانده
چای خورده رفتم بالای بام نیم ساعت بغروب مانده آقا حسن از نجف آمد کاغذی نوشته بود
تعارف می‌گفتم نماز را آوردند چای هم حاضر کردند کاغذ را خوانده مشغول صحبت شدیم که حاجی رضا علی [illegible]
آمده بود آن رسم رفت ابراهیم خان کاغذ نوشته که گوسفندهای تخت را [illegible] بسته اند
جوابهایی نوشته حاجی رضا شام خوردیم خوابیدیم شب از نصف شب زیاد بیدار بودم

صبح روز چهارشنبه ۲۵ از خواب برخاسته نماز خوانده چای خورده علی الرحیم آمد
ساعتی صحبت کردیم می‌رفت گفتم مهر شده البته اسباب جمع آوری نموده که بعد از ظهر رفتیم بهمن
ناچار پیش آمد بعد نماز خورده با آقا حسین سوار شده رفتیم [illegible] ساعت یک ساعت به غروب
مانده وارد بهمن شدیم رئیس به ترتیب [illegible] میرزا شمخال رفته بعد [illegible] آقا میرزا
محمد قلی آقا میرزا [illegible] جاری [illegible] جایی حاضر بود خوردیم نماز خوانده وقت عصر [illegible]
وارد شد دیدن کردیم مشغول صحبت شدیم جمعی جمع شده بودند نماز خوانده آقا میرزا شمخال
مشغول بازی شدیم تا وقت شام هشت هزار باخته [illegible] وقت شام شاهزاده ترکی
بود که آمده است که [illegible] انجا [illegible] حاجی [illegible] انجا بعد شام آوردند
قهوه [illegible] خوردم بعد از شام [illegible] بازی کردم

برخاسته من در [illegible] میرزا شمخال خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۲۶

از خواب برخاسته نماز خوانده چای خورده ساعتی نشستند صحبت کردند آقا میرزا [illegible]

بسیاری جمع شدند آقا میرزا اسمعیل خان رفت ما هم بعد از ساعتی نهار آوردند جمعی
از خوی و رشت از هر جا حاضر بودند نهار خوردند من و آقا تقی رئیس رفتیم بیابان باغ گردش کردیم ساعتی
در آنجا نشسته آمدیم منزل چای خوردم نماز خوانده صحبت کردم بعد با رئیس در رکیب و آقا میرزا علی
رفتیم [illegible] خانه که از آنجا رفتیم طویله اسبها را تماشا کردیم مغرب آمدیم منزل نماز خوانده آقا میرزا
علی لشکرنویس شاهزاده [illegible] حسین بودند اسم شاهزاده اسمعیل میرزا است شاهزاده
با آقا میرزا علی لشکرنویس بازی کردند [illegible] وقت شام شد شام خوردیم با آنها رفتند خوابیدیم

صبح روز جمعه ۷ از خواب برخاسته تا نهار بعد از [illegible] جمع شدند و ساعتی بودند
شاهزاده رفت [illegible] قدری گردش آمدیم نهار خوردیم رئیس رفت حمام
من با آقا میرزا علی لشکرنویس بازی کردم [illegible] عصر برخاسته وضو ساخته نمازی
خوانده با رئیس و لشکرنویس رفتیم گردش سر تپه خانه بعد از مغرب آمدیم نماز خوانده بعد از نماز
من با [illegible] من بازی کردم [illegible] آوردند [illegible] قدری خوردیم تا وقت
شام بازی کردم برخاسته شام خوردیم بعد از شام رئیس گرفتار درد دل شده [illegible]
گرفتار [illegible] بعد برخاستم نماز خوانده [illegible] خوابیدم

صبح روز شنبه ۸

برخاسته وضو ساخته نمازی خوانده چای خوردم [illegible] جاری آمد [illegible] خواهش
اسب کرد [illegible] دینار [illegible] داد هزار دینار به رئیس آقا میرزا علی لشکرنویس و آقا میرزا محمد رفیع
آمدند از آقا میرزا کریم خان یک اشرفی از برای [illegible] گرفته از [illegible] دادم رفت

نهار آوردند

نهار آوردند خوردیم بعد چند نفر از [illegible] افواج علاء الدوله آمدند مطلبی داشتند
گفتند رفتند من با آقا میرزا علی قدری تخته بازی کردیم چای خوردیم رفت عصر برخاسته
نماز خوانده فیض الله خان پسر کریم خان آمد با جماعت رفتیم بیابان گردشی کردیم آمدیم
منزل نماز خوانده رئیس با آقا میرزا علی تخته بازی کردند بعد قدری [illegible] بازی
کردیم شام آوردند خوردیم متفرق شدند خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۹

برخاسته نماز خوانده چای خوردیم نهار را درست کردند حضرات آقا میرزا کریم خان [illegible]
و آقا میرزا علی آمدند تا در محله من سوار شده خداحافظی [illegible] رفتیم [illegible] آقا میرزا محمد رفیع [illegible]
در [illegible] آقا میرزا محمد رفیع می‌آید [illegible] ما را دید برگشت [illegible] اصرار کردیم
شما برویدقبول نکردند رفتیم [illegible] آقا میرزا محمد رفیع چای درست کردند [illegible] خوردیم
ظهر شد نهار آوردند [illegible] خورده [illegible] قدری خورده سوار شدیم آمدیم [illegible]
[illegible] قشلاق [illegible] یک [illegible] عباس آمدند با اصرار [illegible] قبول
نکرده [illegible] آمدند [illegible] و اولاد [illegible] من قبول نکرده
آنها رفتند [illegible] ساعت [illegible] وارد [illegible] شده نماز خوانده چای آوردند خوردیم
ملا علی اکبر میرزا ابو الفتح با [illegible] آمدند [illegible] صحبت [illegible] من روزنامه [illegible]

نو نوشته بودم نوشتم شام خواستم آوردند خوردیم من خسته بودم حالت هم نداشتم خوابیدم

آقا میرزا هاشم خان این دو باب کاغذ مفصل نوشته بعد سه دسته پاکت داده بودند

نایب الوزاره هم کاغذی نوشته بود خواندم حالت جواب نوشتن نداشتم

صبح روز یکشنبه ۱۰ [illegible] از خواب برخاسته وضو گرفته هوا سرد بود ناچار

بخاری را آتش کرده گرم شد بعد از صرف چای کاغذ مفصل به آقا میرزا اکبر خان نوشته حمل

اسبهای یساول [illegible] بود استعفا و بعد بود پس فرستادم کاغذی هم به آقا میرزا [illegible] لشکر نویس نوشته

دادم رعیت برد کاغذی هم به میرزا زین العابدین خان نوشته با کاغذی که از شهر

آمده بود برای ایشان دادم رعیت گوندرقی ببرند برسانند وقت نهار شد لقمه نانی

خورده میخواستم بحمام بروم کسل بودم نرفتم ساعتی خوابیده برخاسته نماز خوانده چای

حاضر کردند آقا سید بهرام آمد چای خورد و سید دیگر آمد هزار دینار دادم رفت منهم قدری

هیزم داد [illegible] احمد بخاری خرد کردند نماز مغرب و عشا را خوانده مشغول تحریر شدم کاغذی

به ذوالفقار خان سهم السلطنه نوشته با نصف عدد کره تعارف دادم رعیت ببرد [illegible] کاغذی

هم بآقا محمد مهدی نوشته قدری برنج و اسباب قند و چائی خواستم بیاورند ملا علی اکبر

میرزا ابوالفتح آمدند کاغذها را دادم با [illegible] ببرند بشهر شام آوردند خوردم [illegible]

من خوابیدم **صبح روز دوشنبه ۱۱** برخاسته هوا باز ابر و سرد بود آتش

کرده بود

کرده بود بخاری را آتش کرده گرم شدم سید جو [illegible] آمد با پسرش قدری خواندند رفتند

یک هزار دینار دادم [illegible] بود از مال [illegible] خوردم [illegible] دانه خوب نبود قدری خورده

برخاسته رفتم حمام سرکیسه کرده قدری [illegible] برگشتم نان خورده آقا سید بهرام آمد

که قاصد برای چاپار بفرستم کاغذی برای علیرضا خان نوشته چائی خورده رفتم

آمد حساب دنیا را کردم دو ساعتی با او [illegible] روزه غروب رفتم بالادی [illegible] چند

نفر رعیت از شهر می آمد نقل کرده در این [illegible] ما را راحت کردند [illegible]

[illegible] الاغ ما را بردند در راه این جمعی از رعیت ها [illegible] سید [illegible]

[illegible] کاو الاغ ما اگر [illegible] بازگرداند آمدم [illegible]

[illegible] بی بنویسم [illegible] آمدم [illegible] جواب کاغذ

آقا میرزا اکبر خان نوشته [illegible] آقا میرزا علی [illegible] نوشته بودند نماز خواندم جواب مفصل

نوشته [illegible] بعد [illegible] مشغول تحریر تا وقت شام شام

آوردند خورده خوابیدم **صبح روز چهارشنبه ۱۲** برخاسته بخاری را

آتش [illegible] نماز خوانده چای خورده [illegible] داشتم [illegible]

[illegible] خوب بود خوردم رفتم بالادی [illegible] آفتاب بود ساعتی گردیدم آمدم [illegible]

[illegible] نان [illegible] خوردم ملا علی اکبر میرزا ابوالفتح آمدند ساعتی صحبت داشتم [illegible]

[illegible] گرفتند خورده چائی آوردند خوردم میرزا [illegible] میرزا ابوالفتح [illegible]

رفتند خانه رسیدم چای آوردند من هم چای خورده نماز خوانده رفتم بالای بام گفتم
قدری هیزم جمع کردند برای بخاری نزدیک غروب بود چند نفر رعیت رفته بودند
شکار روباه گرفته بودند من بخیال افتادم تنها بودم گفتم فردا بروم شکار دادم کو[بکنند]
کنند قدری خوردند قدری کباب درست کردند اگر نشست بگذارند گرسنه [آنرا]
بیرم برای نهار تا مقداری نخود سوخت نماز خوانده کاغذی برای کدخدا نجم الرحیم
نوشته با رعیت ببرد از قلعه جق که دو مرغ بیاورند شام گفتم آوردند خوردم
خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۱۳ از خواب برخواسته بخاری را
روشن کردم چای خوردم چند نفر رعیت هم خبر کرده بردیم شکار بسمت گریف
قلعه جوق بمحلی که جهانشاه خان قرق کرده بود رفتیم قریب ده پانزده نفر پیاده بیابانی سه تا بازی
طول بود جمیع کوه و بیابانها را گردش کردم تا نزدیک خاک صالح آباد رفتم سر تپه خاکی
لقمه نانی خورده تا الی حوالی غروب بازار بودم گردش کردم از هیچ چیز ندیدم بکوه چند
قطعه کبک آمدم منزل که خدا بجز الرحیم قدری انگور و کره و آنچه بود قدری خوردم چای آوردم
و سید بهرام قهوه سینی بیرون آوردم تعارف چای خوردم صحبت کردم غروب آنها رفتند شب
بنا کرده برف باریدن زمستان است شب هوا را باله سرد بود منهم تنها بودم عاقبت در شب
بکار بردن هستم چه خود مشغول بهم کاغذ خواندن در چیز نوشتن با میرزا کریم خان
جواب کاغذ میرزا نوشته بود در دو سه حمل بار مجدد از شرح مفصل نوشته دادم ببرند رعیت
قلعه جق

رعیت قلعه جوقی دکان جن در آنجا مانده بود نوشتم بدهید بیاورند تا آنکه وقت شام شد
شام آوردند خوردم میرزا ابوالفتح گفت میخواهم بروم قیدار اسب را نعل بزنیم
کاغذی هم بآقا شیخ محمد قیداری نوشته دادم او رفت منهم برخواسته خوابیدم

صبح روز جمعه ۱۴ برخواسته بخاری را آتش کرده دادم هوا ابر و خیلی سرد است
رفتم بالای بام با وجود یکه آفتاب بود پوستین داشتم باز سرد بود آمدم پایین نهار خوردم حاجی که
کوتک آباد ملک علاقه دارد آمد دیدن من با هم نهار خوردم صحبت کردم از ... مطلب
بار سهم خواستم گفتگو که گفتم برای کفش که خدا قرار ندهید آنها رفتند چای خوردم
حاجی رفت بمنزل منهم برخواسته نماز خواندم خواستم بروم بالای بام زیاد خورده [واقع]
پایم [درد] شد خون زیادی آمد بالای زخم آب آوردند نشستم در مسجد تعزیه برادرم بعد
صدا را هم شنیدم مغرب آمدم پایین تعزیه خوانها آمدند هزار انعام گرفتند و از میرزا
عبدالله قبای خلعت گرفتند من و نشام بتعارف چراغ ... حاجی محمد حسین ... ملا... آمد
آمدند بخاری را آتش کردند گفتم چند سیخ کباب آوردند در بخاری کباب کردند شام خوردم
خبر کردم چند نفر از رعیت ... را برداشته بردیم بسمت قلعه جوق شکار شب ... امشب
تا چراغ بود آنها رفتند من خوابیدم اگر زنده ماندم فردا بروم شکار رخصت

صبح روز شنبه ۱۵ برخواسته بخاری را آتش کردم چای خوردم و برف ...

جواب زین العابدین خان رعیت گونه رفی آورد شرح مفصل جواب نوشته دادم بروند
جراح لکه مالها را درست بود بنویسد نشست تا زمانی طول بود ده نفر پیاله با اسب سوار شده
رفتیم تا بیوک قشلاق جمیع کوه‌ها را گردش کردیم از قلعه جوق پائین تر رفتیم از قدرت
خداوندی آنچه گردیدیم هیچ چیزی ندیدیم نزدیک قلعه جوق چند سواری آمد علینقی بیک
گورچشلو آمده بود وسط راه ماند صحبت آقا میرزا اکبرخان رفتیم وارد ده شده رعیت
مالها را بسته رفتیم بالاخانه که صد نجاری می‌سوخت چونکه چند کم بود هم ناهار تهیه دیده
بود حلوای گوشت ناهار آوردند خوردیم رعیت‌های قرقس هم ناهار دادند خوردند من هم کاغذ
مفصل برای آقا میرزا اکبرخان نوشتم جواب کاغذ منهم از قلعه جوق رسید سوار شدم از سمت
دیگر رفتیم باز هیچ پیدا نکردیم مگر کنار رودخانه یک رد شغالی دیده شد تا زمانی که رفتند نزدیک
غروب بود وارد شدم بخاری را روشن کردند چائی آوردند وضو گرفته نماز خواندیم چائی خوردم
ملا علی اکبر با بابا بیک هم لکه بود دردم بخاری کباب نمودیم شام خوردیم ناهار رفته بابا بیک
هدیه کردم خرده‌ها بود بیش را داد او هم رفت من خوابیدم

صبح روز یکشنبه

برخواسته بخاری را روشن کردم نماز خوانده مشغول تحریر شدیم رعیت گونه رفی آمده بود گفتم
بارگیری نموده برای میرزا ابوالفتح کاغذی نوشته ناهار رفتند وقت ناهار شد
لقمه‌ای آوردند خوردیم باز مشغول تحریر شدیم آقا میرزا اکبرخان کاغذ نوشته بود با چاپار

محمد را

محمد را اگر شرح مفصل نوشته دادم شامپول کردند نزدیک غروب شد چائی آوردند نماز خوانده
چائی خوردم تعزیه خوانها آمدند انعام ما را به سید حسین زرگر انعام دادم رفتند بخاری را روشن
نموده نماز مغرب و عشا را خوانده مشغول تحریر شدم ساعت ندارم زیاد خفته شام خوردیم بعد
از شام ساعتی نشسته تحریر نمودم خسته شده خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۱۷

بخاری را روشن نمودم چائی خوردم مشغول تحریر شده تا وقت ظهر لقمه نانی خوردیم حسن سیابان آمد
با ملا علی اکبر مشغول حساب شده قبوضات را دیده مفاصا دادم ده نفر سوارهای اصانلو مهمانی
ولاکومهای امیرزاده هشتصی خان وارد شده نوشته اند که آن سند مقصد آقا نعمت الملک سپردی
پول شرا اند به ناهار چائی خوردند منزل برای آنها تعیین نمودم برای آنها رفتند مال را نگهداشتند
مغرب شد علینقی گورچشلو با چند نفر دیگر آمدند کاغذ نیز آورده دادند بود نماز تا مغرب از شب
رفته سوال و جواب کردم کاغذ مفصل برای نوشته دادم با بهانه هستند خبر آنها هم رفتند
ملا علی اکبر بود هیچ کس دیگر نبود هم حاضر بود که کباب آوردند خوردیم منهم کاغذهای قزوین و طهران
تمام کرده برخواسته خوابیدم ولی امشب از خیالات دیر خوابم برد

صبح روز سه شنبه ۱۸

دیر از خواب برخواسته سوارها آمده بودند در میدان جمع شده برای ما من برخواسته گفتم
درها را باز کردند جواب دادند رفتند من گفتم بخاری را روشن نمودم حضرات آمدند نشستند رعیت‌ها از گرانی
برای بردن با گفتها شهر هر روز انعام دادم رفت ما هم چائی خوردیم حالم

بعد نوشتم بشهر بروند بگویند رق آن رعیتهای مقصر را بیاورند تا چه بشود دیدیم اگر راه در رفتن در نه
معلوم شد هر دو اذن از میرزا ها شیخان نمیتوانند بروند نوشته آن را داشتم عین پشت سند
نوشته دادم نیش قان هم بحواله بابا بیک دادم بخواهم تخته که وعده داده بودم مال فرستاکه بعد
دادم بعد از اینها رفتند منهم بسیاحت دری هیزم دادم خود کرده بود برای بخاری که صدای حلقه حق
آمد بخچه دار که نم فروخته بود پولش آورد با چند قطعه سرخ دری آب عوزه دادم منهم لقمه نانی
خوردم از گریف سواری آمد که رعیت قزوینی است که در خیت جنگلات سوار برده تحقیق
کرده چیزی معلوم نشد آدم رفت رشتم بیغام دلم بود که نمیخواهند بکشند بعد دیشم با نه
سرحد دستور العمل نوشتن دادم رفت قاصد بطهران مراجعت که سکه بابت دادم بعلیرضاخان
دادم اما گفت من نمیشناسم نگرفت گوانه محمد دیگر دادم دلوم گرفت بخوانه گفت جواب
هر آنچه دیوانه است حق با اوست حاکم معزول چنین میشود مطلبی نیست تا سید بهرام آمد گفتم
چای آورد زنتر خوردم میرزا اکبر خان شرح مفصل جواب کاغذ مرا نوشته بود اصلا مطلب عباسقلی
که خدا بخواهم گردن منهم تا با بیاوردند باکت تعلیم بهمه بیغام برای عباسقلی بیگ دادم او
هم رفت سبزه ده درپشت عمارت تعزیه برادر دلیز جمعیت زیادی تعزیه تمام شد منهم رفتم
بالاخانه بام گردش کردم هوا بسیار خوب بود تا الحال بعد از مغرب که آمدم پائین از گوبتر رق کاغذ
رسید که بار گیری شده است میسر نه قزوین ملا علی اکبر را خواسته جواب نوشتم و خواب
سخنی

سخنی نوشته که حضرات مقصرین را بیاورید ومن نمیخواهم بار بهبهانی کاغذ را دادم عقب
وقت سحر بیرون شام خوردم خوابیدم نصف شب صدای داد و فریاد بلند شد
برخواسته فریاد چه خبر است گفتند که گرگ آمده است در بیرون یکی است زیاد بیدار خوابیده
گنیم

صبح یوم چهارشنبه ۱۹

برخواسته نهار را از نون بخوم چای خوردم
بیک اناری بود خورده رفتم حمام آب حمام گرم بود ولکم بودستر کیسه کرده حالت بر آمدم بمنزل الله
یک نفر از شهر خوبها اسمش صادق برادر آنه دکوی توسط حاتم آمده آنچه اصرار کرد قبول
نکرده ولی یکنفر از پیران نجف محرم آمد از شفاعت که قبول کردم نوشته دادم نهار کلمه بابچه داشتم
نهار خوردم کاغذی از برای آقا میرزا اکبر خان در فقره الاغهای کوتوال نوشته رقعتی دادم
رقعه و رق شب ماند صبح رفته بیهن بهمه جواب بگیرد منهم وضو داشتم نماز خواندم قدری
قرآن و ابیات خواندم رفتم بالاخانه بام گردش کردم رشید خان بخشعلی آمد نه نفر رعایای کوبد
آوردند گفتم ببندند بچوب بعد حبس بکنم مغرب شد نماز خواندم ملا علی اکبر الله و کدخدا الطغیانه
شکر الله شفاعت رعیت که از تقصیر آنها بگذرید گفتم که نه من جریمه هرگز نگرفتم
و نخواهم ولی برای نوکرها دو سه تومان بگیرید ما بین رعیتها تقسیم نمایند آنها رفتند قراری
بگذارند من کاغذی برای میرزا علی خان و آقا محمد مهدی نوشته جواب آن لیمو دلم
بکربلا سعجبه الته ببرد آقا محمد مهدی بهم گفتند صبح میروم نقد از رعیت که خودم

که خودم در شهر بودم عین الملک معزول شده بجابری رفت طهران ذوالفقار خان سهام السلطنه نایب الحکومه

و حاکم برادر علاء الدوله احتشام السلطنه با برادر امین السلطان صدر اعظم خواهند آمد حکومت

در این ولایت هیچ ثبات ندارد جهانشاه خان و [illegible] هستند حالا خواهند آمد و صارم [illegible]

جهانشاه خان نوشته است و سهام کالسکه را خواسته است که خواهم آمد و شخص [illegible] نقاش [illegible]

برای برادرش حاجی اکبر خان نوشته است که سهام [illegible] و بنده از اخبارات طهران بخواهد خلعت

سپهسالاری برای امیر خان سردار رفت به نظر [illegible] گاهی [illegible] گاهی [illegible]

سپهسالاری [illegible] نمیدانم چه اوضاع است گفتند محمد حسین خان [illegible] و چند نفر دیگر را که

دیگر فرستاده کشته شده است [illegible] داد خان [illegible] فرار کرده در قلعه رفته الان در [illegible] آباد جهانشاه خان

حاضر و جمعیت جمع شده است رفتند که علیمراد خان [illegible] سیف خان [illegible] و [illegible] هر روز [illegible]

همیشه [illegible] روز بعد معلوم [illegible] خلاصه [illegible] حالات

میکنند الان به هر صورت گذشت [illegible] موجود داشتم [illegible] به کنار [illegible] آتش [illegible]

گفتم شام آوردند خوردیم امروز وقت عصر [illegible] رعیت [illegible] یک [illegible]

یکیش را آوردند [illegible] رفتند بعد از شام خوابیدیم [illegible] چه خبر [illegible] نمیدانم

صبح روز پنجشنبه ۲۰ برخاسته کنار [illegible] جای خوردم [illegible] نفر از رعیت [illegible]

آوردند هر نفری [illegible] انعام دادیم رفتند کاغذ [illegible] رسید [illegible]

[illegible]

لب تالار [illegible] بود [illegible] بخوریم بردیم [illegible] حضرت [illegible] ظهر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] گفتم هر نفری [illegible] نقشه [illegible] نوشته دادم

از انقلاب [illegible] رفتم [illegible] بالاخانه [illegible] رفتم [illegible] خوابیده

برخاسته نماز خوانده چای خورده رفتم بالاخانه [illegible] میکردم [illegible] برادر [illegible]

با چند سوار [illegible] گفتم [illegible] آتش [illegible] اینجا که چای خوردم

[illegible] شام خوردیم خوابیدیم بعد از [illegible]

[illegible] حضرت والا امیر [illegible] سردار [illegible] وارد طهران شده [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] کاغذ [illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible] عین الملک [illegible] طهران [illegible]

صبح روز جمعه ۲۱ برخاسته کنار ییلاق آتش [illegible] چای آوردند

خوردیم [illegible] بعد از [illegible]

کردیم [illegible]

[illegible]

[illegible] خوردیم [illegible] شدیم

قدری با پیاله‌ها گردیدیم چیزی بگیریم نیامد رفتیم پیاله‌ها بر گشته بختیاریها که سوار اسبهای که بودیم یک عقب بعضی بما
ماند و الو نهار و بیش شدیم ما میرزاها شمخال جمعی از طایفه اصانلو در باید شیرینی بهنه ما را دیدند که شب
نهار را آوردند چای خوردیم جمع شدند قدری صحبت کردیم بعد بازی تخته کردیم در ساعت پنج از شب رفته شام
آوردند خوردیم ساعت شش خوابیدیم

صبح روز شنبه ۲۲ برخاسته بخاری بیاید
آتش گرفته نهار را آوردند نماز و دعا خواندیم جمع آمدند شیر تیرا دلغه شیر چای خوردند ما میرزاها شمخال
و چند نفر دیگر اصانلو عشقعلی خان رفتیم کنار رود خانه گردش کردیم آمدیم نهار خوردیم کباب و صلو و چند نبه بچه بخار
و ماک نشر خوب پخته بود بعد از نهار آتش بازی کردیم مشغول بودیم تا ساعت شش از شب رفته نبردیم
خوابیدیم شام خوردیم خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۲۳ برخاسته نماز خوانده شیر چای
خوردیم پیاله‌های قراقش‌ها با نهار نها بچه سوار شدیم رفتیم تمام بیابانها را گردیدیم چیزی نگیریم نیامد باید
ایلات و ماسقان رفتیم وقت ظهر دالد دشتین شدیم قلیان کشیدیم نهار آوردند خوردیم مشغول تحریر
بودیم تا یک ساعت از شب گذشته کاغذم تمام شد خان میخواست برود شهر لوه نوشته
میهم بادم لیشان کاغذ قزوین رسیده بود بعد نماز مغرب عشا را خوانده مشغول کاغذ نویسی
شدیم تا ساعت پنج از شب گذشته کاغذهام تمام شد بازی کردیم یکان پخته شام آوردیم خوردیم
در ساعت هفت از شب رفته خوابیدیم

صبح روز دوشنبه ۲۴
برخاسته شیر چای خوردیم ما میرزاها شمخال رفتند چند نفر از اصانلوها آمدند برخواست رفت

بابا ده

بابا ده من آمد برخواسته وضو ساخته میخواستم سوار بشوم زنجیهای آنچه گفته لالا باشی راضی رفتم
پیش جان بزال جواب قرار شد وقتیکه شهر رفتند حضرت والا بفرستند بیاورند من ببینم
لوحی شده‌ام معلوم تمام که از خود قرار داد نگاه دارند باید خلاف شکوه بند رفتیم سیاه‌ار ازار
بیراهه سلطان کبار ده تا سلطان رسیدیم قلعه خوبی ساخته تو فخانی کرد بالا رفته کاری
بلوخت چای آوردند خوردیم نماز خوانده رفتیم بالای بام قلعه گردش کردیم از عقب از اراضی
بعد از مغرب آمدیم پایین کاری را آتش کردیم نماز خواندیم چه به دانه‌ها را آوردند خوردیم بیکار
بودیم آتش بازی کردیم صد دینار صد دینار ساعت پنج شام آوردند بیچاره تا مهیه چیز بود از
دنبه بود ولی طباخ بسیار بد پخته بود نتوانستیم خورد قدری نان ماست با خورش خوردیم خوابیدیم

صبح روز سه شنبه ۲۵ برخاسته چای خوردیم گردش کردیم بنه اسباب عقب بردند
میره علیقلی خان ما هم نهار بخوریم بردیم جهانشاه خان از هستیم از زور کوش
زعفران لکه کاغذ شیر بود آورده بود با آقا میرزا علی شرحی نوشته بود دیگر جوابی نوشته میرزا
عبدالله نوار زرابی میرزا ابوالفتح نوشتم انشاالله روز دیگر خواهم آمد ناچار بعد
باشد نهار آوردند خوردیم بعد از ساعتی سوار شده راه افتادیم زود رسیدیم
بود بخاری آتش گرفته بود نهار آوردند چای خوردیم اصانلوها جمع شدند بعد برخاسته رفتیم
سر تپه خاکی بنا کرده بودند تیر اندازی کردند قاسم خان خوب نشانه زد نشانه یک عدد آمدیم منزل
نماز خوانده جمعی از اصانلوها آمدند از طایفه پیشدار سلطان ابراهیم خان قاسم خان

علیقلی خان همه بودند شام آوردند خوب نپخته بود من آن با خورش خورده خوابیدیم

صبح روز چهارشنبه ۲۶ برخاسته وضو گرفته بخاری را آتش کردند شیر آوردند
خوردیم نقل می‌کنند در زرند یکشنبه را نشسته‌اند گلوله کشته‌اند با خشت و نقاره می‌زنند یکی می‌گویند
از پنجره شکافته آمد در یک صف نشسته پنج نفر را یکجا کشته‌اند پنج گلوله زده‌اند هر کسی سخنی می‌گوید حرف
راست کم نیست ما تنها گفتم درست نمی‌شود تا برویم زرند معلوم خواهد شد از اینجا شکار
شتر بردیم قرار گذاشتیم تا صبح پیش اکبر ضامن داده‌اند کشتن این شخص یقین شد بعضی بلا حقیقت
رفتن ما به زرند شکار موقوف شد مبادا اصحاب جمعی بشنوند حرفی در زراعی اتفاق نیفتد رفتم
بالا بالاخانه نهار آوردند خوردیم قلیان کردند سوار شده رفتیم نفرات بعضی رعایا آمدند جلو قربانی آوردند
کشتند ما در آقا سلطان بودیم ابراهیم خان قاسم خان بودند هر کسی منزلی دادند الحمد شده
بخاری را آتش کردند سماور آوردند نیم ساعت بعد آقا ریش سفید آقا میرزا محمد قلی آقا میرزا علی
لشکرنویس هم آمدند هر کسی منزلی دادند الحمد شده در یکی خانه گرم رعیت عروسی
داشتند صدای ساز آمد گفتم متعرض نشوند آنها مشغول بودند سه ساعت از شب رفته شام
آوردند شام همه را گفتم ببرند منزل خودشان ما در ساعت پنج شام خوردیم مشغول بازی
آس شدند تا ساعت هفت از شب رفته متفرق شدند خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۲۷ از خواب برخاسته دیدیم برف می‌بارد آمدند
که خانقاه آمده است در طویله به بست نشسته و یک نفر را با تعارف آورده است

قدری قهوه دادم

قدری قهوه دادم الحمد برخاستم با پسر و آقا میرزا با شمخال رفتیم لب چرخ من کاه قدری بیشتر
گلوله انداختند بعد از آن مرغی در آنجا بودیم که ما نهار خوردیم سینه قرقاول قسمتی لبه کبک سلطنه
حوالی عصر آنها دیدیم بعضی به یک قشلاق کاغذ با ابراهیم وکیل نوشته رعیت کی کاری
آمده بودند که حرفی با دوشان هوشیار بودیم که قشلاق برادر ابراهیم وکیل گرفت که کاغذ با ابراهیم وکیل
دوشنبه بعد با هم رفتیم در بالاخانه نماز خوانده چایی خوردیم حلوسیر آوردند بعد گفتم
نقاره‌چی‌ها با رقاص که آنها بالدی هم نقاره رقص کنند نکردند انعام با آنها دادم رفتند که هم
گفتیم اطاق بخاری را روشن کنند بعد از نماز مغرب و عشا گفتند آس بازی کنیم آنها یک‌کف
یکعباسی بازی کنند آقا میرزا علی لشکرنویس با میرزا با شمخال حریف آن شد بازی به هم خورد قدری
با آقا میرزا علی لشکرنویس تخته بازی کردیم سه دست با هم خوردیم شام آوردند خوردیم ریش سفید در بالاخانه
خوابیدیم من با آقا میرزا و شمخال در اطاق خوابیدیم

صبح روز جمعه ۲۸ از خواب برخاستم رفتم خوب ... بخاری را آتش کردیم
چای خوردیم آقا میرزا با شمخال تهیه رفتن شود دیدیم ده قاطر همه ... شدند صدای ...
پشت سر صدای ... بعضی حضرات تهیه رفتن شود دیدیم در نصف شب صدای دلو فریادی شد
برخاسته چراغ شد گفتند زنی بود ... دزد آمده بگیرد ما خوابیدیم دم صبح معلوم

بود چهار آقا میرزا هاشم خان با همه بیرون آمدند که از قمه کاری [illegible] خلاصه نهار رفتند بعد از ساعتی

نهار حاضر شد خوردیم آدم فرستادم رئیس آقا میرزا محمد قلی آقا میرزا علی لشکرنویس بعد خبر آوردند مجتهد [illegible]

جناب شیخ موسی با چند نفر سید [illegible] منجم [illegible] رفتند زیارت [illegible]

با هم [illegible] نهار خوردند گفتم چای درست کردند یک فنجان چای خوردند رفتند

منزل آقا میرزا علی لشکرنویس با هم نماز خواندند چای خوردیم باز بیرون رفتیم دیدن [illegible] فنجان

چای خوردیم قلیانی کشیدیم رئیس رفت من نشستم [illegible] چراغ علی حاضر کرد [illegible]

حضور آقا [illegible] که واقع شده بود مصالحه کردم بجهت [illegible] قطع کردم عمده را [illegible]

نوشته شد [illegible] تا آخر شب مشغول شدم [illegible]

تخته تا وقت شام شام حاضر آمد گفتم بردند ما هم شام خوردیم خوابیدیم

صبح روز شنبه ۲۹ از خواب برخاسته وقت سحر در طویله صدای [illegible]

که صبح [illegible] خواستم [illegible] تمام مطلب معلوم نشد چای خوردم کاغذی برای فرج الله خان

سرتیپ نوشته [illegible] آقا میرزا علی آقا میرزا محمد قلی [illegible]

[illegible] که علت آن [illegible] بلکه وقت عصر [illegible] محمد حنفیه [illegible]

[illegible] تقصیر [illegible] خلاصه بیکار [illegible] روزنامه [illegible] با آقا میرزا علی نهار خوردیم [illegible]

رفتند بعد از ساعتی آقا میرزا محمد قلی [illegible] رفتند ما هم [illegible] رفتیم [illegible]

[illegible] گردش کردیم مغرب [illegible] منزل نماز خوانده [illegible] کردیم [illegible]

[illegible]

صبح روز یکشنبه غره

ذکر [illegible] شام خوردیم خوابیدیم

[illegible] از خواب برخاسته وقت طلوع صبح در [illegible] رفتیم دیدم [illegible]

بود حاج مشیر [illegible] گفت [illegible] از خواب برخاسته

[illegible] معلوم شد تلگراف صدر اعظم است که [illegible]

بعد از [illegible] کاغذ نوشته [illegible] آقا میرزا محمد قلی [illegible] اطلاع دادند

ما رفتیم [illegible] حمام [illegible] نهار خوردیم [illegible] خوابیدیم [illegible]

برخاسته وضو گرفته نماز خواندیم چای [illegible] رفتیم گردش [illegible]

[illegible] جناب مظفر الدوله [illegible] سردار [illegible] مظفر الدوله نایب الحکومه

گردش کردم [illegible] منزل یک فنجان چای خوردم [illegible] خوب [illegible]

تخته بازی کردم [illegible]

صبح روز دوشنبه ۲

[illegible] صبح [illegible]

از خواب برخاسته [illegible] چای خوردم [illegible] حاج مشیر [illegible]

رفتند [illegible]

[illegible] حاج مشیر [illegible] تخته بازی کردم نهار [illegible]

از شهر [illegible] حاج مشیر [illegible] تلگراف [illegible] سردار حاکم

[illegible] مظفر الدوله نایب الحکومه [illegible] اطلاع [illegible]

ما هم [illegible] نوشته ام [illegible] کاغذی [illegible] نوشته دادم قاصد ببرد [illegible]

رسیده گفتم چای آوردند وضو گرفته نماز خواندم چای خوردم بعد تلگراف خوانده صحبت جمع
شد بعضی جمع شدند صحبت بازی جمع شد جمعی که جا بهار بود تغییراتی گفتم عمده جا بودند
اسم اطلاع بودار طاقچه آمد شاه بود بهار را اسم سردار دادم لذا معلوم است آقا شیخ بعد
قرار دادم تا حسین بارش رسید و خوبان السبهار را بعضی از بهار روانه قزوین نمایند قرار دادم
تا همراه خوانسالار رفتیم قدری گردش کردم مراجعت کردم چای خوردم بخاری را آتش کردند بعد
نماز خوانده بعضی نوشتجات به سبهار دادم نوشته که ببرند بدهند برای بعضی جاها و طلب
از نصف خان سرتیپ بعد قدری اخبارات نوشته گفته بازی کردم تا وقت شام آقا سلطان
احمد بود آمد از بهار احوالات گفتم برای آنها شام آوردند اسم شام خوردیم بعد از
ساعتی خوابیدیم

صبح روز سه‌شنبه ۳ از خواب برخاسته بخاری را
روشن کردند چای خوردم آقا حسین رفت گفته بودم علیم ببیند وقت نهار شد گفتم
علیم را بیاورند گفتند درست نکرده لذا آقا شیخ شد شیخ کتاب ... درست کردند نهار
خوردیم بعد از ساعتی آقا شیخ محمد قبیادار ... نهار خوردیم بعد نهار آوردند خوردیم بعد چای آوردند
خوردیم رفتیم بالای بام گردش کردم منتظر علی بودیم که در شهر بیایند نیامدند آقا شیخ رفتم
اطاق بخاری را آتش کردند نماز خوانده شیخ محمد و علی اکبر آمدند نشستند صحبت کردیم آقا شیخ محمد
... بازی تخته کردیم در ساعت ... گفتند ...
... گفتم آنها را جا دادند ... شام آوردند خوردیم ساعت ... از ... خوابیدیم

صبح روز چهارشنبه ۴ از خواب برخاسته حمام رفتم ... ماران اسم

زیاد که

زیاد که بود بازی کردیم چای خوردیم آقا شیخ محمد که بخاری را روشن کردند همه با ... بخوابیم
بردیم بشتابی علاحضرت که باران ... مستوفی الممالک برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده نهار خوردیم
... باران ... آمد ... آوردند جا ... از آب باران پر شده بود ...
از ... گفتم ... برداشته ... بیرون ... مشغول ...
... کردند آقا شیخ محمد بود ... اکبر قدری تخته بازی کردم شام آوردند خوردیم خوابیدیم از نهار
خبر رسید که ... باشد

صبح روز پنجشنبه ۵ از خواب

برخاسته ... گفتم ...
درست کردند قبای ... نشستم ...
... تقدیرات الهی ... هیچ وقت ... نخواهد کرد
... خواهد شد ... رسید ...
... الحمد لله امروز هوا خوب است آمدیم ... آقا ...
رعیت ... گفتند ... رفته لذا ... ساعت ... غروب
... چای حاضر کردند خوردیم ... آوردند ... کردیم
یک ساعت از شب رفته ... قاصد مظفرالدوله رسید صورت تلگرافی که آورده بود
سردار ... حکومت ... از شهر ... اطلاع ...
بشهر ... آقا میرزا علی ... آقا میرزا ...

بسردار

نوشته بودند که افواج را هم دادند بسردار جهانگیرخان هم برود از شوکت و ملا افواج داده‌اند

خلاصه بعد از نهار جواب کاغذ معتضدالدوله و کاغذی هم با آقا محمد مهدی تاجر فرد[ی]

نوشته جات ایشان شد من با آقای رشید رود بهان سمت سلطانیه میرزا عبدالله بابابیگ

روانه نمودم بردند و رفتن اسباب بهار را و انبار و بعضی اسباب را برداشته بیاورند

بشهر دستورالعمل هم را از دو نوشته تجارتی را که به زاپه آورده بود خواندیم برف به

ام حرف شده بود خوردیم زیاد گرسنه بودم ساعتی کاغذ نویسی کردیم بعد بخوابیدیم

چه فرد الحمد لله فکر قسمت را کنیم — **صبح روز جمعه ۶** — قبل از اذان

صبح برخاسته بخاری را روشن نمودم چائی خوردم میرزا عبدالله بابابیگ و رستم رفتند

ذرفتنی که بار بنه را بیاورند برف هم زیاد که بود ما هم از بنه‌ها بار کرده که

الحمد لله تمام شد همراهی ما آمد تا نهار و پس از آنجا که جدا شو برگردانیدیم هوا هم ابر

و منقلب بلی بارانی هم شد پنج ساعت بردیم به سلطانیه رسیدیم به بالاخانه رستم

قبلاً بعضی از زمانی و سوار رفتن با یک نوکر روانه کردند رفتند برای ... نوشته ...

هم رد بهار آورده حمام عذری ما نات خوردم چائی حاضر بود خوردیم نماز گفته

ساعت آمده بود از شهر با کیها را آورده حضرت والا نوشته بودند دستورالعمل ... نوشته

بعضی نوشتجات کاغذها را خواندم آقا رستم جانش ... بیاید ...

بنه‌ها

بنه هم بردم بشهر کاغذی بحاجی میرزا نوشته قاصدی که رفتم که امشب جو بشهر بکی

از اطاقهای دیوانخانه را فرش نمایند حاضر باشد که من در اینجا در قهوه‌خانه از طهران

تلگراف صدر اعظم با صاحبان میرزا اکبر ... در طهران ... خلاصه من ...

پنج تومان از آقا میرزا حسن قرض کردم بپیرم دم که در شهر کار سازی بعضی نوشته جات

و بروات بود رشید دادند بمن داد که فهرست گرفتند که در حکومت گیرند بنو

علما را وقت غروب آوردند جواب بالای نخشه آقا میرزا حسن یک بسته دادم خرما داد

من خوردم شب را هم هر از تار و کباب بینی خوردیم روزنامه جعفر نوشته آقا میرزا

حسن بچه‌ها پذیرائی و مهمان نوازی میکنند بر اثر کشام زیاد دیدم بود چلو پلو رنگ کشش

و جز بر هم بچه بعضه شام خوردیم خوابیدیم وقت خواب من لرز و حالت بهفا

و ملا در خوابیدن حالت کنم خیلی بیدار بودم سرم درد میکرد قبل از اذان برخاسته

بعضی نوشته جات دستورالعمل را دو نوشته تهیه نمودیم دیدیم

صبح روز پنجشنبه ۷ از خواب برخاسته تهیه رفتن را دیده بعد از صرف

چائی ما بنه‌ها را آورده رستم رفت بسمت سلطانیه بنه هم بار شده بسمت شهر بود

آقا میرزا حسن هم بدرقه آمد فردی با من ... آنها را برگردانیده هوا بسیار سرد

بود که هوا رفتن ... کمی برادر ده ... هم ... بعد که قبلا ... همراه داشتیم

نصف شب آمدیم بعد از خوردن بنه یک ساعت به شهر رسیدیم بودار فرستادیم عباد حاجی بشیر گرفته

بیاید بعد دو ساعت بعد وارد شهر شده در در خانه اطاق فرش کرده بودند

نشسته چایی خوردم بلکه از درد چشم خوابم نبرد نقاره ... مغرب دادم

با کتابها سوار شده به ... آمدم رفتم خانه جناب مظفرالدوله سماور حاضر بود چایی خوردم

با کتابهای سردار را دادند خوانده‌ام نوشته بودند که ... در ... شهر

رسیده که ... آمدم کاغذ دیگر نوشته ساعت شش شام خوردم حاجی بشیر بود

در ساعت هفت خوابیدیم اول صبح روز یکشنبه ۸ از خواب برخاسته

جمعی آمدند دیدن من بعد برخاسته رفتم خانه حاجی میرزا اکبر پسر وزیر مرحوم ...

... یکساله ... در آنجا بودند من آمدم منزل فرستادم نهار

با شیر آوردند ... رفتم آن اطاق سرتیپ نهار آوردند جمعی بودند

خوردم بعد چایی آوردند سرتیپ پسر مظفرالدوله نظام العلماء رسم السلطنه و یکنفر ملا آمدند

آمدند تا مغرب بودند امروز نماز را فراموش کرده خواندم سه ساعت از شب رفته مظفرالدوله

کاغذ نوشته بود ... نمایند جواب نوشته ... نکردم ... ساعت

پنج از شب رفته شام خوردم ساعت هفت از شب رفته خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۹ برخاسته نماز خوانده ... آمده چایی خوردم

من رفتم بالاخانه سرکشی کردم گفتم چایی سماور آوردند ... روشن ... رضاقلی‌خان

بزرگتر

سرتیپ ... میرزا بزرگ‌خان ... کاغذ ... مرحوم و جمعی از تجار و کسبه آمدند دیدن

چایی خوردند چند قلیان کشیدند و چند نفر از زن و مرد عارض آمدند بعرض آنها رسیدگی

شد آنها رفتند برخاسته رفتم منزل سرتیپ و جمعی بودند نهار آوردند خوردم بعضی

رفتند چایی آوردند من در ... نوشته آدم مظفرالدوله آمد توسط ... فرستادم

بیاورند ... میرزا ... حاجی سید محسن و جمعی آمدند ... از ...

حکومت ... رفته ... کردند یکنفر ...

گفتم ... نماز خواندم آمدم خانه رسم السلطنه آقا میرزا حسینعلی خان

بود حاجی بشیر ... یکنفر سید ... عمارت خوب ... دارد ... چایی خوردم ...

روشن ... از ... جناب مظفرالدوله ...

شام ... آوردند ... خوردم برخاسته رفتم منزل ...

صبح روز سه‌شنبه ۱۰ برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده آمدم ...

... چایی خوردم آمدم در خانه و چند نفر عارض آمدند ... بعد از ظهر ... جواب ...

جناب مظفرالدوله نهار آوردند رفتم بان اطاق نهار خوردم ... چایی آوردند خوردم ...

خریدم قیمت ... دادم ... رفتم ...

دیده ... قبول نکردم رفتم خانه دیگر ... رفتیم منزل

حکومت ...

بخاری را آتش نمودم نماز خواندند بتعاقب حاجی میرزا ابراهیم کمی قلیان کشیدم سؤال جواب مطلب را کردم
قراری دادیم قندی تعارف فرستاده بود برخاسته آمدم میرزا [illegible] سرتیپ جهانگیرخان قدری صحبت نمودیم
بازی کردیم او رفت اندرون ما هم قدری شام خوردیم روزنامه خود را نوشتم آمدند بتعاقب [illegible]
در خانه کوچک رفتم خانه خوابیدیم

صبح روز چهارشنبه ۱۱

برخاسته بخاری را آتش نموده چای آوردند حاجی ابوالقاسم خان آقا محمد مهدی آمدند یک فنجان چای
خوردیم محمد ابراهیم خان آمد با برخاسته رفتم در خانه آقا سید حسن آمد در خانه بخاری را آتش
نموده چای آوردند چای درست کردند جمعی آمدند سؤال جواب بعضی مطالب گفتند شنیدند
بقال باشی با سرتیپ سؤال جواب [illegible] کردم نهار آوردند خوردیم کاغذ طهران را نوشته
روزنامه راه [illegible] را نوشته در حرف [illegible] برخاسته وضو گرفته نماز خواندند
گفتم آقا رحیم [illegible] را آوردند با [illegible] حبس کردند [illegible] دیگر را حبس کردند حاجی عبد
الملک آمد [illegible] قبول نکرده مظفرالدوله [illegible] قبول نکرد عصر برخاسته رفتم [illegible]
مظفرالدوله را دیدیم برگشته رفتم منزل میرزا حسین خان سرتیپ جهانگیرخان [illegible] سرهنگ محمد خان یوسف خان
سرهنگ [illegible] زین العابدین خان آمد [illegible] بازی [illegible] کردند [illegible] بعد آنها رفتند سرهنگ محمد خان
و یوسف خان آمدند [illegible] صحبت کردیم [illegible] خان سرتیپ [illegible] کاغذ مفصلی نوشته بود جواب نوشته
دادیم مظفرالدوله کاغذ نوشته بود جواب نوشته دادیم امروز [illegible] دادیم بردند

قهوه آوردند

قهوه آوردند گفتم شام آوردند خوردیم سرهنگ [illegible] رفتند ما خوابیدیم تغییر [illegible] دادیم [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] فرستاده دارند ولی [illegible] من [illegible] نوشته [illegible] سرکار [illegible]
از شب [illegible] رفته بود خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۱۲

برخاسته رفتم با سرتیپ [illegible] مراجعت کردم آمدم منزل بخاری را آتش نموده چای آوردند
جمعی آمدند سؤال و جواب چند نفر دیگر آمدند عارض شدند جواب [illegible] لقمه نانی خوردیم چای
خوردیم نماز خوانده نزدیک غروب رفتم منزل [illegible] بود [illegible] نفر [illegible] گفتم آمدند [illegible] عسکر [illegible]
چوب [illegible] طباخ آوردند گفتم [illegible] آمدم منزل سرتیپ [illegible] بود [illegible] نفر
دیگر مظفرالسلطنه یک مجموعه [illegible] با یک مجموعه [illegible] چهار هزار انعام داده
رفتند منزل نماز مغرب و عشا را خوانده با حاجی [illegible] صحبت کردم قلیان [illegible] آوردند
[illegible] شب [illegible] آوردند خوردیم با قدری [illegible] صحبت [illegible]
شام آوردند خوردیم حاجی [illegible] رفت ما قهوه خوردیم خوابیدیم و ما از نصف شب بیدار بودیم

صبح روز جمعه ۱۳

از خواب برخاسته آفتاب [illegible] نماز خوانده چای
خوردیم [illegible] با اطاق [illegible] بخاری را آتش کردند چای [illegible] خوردیم روزنامه خود را
نوشته بعضی اشخاص آمدند عرض کردند جواب شنیدند رفتند نهار خوردیم چای آوردند خوردیم
بعضی اشخاص آمدند رفتند [illegible] اطاق سرتیپ [illegible] آخر شب رفتم خانه خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۱۴ برخواسته رفتم در خانه مشغول تحریر شدم قدری
نوشته بودم سطایفه لقا با عمید الملک را نفهمید بعضی سؤال جواب نمودم جواب همه را گفتم
دولتم نزدیک غروب بود نماز خوانده خبر آوردند رعایا که اسباب را آورده اند از قرار
باوش آوردند گفتم برای ایشان شام بخشند خوابیده بودم رفتم منزل بترتیب شام خورده بعد از
شام رفتم بمنزل خوابیدم صبح روز یکشنبه ۱۵ از خواب برخواسته رفتم
در خانه تا بعد از ظهر بودم برخواسته رفتم خانه یوسفخان سر یک برای ناهار طویله حاضر کرده
ما ناهار را جابجا کرده چای خوردم بترتیب بعضی کاغذها از آنجا آمدم بمنزل حکومت بودم بعد
از شام رفتم منزل خوابیده صبح روز دوشنبه ۱۶
برخواسته در اطاق کوچک کنار برادر نشسته چند کاغذ برای ده نوشته رفتم عقب راه حسنم
بدم رفتم گفتم با جاق حکومت بود انقلاب شد رعیت آنها رفتند ماندند هوا انقلاب شد
آمدم با طاق بترتیب ناهار خوردم بعد چاپار آوردند خوردم خسته بودم کار را آمیز آوردند در اطاق
حکومت بکذارند غروب با ... حضرت والا مظفرالدوله فرستاده بودند حقوقات اسم کاغذ نوشته
بودند جواب نوشته آمد ... شهرام از طهران آمده بود که ... ما امروز ... را با جهانگیرخان
گذرانیدیم ... نماز مغرب و عشا خوانده حاج شیر بترتیب آمد هم شام جهانگیر
مشغول بازی شدند ... قدری ... کردم ... از شب رفته شام آوردند خوردیم و ...

الابار

صبح روز سه شنبه ۱۷ هوا بسیار سرد و منقلب بود بعد از شام بمنزل رفته خوابیدم
از خواب برخواسته رفتم در خانه بودم جمعی آمدند سؤال جواب نمودند ناهار خوردم و قدری
یکی خان چای خوردم رفتم باز دیدن رضاقلیخان بترتیب آنها را گذرانیدیم ... آوردند خوردم
مغرب برخواسته آمدم منزل جهانگیرخان که ساعتی بودند برخواسته رفتم منزل ...
سر یک جمع کثیری بودند مشغول بازی شدند شام آوردند خوردم شش از شب رفته آمدم
بمنزل خوابیدم صبح روز چهارشنبه ۱۸
برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده رفتم در خانه جمعی آمدند بودم مشغول تحریر شدم برای طهران روز
حرکت چاپار بود ناهار بمنزل آوردند عبدالله خان ... زرگر ... ولی شب پیر و پایات جمعی
ناهار خوردند رفتند بودم کاغذ جات تمام شد ... عمیدالملک رفتند تا یک ساعت
از شب رفته در خانه بودیم میرزا بهاءالدین آمدیم منزل فراشباشی سعود ... زین العابدین
آمده بود ... میرزا ... کاغذ نوشته بود جواب نوشته شد ... میرزا علی لشکرنویس ...
میرزا کاغذ اسم محمدحسین خان نوشته بود ... برای منزل مبارک ... فرستادم ...
بنا ... جواب ... گفتم ... یک عدد ... یکی ... قدری خوردم
گفتم شام آوردند خوردم بعد از ساعتی حضرات رفتند ما هم خوابیدیم
صبح روز پنجشنبه ۱۹ یک ساعت بصبح مانده برخواسته چای خوردم هوا روشن شد نماز
خوانده رفتم خانه زین العابدین خان ... طویله دیدم قبول کردم ... بنا ... قدری
لازم دارد ... رفتم خانه میرزا جواد خان ... السلطنه همه در خواب بودند بیدار کردم

ساعتی صحبت شد با میرزا جواد خان از خواب برخواست بکار پرداخت شب غذا نیز آورده بود
خوردم کاغذ را بجناب مشیر نوشته دادم بردند پاکت آقا میرزا علی اصغر هم دادم بردند کاغذی هم
برای مظفرالدوله نوشته دادم بردند گفتم در خانه بیمن الله خبر رسید که حسن خان سلطان زاده را
با چهار نفر دیگر نیم کشته اند تعجب کردم رفتم عمارت آمدند را گردش کردم زیاد مغشوش بود گفتم
آمدم اطاق حکومت جمعیت زیاد است مظفرالدوله هم مرتبه بعد از آن شنفتم با حضرات
بردند رفتم آمدند رضاقلیخان بود بعد از ساعتی مرا ل جواب و تلگراف نوشته در فقره کشتن
محمدحسن خان و حکم نوشته باموری زیاده بیهار آوردند کباب چلو و جوجه … خوردم یک
فنجان چای خوردم من برخواسته آمدم منزل کاغذ آوردند بعد از حاج مشیر … تلگرافی در
فقره حسن خان سلطان نوشته داده بود حضرت زین العابدین خان کاغذ نوشته بود که در بازار شنیدم
حضرت والد … حسام السلطنه حاکم شده است تلگرافی بحاج مشیر … حاج مشیر هم حاضر بود از
خبر آقا … که مخصوص … است بهمان … زیاد شد … چای خوردم نماز خوانده
جمع آمدند برخواسته رفتم با معمار باشی … و حمام را گردش کردم برای تعمیر … رفتم منزل میرزا
حسین خان یک ساعت از شب رفته بود متفرق شدند من تنها ماندم سرم زیاد درد میکرد بار …
شام هم نتوانستم بخورم … منزل … خوابیدم

صبح روز جمعه ۲

برخواسته آقا محمد مهدی تاجر حاج ملا حسین … آمدند
رفتند چلو کباب تعارف آورده بود خوردم با زین العابدین خان آمدم در خانه بکار … آنجا
خوردم

چند نفری آمدند کاغذی برای مظفرالدوله نوشته دادم بردند یکپارچه هم دادم … ناهار خوردم
نوشته بودم نوشتم خصوص اینکه عارض شده اند رفتند ناهار آوردند خوردم بعد میرزا … بیگ
آقا میرزا هاشم ماندند یک فنجان چای خوردند رفتند باز چند نفر آمدند … عارض شدند
یک عدد حاج فیض الله … ده … گرفته … رسید … دادم نه هزار … از آنها
دادم نه هزار … برداشتم هزار دینار رسم … دادم شیخ الاسلام که …
شیخ الاسلام … چای خورده رفتند … خوانده برخواسته رفتم …
حالا … کردم آمدم منزل میرزا حسین خان … رسیده … برگردانیدم
بالا آوردم … سرم درد میکرد … خورده …
نشستند صحبت میکردم گفتند … گفتم …
بیاورند در قهوه خانه … رفتند … گرفته …
زنجیر را آوردند … رفتند … دادم … در خانه … یک …
یک … هزار دینار … کاغذ … پاره کردم …
خوردم حضرات رفتند من خوابیدم

صبح روز شنبه ۳

از خواب برخواسته رفتم در خانه آن قهوه‌چی را گفتم آوردند چوب زیادی زدند با میرزا حسین خان
رفتم خانه … چای خوردم … آمدم منزل جمعی
از … حاضر بودند چند دفعه حضرات … که … در خانه …

[illegible]

به قبول نمودند حاج شیخ‌الله تا غروب گرفتار بودم بعد از غروب رفتم خانه سهم‌السلطنه به عیادت

در اندرون رفتم حکیم محمد زمان انداخته بودند تا ساعت [illegible] از شب رفته آنجا بودم چای شربت

شربت آوردند قدری خوردیم برخاسته رفتیم حاج شیخ رفت بسمت خانه من رفتم منزل حمام

بعد از نماز [illegible] آقا محمد مهدی آمده مشغول تحریر شدم ساعت شش از شب رفته شام خوردیم

آقا محمد مهدی رفت منهم خوابیدیم

صبح روز یکشنبه ۲۲

برخاسته رفتم حمام صابون زده برآمدم آمدم خانه آقا میرزا بهاء پاکت آوردند به

چاپار خانه ناهار هم چای خوردیم آمدیم در خانه چند نفر از زوار و حرم [illegible] آمده رجوع [illegible]

شد آقا میرزا جواد آمده‌اند کاغذ به حاج مشیر نوشته فرستادم فقط‌های سرهنگ [illegible] گفتند

رستم بیک [illegible] مثل [illegible] نایب و [illegible] رجوع [illegible] که نوشته اند از [illegible]

میرزا ابوالحسن خان در فقره [illegible] ضم شده است بچهار هزار [illegible] حضرت والا

رقم شده اند صدق [illegible] این مطلب با کذب [illegible] ناهار آوردند خوردیم بعد

از ناهار [illegible] عرض کردند چای آوردند خوردیم یک ساعت بغروب مانده برخاسته

رفتیم بحمام عمارت [illegible] کرده خانه به غروب برآمدم رفتم منزل حاج علینقی صراف

میرزا حسین خان سرهنگ میرزا بهاء آمدند از خانه حاج صراف [illegible] خوردند و شب آوردند

قدری خوردیم شام آوردند خوردیم حضرات رفتند منهم خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۲۳ برخاسته جمعی آمدند خانه چای خوردند برخاسته

رفتم

سر [illegible]

رفتم [illegible] در [illegible] گردش [illegible] رفتم خانه آخوند ملا ابراهیم پسر آخوند ملا [illegible]

نماز بودند [illegible] چای آوردند آوردند خوردیم قلیان کشیده رفتم خانه شیخ‌الاسلام [illegible]

[illegible] چای ما هم در آنجا خوردیم ناهار آوردند [illegible] خوب بود خوردیم

بعد چای آوردند جمع آمدند روزنامه از طهران آوردند [illegible] ساعت بغروب مانده برخاسته رفتیم

با حوال پرسی مظفرالدوله باندرون رفتیم [illegible] چای آوردند خورده قلیان کشیده برخاسته

رفتیم در خانه وضو گرفته نماز خواندیم منزل [illegible] بعد از نماز مغرب [illegible] برخاسته رفتیم

منزل آقا میرزا بهاء [illegible] حاج مشیر زین‌العابدین خان یوسف خان [illegible]

مشغول [illegible] مشغول تحریر شدم تا ساعت شش از شب رفته منهم برخاسته رفتیم منزل

خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۲۴ رفتم در خانه آقا میرزا [illegible]

[illegible] چند نفر دیگر از صراف و تجار [illegible] آمدند با مشهدی نقی بقال گفتگو کردند ناهار

[illegible] شده بود آوردند خوردند [illegible] بعد چای آوردند خوردیم [illegible]

رفتیم [illegible] خانه [illegible] جمعی [illegible] آمدند [illegible] منزل میرزا [illegible]

[illegible] یوسف خان سرهنگ میرزا لطف‌الله خان [illegible] خان [illegible] میرزا لطف‌الله خان

عطر [illegible] عطردان [illegible] خوردم حضرات مشغول [illegible] آوردند خوردم

تا ساعت شش و نیم از شب رفته [illegible] متفرق شدند منهم خوابیدم

صبح روز چهارشنبه

برخواسته چای خوردم رفتم منزل نظام العلماء جعفر آقا چند نفری که بودند نماز را آوردند در آنجا خوردم

ساعتی نشسته برخواسته رفتیم خانه معتمد الدوله که دعوت در باغ زیر زمین که سیر کرد از

بود در باغ داد نشسته نهار حاضر بود یک فنجان چای خورده بعد از آن آب لیمو آوردند

قدری خورده صحبت نمودیم نهار را آوردند خوردیم پلو چلو خورش فنجان مرغ کباب همه چیز

الحمدلله نهار خوردیم نیم ساعت که فاصله برخواسته رفتیم خانه جعفر آقا [illegible]

بود بعد معتمد الدوله که نماز را آوردند صدر الحکما که بود یک فنجان چای خوردند غروب

برخواسته رفتم منزل آقا میرزا علی اکبر که بودند قلیانی کشیده فرستند صدر السادات

چند دانه خربزه نذر داده بود [illegible] کاغذ تحقیقات جواب [illegible] ترمه داده بود

خلاصه میرزا بهاء که بعد میرزا احمد خان سرتیپ که [illegible] کاغذی نوشتم ساعت چهار

میرزا حسین خان شام که خوردیم رفت ما شام خوردیم میرزا بهاء رفت قدری هم [illegible] نوشته

ساعت پنج از شب رفته برخواسته خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۲۱

برخواسته بعد از صرف چای رفتم خانه آقا سید ابوطالب یک فنجان چای خورده رفتم منزل [illegible]

انجام قند آب لیمو خورده [illegible] قلیان کشیده برخواسته رفتم در خانه [illegible] قلیان کشیدیم نهار آوردند

جناب سهم السلطنه یک قدح [illegible] حلیم [illegible] خوب [illegible] قند [illegible]

ایلچی خورده

ایلچی خورده جمع آمدند مطلب داشتند اظهار نمودند رفتند نماز را آوردند وقت عصر جناب

حاجی میرزا علی اصغر ملک التجار [illegible] تشریف آوردند که میرزا جواد خان [illegible] شاهزاده ملک التجار آمدند

بعد از مغرب رفتند ما برخواسته رفتیم خانه امام جمعه نماز مغرب و عشاء را خواندیم کاغذی از

سید حسن نوشته که فردا روز جمعه است [illegible] نهار را ملک التجار [illegible]

[illegible] برخواسته رفتیم [illegible] چای آوردند خوردیم [illegible]

رفتیم منزل [illegible] احمد خان سرتیپ [illegible] میرزا احمد خان

شاهزاده ملک التجار که منزل ما [illegible] کاغذی [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] کاغذی [illegible] نوشتم [illegible] نوشته

بود قدری خوردیم ساعت [illegible] شام خوردیم [illegible]

برخواسته خوابیدم [illegible] اطاق [illegible] خوابید

صبح روز جمعه ۲۲

برخواسته چای خوردم میرزا [illegible]

آمد [illegible] رفتم خانه حاجی [illegible] چند نفری در آنجا بودند چای آوردند

[illegible] نشستیم [illegible] برخواسته رفتیم خانه حاجی سید محسن [illegible] نماز را آوردند

[illegible] بعد از ساعتی نهار را آوردند چند نفری [illegible] نهار خوردیم [illegible] چای آوردند خوردیم

رفتیم خانه [illegible] چای آوردند [illegible] قند [illegible] خوردیم نماز خوانده رفتیم

[illegible] آنجا [illegible] قند [illegible] قلیان کشیده رفتیم [illegible]

انجا هم شام درآوردند یک فنجان قهوه آب خوردم مغرب شب برخواسته آمدم منزل میرزا

لطف‌الله خان در بیابان کوچه برخوردم بردم منزل قاسم‌خان مسعود نماز خواندم خوابیدم

چای خوردم روزنامه شهر را آوردند برای مظفرالدوله کاغذ مفصل نوشته دادم بردند

بیکار بودم روزنامه عصر نوشتم شام خواستم آوردند خوردیم

صبح روز سه‌شنبه ۲ برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده آمدم منزل چای

خورده حاجی شیخ آمده باتفاق رفتیم خانه میرزا قاسم‌خان یک فنجان چای خورده جمعی آمدند

برخواسته رفتم در خانه جعفر آقا فرستاده بود مظفرالدوله این جا است بیا نشسته ایشان ناهار خورده رفته

در خانه ناهار خورده آوردند خوردم مشغول تحریر شدم پاکت طهران رسید بعد از ساعتی مظفرالدوله

کاغذ نوشته بود پاکت سردار را داده بود که میرزا حسین خان زود روانه شود بطهران ۵

حسینقلی خان عارض است ... طلب دارد ... قاسم‌خان از تجریش آمد چند مرتبه

سؤال جواب کردیم به تحریر مشغول شدند تا میرزا فتاح با جمعی آمدند تا میرزا قاسم‌خان با حاجی شیخ آمدند

ناهار ... متفرق شدند ... منزل ... گردش کردند تا میرزا قاسم‌خان

با حاجی شیخ آمدند ... نصرالسلطنه مهمان بودند منهم وعده داشتم رفتم ناهار خوردند

هم مشغول تحریر شدم کاغذ نصیرالسلطنه نوشته جواب فرستادند مظفرالدوله کاغذ نوشته خواب رفتم

... شام ... آوردند خوردم قاسم‌خان رفت باتفاق

زرها

زرها کجا به منهم ... الله که برخواسته خوابیدم

صبح روز یکشنبه

برخواسته نماز خوانده چای خوردم تا محمد مهدی آمد ... آوردند حاجی ... فرحاج ...

ناهار چند نفر آمدند بعد تا سید ابو جعفر آمد ... حاجی صمد ... سؤال جواب کردند ناهار

آوردند خوردم بعد ... رفتم در خانه جمعی آمدند رفتند ... نماز ... آوردند

خوردم ... که قاسم‌خان آمدم ... تجریش ... راضیم ...

آمدند برخواسته آمدم منزل ... قاسم‌خان ... سردار الطف

خان جعفر قلیخان و غیره آمدند میرزا حسین خان ... ساعت ... ناهار ... آوردند

پاکت سردار حاجی ... شریف الملک از همدان نوشته بود ... تنها بودم ... نوشته

ناهار خوردم ... کنند شام خواستم آوردند شام خوردم خوابیدم

صبح روز چهارشنبه

برخواسته رفتم حمام برآمدم ... السلطنه جمعی آمدند

تا ساعت پنج ... رفته بودند ... رفتند منهم برخواسته رفتم خانه جعفر آقا مظفرالدوله ... قبلی

و ... مظفرالدوله جعفر آقا ... میرزا ... فرستادم ... ناهار ... آوردند ...

خورده ... خوردم بعد صدرالحکما آمدند چای خوردم نماز خوانده رفتم خانه میرزا ... المکارم

در خلوت تنها بودند ناهار آوردند یک فنجان چای خوردم کاغذی برای حاجی ... میرزا قاسم‌خان

آمدند تا ... مغرب آنجا بودند از آنجا برخواسته حاجی شیخ ... منزل میرزا قاسم‌خان

... الله ... میرزا احمد خان ... میرزا لطف‌الله خان آمدند

تا ساعت سه از شب رفته ناهار رفتند منهم بیکار کاغذ نوشته شام آوردند خوردیم
ساعت شش از شب رفته خوابیدیم

صبح روز سه شنبه [illegible]

شهر رجب برخواسته بخاری را آتش کردند چائی خوردیم [illegible] [illegible] که مسجد [illegible] بردم
در خانه رفتم جمعی آمدند ناهار آوردند خوردیم بعد از ناهار چائی آوردند خوردیم نماز خواندیم
برخواسته رفتم بازار [illegible] الی العصر اطاق خودم منزل خوب بود چائی [illegible] آوردند خوردیم
از نزدیک غروب برخواسته رفتم منزل [illegible] ساعتی بودم رفتم مشغول
تحریر شدم شام آوردند خورده ساعت پنج از شب رفته من خوابیدم

صبح روز چهارشنبه

برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده
آمدم منزل [illegible] چائی خورده میرزا بزرگ خان آمد یک [illegible] چائی خوردند
رفتند منهم برخواسته رفتم در خانه حاجی محمد باقر حاجی شیخ حاجی یوسف حاضر بودند
تا میرزا هاشمخان که بعد [illegible] که عرض کردند رفتند رضا قلیخان که
حاجی [illegible] خان [illegible] گفتگو [illegible] حضرت حاجی میرزا [illegible]
ناهار آوردند [illegible] خوردند چند نفر رفتند باز چند نفر [illegible] که آنها
هم گفتگو کردند [illegible] رفتند کاغذجات طهران را نوشته یک [illegible] را
میرزا هاشمخان [illegible] دادم [illegible] چاپار [illegible] میرزا
مهدی [illegible] چائی خوردیم نزدیک غروب برخواسته
رفتم

رفتم منزل میرزا احسین خان سرتیب تا یک ساعت نیم از شب رفته آنجا بودیم از
آنجا برخواسته آمدیم منزل کاغذهای متفرقه جمع آوری نمودم ترتیب دادم یک عدد [illegible] از
[illegible] شام خواستم آوردند خوردم بعد از ساعتی خوابیدم

صبح روز پنجشنبه

برخواسته بعد از صرف چائی رفتم در خانه جمعی آمده بودند [illegible] جواب [illegible] ناهار آوردند خوردیم
بعد از ناهار چائی آوردند خوردیم نماز خوانده [illegible] جناب حاجی شیخ [illegible]
شنیدم برخواسته رفتم [illegible] یک ساعت [illegible] از
بود کتاب رساله [illegible] چاپ [illegible] مختصر بود [illegible] کردند بعد از صرف چائی برخواسته
رفتم [illegible] میرزا [illegible] خان آنجا بودیم ساعتی آنجا نشسته از آنجا برخواسته [illegible] سید حسن [illegible]
باتفاق رفتم منزل [illegible] میرزا احسین خان سرتیب [illegible] میرزا [illegible] خان
[illegible] اصفهان [illegible] السلطنه یک کاغذ [illegible]
[illegible] سرتیب [illegible] سید حسن [illegible] شام خوردیم [illegible] رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه [illegible]

برخواستم [illegible] سید حسن [illegible] آمد
با چند نفر دیگر و میرزا حسین خان سرتیب که [illegible] چائی خوردیم [illegible] رفتیم بازدید
میرزا زین العابدین خان سرتیب [illegible] آنجا [illegible] چائی خوردیم برخواسته رفتیم
حاجی علینقی صراف باشی تا میرزا هاشمخان [illegible] چائی بود آوردند
خوردیم وقت ناهار [illegible] ناهار [illegible] خوردیم [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

شهادت فرستادیم دروغ شد چند نفری که به عارض شده بودند حکم شد وقت عصر چائی
آورده بودند خوردیم نماز خوانده از اوقات تلخی جز شیخ الاسلام گفتم تنها بروم خانه حکیم
رفتم با اطاق فکر زیر کرسی بگذاریم آتش کرده آقا میرزا حسین خان میرزا بهاء فراباشی
بعد شام پلو آورده بودند خوردیم ساعت چهار و نیم از شب رفته فرستادیم خانه شیخ الاسلام
احوال پرسی خدا که الحمد لله بهتر است برخاسته متفرق شدیم من منزل رفته خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۵ برخواسته رفتم حمام از حمام درآمده گفتند شیخ الاسلام
مرحوم شد آقا میرزا … شنیدیم که خواستیم هر یک برویم اسباب فرستادیم … بعد
نان خورده اسب آورده بودند سوار شدیم رفتیم بیرون شهر از یک مقبره … از مقبره مراجعت
میکردیم … رفتیم خانه شیخ الاسلام جمعیت که تلگراف … حضرت
والا از حضور شیخ الاسلام نصیحت زیاد عجب کسی بود رفتند نهار آورده بودند …
نان خورده بعد حضرات نهار خورده بعد از صرف نهار برخاسته رفتم خانه حاج
… صراف آقا محمد … آنجا بود … گذارده بعد بخاری آتش کرده
چای آورده بودند آقا میرزا اسمعیل خان حاج علینقی صراف باشی که به کاغذ طهران را نوشته خرج
… جواب برای وزیر بقایا توسط چاپار فرستادم کاغذ سردار را هم دادم آقا محمد
بطهران فرستادم … نماز خوانده مغرب برخاسته آمدم منزل …
آقا میرزا علی … مشغول … ساعت چهار شام خوردم …

رفتند

ایلکا رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه ۶ از خواب برخواسته
چای خوردم رضا قلیخان سرتیپ … ماهی … عطر فرستاده بود
و هزار انعام دادم رفتم منزل میرزا بزرگ خان رئیس قشون علاء الدوله چای آورده
خوردیم آقا میرزا بهاء که … بالا … نهار … رخصت …
رفتند ما هم برخاسته آمدیم در خانه آقا میرزا حسین خان حاج …
با … نفر هم معارض آمده بودند رفتند نهار آورده بودند خوردیم ساعت … آقا شیخ حسین
… که چای آورده بودند خوردیم … رفتند میرزا حسین … تعارف
آورده بعد آورده بودند … حاج علینقی … خوردیم بسیار
… برخاسته آمدیم منزل سرتیپ … بعد از مغرب برادر … میرزا حسن خان
سلطان … مشغول … یک مجموعه …
بعد ساعت چهار شام خوردم سرتیپ رفت من خوابیدم

صبح روز شنبه ۷ برخاسته رفتم حمام دلاک حاضر نبود … معطل شده دلاک
… کرده حمام برآمده آمدم منزل آقا میرزا اسمعیل … نفر بودند چای
خوردیم … آب … کرده … نان پنیر آورده بودند … خورده
رفتم خانه شیخ الاسلام بعد از قرآن خواندن گفتم الرحمن قرائت کردند کلام الله …
حاج عبد المکارم که … بعد نهار آورده بودند … خوردم بعد از صرف نهار …
رفتند باز … آمدیم خانه آقا میرزا علی …

ناهار حاضر بود خوردیم چای آوردند میرزا ... نماز خوانده وقت عصر بود برخاسته رفتم منزل
میرزا زین العابدین خان سرتیپ میرزا لطف الله خان آقا محمد مهدی که نه قدری ناهار خوردیم
صحبت کردیم شام کبک پلو خورده بود خوردیم با ... بعد از صرف شام اظهار رفتند
من خوابیدم

صبح روز سه شنبه ۸

برخاسته یک نفر که نه
چای خوردیم برخاسته رفتم در خانه چند نفر عارض معروض که نه سوال جواب ... ناهار آوردند
خوردیم بعد از ساعتی گذشته برخاسته رفتم منزل آقا میرزا حسینخان ... سرتیپ خان
نوبچی ... بعد ربع ساعت خوابیده زیر کرسی برخاسته چای خوردیم نماز خوانده یک نفر
آمده بودند رفتند جواب ... حضرت والد در رفعت شیخ الاسلام رسید ... آقا میرزا هاشمخان
در شام مغرب برخاسته رفتم منزل بعد از نماز آقا محمد مهدی که مشغول نوشتن حساب شده بود
تا ساعت چهار بنیم شام آوردند خوردیم بعد از ساعت دیگر اظهار رفتند ساعت شش
خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۹

برخاسته محمد ابراهیم بیک
مأمور رفته بود ... آقا میرزا ... حاضر که نه آقا میرزا هاشمخان قدری نان پنیر داده
بود آقا ... السلطنه قدری نان داده بود برخاسته که ام در خانه ... که چند
نفر عارض که نه رفتند ناهار آوردند خوردیم ... مستغرق شده من بیکار بودم قدری
... وقت عصر شده چای آوردند خوردیم آقا میرزا هاشمخان که میرزا حسینخان سرتیپ
سوال جواب ایشان شد در دفتره ... من دیدم ... برخاسته رفتم ... از آنجا
گذشتیم ... نگاه کردیم گذشتیم منزل میرزا ... خان ... که نه ...
بود ...

یک عدد خربزه اصفهان آورده بود خوردیم بعد ... نامه ... که
مشغول ... در ساعت شش شام آوردند خوردیم زین العابدین خان ... که در ساعت
هشت از شب رفته چای خواسته آورد ... ساعت ده از شب رفته متفرق شدند
بعد من کسل شدم برخاسته رو کردم گفتم بروید من فردا میخواهم بروم در خانه ساعت
بخوابم اظهار رفتند می خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۱۰

برخاسته رفتم حمام بسیار کسل بودم ... رفتم حمام ...
سرهنگ میرزا هاشمخان که نه از حمام برآمده ... منزل ... رفتم
در خانه مشغول نوشتن ... آقا میرزا بهاء الدین ... مشغول نوشتن ...
ناهار آوردند خوردند بعد ... مشغول بودم میرزا بهاء الدین رفت ...
... پنج شش دقیقه ... ساعت یک از شب رفته ...
نماز خوانده بعد از نماز برادر حسن خان سلطان ... که ... عارض
بودند ... مطیع الدوله ... روزنامه را آورده بودند دادم ... بردند ...
ماندم روزنامه ... نوشته قدری سیاه ... نوشتم ...
... شام آوردند خوردیم ... می خوابیدم

صبح روز جمعه ۱۱

برخاسته رفتم حمام از حمام ... چای خوردیم ... رفته
رفتم خانه جعفر قلی ... سرهنگ ... آقا میرزا هاشمخان آقا میرزا ... خان سرتیپ ...

بریعقوب خان سرهنگ میرزا بهاءالدین که نه گرسیر بود بکار برایشان نقش کرده فردا انگور آورده
چائی آورده بودند خوردم نهار آوردند صرف شد بعد از نهار چائی آوردند یکفنجان خوردم نهار رفته
برخاسته رفتم بخانه خواجه الله داوردی از منزل روز عید شان [illegible] نذر آوردند بکار برایش
گرفتند بمادر او دادم یکفنجان چائی خوردم قلیانی کشیده برخاسته آمدم منزل بمادر آوردند قرتی
نهار که خوردم ساعت نه و نیم صبح علی اکبرخان با رعایای قلدرش که نه [illegible] بهاالدین ساعتی تا آنها
مشغول سوال وجواب بوده یک ساعت از شب رفته آنها رفتند من با میرزا بهاءالدین مشغول
نوشتن حساب شدیم ساعت سه از شب رفته فرستادم [illegible] دو غلّه که شام آوردند
خوردم آنها رفتند من برخاسته خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۱۲

برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده آمدم منزل چائی حاضر بود خوردم [illegible] که ساعتی چند
برخاسته آمدم در خانه قاضی که چاپار رسید نوشتجات حضرت والا [illegible] در نوشتجات
تغییر [illegible] اقای [illegible] شرح [illegible] در [illegible] [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] با [illegible] السلطنه آقا میرزا اسمعیل نایب الوزاره کاغذ نوشته اند
[illegible] وزیر [illegible] مرحوم شد [illegible] السلطنه [illegible] اختلاف حساب
دارند [illegible] نوشته اند [illegible] روانه طهران نمایند و از [illegible]
[illegible] خود [illegible] دیگر در اینجا صورت اظهار کرده بمعنی [illegible]

صدرهم

خدمت صدر کاغذی برای یوسف میرزا نوشتم فردا روز عید است توپ بیندازند و [illegible]
اسم چراغ بیاندازند تا [illegible] آوردند قلیانی کشیده چند نفری که نه گفتم نهار آوردند خوردیم
سرهنگ و غیره با سرهنگ توپخانه که نه میرزا حسین خان آمد نهار خوردیم مظفرالدوله نوشته بود
کاغذ سردار را داده بود که میرزا حسین خان نیامده باشد داده خواند جوابی نوشت که چند روز
دیگر که چند روز دیگر بروم بعد از نهار چائی آوردند خوردم برخاسته آمدم منزل که
فراشباشی که ساعتی نشست رفت برادر و پسر حسنخان سلطان [illegible] که نه
آنها هم رفتند یک رقعه به مظفرالدوله [illegible] کرده بودم پسر مرحوم حاجی میرزا بهاءالدین که
[illegible] من اسم کاغذی برای حضرت والا و کاغذی برای آقا میرزا اکبرخان نوشته ساعت
چهار شام آوردند خوردم آنها رفتند من خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۱۳
اسباب [illegible]

برخاسته روز عید است بعد از صرف چائی رفتم در بخانه چائی و شربت از خانه یوسف خان
سرهنگ آوردند چند نفری که نه حاج علینقی صراف باشی که [illegible] هزار [illegible]
مجلس سر نفری هزار دینار عیدی دادم چند نفری که نه رفتند امروز نهار آوردند [illegible]
از [illegible] نقاره خانه را [illegible] توپ انداختند بعد از نهار [illegible] متفرق شدند
وقت عصر حاج شیخ الاسلام با برادرش و آقا میرزا [illegible] هاشم خان که نه تا غروب
[illegible] چائی خوردیم قلیان کشیده رفتند منهم برخاسته [illegible] که [illegible] کرده بودم

منزل بزرگ خان و صراف‌باشی که نه یک عدد خربزه یکپایه فرستی آوردند میرزا
(و رفت — قاسمی ده اسب آورد) هاشمخان که تا ساعت سه و نیم از شب رفته بودند گفتم شام آوردند خوردیم بعد از ساعتی
برخواسته خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۴

از خواب که [برخاستم]
رفتم حمام از حمام برآمده که منزل هوا بسیار بسیار سرد بود چای خوردیم قاضی که نه
(نافسی) باتفاق رفتیم خانه آقا میرزا کوچک سررشته‌دار اطاق بسیار سردی داشت اطاق جلو
و دو اطاق عقب بود بخاری میسوخت متصل آنجا بود گرم شدیم ناهار بسیار خوبی تهیه دیده
دیده بودند آقا میرزا هاشمخان صدرالحکما میرزا حسین خان (مرتیب) سرهنگ محزون چند نفر
دیگر که نه حاجی علیقلی ناهار خوردیم زیاد تهیه دیده بودند آتش چو هم بود بعد از ناهار چای
آوردند آقا میرزا هاشمخان با مرتیب مشغول بازی تخته شدند من بکنجان چای خورده
قلیانی کشیده برخواسته آنها هم برخواستند آقا میرزا هاشمخان یکعدد پنجهزاری بنا [illegible] داد
رفتم تعطیل بنا و عمله بود گردش کرده خواستم بروم خانه مظفرالدوله که دیدم شام آوردند جواب آمد
که رفته‌اند بشکار که آمدم خانه بخاری آتش کردند سماور آوردند فراشباشی نورباشی چند نفر
سرهنگ‌ها که نه چای خوردند آقا میرزا هاشمخان آقا میرزا حسینخان زین‌العابدین خان
که نه بودند تا ساعت سه از شب رفته روزنامه را آوردند که توجیه میرزا کرده اند گفتم سرهنگ
کاغذی بنویسد یوسف میرزا نوشت داده بردند مظفرالدوله هم کاغذ نوشته بودند

جواب نوشته

جواب نوشته تحصرات رفتند آقا محمد مهدی قزوینی بود شام خواستم آوردند شام خوردیم بعد
کاغذ یوسف میرزا را آوردند ملاحظه خوابیده

صبح روز دوشنبه ۱۵

برخواسته
رفتم حمام از حمام برآمده هوا بسیار بسیار سرد بود چای خوردیم رفتم در خانه بعد از ساعتی چند نفر
آمدند یکنفر یوزباشی که مقصر بود او را بچوب بسته تو لقا کردند باز هم چند نفری عارض آمدند
بعرضشان رسیده شد ناهار را آوردند خوردیم جمعیت رفت چند نفر که نه چای آوردند (باکو) آقا
میرزا هاشمخان که چای خوردیم برخواسته رفتم خانه سهم‌السلطنه چند نفری بودند چای
آوردند خوردیم تا ساعت یک از شب رفته بودیم علی‌خان هاشمخان را خبر کرده برخواسته آمدیم
منزل آقا میرزا هاشمخان و چند نفر بودند بعد از آن حاجی علیقلی صراف‌باشی که برادر بزرگ
خان سرهنگ که جمعیت رفت صراف‌باشی با سرهنگ ماندند شام آوردند خوردیم آنها
رفتند منهم برخواسته خوابیدیم

صبح روز چهارشنبه ۱۶

برخواسته رفتم در خانه چند نفری عارض که نه گفتگو کردم ناهار آوردند خوردیم بعد از ساعتی
برخواسته با آقا میرزا علی لشکرنویس یوسف‌خان سرهنگ بخانه حاجی مشیر (رفتیم) جمعیت زیاد بود
یکساعتی نشسته برخواسته آمدیم منزل با آقا میرزا حسین خان مرتیب با سرهنگ محزون
برگشته که نه منزل سماور را آوردند بخاری را روشن کردند نماز خوانده چای خوردیم تا ساعت
چهار از شب رفته بودند بعد همه متفرق شدند رفتند من تنها مانده مشغول تحریر شدم ساعت
چهار و نیم از شب رفته شام آوردند خورده بودم و پنجم کاغذجات تمام شد برخواسته خوابیدم

ساعت شش بودم

صبح روز پنجشنبه ۱۷ برخواسته بخاری را

روشن نمودم چای خوردم آقا میرزا هاشمخان و آقا شیخ [illegible] و چند نفر دیگر آمدند و از خانه
سهام السلطنه آتش چلیم آوردند نهار خواسته آوردند نهار خوردیم بعد که [illegible] پیش دار
حاج میرزا ابوعبدالله گفتم دکان بازار را بستند سه ساعت و نیم بغروب مانده گفتند وارد
شدند چند نفری که بنه سماور را آوردند چای خوردیم جمعیت متفرق شدند آقا سید حسن آقا محمد
مهدی زین العابدین خان ماندند فقره سوال و جواب هاشمخان با آقا سید حسن بود
تا ساعت چهار سوال و جواب کردیم شام آوردند خوردیم آنها رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه ۱۸ برخواسته آقا میرزا حسین خان آقا میرزا هاشمخان
پسر مرحوم حسینقلیخان با برادر مرحوم سرتیپ آمدند چای خوردند ما برخواسته رفتیم
خانه میرزا لطف الله خان میرزا جلوه خان میرزا حسین خان سرتیپ که بنه آنها مشغول
بازی شدند نهار اول [illegible] زیاد دیده بودند نهار خوردیم تا وقت عصر بودیم چای
خوردیم قریب [illegible] گرفتیم نزدیک غروب بود برخواسته رفتیم [illegible]
دلم نزدیک غروب برخواسته رفتیم منزل چند نفری بودند آنها رفتند شام آوردند
خوردیم خوابیدیم

صبح روز شنبه ۱۹ برخواسته جمع آمدند
چای خوردند برخواسته رفتیم در [illegible] بودیم جمع آمدند بعضی رفتند بعضی بودند نهار
آوردند خوردیم جمعیت متفرق شدند وقت عصر گفتم چای آوردند خوردیم یک ساعت و نیم بغروب

مانده بودم

مانده سهام السلطنه که بنه چند نفر هم بودند آقا میرزا علی لشکرنویس و غیره چای خوردند وقت
غروب برخواسته رفتند ما هم رفتیم منزل زین العابدین خان آقا محمد مهدی بودند
مشغول نوشتن جواب شدیم تا ساعت چهار از شب رفته بودند شام آوردند خوردیم آنها
رفتند [illegible] چند نفر [illegible] آمده بودند بعضی چیزها آورده بودند برای حاج علیقلی
میوه سبزی انگور با قدری چای روسیه برای ما داده بودند

صبح روز یکشنبه ۲۰ برخواسته بخاری را آتش کردیم سماور را آوردند برا
حسینخان سرتیپ آقا میرزا بهاء که بنه یک دو نفر آخوند که بنه آنها رفتند ما هم برخواسته
رفتیم دیدن حاج میرزا ابوعبدالله برآمدند بعد [illegible] سرهنگ که بنه [illegible] حاج [illegible]
و سادات زیادی که بنه چای آوردند خوردیم [illegible] قلیان کشیده برخواسته آمدیم در [illegible] بخاری را
روشن کردند نشسته گرم شدیم سرتیپ [illegible] آمدند [illegible] آوردند خوردیم روزنامه
حضرت [illegible] از طهران حرکت کرده اند سید محمود [illegible] از اصفهان [illegible] برای حضرت
والد [illegible] برای خودش از طهران [illegible] تا چه خبر رسد خلاصه نهار آوردند خوردیم
[illegible] کسی نبود برخواسته رفتیم سرکشی طویله [illegible] از انگار رفتیم منزل [illegible]
آقا شیخ [illegible] دیده [illegible] کردیم منزل سماور آوردند [illegible] آقا سید ابوطالب [illegible]
[illegible] مشغول صحبت شدیم شام [illegible] آوردند [illegible]
آنها رفتند من هم خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۲۱ برخواسته

از حمام برآمده رفتم **صبح روز پنجشنبه ۲۴**

رفتم حمام خانهٔ آقا سید حسین پسر حاج میرزا بهاءالدین مرحوم را خبر کردند رفتم آنجا آقا شیخ حسین
و میرزا حسین خان سرتیپ و یوسف خان و قاضی آمدند بودیم چائی خوردیم بعد از ساعتی برخاسته
رفتم خانه چند نفری آمده بودند نهار خوردیم بعد از نهار چائی آوردند یکی دو نفر نزاع کرده بودند نفر
قصاب و یکی کورنت را گلان فروخته بود هر یک را البته چوب بالکری بود وقت عصر بود برخاسته
رفتم خانهٔ آقا میرزا حسین خان سرتیپ و یوسف خان و میرزا لطف‌الله خان اسم الله بودند
و آقا شیخ حسین صراف هم آنجا بودند آقا میرزا حسین خان از اسب افتاده بود یک پایش خراب
بود خورده در رفته است آنجا بودیم صحبت کردیم آقا زیب آوردند خوردیم شام آوردند بعد از شام برخاسته
آمدیم منزل خوابیدیم

صبح روز جمعه ۲۵ برخاسته چند نفری

آمده بودند ساعت چهار از دسته رفته برخاسته رفتم حاجی هاشم جمعی بودند قرآن خوانده کفن
بیرون آمدیم رفتم خانهٔ بر جنازه بلا فاصله میرزا جواد خان قلیان کشیده از آنجا برخاسته رفتم خانهٔ ابو عبدالله مجتهد جمعی بودند
آقا شیخ حسین آنجا بود چائی حاضر بود چائی خوردیم یک حلقه انگشتر فیروزه با بسیار کرده‌اند
رسم سوقات نان آوردند خوردیم بلا فاصله چائی آوردند بغفجان خوردیم حاجی مشیر لکه
و قلیان کشیده برخاستیم حاجی مشیر رفت خانهٔ امام جمعه ما رفتیم در خانهٔ حمام وضو گرفته
چند نفری آمده بودند عرض کردند جواب شنیدند ما رفتیم خانهٔ حاج میرزا مهدی سماور آوردند چائی
خوردیم نماز خوانده گز انگبین آوردند قدری خورده مغرب آنجا بودیم نماز خوانده برخاسته رفتیم
خانهٔ شریف خان سرتیپ بغفجانه سهم السلطنه میرزا جواد خان حاج مشیر بیگلربیگی میرزا هاشم خان و لشکر نویس
جمعی بودند اسم عکس‌ها آوردند در مجلس خفقان پیدا کردن پول را گرفتم شرحی نوشته بود

کرده

کرده اند من گرفته ضبط شام خوب تهیه دیده بود شام خوردیم سهم السلطنه رفتند ما ماندیم حضرات (کرد)
مشغول بازی شدند سماور آوردند بغفجان چائی خوردیم من و حاجی مشیر بیگلربیگی برخاسته
رفتیم منزل حضرات نشستند که ما منزل خوابیدیم) از زبانها خواندیم **صبح روز شنبه ۲۶**
از خواب برخاسته یک ساعت و نیم از دسته گذشته بود رفتم خانهٔ رضا قلیخان سرتیپ کسی نبود
بیکار بودیم گردش کردند سماور آوردند چائی خوردیم آقا میرزا حسین خان و آقا میرزا اسمعیل خان
حاج مشیر آمدند بنا بر این الشریعه آمده ساعتی نشستند رفت نهار آوردند کتاب جلد کلب ملک
خوب بود بعد از آن زیارت خوبه بودند نهار خوردیم رفتیم زیر کرسی چائی حاضر بود خوردیم نماز
خوانده بعد از مغرب برخاسته رفتم منزل بعد از نماز مغرب آقا محمد مهدی آمده حساب کردیم
بغفجان دلو دوش بخوابم رفت در خانهٔ خود شام خوردیم شام آوردند من میل
نداشتم و لقمه خوردم بعد از ساعتی خوابیدم **صبح روز یکشنبه ۲۷**
برخاسته رفتم حمام سرکه کم خانه بسته از حمام بر آمدم جمع از تجار و کدخدا آمده چائی خوردند
چهار ساعت از دسته رفته برخاسته رفتم خانهٔ یوسف خان سرتیپ هم آنجا بودیم رفتیم
جمعی از ارباب استحقاق آمده چائی خوردیم جمعیت رفتند من مشغول تحریر شدم تا وقت
نهار نهار آوردند **صبح روز دوشنبه ۲۸** سنه نشسته بودم
آمد در را رفتم در خانه جمیع آمده نهار آورده خوردیم بعد وقت عصر جناب سهم السلطنه

که نزدیک غروب برخواسته رفتم درخانه هم دو ساعت از شب رسید روز دوشنبه رفتم خانه سرتیپ
سه‌شنبه خانه یوسفخان سرتیپ صلاحیه نهار آوردند خوردیم چند نفری رفتند باقی ماندند
مشغول بازی شطرنج شدند ساعتی نشسته تومان گرفته برخواسته آمدم منزل آمیرزا یحیی خان
هم که بعد از ساعتی لحاف کرسی حاضر بود بجهت گرمی کرسی گذاردیم تعاقب جناب
آقا شیخ حسین جوقینی فرستادم تشریف آوردند حضرات ... تا ساعتی نشسته رفتند
حاج ابوالقاسم سعدم با آقا محمد مهدی که سرتیپ رفت سایرین بعضی مشغول کار شدم
سه ساعت نیم از شب رفته فرستادم تعاقب آقا سید ابوطالب تشریف آوردند شام آوردند
خوردیم آنها رفتند بنده خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۳

از خواب برخواسته جمعی که بودند چائی خورده قلیان کشیده آقا میرزا شفیع خان که برخواسته رفتم
تا در خانه قهوه‌چی رضاقلیخان را گرفته بجهت جیب بود دزدی کرده بود آدم سوال جواب کرده
فرستادم حضرت سرتیپ عموم رفتم خانه مظفرالدوله امروز خلوت بود چائی خوردم
قدری صحبت کردیم رضاقلیخان سرتیپ ... نهار آوردند خوردیم بعد از ساعتی برخواسته
آمدم منزل اطاق جلو را انجاری روشن کرده رضاقلیخان با حاج مشیر و میرزا ... شمخان
حاج محمد باقر جمعی که بودند چائی خوردند تا ساعت ... از شب رفته متفرق شدند آقا محمد مهدی
با تاجر قزوینی که بودند من کاغذ طهران تمام کرده دادم با آقا محمد مهدی با دو جفت جوراب
به‌اینها برای امین الدوله ببرند شام خوردم آنها رفته من خوابیدم (سهو تمام شد)
صبح پنجشنبه

صبح روز پنجشنبه ۲۴

از خواب برخواسته رفتم حمام از حمام بر آمده آمدم
منزل جمعی که بودند چائی خورده رفتیم در خانه علما کر رفتند بارو خربزه اسباب ... اطاق چهار
درهم چهار ... را برادرم تقسیم غلام ... ساعتی در آنجا بودم رفتم اطاق چند نفر عارض که بود
جواب شنیدند نهار آوردند خوردم بعد از ساعتی برخواسته رفتم سر حمام ... را ...
آوردند چائی خوردیم وضو گرفته جمعی که بودند من رفتم خانه رضاقلیخان سرتیپ مظفرالدوله
در آنجا بودیم چائی خوردیم حاج مشیر آمدند صحبت کردیم لیمو بقال آوردند از هر یکی یکی
خوردیم نماز خوانده مغرب شد برخواستم حاج مشیر رفت خانه خودشان من آمدم منزل
مظفرالسلطنه کاغذ نوشته بود جواب نوشتم تعاقب آقا سید حسین و آقا محمد مهدی فرستادم
آمدند آنها شام نخوردند من شام خوردم کاغذ قزوین را نوشته دادم آقا محمد مهدی
بردند که صبح بدهند ببرد آنها رفتند من برخواسته خوابیدم

صبح روز جمعه ۲۵

برخواسته نماز خوانده حاجی مشیر که میرزا
شمخان آقا سید عبدالله فراش باشی جمعی که بودند چائی خوردند برخواسته رفتم در خانه
علما بود اطاق را فرش کرده پرده سفید آورده بودند دادم خیاط ببرد ... رفتم اطاق
نهار آوردند خوردم چند نفر عارض که بودند عرض کردند جواب شنیده من برخواسته رفتم حمام
وضو گرفته آمدم نماز خوانده یک ساعت به غروب مانده آمدم منزل کاغذ تلگراف رسید که
امروز صبح حضرت ... الدوله وارد قزوین شده‌اند تلگرافی با ... نوشته دادم بزنند

آقا مهدی که کاری داشت که رفت آقا سید حسین که بعد میرزا شفیع که بعد بنه
فرمان ... شعاع ... یوسفخان سرتیپ بیایند شب بعد عمل شاهزاده ام را ختم نمایم
بچه بعد یوسفخان که میرزا بهاء که آقا محمد مهدی با حاج مهدی طهرانی که به سوال جواب
یوسفخان با میرزا بهاء خوش نشد بعد گفتند میرزا بها را روانه نمود رفت آقا سید حسین
یوسفخان نامه به سوال جواب بیا نشد قراری گذارده شام آوردند خوردم بعد آقا سید علی
اینها رفتند من در ... خوابیدم

صبح دوشنبه ۲۸

برخاسته رفتم حمام از حمام که آمده یوسفخان که ده چای خوردم برخاسته بردم در محله
حاج علینقی صراف باشی که با اتفاق رفتیم خانه لطیف میرزا و بعد رعیت آقا سید جعفر
آوردیم ادعا بودند با آن شخص حبسی آوردم سوال جواب کردم معلوم اینها بعضی را
مرخص کرده رفتند ما هم برخاسته رفتیم خانه زین العابدین خان جمعیت زیاد بود
یکقلیان چای خوردم اصرار کردم ساعت ... غروب ناهار آوردند نهار خورده آن
... قهوه خوردم بعد بعضی ها رفتند کار خوانده جمعیت تخفیف یافت حضرات مشغول
بازی شدند تلگراف حضرت والا را مظفرالدوله ... خوانده وارد قزوین شدیم
... روز خواستم چون مظفرالدوله نوشته اند قزوین اگر روز ۲۹ سه شنبه ... باید باشید
بخانه نظام العلما جواب نوشتم نخواهم کرد ... ساعتی نشسته چای خوردم حضرت
نشسته ... برخاسته رفتم خانه حاج طاهر میرزا بها آنجا بود آقا سید ابوطالب ...

حاجی ...

حاجی هاشم که چای آوردند قدری شیرینی خوردم آقا میرزا علی لشکر نویس که بعد
مغرب اینها رفتند ما نماز مغرب و عشا را خوانده ... جواب تلگراف سردار
آمد که به توسط چاپار و میرزا آقا و ... رسید در خانه تنها بودم قدری سیاه
نوشته آقا محمد مهدی که ... آوردند ... حسنقلیخان ... بیگلربیگی ...
... قاسم خان ... که من ... نوشتم گفتم شام
آوردند قدری خوردم آقا مهدی رفت من برخاسته خوابیدم

صبح سه شنبه ۲۹ برخاسته رفتم حمام از حمام که آمدم حاج علینقی صراف باشی
و حاجی میرزا لطف الله خان آقا سید حسین آمدند با اتفاق رفتیم خانه پسر حاج شیخ بهاء الدین چای
حاضر بود خوردم ... شیرینی آوردند ... برخاسته رفتیم سر بنا و عمله ... عمارت
در ... بیابان ... ناهار آوردند ... گفتم حبس نمایند از آنجا
برخاسته آمدم بخانه آقا سید ابوجعفر آقا میرزا ... میرزا بها ... صدر الحکما هم بود در آنجا
بعضی چای حاضر بود خوردم چند قلیانی کشیده ناهار آوردند ... کباب خوردم بعد از ناهار برخاسته
آمدم بیابان عمارت سر حمام وضو گرفته آمدم خانه آقا جلال چند نفر آخوند که ... چای خورده
اینها رفتند ما هم برخاسته رفتیم خانه میرزا علی ... نظام السلطنه مهمان بودیم
عمارت خوبی داشت چای حاضر بود جمعیت زیاد ... اطاق ... ساعت ... رفته
شام آوردند ... خوب ... خوردم بعد چند نفری رفتند و چند نفر ...

آقا میرزا اسمعیلخان سه نفر سرتیپ که آقا حاجی علی صرافباشی آمدند مشغول بازی شدند بلکان
صرافباشی با ایشان تا دو ساعت و نیم از شب رفته برخاستند که بمنزل خود بروند [illegible]
منهم خوابیدم **صبح روز چهارشنبه سلخ** برخاسته نمازی
خواندم بقلیان چائی خوردیم برف شدیدی می‌آمد مظفرالسلطنه و اوستاد آقا میرزا اسمعیلخان
که پسر حاجی میرزا بهاءالدین که هستند تا ساعت پنج از روز گذشته اینجا بودند رفتند منهم رفتم خانه
آقا عبدالله چائی حاضر بود یک فنجان خوردم جمعی آنجا بودند ناهار آوردند خوردیم چائی [illegible]
بقلیان چائی خورده بتقریب شش ساعت و ده دقیقه بازی خوابیده برخاسته وضو گرفته [illegible]
خانه آقا سید محمد پسر حاج سید محسن رفتیم آنجا حاج شیخ [illegible] آنجا بود چائی خوردیم نماز خواندیم
یک رقعه از مظفرالدوله [illegible] آوردند جواب نوشته حاجی سید محسن که قدری [illegible]
آنجائی [illegible] قدری خورده [illegible] منزل مظفرالسلطنه [illegible]
ساعت [illegible] سهام السلطنه [illegible]
که یکی از رقعه‌های سهام السلطنه گفتم نوشت جواب که رقعه [illegible] حاج میرزا [illegible]
وعده کرده‌ام فردا بروم [illegible] رقعه نوشته فردا بروم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] رفت منهم [illegible] برخاسته خوابیدم **صبح روز پنجشنبه غره**
شعبان المعظم از خواب برخاسته رفتم حمام از حمام برآمدم [illegible] منزل چائی حاضر بود
خوردم [illegible] که ساعتی نشسته چائی خوردند آقا میرزا اسمعیلخان [illegible] بعد برخاسته رفتم

رفتیم در خانه [illegible] حضرت [illegible] حرکت [illegible]
اطاق [illegible] فرش کردیم ناهار آوردند خوردیم بعد از ناهار رفتیم سر حمام وضو گرفته از آنجا رفتم منزل آقا
شیخ حسین [illegible] که [illegible] چائی خوردند یک ساعت بغروب مانده حاج میرزا [illegible]
بعد از مغرب [illegible] آنها رفتند یوسف خان [illegible] میرزا لطفعلی خان [illegible] آقا شیخ
حسین [illegible] میرزا حسین خان سرتیپ [illegible] آقا میرزا اسمعیلخان که [illegible] حاجی
[illegible] رفته [illegible] آنها رفتند آقا شیخ حسین و سرتیپ ماندند صحبت [illegible]
[illegible] خوردیم حاجی [illegible] کاغذ نوشته [illegible] میرزا [illegible]
فرستادم خانه مظفرالدوله کاغذجات [illegible]
فردا صبح [illegible] بعد از شام فرستادم [illegible] کاغذجات
[illegible] ساعت از شب رفته [illegible]
خوابیدم **صبح روز جمعه دویم** برخاسته جمعیت [illegible] چائی
خوردیم برخاسته رفتیم منزل مظفرالسلطنه آقا میرزا اسمعیلخان بود چائی حاضر بود خوردیم
یک نفر روضه‌خوان که روضه خواند [illegible] قدری [illegible] آوردند خوردیم [illegible]
[illegible] بعد از ناهار حضرات که [illegible]
[illegible] خوردیم نماز خواندیم [illegible] منزل [illegible] برخاسته رفتم
منزل آقا شیخ حسین آقا سید محمد پسر حاج سید محسن آنجا بودند [illegible] آقا سید
رفت آقا میرزا اسمعیلخان میرزا حسین خان سرتیپ که [illegible] ساعت [illegible] از شب

سه ساعت از شب رفته شام آوردند من بمهمانی نرفتم خیلی لقمه نان ماست خوردم برخاسته که منزل
خوابیدیم صبح یوم سه شنبه ۲۳ از خواب برخاسته حاجی شیخ آقا سید حسین
آقا میرزا محمدخان که بودند من رفتم حمام از حمام برآمده حضرات بودند چائی خوردند رفتم در حجره
اطاقهای تازه را فرش کرده بخاری را روشن کردم چند نفری که بودند سؤال جواب شد نهار آوردند
خوردیم حاجی شیخ آقا میرزا اسمعیل خان که بودند هر چه فرش آوردند اطاقها را خوب فرش کرده من
رفتم سر حمام وضو گرفته برآمدم باتفاق حضرات رفتیم خانه سهام السلطنه جمعی بودند بما ورا آوردند چائی
چائی خوردیم نماز خوانده نزدیک غروب بود برخاسته باتفاق حضرات رفتیم خانه میرزا
جوادخان جمعیت یاری بود از رفتن پشیمان ناچار نشسته نماز مغرب و عشا را خوانده
حضرات مشغول شدند اصرار کرده شام آوردند خوردیم بلافاصله برخاسته من با حاجی میرزا
باشی که آمدیم منزل خوابیدیم صبح یوم چهارشنبه ۲۴ از خواب برخاسته
جمعیت یاری که بودند من کار دیگر بود روزنامه مخبر را نوشته بودم روزنامه مخبر را
حضرات چائی خوردیم برخاستند رفتم در خانه بزرگ بالینی منبر است برو بنشین و از غیظ محضری
بحضور مبارک حضرت آیت الله العظمی داشت دادم بردند که در خانه جمعی که بودند تراب
تعظیم بجا آوردند خوردیم بعد از نهار چائی آوردند برخاسته رفتم سر حمام وضو گرفته که
نماز خوانده چائی خوردیم رفتیم خانه آقا سید ابوطالب چائی آوردند آقا میرزا اسمعیل که
نزدیک وقت غروب باتفاق برخاسته رفتیم خانه آقا محمد مهدی تاجر آقا شیخ حسین جو قزوینی
حاجی محمد تاجر قزوینی حاجی محمد طاهر همه بودند صراف باشی هم بودند شام خوردن که
ولا شام

ولا شام خوریم بودند قدری نان برنج خوردند چائی هم حاضر بود شام آوردند پلو چلو
همه چیز بود خوردیم ساعت پنج برخاسته رفتم منزل خوابیدیم
صبح یوم پنجشنبه برخاسته بخاری را روشن کردند من رفتم حمام
از حمام برآمده ابراهیم میرزا با آقا میرزا اسمعیل که بودند چائی خوردند با هم رفتیم
رفتیم خانه حاجی محمد باقر تاجر قزوینی حاجی علینقی حاجی یوسف معین التجار حاجی احمد قزوینی
حاجی ابوالقاسم جمعی که بودند چائی حاضر بود ... با غلیان آوردند خوردیم بعد نهار آوردند
سر از کرده بودند نهار خوردیم چائی حاضر بود من نخوردم بعضیها خوردند معامله ملک حاجی
بود با حاجی یعقوب و حاجی علینقی صراف کرده را مهر کردیم صیغه خواندند وزارت ... قند
هم بستند و چهار کله قند نفری شانی برخاسته که هم منزل نماز خوانده چائی خوردیم رفتیم منزل
ابراهیم میرزا جمعیت زیادی بود حاجی ابوالمعالی بعضی اسبابها از قبیل یک کاغذ آورد که
غروب بود برخاسته رفتم منزل تا یک ساعت از شب میرزا محمدخان قزوینی بود نهار خوردند
من با میرزا بهاءالدین مشغول نوشتن حساب شدیم تا یک ساعت و چهار از شب رفته شام
خوردیم باز یک ساعت دیگر نشسته باهم نوشتیم بعد خوابیدیم صبح یوم جمعه
از خواب برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده صراف باشی یکی دو نفر که بودند چائی خوردیم برخاسته
رفتم در خانه جمعی آمدند تلگرافچی فرنگ که از دست سالار دارد با یک نفر ابراهیم نام فرانسه
عارض شده بود که من از هم نقد بودند بودم دارد و غیره را با فرانسه جواب داده فرنگ از کار

رفت چند نفری بعضی یوزباشی [براپادار] که [illegible] برای ما کاسه ماست آورده بودند بهار آوردند خوردیم
جمعی آمده بودند چای خواسته آوردند چرخی سیاه هم می‌نوشتم یک ساعت ماندم رفتم حمام از حمام بر [گشتم]
عصر بود رفتم خانه آقا سید حسن که بعد آقا محمد مهدی و آقا محمد باقر آمدند و شب که مشغول صحبت
بودیم شام آوردند آقا میرزا [illegible] آمد رفت با شام خوردیم بعد از شام حاج علینقی
صراف‌باشی که ساعتی بود بعد رفتند من خوابیدم

صبح روز چهارشنبه

از خواب برخاسته نماز خوانده رفتم خانه
میرزا علی‌اکبر خان با برادر آقا سید حسن صراف‌باشی آقا میرزا [illegible] جمعی آمدند چای و شیرینی
خوردیم آمدیم برخاسته آمدیم در خانه آقا میرزا کوچک جمعی آمدند بعد محمدقلی خان پسر حسینقلی خان
مرحوم رفتند نهار آوردند خوردیم بعد از نهار [illegible] سیاهه هم نوشته چای خواسته آوردند
دم کردند خوب چای بود خوردیم بعد از صرف چای [illegible] متفرق شدند من رفتم سر حمام وضو
گرفته برآمدم نماز خوانده [illegible] برخاسته رفتم [illegible] تا غروب آنجا بودیم از آنجا
برخاسته رفتم خانه ابراهیم میرزا داروغه که یک نفر طلبه [illegible] از برای حاج
میرزا ابوعبدالله شرحی نوشتم و از برای مظفرالدوله هم شرحی نوشته مظفرالدوله [illegible]
کاغذی نوشته‌اند منهم در جواب شرح مفصلی جواب نوشته در این باب [illegible]

آوردند

آوردند دیدیم حالی احوالی پرسیده گفتم بروید حسن نامی [illegible] آقا میرزا محمدتقی [illegible] بیار منزل
[illegible] پیغام دادم فردا بیایند گفتم دو کله قند برایش بردند صدرالحکما که ساعت شش رفت
حاج علینقی محمودخان طارمی برادر محمدحسن خان که چای خوردیم گفتم شام آوردند
ساعت چهار ربع از شب رفته شام خوردیم برخاسته رفتم منزل خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه

از خواب برخاسته نماز خوانده [illegible] آوردند
[illegible] آقا میرزا محمدتقی که چای خوردند [illegible] جواب کردم عریضه
[illegible] نوشته دادم که سوار مخصوصی روانه نمایند [illegible] رفتند منهم برخاسته رفتم
خانه مظفرالدوله اندرون چای [illegible] وارد شده [illegible] چای خورده
[illegible] کردم برخاسته رفتم در خانه جمعیت زیاد بود [illegible] آقا جان خان
سرتیپ با حاج [illegible] نشسته [illegible] قلیانی کشیده قهوه خورده منهم گفتم [illegible]
[illegible] چوب زیادی [illegible] دادم [illegible] حاج میرزا ابوعبدالله [illegible]
رفتند [illegible] طبیب [illegible] صدرالحکما را آوردند
[illegible] دادم اسب چاپاری گرفته دادم رفتند نهار [illegible] آوردند
جمعیت [illegible] زیاد بود نهار خوردیم بعد از نهار [illegible] میرزای سرتیپ [illegible] گفتم آوردند
چای [illegible] رفتند منهم رفتم حمام

وضو گرفته آمدم نماز خوانده گفتم خانه یوسف‌خان سرتیپ را خبر کنند رفتم بار دیدن آن
حکیمی اسم بهرا بود نه ملا جلیل اسم که نه شما را آوردند یک فنجان چائی خورده
قهوه آوردند خوردیم و قلیانی کشیده آمدم منزل حاجی یوسف فراشباشی بود نه حاج
میرزا اکبرخان کاغذ نوشته بود شکایت از زینت طلبه طلبه را هم با سلام آوردند گفتم
نقد توی سرش بیرون کردند با حاج یوسف یک عتی سؤال جواب کرده آدم را رفت
سیدی که عارض شده بود او را هم از سر باز کرده رفت حاج علینقی صراف آمد ساعتی
نشست سؤال و جوابی که داده بودم رفت خودم تنها مانده قدری سیاهه نوشته امروز
ناهار درستی نخورده بودم گفتم شام آوردند خوردم خوابیدم چه فردا الحمد فکر فردا کنیم

صبح روز جمعه ۹

از خواب برخاسته چند نفری که بودند چائی خوردم
قلیانی کشیده برخاسته دیدن آقا جان‌خان سرتیپ خانه حاج مشیر جمع کثیری
آنجا بودند چائی خورده رفتم بازدید آقا میرفتح الله از آنجا برخاسته رفتم خانه آقا سید محمد
اصفهانی بعد از آن حاج محمد باقر و حاج یوسف به سلام آمدند فقره بیع و شرا قضیه بابی حاج یوسف
و حاج علینقی شده بود احاله کرده بودم صلح دادیم ناهار آوردند خوردم چائی حاضر بود خورده
آمدم منزل قرار شد حاج صراف‌باشی بعد از رفتن آنها ... تومان داده بودند وقت عصر آمد
[illegible]
میرزا ... یوسف‌خان سرتیپ میرزا محمد ... آمدند که بعد صراف‌باشی
دیر آمد

عبدالخالق فرنایه که نه انگور آورده بود خوردیم صحبت کردیم شام آوردند خوردیم آنها
رفتند من خوابیدم یک رقعه به مظفرالدوله بود ... شد

صبح روز شنبه

برخاسته جمع کثیری که نه من عریضه نوشته برای سردار حضرت مظفرالدوله ... نشستند
... جمعیت اطاق جا نگرفت برخاسته رفتم درب خانه چند نفری عارض آمده سؤال جواب
آنها رفتند ناهار آوردند آقا میرزا کوچک سررشته‌دار چند نفری بودند خوردیم مکاری آمد
که چهار دستگاه سردار را آورده بود هم برخاسته برای آنها اطاقی درست کردیم رفتم سر حمام وضو
گرفته آمدم نماز خوانده چائی خوردم بعد آقا محمد مهدی فرنایه آمد بیاید برای سؤال آمد
پیغامی به هم آمد پیغامی دادم رفت شام برخاسته رفتم منزل ... کاغذ نوشتیم خبر
آوردند بارها وارد شده رفتیم خانه چون نفر فراش با بارها آمده بود ناهار آنجا خوردم آمدم منزل
مغرب شده نماز خوانده آقا شیخ حسین جوهری که با جوان آقا میرزا محمد ... سررشته‌دار آمده
از تعدیات جهان‌خان شکایت به مظفرالدوله نوشته جوابی که شام آوردند خوردیم ناهار رفتند
من خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۱

برخاسته رفتم حمام از حمام
برآمده آمدم آقا میرزا لشکرنویس این جا بود به سلام رفت پوشیده نشستم چائی خوردم آنها
رفتند من هم برخاسته رفتم دیدن خال بابا خان ... چائی آوردند شیرینی آوردند یک
فنجان چائی خورده و قلیان کشیده ... بیگلربیگی ... رفتیم بازدید آقا شیخ حسین آنجا ...
او دو ساعتی ... یک فنجان چائی خورده قلیانی کشیده برخاسته آمدم منزل فراشباشی

یک دو نفر نوکر نهار آورده بود خوردم بعد حاجی ... حاجی محمد قره باغی ناظم التجار آمدند نشستند
چای آوردند خوردند آنها رفتند قصاب بهانه قالان آورده بود داده بودند فرستادم سه هزار
جوجه بدهند پولش را دادم بردند آنها رفتند من هم نماز خوانده چای خوردم گفتم شتر کرایه
بروم خانه میرزا بزرگ خان بعبادت برخاسته رفتم چای گرم نگذاشتند آوردند خوردم قلیان
کشیده برخاسته رفتیم در خانه سر کشی کرده آمدم منزل میرزا حسین خان مرتب آمد ساعتی
نشسته رفت بعد میرزا جلو خان عبدالله میرزا میرزا حسین خان آمدند تا سید حسین
مسعود رفت حضرات نشستند عریضه مفصل برای حضرت والد نوشته شام آوردند
خوردم پاکت را دادم که فردا ببرند ببرند آنها هم رفتند منهم برخاسته خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۲ برخاسته نمازی خوانده چای خوردم جمعی
آمدند چای خوردند رفتند حاجی شیخ میرزا هاشم خان آقا جان فراشباشی جمعیت
زیاد آمده چای خوردند تا ساعت پنج اردو نشسته رفتند برخاسته رفتم منهم رفتم خانه آقا جلال
آقا شیخ حسین ... بود بعد از خوردن چای یک نفر آخوندی آمد که قهوه ... شب آورد
بعد حاجی میرزا ابوالقاسم آمد ساعتی نشست نهار آوردند خوردم یک فنجان چای خورده
برخاسته آمدم در خانه رفتم سر حمام وضو گرفته رفتم خانه میرزا محمود برادر میرزا علی اصغر خان
وزیر یک دو نفر هم آمدند چای آوردند خوردم از قزوین طهران کاغذ داشتم نوشته بودند تلگراف
زده‌اند اگر اردو را کذا ... السلطنه ... میرزا هاشم ... کاغذ نوشته بود یک دو نفر ... آمد رفتم
بطویله

بطویله نقاشخانه هم رفتم باران خوب آمد فرستادم بنا آمد دستور العمل دادم آمدم منزل بعد از ظهر
آقا میرزا حسین خان مرتب آمده ساعتی نشسته رفت پاکت حضرت والد رسید
محرمانه نوشته بودند که روز سه شنبه وارد ... خبر خیال من پریشان شد فرستادم
نقالباشی آقا محمد مهدی آمدند با آنها صحبت ... دادم که فردا مهمان دارم شام
آوردند خوردند من بیمار ... چند لقمه نان خوردم آنها رفتند من هم برخاسته خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۱۳ از خواب
ولی از خیالات خوابم نبرد
برخاسته رفتم در بیرونی فراشها را خبر کردند فانوس چراغ درست کردند چاروب کردند
منزل را کشام دیده که امشب مهمان دارم جمعی آمدند نهار خوردم ولی خیال من
پریشان بود بی‌طاقت بودم برخاسته می‌نشستم گاهی بطبل خانه سر می‌زدم گاهی ... سرباز
می‌کردم گفتم ناهار آوردند یک فنجان چای خورده در آن بین آدم زین العابدین خان
سرتیپ آمد گفت امروز که حضرت والد وارد شهر شده‌اند ... خبردار شده حاجی عزیز
شده سرباز توپچی حاضر شده‌اند که باید بالای ... هشت ... میدان بیرون شده قریب
بدو ساعت نیم تا سه ساعت بغروب مانده بسلامتی وارد شهر شدند من هم در جای حاضر
بودم حضرت ... نهار ... آوردند ... جمعیت الی ما ...
خوردند رفتند نزدیک غروب برخاسته نماز خوانده چای خوردم ... رفتند
وارد ... عمارت ... شب ... داشتند

و از جنبه [illegible] تعارف شیرینی آوردند شام آوردند خوردند ساعت چهار بس کردیم
شب بود رفتند رفتم خانه خوابیدم صبح روز چهارشنبه ۱۴
برخاسته رفتم در بخانه حضرت والد در حمام بودند رفتم سر حمام عرایض عرض کردم بیرون آمدم بالا
بکار پرداختند بعد جمعیت زیاد آمده بودند رفتند نهار آوردند خوردم ساعتی اندرون تشریف
داشتند برخاسته تشریف بردند عمارت اندرون را درست می کردند تهیه تدارک می کردند
حضرات بعد برف زیادی آمد در عمارت خلوت چای حاضر کردند [illegible] آمده قلیانی
کشیده رفتند مظفرالدوله [illegible] السلطنه بجای تعارف پیشکشی آورده بودند بعد
جواب نوشته بعد از مغرب شد آمدم بمنزل [illegible] علیه السلام نام در دفتر
[illegible] ذکر می‌کند [illegible] بعد حضرت والد سوال جواب کردند همان قسمی که
[illegible] بعد حضرت والد مشغول [illegible] جواب کاغذهای طهران
شدند منهم روزنامه خود را نوشته وقت شام شد شام آوردند خوردم بعد
برخاسته رفتم منزل خوابیدم صبح روز پنجشنبه ۱۵ برخاسته
جمعی آمده منزل چای خوردند برخاسته رفتم در بخانه عارض زیاد آمد عرض کردند تا
ظهر گرفتار بودند نهار آوردند خوردیم حضرت والد اندرون تشریف بردند نماز خواندند
بعد از نماز چای آوردند خوردم وقت عصر شد رفتم عمارت خلوت شب شد آن شب را

تا آخر

آن شب را تا آخر شب در حضور حضرت والد بودیم بعد برخاسته رفتم بمنزل خوابیدم
صبح روز جمعه ۱۶ برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده جمعی آمده بودند چای خوردند
برخاسته رفتم در بخانه امروز را تمام حضور بودم و شب را تا صبح بودم
صبح روز شنبه ۱۷ از خواب برخاسته آنقدر جمعیت آمده بود که منزل اطاق
جا نبود برخاسته رفتم در بخانه با اطاق حضرت والد آنقدر جمعیت و عارض آمده بود تا
ظهر گرفتار بودیم نهار آوردند خوردیم مردم متفرق شدند حضرت والد خوابیدند من برخاسته
رفتم عمارت بیرون [illegible] سوال جواب زیادی [illegible] چای خوردند رفتند من
برخاسته آمدم [illegible] حضرت والد [illegible] در خواب بودند من نماز خوانده [illegible] از خواب
برخاستند چای خوردند رفتند سر حمام وضو گرفته نماز خواندند بنده با قوام السادات [illegible]
برخاسته رفتم سر اصطبل اسبها را تماشا کردم بمنزل آمدم مغرب شد نماز خوانده مشغول صحبت شدیم
تا وقت شام آوردند خوردم باز بنده برخاسته رفتم منزل خوابیدم
صبح روز یکشنبه ۱۸ برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده بمنزل آمدم چای خوردم
قلیانی کشیده [illegible] تعارف [illegible] برخاسته آمدم در بخانه جمعیت زیاد بود عارض [illegible]
تا ظهر در سوال جواب بودند بعد عنوان مطلب [illegible] مظفرالدوله با حاجی [illegible] که [illegible]
در آن [illegible] بعد نهار آوردند رفتم نهار خوردم بعد از نهار رفتم حضور حضرت والد
چای آوردند خوردم من برخاسته رفتم [illegible] با میرزا [illegible] و قوام السادات [illegible]

تماشا کردند رفتیم بدیدن آقا میرزا محمد خان وزیر جمعیت زیادی بود یکفنجان چائی خورده قلیان کشیده
آمدیم خدمت حضرت والد صحبت کردیم صدر الحکما بود کباب چلوی خوب بود آوردند
خوردیم برخاسته رفتیم بمنزل خوابیده

صبح روز یکشنبه ۱۹

بودیم برخاسته نماز خوانده جمعیت زیادی آمد چائی خوردیم لباس سفر پوشیده آمدیم در خدمت
حضرت والد سوار شده رفتیم بشکار دو فرسخ بالا رفتیم کبک زیادی آمد یک شکار کردیم برادرم تفنگ
انداختند نخورد [illegible] دیگر فرستاده بودند نهار آوردند خوردیم باز رفتیم بشکار دو ساعتی
در کوهها بودیم آمدیم کنار رودخانه چائی حاضر کردند یکفنجان خوردیم سوار شده آمدیم بشهر
ساعتی بغروب مانده وارد شدیم من رفتم منزل بخاری را آتش کردند چائی آوردند آقا میرزا ابوالحسن خان
برادر [illegible] میرزا لطف الله خان آمدند چائی خوردند یکساعت از شب رفته من برخاسته
دار الحکومه خدمت حضرت والد صحبت کردم از شب سه ساعت شام آورده خوردیم برخاسته رفتم منزل
خوابیده

صبح روز دوشنبه ۲۰ برخاسته جمعیت زیادی آمد چائی خوردند
برخاسته آمدیم منزل حکومت جمعیت زیادی بود دو ساعتی نشسته باتفاق آقاجان خان میرزا ابوالحسن خان
میرزا حسین خان میرزا ابوالقاسم خان برخاسته رفتیم خانه میرزا حسین خان نایب اصطبل بود
ساعتی سؤال جواب کردیم یک عدد سیب خورده نهار آوردند خوردیم بعد از صرف چائی آوردند
خوردیم برخاسته نماز خوانده برف شدیدی باریدن گرفت برخاسته آمدیم خدمت حضرت
والد ساعتی بودند صحبت [illegible] حضرات رفتند بعد از مغرب اسبابها [illegible] در شهر
[illegible]

مقداری [illegible] خریده [illegible] بار کرده آوردند بازگرداندند [illegible]
[illegible] روزنامه شهر را آوردند دو ساعتی از شب گذشته برخاسته نماز خواندم
بعد از ساعتی شام آوردند خوردیم بعد از شام دو ساعتی طول کشید برخاسته رفتم منزل
خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۱ برخاسته جمعیت زیادی آمد چائی
خوردم [illegible] متعاقب [illegible] رفتیم درب خانه [illegible] زیادی بود خدمت حضرت والد نشسته
[illegible] عرض کردند رفتند بعد نهار آوردند خوردیم حضرت والد خوابیدند مشغول
[illegible] شده کاغذجات طهران نوشته چائی خوردیم برخاسته رفتم سر حمام وضو گرفته نماز خوانده
[illegible] باتفاق رفتیم باصطبل حضرت والد تشریف [illegible] رفتیم [illegible]
بودیم آمدیم چند نفر آمدند آقا سید ابوطالب وغیره نشستند چائی خوردند آنها رفتند
من رفتم منزل منشی باشی یکفنجان چائی خورده آمدم خدمت حضرت والد مشغول نوشتن
کاغذ شدم ساعت سه از شب گذشته شام آوردند خوردیم بعد از ساعتی برخاسته رفتم منزل خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۲۲ از خواب برخاسته جمعی آمدند چائی خوردند برخاسته رفتم
درب خانه جمعیت زیادی بود [illegible] نشسته تا آنکه کم کم متفرق شدند نهار آوردند خوردیم
حضرت والد خوابیدند من آمدم منزل وضو گرفته نماز خوانده چند نفری آمدند [illegible]
[illegible] آمدند با آنها سؤال جواب [illegible] رفتم در خانه [illegible] مشغول صحبت و سؤال جواب
بودیم تا وقت شام شام آوردند خوردیم بعد برخاسته آمدیم منزل خوابیدیم

صبح روز جمعه ۲۳ از خواب برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده
جمعی که نه فرستادم معلوم نمایم که حضرت والد سوار شده بشکار تشریف میبرند یا نه معلوم شد
هوا منقلب است رفتن را بر توقف [illegible] ظهر [illegible] رفتم حضرت والد ییلاق باغ گردش [illegible]
بعد از نیم ساعتی رفتم اطاق رعیت [illegible] قلعه جوق که ده برده ادعا کنم لذا اظهار التفات فرمودند
و حقه شهادتنامه نیز بکر عارض هر که که شنبه نهار آوردند خوردیم حضرت والد خوابیدند من رفتم سر حمام
وضو گرفته آمدم منزل اسبهای مظفرالدوله را [illegible] بردند داد [illegible] آورده آتش کردند
نماز خوانده زین العابدین خان سرتیپ که [illegible] نفر چائی خوردند
سوال جواب کردند فتح الله خان فرج الله خان [illegible] رفتند ما نماز
مغرب و عشا را خوانده رفتم در خانه خدمت حضرت والد بودم ساعت چهار
شام خوردیم [illegible] کشیده مشغول صحبت شدیم ساعت [illegible] از شب رفته [illegible] سماور آورده
چائی روسی دم کردند خوردیم ساعت هفت از شب رفته برخواسته آمدم منزل خوابیده

صبح روز شنبه ۲۴ از خواب برخواسته لباس پوشیدم هر که [illegible] گفتم
بگوئید کسی نیست چائی خورده یکی کاغذ نوشتم گفتم اطاق را جاروب کنند رفتم
در خانه خدمت حضرت والد جمعیت زیادی نشسته عارضین که عرض کردند رفتند
وقت نهار شد نهار را در اطاق دیگر آوردند رفتیم خوردیم بعد از نهار مشغول کاغذجات

طهران

حاجی
طهران نوشته [illegible] رفتم منزل وضو گرفته اسب حاضر کردند سوار شده با اسب رفتم خانه شیخ
جمعیت آنجا زیاد بود متفرقه چائی حاضر بود چائی خوردیم نماز خواندند نیم ساعت بغروب مانده
از آنجا برآمده آمدم در سر خانه خدمت حضرت والد نشسته مدتی آجیل و شیرینی آوردند
خوردیم مشغول صحبت شدند شام خواستند آوردند خوردیم بعد از شام ساعتی نشسته برخواستم
رفتم منزل خوابیده

صبح روز یکشنبه ۲۵ از خواب
برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده میرزا هاشم [illegible] زین العابدین خان سرهنگ [illegible]
جمعی که نه چائی خورده برخواسته رفتم در سرخانه حضرت والد خلوت کرده بعضی
کاغذ [illegible] داشتند ما رفتیم اطاق دیگر جمعیت زیاد بود از [illegible] سرهنگ سعید [illegible]
میرزا [illegible] بیک [illegible] در آنجا نشسته برخواسته رفتم خدمت حضرت والد [illegible] بخشیدند
جمعیت [illegible] تا نزدیک ظهر بعد رفتم اطاق دیگر نهار خوردیم [illegible] نهار [illegible] آمدم خدمت
حضرت والد [illegible] خوابیدند من رفتم بحمام وضو گرفته رفتم منزل نماز خواندم
باباخان که سماور آورده چائی خوردیم صحبت کردیم [illegible] میرزا [illegible] جواب گفتم
تشریف [illegible] یوسف خان [illegible] نزدیک غروب رفتند من برخواسته
آمدم خدمت حضرت والد خلوت بود [illegible] مطلب داشته عرض کردم بعد [illegible] میرزا [illegible]
با چند نفر از [illegible] حضرت والد سوال جواب کردند اینها رفتند [illegible]
نماز خوانده مظفرالدوله [illegible] آمدم [illegible]

سعطریجی حاجی مشیر کاغذ نوشته بود بنده خوانده جواب نوشتم کاغذ را دادم حضرت والا
خوانده فوشهارا آوردند تماشا کردیم صحبت شکار بود ساعت چهار شام آوردند
خوردیم بعد از ساعتی برخواسته رفتم بمنزل خوابیده

صبح روز یکشنبه ۲۶

از خواب برخواسته نمازی خوانده چائی حاضر نمودند جمعی که بودند بانجا آمده حضرت والا
سوار خواهند شد در خانه گفتند نه به بهاری دیده جمعی که بودند سوال جوابی شد نهار رفتند
حضرت والا بتعاقب بنده فرستادند رفتم که مراجعت تمام مظفر السلطنه جمعی بودند بدا
بار انگلها داشتند فلفله بفرستند نهار از خانه آوردند فرستادم پلو [illegible] درست کرده بودند
آوردند از خانه میرزا تقی آتش جواد [illegible] نهار خوردیم بعد از نهار [illegible] مستغرق شدند
منشی باشی آقا میرزا محمود خان [illegible] نشستند ساعتی سوال جواب شد و از مداری در بعضی کارها دادند
انها رفتند حضرت والا خوابیدند بنده یک فنجان چائی خوردم برخواسته رفتم منزل وضو
گرفته نماز خواندم معلم محسن میرزا که بودند یکی دو نفر بودیم آقا میرزا [illegible] وغیره که بودند چائی خوردند
رفتند حضرت والا بتعاقب بنده فرستاده برخواسته رفتم حضرت والا بیرون تشریف بردند
بنده رفتم بمنزل منشی باشی چند نفری بودند تا یک ساعت از شب رفته آنجا بودیم برخواستم بردم
حضرت والا تشریف آوردند فوشهارا آوردند صحاف باشی وغیره بودند نهار رفتند ساعتی از شب
رفته تشریف داشتند برخواستند رفتم آن اطاق [illegible] صحبت کردیم نماز خواندیم
شام آوردند نواب محسن میرزا [illegible] بنده [illegible] کرده بعد از شام آمدم منزل خوابیدم

صبح روز دوشنبه

صبح روز سه شنبه ۲۷ برخواسته آفتاب بلند بود [illegible] رفتم حمام
از حمام برآمده آمدم منزل [illegible] چائی آوردند جمعی که بودند چائی خوردند
رفتند آقای وزیر منشی باشی [illegible] زین العابدین خان فرج الله خان که بودند سوال جوابی [illegible]
نهار آوردند خوردیم بعد دسته دیگر که بودند چائی آوردند خوردیم تا دو ساعت از غروب [illegible] شیخ
حسین که بودند یک ساعت از شب رفته [illegible] منشی باشی رفتند جناب حاجی میرزا [illegible]
آمدند مشغول صحبت شدیم در ساعت چهار از شب رفته شام آوردند خوردند بیرون
تشریف بردند بنده خوابیده

صبح روز چهارشنبه ۲۸

از خواب برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده جمعی که بودند چائی خوردند با آقا میرزا
[illegible] و سایرین رفتم در [illegible] حضرت والا [illegible] جمعیت
زیاد [illegible] جواب شنیدند رفتند بعد از ظهر شد نهار آوردند با آقا جان خان [illegible]
و حاجی مشیر و جمعی دیگر رفتم اطاق دیگر نهار خوردیم بعد از صرف نهار [illegible] حضرت
والا ساعتی نشسته یک فنجان چائی خوردیم رفتیم با اطاق منشی باشی چائی خوردیم جمعی آمده سوال
جواب نمودیم نزدیک غروب برخواسته نماز خوانده رفتم حضرت والا چند کاغذ
نوشته فلفله شام آوردند شام خوردیم ساعتی نشسته صحبت کردیم برخواسته آمدم منزل
خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۲۹ برخواسته [illegible]

نه و ساعت از آفتاب گذشته برخواسته چائی خوردم و قلیان کشیده با بابک علی طلبیده
بودم رفتم آنجا آقا شیخ حسین آمده بود بعد آقا جان خان سرتیپ حاجی شیرخان بابا خان
سرتیپ آقا میرزا هاشم خان آمده بود چائی خوردند شیرینی آوردند خوردند نهار آوردند
چهار قاب پلو چلو چند رنگ خورش کباب همه چیز بود هزار که خوب داده بود نهار خوردم
بلا فاصله چائی آوردند خوردم برخواسته نماز خوانده رفتم با صطبل اسب خواجه را تماشا کردم
فرستادم در باغ بالا در را باز نمودند از آنجا آمدیم میان باغ جمعیت زیاد بود آقا جان خان میرزا شیحان
ماندند من رفتم منزل حضرت والد چند دقیقه طول نکشید برآمدند میان باغ گردشی کردند
فرمودند سماور آوردند یک فنجان چائی خوردم حضرات رفتند ما رفتیم بالاخانه بخاری را روشن
کردند مغرب شد گفتم ترتیب انداختند نماز خوانده آمدیم اطاق پائین شیرینی نان برنج
معجونی چند بهادر آوردند خوردم حضرت والد رفتند اندرون ما با جماعت رفتیم منزل منشی باشی
دو ساعتی در آنجا بودیم حضرت والد تشریف آوردند اطاق دیگر بخاری آهنی را روشن نموده
چائی آوردند خوردم حضرت والد ساعتی خوابیدند برخواسته سحری آوردند خوردم ولی من میل
نداشتم علامت تب شده بود بعد برخواسته رفتم سر حمام وضو گرفته مدتی بیدار بودم نزدیک صبح شد گفتم
ترتیب انداختند من رفتم خانه نماز خوانده خوابیدم صبح روز جمعه غره
شهر رمضان چهار ساعت از دسته برخواسته وضو گرفته دادم اطاق قرار جاروب نمودند
میرزا لطف الله خان گفته بود سوال جواب بکنم من آمدم در بیرونی حضرت والد بیدار بودند ولی
در رخت

در رخت خواب بودم ساعتی نشسته بلند شدند رفتند سر حمام وضو گرفته آمدند من رفتم باطاق
منشی باشی حکیم باشی آنجا بودند آقا سیف الملک آمده بود حضرت والد از خلوت برآمدند
میان باغ برنبودم برخواسته رفتم میان باغ گردشی کردند کردند فرشی آوردند انداختند
نشستیم از جابار خانه با کتها سوار کرده آوردند از شیراز برای حضرت والد تحفه فرستاده اینجا آورده
بودند آمدیم منزل بسیار سرد بود بخاری را روشن کردند مغرب شد افطار آوردند خوردم رفتیم
از شب باطاق دیگر یوسف میرزا علیم الدین میرزا میرزا حسین خان دیگر انجمن آمدند چهار ساعت از شب رفته
متفرق شدند منهم کاغذی برای قزوین نوشته چائی خوردم حضرت والد احیا منهم روزنامه
طلوع خورشید نوشته نزدیک سحر شد گفتم سحری آوردند خوردم برخواسته گفتم ترتیب را انداختند
بمنزل رسیده خوابیدم صبح روز شنبه ۲ چهار ساعت
از دسته گذشته برخواسته چند کاغذی نوشته تحفه جواب برای مجد الملک تحفه اسب
آقا میرزا حسن منشی باشی کاغذی سپردم برای معین النظام وکیل الدوله نوشته دادم به ...
با شیشه عدد خانه فرستادم و بسته‌ای یعنی یک قطعه شال بود با سینی نقره ملیله برای دخترم دادم با آقا محمد مهدی
بتوسط مکاری بقزوین فرستادم نماز خوانده رفتم در بیرون اندرون حضرت والد تشریف آوردند
باصطبل مراجعت کردند قدری در میان باغ گردشی نمودند تشریف بردند در اطاق عمارت
خلوت نشستند جمعی عارضین زیاد آمده بودند آقا جان خان سرتیپ حاجی میر ... آمده بودند

تا الی یک ساعت بغروب مانده بود به عارضین رسیدگی کردم رفتند حضرت والا برخواستند
گردشی کردند تشریف بردند اندرون من رفتم سر حمام وضو گرفته رفتم باطاق منشی
باشی جمعی هم بودند غروب شد افطار را در آوردند خوردم ساعت از شب رفته نماز خواندم
حضرات رفتند من آمدم خدمت حضرت والا ساعتی نشسته ایشان خوابیدند من کاغذ
مفصلی برای حاجی سعید نوشته تا میرزا ابوالقاسم لشکر نویس در بود داد ساعتی نشسته چای خوردند
رفتند قدری آجیل آوردند خوردم چای خوردم نزدیک سحر شد قرآن خواندم سحری آوردند
خوردم رفتم سر حمام وضو گرفته وقت توپ شد گفتم توپ را انداختند رفتم منزل
خوابیدم پنج از روز گذشته

روز یکشنبه ۲۳

برخواسته وضو گرفته
قدری سیاهه نوشتم ... داشتم دادم بردند بابا بیک برای قیمت فرش
نمازی خواندم امروز هم باد و هوا زیاد مخصوص درهم بود ساعت بغروب مانده برخواسته رفتم
در بخانه خدمت حضرت والا حاضر بودند رفته بعد منهم رفتم مالها را تماشا کردم آمدم اطاق
حکومت تا الی یک ساعت بغروب بود به عارضین رسیدگی کردند جواب
شنیدند رفتند حضرت والا اندرون رفتند ما رفتیم اطاق منشی باشی تا وقت افطار
شد افطار آوردند خوردم آقا جان خان حاجی میرزا شیرازی نگارنده و غیره آمدند تا ساعت چهار
پنج از شب رفته آنجا بودیم حضرات رفتند ما برخواسته آمدیم خدمت حضرت والا بعد از ساعت
پنج شام آوردند خوردم چای آوردند ساعتی خوابیده برخواسته سحری آوردند خوردم
می رفتم

١٩١

می رفتم برخواسته رفتم گفتم توپ را انداختند بخانه رسیده نماز خوانده خوابیدم

پنج ساعت از روز گذشته روز دوشنبه

برخواسته قدری کاغذ نوشتم نماز خوانده حاجی یوسف آمد ساعتی نشست بعد
من آمده رفتم حضرت والا در میان باغ بودند اسب ها را آوردند تماشا کردند جمیع کنیزی
بودند منهم بودم سید جعفر قره نیفی را بابا خان آورده رسیدم حضرت والا نشسته بعد الیفی
رسیدگی نمودند یک ساعت بغروب مانده برخواسته رفتند عمارت خلوت شمس السلطنه
آمدند رفتم بیرون اطاق نیمه وضو گرفته وقت افطار شد افطار کردم ساعت بغروب
مانده من رفتم منزل حضرت والا رفتند حمام محمد حسین خان بابا خان محمد مهدی
آقا میرزا هاشم خان آمدند چای خوردند قدری کرانگی خوردند ساعت پنج از شب رفته
برخواسته حضرات رفتند من آمدم در بخانه حضرت والا در حمام بودند منهم رفتم حمام
ایشان در میان حمام قلیان کشیده آمدم بیرون اطاق قدری شربت خوردم حضرت والا بیرون
چای آوردند خوردم قلیانی کشیده حضرت والا خوابیدند منهم روزنامه مخصوص را نوشته خوابیدم
گرفت کاری چیزها نمی کردم تا وقت سحر شد سحری آوردند خوردم نزدیک صبح من برخواسته
رفتم گفتم توپ را انداختند منزل رسیده نماز خوانده خوابیدم پنج ساعت از روز گذشته

روز سه شنبه ۲۵

برخواسته وضو گرفتم مشغول تحریر شده کاغذی نوشتم

برخاسته نماز خوانده رفتم درب خانه بیابان باغ صدر حضرت والد جمعیت زیادی بعد از
نوازنا و اسبهای فتح الله خان را آورده بودند سان به بینند خوش سان ما لاری کت نشسته
نفر نوار ۴ می که به اسم و رسم دلوانها و رنگ اسبها را می نوشتند تا هفت نفر نوار را
نوشتند تمام شد برخاستند بعد فتح الله خان محمد حسن خان کلبعلی خان [illegible]
خان را یکی هم زنجیر نمایید گرفتند زنجیر کردند تمام آن هفت نفر نوار را هم گرفتند تفنگ
و تفنگ تمام اسبهای آنها را گرفتند بردند خودشان را در محبس زنجیر و غلیظ نمودند هم
همهمه در شهر بلند شد ازدحام غریبی شد یک ساعتی در بیابان خاطر ما رفتند این مقدمه دو ساعت
بغروب مانده اتفاق افتاد آقاجان خان سرتیپ جمعی که بودند سایرین متفرق شده
رفتند منم راه افتادم رفتم بیرون اطاق آقاجان خان هم که بودند ساعتی نشستند بعد
مرخصی گرفت رفت حضرت والد هم تشریف که بردند اندرون افطار ساعت بعد از نیم بود
ما جمعی افطار خوردیم حضرت والد را اندرون میبردن که بنده مرخصی گرفته بردم
خانه ابراهیم میرزا الله خانه تفنگی درست کردند که خانه ابراهیم میرزا تشریف داشتند
در اطاق افرا باز کردند رفتم بیرون اطاق نمازی خواندن قبل گشته آمد تشنه شدم بعد از ساعتی
تشریف آوردند بعلی کاغذ آوردند جواب نوشته رسیم تا [illegible] شنیدم که در
شب چهارشنبه نفر ساسان شال بخانه درست و [illegible] اند را زنده [illegible] صاحب
خانه هفتگانه [illegible] شال جزئی به بند نبند بخطا [illegible] کاغذی [illegible] السلطنه نوشته

جوابا

[illegible]

جواب اینکه از اصفهان شمشی یک تسبیح بنده گرفتم کاغذی بکلانتر میرزا [illegible] شیخان نوشته
جوابیکه مهمات کاغذی باسم مظفر الدوله نوشته چای خوردم برخاسته آمدم حضرت
حضرت والد تشریف آوردند [illegible] چای خوردیم ساعتی خوابیدم برخاسته سحری خوردیم جواب
کاغذ مظفر الدوله که وقت توپ شد گفتم توپ را انداختند رفتم بمنزل نماز خواندم خوابیدم
روز چهارشنبه ۲۳ پنج ساعت از دسته گذشته برخاسته وضو گرفته چند کاغذ
برای طهران نوشته یکی حاجی برای آقا میرزا اسد الله خان دادم وجه [illegible] برای آقا میرزا
محمد حسن بسپرده دادم بحجره آقا مهدی در شته [illegible] به بند چاپار ببرد آقا سید حسن اهل علی
بودند ابوالحسن خان که بعد از کمی سردار میخواهد نماز خوانده برخاسته رفتم سردار [illegible]
تشریف بردیم بعد آقاجان خان سرتیپ حاجی شیر [illegible] جمعی که بودند ساعتی در باغ گردش کردند رفتند
در باغ خانه گشته [illegible] که بنده [illegible] محمد قلیخان [illegible] که از روزه [illegible] رفتند
ما هم برخاسته گردشی کرده نزدیک غروب رفتم بباغ خانه سیف الملک افطار آوردند خوردیم
بعد از افطار رفتیم باطاق پائین ابراهیم میرزا جمعی که بودند تا ساعت شش از شب رفتند
آنها رفتند من کاغذی بحاجی ملک التجار نوشته در جواب کاغذهای سردار فرستادم [illegible]
شاهی او [illegible] خوابیدم وقت توپ شد گفتم توپ را انداختند رفتم بمنزل نماز خواندم خوابیدم

روز پنجشنبه ۱۸

امروز خوابم نمیبرد زیاد غلطیدم در بین جا نیش ساعت از دسته گذشته برخواستم وضو گرفته
قدری سیاهه نوشته نماز خواندم بتعاقب میرزا الضرابه فرستادم که گفتم سیاهه آقا جان
باباخان و عبدالله میرزا را بنویسد خودم بیرون رفتم درب خانه آقا میرزا علی لشکر نویس که نه
نیم ساعتی با ایشان نشسته صحبت کردم من رفتم بباغ باغ حضرت ظل الله نشسته بودند تا چند نفر
سیاهه و تغییر نیابتهای جزئی می نوشتند از آنجا برخواستند رفتند باصطبل منهم رفتم
بعرض چند نفری رسیدگی کردم بعرض رسانیدم حکم فرمودند بعضی قطع و حکمی شد
مامور بودم جمعی از ابوابجمعی اینها را روانه کنم رفتم باصطبل ساعتی در آنجا بودم آمدم بعمارت
عمارت وضو گرفته وقت افطار شد افطار کردم [illegible] از شب رفته حضرت والا
خوابیده بودند من رفتم منزل نماز خواندم رفتم حمام سری زنی نشستم بتعاقب شاهزاده محمد حسن میرزا
معلم فرستاده ایشان هم که [illegible] سر کیسه کرده بر آمدیم رفتیم منزل یک کاسه آبگوشت
مفصل خوردیم چای حاضر کردند [illegible] چایی خوردیم چند قلیانی کشیده
باز بدرستی ماندم که آمدیم حضور حضرت والا ایشان خوابیده بودند منهم قدری روزنامه
حضور نوشته وقت سحری شد سحری آوردند خوردیم نزدیک صبح بود برخواسته
رو بمنزل گفتم [illegible] را [illegible] رفتم بمنزل خوابیده [illegible] خواندم

روز جمعه ۱۹ شش ساعت از دسته گذشته وضو گرفته آقا میرزا اسحاق

بکفاف

مطابقه جاجم [illegible] جواب داده بود کاغذی نوشته بود ملاحظه از اختیار [illegible]
که در شب چهارشنبه [illegible] سال [illegible] معمولا این [illegible] شرح مفصل جواب نوشته آقا میرزا علی
لشکر نویس کاغذی نوشته بود بعد دعای [illegible] از زین العابدین خان کاغذی هم برای
سرتیپ نوشته خبر که حضرت والا اسب خواسته سوار شده [illegible] بگردش [illegible] هم
برخواسته نمازی خوانده بردم درب خانه رفتیم حضرت والا سوار شده بودند با سیف الله
[illegible] رفتیم باغ خانه منزل شاهزاده محمد حسن میرزا معلم منشی باشی هم در آنجا بود ساعتی که بود
وضو گرفتم برخواسته باتفاق رفتیم مسجد [illegible] مشهدی آقا جان اصفهانی را دیدم تا جائیکه
کاغذی نوشته بود خوانده [illegible] سلام [illegible] منزل [illegible] ساعتی رفتم [illegible]
دوای جوش خریده گفتند حضرت والا [illegible] که بردم درب خانه جابجا آمده بود [illegible]
[illegible] خوانده [illegible] قوام السادات منشی باشی [illegible] میرزا ابو [illegible]
[illegible] چای خوردم افطار [illegible] آوردند خوردیم [illegible] افطار [illegible]
[illegible] خوردیم حضرت والا خوابیده بودند برخواسته وضو گرفته [illegible] نزدیک صبح بود گفتم [illegible]
[illegible] رفتم منزل نماز خواندم مشهدی آقا جان اصفهانی هم بود خوابیده امروز [illegible]
از خواب برخواسته نماز خوابیده

روز یکشنبه ۱۹ [illegible] گذشته از خواب برخواسته

وضو گرفته کاغذی با آقا جان خان نوشته [illegible] جواب آوردند کاغذی [illegible] منشی باشی نوشته
[illegible] که حضرت حضرت والا [illegible] جواب گفتند حضرت والا [illegible]

[illegible]

معهم است کاغذ بنویسند نماز می خوانند یکی دو کاغذ برای طهران نوشتم دو ساعت به
غروب مانده بود برخواسته تجدید وضو نموده رفتم درب خانه رفتم حضرت والد نشسته اند
بعرایض مردم رسیدگی میفرمایند تا الی یک ساعت بغروب مانده بعد برخواسته قدری
گردش کردند تشریف بردند اندرون ما هم رفتیم اطاق افطار آوردند خوردیم نماز
خواندیم حضرت والد تشریف آوردند بیرون بعد آقا میرزا هاشم خان آقا حسین قلی
شاهزاده ملک آرا هم بودند نشستند یک دو ساعتی نشسته رفتند آخر شب بود ملک آرا صدر
اعظم بود که فرمایش شاه خطاب با سرداران سردار که این حضرات مقصرین [illegible]
با هم [illegible] بکیر [illegible] خداوند پیغمبر رضا است حکم [illegible] در خیال بودند چای آوردند
خوردیم با باغبان بود دستور العمل کار را دادیم بعد حضرت والد خوابیدند من هم
مشغول تحریر شدم برای [illegible] نزدیک سحر شد سحری آوردند خوردیم [illegible] قبل
سحر مشغول تحریر بودم برای طهران من رفتم گفتم تو برادرم خسته شدند بمنزل آمده نماز خوانده
خوابیدم   روز شنبه ۱۰   ساعت از دسته گذشته برخواسته وضو
گرفته چند کاغذ نوشته بودم درب خانه قدری در باغ گردش نموده رفتیم بیرون اطاق صحبت
زیاد کردیم تا الی یکساعت بغروب مانده مردم بودند بعد رفتند برخواسته گردش کردیم تا الی
غروب

غروب مغرب شد افطار خوردیم دو ساعت از شب رفته من برخواسته رفتم منزل السلطنه
آقا میرزا هاشم خان هم بودند سماور آوردند شربتی [illegible] آوردند
خوردیم فراش آمده بود تعارف من برخواسته رفتم درب خانه ظفر الدوله بودند
چای آوردند خوردیم صحبت میکردند در ساعت شش ایشان رفتند وقت سحر
سحری آوردند خوردیم آن پسر را [illegible] مرخص کرده با خودم بردم منزل گفتم همراهم
با باغبان هم رو بودند بگذارند ایشان من نماز خوانده خوابیدم   روز یکشنبه ۱۱
پنج و نیم از دسته گذشته برخواسته نماز خوانده یکی دو کاغذ آوردند خواندم جواب نوشتم
آقا میرزا هاشم خان زین العابدین خان هم بودند باتفاق برخواسته رفتیم درب خانه حضرت
والد در باغ بودند رفتیم آنجا چند اسبی آورده بودند تماشا کردیم دو ساعت آنجا بودیم برخواسته آمدیم
بیرون اطاق عارفین زیاد کرده تا الی یکساعت بغروب مانده مردم متفرق شدند حضرت والد
گردش بیرون باغ نمودند وقت افطار شد افطار کردیم رضاقلی خان [illegible] بودند
یکساعتی نشستند رفتند حضرت والد اظهار کسالت و درد گلو نمودند گاهی خواب گاهی بیدار
بعد وقت سحر شد سحری آوردند خوردیم نزدیک صبح برخواسته گفتم تو برادرم خسته
رفتم بمنزل کاغذ [illegible] رفتم [illegible] گفتم صبح زود [illegible] جمعه
[illegible] نماز خوانده خوابیدم   روز دوشنبه ۱۲ پنج ساعت از دسته گذشته

برخاسته وضو گرفته رفتم در ب خانه حضرت والا خوابیده بودند یک قاب صراف نیز
دیشب [illegible] شاه طلوع فرستاده بودند در رفقای سینه میخی‌ها فراری کرده‌اند معاون
داروغه فرستاده بود برای آنکه بیاورند از برای اطاقها یوسف خان سرتیپ برادر لطف‌الله
خان گفته بود میرزا هاشم خان گفته رفتم تلگرافخانه دیدن ابوالفتح خان میرپنج ساعتی آنجا
بودیم مدتی حضرت والا بمیدان باغ گردش کردیم اتفاقاً این درختهای خانه چناربان
شکسته گرفته آورده بودند به چوب بغدادی [illegible] حاجی مشیر گفته بودند حالا یک ساعت بغروب
مانده حضرت والا تشریف بردند اندرون من نماز خوانده بودم وضو گرفته نماز خوانده رفتم نزدیک
غروب گفتند توپ شب عید شده بیندازند توپ را انداختند بعد معلوم شد اکثری از مردم بهمان
صدای توپ روزه را خورده‌اند نزدیک افطار بود حضرت والا بیرون تشریف آوردند
دیدن نمودیم به عیدی دادند بهر یک علیحده یک جفت [illegible] زرد افطار کردیم بعد از افطار
ابوالفتح میرزا با عبدالعلی میرزا و چند نفر دیگر آمدند ساعتی نشسته اظهار [illegible] کردند رفتند
گفته بودند بیست نفر از آنها هر یک یک عدد شال سفید دادیم عیدی همه گرفته رفتند حضرت
والا خوابیدند [illegible] شاهزاده [illegible] کاغذی نوشته بود که از [illegible]
تا الان مبلغ ده تومان نقد برای شما فرستادم من هم جواب کاغذ شما را نوشته مطالبه [illegible]
نخوردم گفتند بنیاد دیدم آنجا رفته [illegible] بعد از ساعت ده [illegible] آمده گرفته

جواب

جواب کاغذ شما را نوشته دادم بردند وقت سحر شد کباب حلوای بسیار خوب با چلو
خوردیم بعد از سحر میرزا ابوالفضل گفته [illegible] بیرون نماز را خوانده رفته رفتم وضو
گرفته [illegible] اذان [illegible] بردوش من انداختند حضرت
والا خلعت [illegible] رفتم [illegible] اطاق مبارکباد گفتند [illegible] دادم [illegible]
نزدیک صبح برخاسته رفتم منزل گفتم توپ را انداختند بمنزل رسیده نماز خوانده خوابیدم
روز چهارشنبه ۱۳ پنج ساعت از دسته گذشته برخاسته وضو گرفته جواب کاغذ
[illegible] نوشته دادم [illegible] که دیدن [illegible] هر نفری [illegible] رفتند
رفتند با بابک [illegible] دادم بعد نماز خوانده خواستم بروم در خانه [illegible]
ابوالفتح میرزا [illegible] رفتیم بمیدان باغ گردش کردیم علاءالدوله در [illegible] دارو [illegible]
رفتیم عمارت آن اطاقها را فرش [illegible] و [illegible] باتفاق رفتیم آن اطاق [illegible]
حضرت والا در حمام [illegible] گفتند حاجی مشیر [illegible] خان گفته رفتیم [illegible] جمعیت زیاد گفته
بعد از ساعتی حضرت والا تشریف آورده ساعتی گردش [illegible] رفتیم اطاقهای بالا نشستند چند نفر
[illegible] جمعیت زیاد [illegible] غروب برخاسته رفتند عمارت خلوت وقت
افطار شد افطار [illegible] خوردم مظفرالدوله با [illegible] گفته رفتیم با طاق [illegible]

با صرافان بنای قطع کردیم پسر مظفرالدوله که حضرات متفرق شدند ساعت هفت از شب رفته

ابو محسن میرزا معلم روزنامه سفر مشهد را میخواندند حضرت والد تقریر سفر کردند که اصلاح نمودند

وقت سحری آوردند خوردیم وقت ترتیب سحر نه گفتم تریاک را آوردند منزل رفته خوابیدم

در ساعت ۱ از دسته گذشته بود بیدار شدم قدری گردو کوکو خوابم نبرد مجدداً خوابیدم

یوم پنجشنبه ۱۴ ساعت شش از دسته رفته برخواسته وضو گرفته گفتم اطاق را فرش کنند

با آن فرشها که خریده بودیم درست کنند جارو کردند که خسته نماز خواندم و قدری کاغذجات

خواندم بعد که جواب نوشتم بردم در اندرون گفتند حضرت والد سوار شدند ناچار رفته قدری خوابیدم بعد

برخواسته رفتم در اندرون ساعتی دیدم که حضرت والد تشریف آوردند گوش

گرفته که عرض کرده رفتم به عمارت خلوت حضرت والد تشریف آوردند بعد ناهار وقت افطار

افطار خوردیم خواهید نماز خوانده رفتم خانه مظفرالدوله ابوالفتح میرزا

و بعد شربت خوردیم قلیان کشیده ابوالفتح میرزا رفتند منهم بعد از قلیان خواستم

یک ساعت از شب رفته رفتم خانه مظفرالسلطنه شیرینی حاضر بود

کتاب خط حافظ از برای سیف الملک دادم حضرت

حضرت والد کتاب حافظ را دادم گفتم حضرت والد کتابی از روزنامه سفر را

تا وقت سحر نشستیم سحری خوردیم صبح شد گفتم ترتیب سحر را آوردند رفتم خانه

لنگه

لنگه منزل رسیده کاغذی مجدالملک نوشته بود در جواب کاغذ رحمن و کاغذ حسن که نوشته

بود خواندم نوشته بود روز ورود میرزا ... سرحم شده اقام از تاریخ نماز خواندم بعد

یوم جمعه ۱۵ چهار از دسته گذشته بود بیدار شدم خوابیدم

حضرت والد ... ناچار برخواسته وضو گرفته رفتم در اندرون دیدم در میان جات ... احمد

است ... نماز ... جمع شدند ... پسران مظفرالدوله گفتند با سیف الملک

سوار شده رفتند بعد از ... السلطنه ... چهار ساعت از دسته رفتم در

نماز ... حضرت والد در روز ... گفتم

ساعت ... سلام نماز ... سلام

خانه ... عروس خانم ... مجموعه شیرینی

از برای ... میرزا ... نظام ... مجموعه شیرینی

خانم ... السلطنه ... مجموعه شیرینی از برای ...

و بعد از ساعتی ... افطار ... میرزا

رفتم در ... میرزا ... السلطنه ... ساعت

مظفرالسلطنه ... برخواسته رفتم حمام ... برگشتم

قوام السلطنه ... روزنامه ...

... حضرت والد ... قزوین

و طهران ملکه مرحوم پرویز میرزا را در حق میرزا عبدالله روز روضه خوانی و وقت سحر شد
سحری آورده بودند خوردیم نزدیک صبح گفتیم ترتیب [illegible] خفته باشد بالا رفتم خانه نماز خواندم خوابیدم

یوم شنبه ۱۶ پنج ساعت از دسته گذشته برخاسته وضو گرفته تعقیب مفصل میرزا [illegible]
نماز خانه مشغول تحریر شدم [illegible] برای بعضی اشیا گفتیم [illegible] نوشت [illegible] مجالس [illegible]
در حوض [illegible] برای [illegible] الملک [illegible] بعد نوشته [illegible] فردوس
[illegible] دیر [illegible] عارض [illegible] نوشته دادم [illegible]
[illegible] تمام شد برخاسته وضو گرفته رفتم در خانه حضرت [illegible] منزل [illegible]
[illegible] آنجا نشسته برخاسته رفتم منزل آصف السلطنه نیم ساعت آنجا [illegible] برخاسته آمدم
منزل [illegible] آقا [illegible] تا غروب آنجا [illegible] مظفر الدوله [illegible]
[illegible] تا [illegible] ساعت از شب رفته [illegible] منزل [illegible] آوردند خوردیم
حضرت [illegible] ساعت نشسته بعد [illegible] میرزا [illegible] در اطاق [illegible] رفتم
آنجا حضرت [illegible] میرزا [illegible] ساعت نشسته آنها
مشغول تحریر شدم کار [illegible] تا وقت سحر [illegible] یک مجموعه [illegible]
[illegible] سحری خوردیم [illegible] برف [illegible] وقت رفتن بمنزل
گفتم [illegible] زمین سفید شده بود از برف [illegible] رفتم منزل نماز خواندم خوابیدم

یوم یکشـ

یوم یکشنبه ۱۷ برخاسته وضو گرفته مشغول تحریر شدم میرزا [illegible]
نماز رفتند در [illegible] میرزا [illegible] ~~میرزا [illegible]~~ میرزا [illegible]
[illegible] حساب کردم [illegible] تا یک ساعت بغروب مانده
[illegible] حضرت [illegible] میرزا عبدالخالق [illegible] عرض کردکا [illegible]
السلطنه [illegible] ساعت [illegible] متفرق شدند ابوالفتح میرزا
[illegible] افطار آورده خوردیم [illegible] اطاق [illegible] آصف السلطنه [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] فرستند [illegible] دختر نایب السلطنه ملکه جهان [illegible]
[illegible] ملکه جهان [illegible] سیف الملک [illegible] ساعت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خواندند [illegible] سحری آوردند خوردیم
[illegible] حضرت [illegible] تشریف [illegible] طاهرات [illegible]
نماز خوانده خوابیدم) [illegible] ساعت از [illegible]
رفتند سه ساعت از دسته گذشته [illegible] خوابیدیم

یوم دوشنبه ۱۸
[illegible] برخاسته وضو گرفته [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] در اطاق [illegible] نشستند [illegible] عرض کردند [illegible]
[illegible] رفتند [illegible] جمعه [illegible] مرحوم [illegible]

تا الی یک ساعت بغروب مانده قرآن خواندم بعد از ظهر ده نفر گرفتند برای روضه خواندن خودم
برخاسته رفتم بیرون کنار اطاق نزدیک غروب بود حضرت والد حضور تشریف آوردند
ایشان افطار را آوردند چیزی نه با طلب کردند چای خوردند افطار کرده رفتم اطاق
دیگر سه نفر روضه خواندند مردم چای خوردند قلیان کشیدند رفتند بعد هم نماز خواندم رفتم
اطاق عمارت خلوت حضرت والد خوابیده بودند مشغول صحبت و خواندن کتاب
سفرنامه شدم تا سحری آوردند خوردم گفتم زیرا اثر جشن بود رفتم منزل نماز خوا
خوابیدم　　یوم یکشنبه ۱۹　　شش ساعت از دسته گذشته برخاسته
وضو گرفته تعاقب میرزا بهاءالدین قرآن خواندم که به جواب نامه ها جوان را
نوشته خوردم روزنامه چه مرتب شده برخاسته رفتم مسجد حاج میرزا ابوالقاسم در
مسجد رسیدیم تا نماز بپا داشت منبر رفته بعد خطبه میخواندند بعد حاج محمد حسین نشسته دقیقه بعد
نماز نشسته تعاقب [illegible] برخاسته رفتم پشت محراب نشستم ساعت
در پشت محراب بودم روضه خواندند با هم صحبت کردیم برخاسته آمدم درب خانه حضرت
حضرت والد جمعی بودند با هم نشستیم بعد از ربع ساعت برخاسته رفتم وضو گرفته حضرت
والد هم تشریف آوردند بیرون باران زیاد آمده بود نیم ساعت بغروب مانده آمدم اندرون
گردش کردند رفتم اصطبل تا غروب آنجا بودند تا آنکه منزل رفتم اطاق طلب

دیدند

افطار آوردند بعد از آن مجلس آشخانه نشست چهار نفر بودند بعد از افطار باطاق دیگر رفتم
روضه خواندند مردم چای خوردند متفرق شدند نماز خواندم بعد هم عمارت خلوت
نماز خواندم قرآن خواندم و اشعار ملک خوبی بود آوردند پیش خودم قدری بسر [illegible]
تعارف آوردند بعد خوردم تا وقت چای نشستند چای خوردم سحری آوردند خوردم گردش
صبح برخاسته گفتم زیرا اثر جشن بود منزل رفته نماز خوانده خوابیدم　　یوم دوشنبه ۲۰
شش ساعت از دسته گذشته برخاسته وضو گرفته نماز خوانده بعد ساعتی رفتم در خانه
حضرت والد در سر حمام بودند نماز میخواندند رفتیم ساعتی نشسته برخاسته رفتیم بیرون باغ گردش
کرده [illegible] آوردند تماشا کردم حضرت والد [illegible] قصه بهار [illegible]
رفتم اطاق [illegible] فرمودند قصه ها که به سؤال و جواب
[illegible] زیاد [illegible] دیگر [illegible] رفتند
[illegible] نزدیک غروب بود برخاسته رفتیم [illegible] حضرت
والد تشریف آوردند میرزا [illegible] نزدیک غروب اطاق [illegible] طلب
[illegible] نزدیک غروب [illegible] افطار [illegible] خوردند رفتم اطاق
دیگر روضه خواندند غروب [illegible] چای خوردند مردم متفرق شدند [illegible] رفتم
با اطاق عمارت خلوت [illegible] گردش کردند خوردم چای آوردند خوردم [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] تا وقت سحر شد سحری آوردند خوردم نزدیک صبح برخاسته

رفتم خواب شیطان خواب دیدم و توبه کردم بیان جلد رفته عقب جهنم برای آنکه گرفتار نشدم
با اسب مدرسه جنگ و جدل کرده تا آنکه هراز دیدم که لعنت بشیطان کردم عقب رفت عالم لله
خواب گفته شیطان را لعنت کردم خوابیدم دو ساعت از دسته گذشته بود از خواب برخواستم
نماز شب خواندم چای زیادی خورده بودم چه شد بود خوابم نمیبرد دو دفعه بار شیطان را توبه حمد خدا
برد   نوامبر جمعه ۲۲   شش ساعت از دسته گذشته برخواسته سبک شکر خدا کردم
شیطان را گرفته حمد مرضا را وضو گرفتم رو کابه نماز خوانده رفتم خانه حاج علینقی
صراف شب برادرش که مرده بود قرآن خوانده ختم را برچیدیم برخواسته رفتم حضرت معصومه
هوا زیاد سرد بود سردم عارضی ابر کرده ساعت گذشته هوا ابر شده باران آمد برخواسته
وضو گرفته که سید ابوطالب آمد رفتم بالا خانه تا وقت افطار بشه حضرت والد آمده کلاه آوردند
افطار سحور را اینجا اطاق دیگر رفتیم روضه خوانده بعد برخواسته رفتم اطاق عمارت خلوت
بخاری را آتش کرده نقاب بسیار مشک آورده خوردم چای خوردم قدری گاو کند
دعا خواندیم سحر شد سحری خوردیم باران باشدش شده بود که وقت صبح گفتم ترپا
انداختند رفتم منزل نماز خوانده خوابیدم   نوامبر شنبه ۲۳   شش ساعت
از دسته گذشته برخواسته میرزا بهاءالدین میرزا لطف الله خان سرهنگ آمد مهدی

گفتم ترپا انداختند رفتم منزل نماز خوانده خوابیدم   نوامبر یکشنبه ۲۴
شش ساعت از دسته گذشته برخواسته نماز خوانده بودم خراش که بیتاق ... ب
سیف الملک با وزیر منتظره رفتیم بیایان با هم ساعت کرده دستی نشستی بیش آمدند رفتم
مسجد حاج میرزا ابو عبدالله نماز جمعه بود مادر بیان حیاط ایستادم نماز تمام شد رفتم بالا
مسجد حضرت مظفر الدوله ناهار رفت با بالای منبر نشسته بعد روضه خوانی روضه خوانده بازخوانده
رفتم در محراب حضرت آن با هم ساعت مظفر الدوله نشسته برخواسته آمدیم بالا بیگمان دیگر
باغ بود نماز خوانده عمارتهای کلاه فرنگی را رفتم گردش کردم حضرت والد تشریف آوردند نقل
فرمودند یک دک زنها را با بازیها گرفته آمدند و آورده اند ولی ما نبودیم من رفتم باید طلاب دیده
نشستند حضرت والد با جمیع آنکه آنجا بودند خسته افطار خوردند رفتیم اطاق دیگر
چای خوردیم روضه خانها روضه خواندند مظفر الدوله کاغذی به ما ... تا الحمد رسید
ما پیشه مظفر الدوله تا چهار ساعت آنجا بودیم چای خورده قلیان صرف شد تشریف بردند
برخواستم با مسجد رفته در خدمت حضرت والد بودیم اطاق بالائی کاغذهای
طهران را خوانده از قراریکه نوشته اند نواب رکن الدوله حاکم شیراز صاحب دیوان
حاکم کرمان ... رشت شده میرزا ... آرا دلگیر ... با مسعود
کاغذ نوشته روزنامه جمعه نوشته تا سحر آورده خوردیم دعا کرده نزدیک صبح شد گفتم
ترپا انداختند برخواسته رفتم منزل نماز خوانده هر دو ... رفتم بالا
خوابیدم

ناهار خوردیم ... که به جهت کاغذ نبشتن نماز خواندیم برخاستیم رفتیم درب خانه
حضرت حضرت والد جمعی بودند آقا جان خان بیگلربیگی و نفر قاجار مقصر بودند آوردند
چوب زیادی زدند حکم فرمودند ببرند حبس نمایند نیم ساعت به غروب مانده رفتیم بیرون
با مظفرالدوله که پسر حسام السلطنه است پسر مظفرالسلطنه که طلاب فقرا امشب زیادی
آمده افطار خوردند روضه خواندند بعد متفرق شدند مظفرالسلطنه آقا جان خان بودند امام جمعه
که من برخاسته رفتم بمنزل رسیدیم منزل سید ... مشهدی عباس قهوه‌چی بیک قلیان
که ده قلیان گرفته با میانه قلیان آورد رفت حمام را که برانند به حمام حسام
برخاسته رفتم حمام حسام السلطنه در حمام بودند سر تراشیده در خانه حسام السلطنه شام که
آورده بودند خوردیم تکیه کشیده خوابیدیم که بمنزل ... درست که ... خوردیم برخاسته رفتم
درب خانه حضرت والد حمام بودند قوام الملک هم که بودند ... چای خوردیم آقا از حمام
بیرون آمدند قلیان کشیده ناهار آورده خوردیم کاغذهای پست که از طهران و قزوین را
دادم بخش ... خواندند نوشته‌جات بودند نزدیک صبح شد گفتم تو برا اینها خفتند
بمنزل آمده نماز خوانده خوابیدم **روز یکشنبه ۲۲** از خواب برخاسته
وضو گرفته آمدم نماز خوانده قدری کاغذجات بیکاری را با آنها گم سه ساعت به
غروب مانده برخاسته رفتم درب خانه جمعیت زیادی بود از عارضین آقا جان خان
حاضر

حاجی میرزا ... میرزا ... بودند و نفر مقصر قاجار را آوردند با چوب زدند
بردند حبس کردند و نفر از اهل طارم از جمله ... میرزا ... باسم معروف
مشهور ... عارض داشتند آوردند ... ببرند انجمن کند بردند
حسام السلطنه که نزدیک غروب شد برخاسته رفتند بالاخانه تا وقت افطار
آوردند رضا قلی خان ترتیب ... افطار خوردند اطاق دیگر رفتند چای
خوردند روضه خواندند بعد از روضه ... متفرق شدند رفتند ما رفتیم اطاق عمارت
خلوت چای آوردند خوردیم حضرت والد خوابیدند ... برخاسته رفتند ...
... رفتیم اطاق ... آوردند خوردیم
نزدیک صبح برخاسته گفتم تو برا اینها خفتند رفتم منزل نماز خوانده خوابیدم
امروز یک ساعت از دسته رفته ... خوابیدم
خوابیدم **روز شنبه** شش ساعت از دسته گذشته برخاسته وضو
گرفته ... مشغول صحبت بودیم ... برخاسته رفتم
بیرون ... قوام الملک ... رفتم منزل
آوردند ... رفتیم ...
...

نکردیم نزدیک غروب بخانه وارد شهر شدیم رفتم منزل وضو گرفته نماز خواندم غروب شد
در بیرون خانه در نقره‌خانه که همه حضرت والده ایشان عجب عجبی بازی نفتی یکنفر سید را
هم دیدم بنا کردند که همه چیز داده چیزی نیفتم گفتم سید را بفرستید بیرون کردند سید رفت
ما هم باز دو نفر را بیرون کشیدند گفتم احتیاط نکنید غلط خوردند رفتند اطاق دیگر جای
خوردند روضه خواندند نشستیم اطاق خلوت از طهران دو فرد کاغذ رسیده بود خواندم
نوشته بود ملک آرا حاکم رشت شده است میرزا محمد خان حاکم استرآباد زیاد ناخوش است
را بسته حواله حاج مسعود را با حواله صراف بیگ گرفته مهر کرده کاغذ مفصل برای آقا محمد
نوشته دلم گرفته افسرده بودم روز کرانه خوردم گرانی‌ها آن اطاق آورده خوردم خیلی
هم افسرده شده حضرت والده تشریف آوردند اندرون منهم قدری روزنامه خواندم را تو
کاغذ آقا میرزا حسن را خواندم اخبارات فرنگستان نوشته بود قلیانی کشیده برخاسته رفتم
اطاق مشرق بیرون رفتم تا سحر آوردند قبل از سحر قدری نقل آنجا بود قدری خوردم
خوردم وقت سحر برخاسته گفتم ترا آن اخته شد رفتم منزل نماز خوانده خوابیدم
یوم سه شنبه ۲۶ شش ساعت از دسته گذشته برخاسته وضو گرفته نماز
سعادت میرزا بهاء الدین که نه کاغذی به شیر نوشته و کاغذی از سبزوار نوشته
دلم برای دیگر کاغذی هم برای مخبرالملک نوشته با تخته تمام شرایط جای رفتگان
بعد رفتم

بعد رفتم نماز خوانده برخاسته رفتم خانه صدرالعلما مجلس فاتحه که زنش مرده است رفتم
مجلس فاتحه برپا است ملاحسین بود در بالاخانه نشسته ربع ساعتی برخاسته آمدم حضرت
حضرت والده در اطاق وحاجی عارض زیاد بود تا ساعت بغروب مانده بود بعد سوق
چند رنس اسب... تماشا کرده داغ کردند رفتم در باغ گردش کردم مغرب شده بود
اطاق ابوالفتح میرزا بود افطار خوردیم بعد از افطار رضا قلی خان سرشب آمدند
ساعتی نشستند آقا میرزا تقی خان کاغذ نوشته بود جواب نوشته دادند رضا قلی خان
رفت آمد خسته صاحب بود قدری شام خوردم حضرت والده تشریف بردند اندرون منهم
آمدم کاغذ برای رشت نوشتم حضرت والده از اندرون تشریف آوردند وقت سحر
سحری خوردم نزدیک صبح شد برخاسته گفتم تو برادر خسته شد چه دعا خواندم
ما را برخاستم که همه مرخص شدند مهم منزل رفته نماز خوانده خوابیدم میرزا علی
دبابا بک ذکر کار نور رفته رفتند تا محمد حسین را سلام بنداز نه میرزا نه تکیه
از یوم چهارشنبه ۲۷ گذشته برخاسته وضو گرفته رفتم حاج میرزا اسماعیل مرحوم که
شکایت از عنقهای مایتعلق شرحی نوشته دادم ... فرستاد میرزا بهاء الدین که از
راه ... میرزا محمد حسین مستوفی و مخبرالملک کاغذ نوشته یکنفر حاجی ...

بحر الملک داده شرط چاپار ببرند آقا سید حسن آمده خبر آوردند حضرت والد تشریف
رفتند بیرون ما منهم که اینجا تمام نشد یک ساعت بغروب مانده برخواسته رفتم در باغچه
در میان باغ گردش کردم با حضرت والد تشریف آوردند آقا پاشاخان میرزا محمدخان
چند نفر دیگر همه گردش کردند مغرب شد رفتیم بمیان اطاق هوا بسیار سرد بود بکار بردن
کردند افطار خوردیم کردیم حضرت والد خوابیدند منهم جا با خوردیم نماز خوانده قدری
چیز نوشتم تا وقت سحر شد سحری آوردند خوردیم من رفتم منزل شاهزاده محسن میرزا دعا
دعای سحر خوانده آمدیم بالا نزدیک صبح بود پنجشنبه دقیقه بصبح مانده گفتم توپ را انداختند
رفتم بمنزل نماز خوانده خوابیدم **یوم پنجشنبه ٢٨** شش ساعت و نیم از روز
گذشته برخواسته وضو گرفته نماز خوانده متعاقب آقا میرزا [illegible] شیخان [illegible] آمده در فقره
مطالب آقا سید حسن سؤال و جواب بعضی مطالب تا یک ساعت بغروب مانده بود آمدم حضور
حضرت والد جمعیت عارضین زیاد آمده بودند عرض کردند جواب شنیدند تا نیم ساعت بغروب
مانده مردم متفرق شدند میرزا بزرگ خان [illegible] میرزا [illegible] ملک [illegible] آمدند افطار
خوردیم بعد از افطار یکبدو قلیان کشیده همه رفتند دو سه ساعت از شب رفته من یک
رفتیم منزل محسن میرزا معلم حضرت والد ساعتی خوابیدند برخاسته چائی خوردیم
پاشاهان

پاشاهان کتاب ناسخ التواریخ میخواندند تا نزدیک سحر رفتم پائین سحری آوردند
خوردیم هفت دقیقه بصبح مانده گفتم توپ را انداختند رفتم منزل نماز خوانده خوابیدم
یوم جمعه ٢٩
و ساعت از روز گذشته برخواسته بدنها بیدار بودم خواب نمیبرد
شش ساعت از روز گذشته برخواسته وضو گرفته که اینها میرزا [illegible] نوشتم کتاب [illegible] که اینها
بود نوشتند روز [illegible] برخواسته نماز خوانده برخواسته رفتم در باغچه حضرت والد در
تشریف داشتند [illegible] ساعت بغروب تماشا کردم [illegible]
با سید [illegible] حضرت والد [illegible] من رفتم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] تا غروب بودم [illegible] منزل مغرب شد افطار خوردم بعد از افطار
حضرت والد خوابیدند یک ساعت بعد [illegible] نشسته
رفتند یکباره [illegible] آوردند حضرت والد [illegible] جمیع شد خوردم
بعد چائی خوردم صحبت کردیم [illegible] رقعه آوردند جواب نوشته [illegible] وقت سحر شد
سحری آوردند خوردیم بعد از سحری نزدیک صبح گفتم توپ را انداختند بمنزل آمده نماز
خوانده خوابیدم [illegible] بسیار کسل بودم بیدار بودم [illegible]
برخیزم **یوم شنبه سلخ** شش ساعت از روز گذشته برخواسته وضو گرفته
کتابچات متفرقه را خوانده [illegible] کردم نماز خوانده بعد آقا سید حسن میرزا بهاءالدین

میرزا الطاف الله خان آمد گفت حضرت والد تشریف آوردند بحمام قدری صحبت کردم
من برخواستم تجدید وضو نمودم رفتم درب خانه جمعیت زیادی از عارضین در
حضور مبارک بودند تا الی یک ساعت بغروب مانده برخواستند تشریف بردند باغ جمعیت
متفرق شدند وقت افطار تشریف آوردند افطار نمودیم چای خوردند بعد از ساعتی
تشریف بردند بیرون من هم رفتم اطاق منیر نشستم حاجی محمد شفیع آمد گفت نه تا چند نفر گز
انگبین نقل آوردند خوردیم شام آوردند سینی برداشتم دو لقمه خوردیم ساعت چهار
برخواستم رفتم منزل خوابیدم اگر یک عیبی خواهم بد باشد جان کنم غلطیدم تا نزدیک
آفتاب برخواستم رفتم حمام آمدم بیرون از حمام که آمدم چای حاضر بود آقا میرزا ابراهیم آمد
چای خوردم رفتم درب خانه در اطاق بالا نشسته بودم جمعیت زیادی آمدند رفتند
تا وقت نهار مظفرالدوله ابراهیم میرزا جمعی بودند نهار آوردند همه چیز پلو چلو کباب
خوردیم بعد از صرف نهار حضرت والد رفتند بعمارت خلوت کتاب خواندند بعد از عصر
نشسته در همان اطاق خوابیدم سه ساعت بغروب مانده برخواستم وضو گرفته
رفتم حضرت والد نماز خواندند چای خوردم مظفرالدوله و جمعی آمدند تا نزدیک غروب بودند
ایشان را رفتند با یکی طهران را آوردند خواندم متعجب شدند تا وقت شام شام آوردند
خوردیم من رفتم منزل خیلی خسته بودم خوابم نبرد طاهرا تا یک ساعت خوابیده در اول دسته

منزل من

روز دوشنبه ۲ شهر برخواستم ولی بسیار کسل بودم نماز خواندم قلیان
چای خوردم قلیان کشیدم رفتم خدمت حضرت والد باران می آید هوا سرد بود منقل را
آتش گذاردند بعد از ساعتی سهام السلطنه و جمعی از عارضین آمدند تا نزدیک نهار بودند رفتند متفرق
شدند نهار آوردند خوردم من برخواستم رفتم اطاق دیگر خوابیدم برخواستم رفتم
منزل سیف الملک وضو گرفتم باتفاق منشی باشی و حاجی میرزا سعید رفتم خانه آقا سید حسن
چای آوردند شیرینی آوردند خوردم برخواستم من رفتم خانه دیدم برادرم آمده
اندرون اطاق آقا میرزا محمد خان منشی باشی جمیع کاغذهای عارضین آمده سوال جواب کردند
نزدیک غروب بود حضرت والد تشریف آوردند تا الی دو ساعت از شب رفته
ماندند در سوال جواب بودند تشریف بردند بیرون من منشی باشی با آقا خان بودیم
من روزنامه خواندم افطار نمودند شام آوردند خوردم برخواستم رفتم منزل خوابیدم

صبح روز سه شنبه ۳ برخواستم رفتم حمام قوام السلطنه آنجا بود نشسته
سر گذاشته بود خانم سهام السلطنه آمد بخشید قطره بودم ما بر گشتیم سر حمام از خانه سهام السلطنه
ناهار را آوردند یک فنجان چای خوردم رفتم منزل آقا سید حسن گفته بود بگذارند
آفتاب گرفتند خوردم رفتم درب خانه جمعیت زیادی از عارضین بودند تا نزدیک
ظهر بودم متفرق شدند نهار آوردند خوردیم حضرت والد رفتند باندرون منزل

٢١٤

سیف الملک خوابیده بود منهم رفتم اطاق جعفرخان یکساعتی خوابیدم برخواسته وضو گرفته نماز
خواندم یک فنجان چائی خورده باتفاق حضرت والد رفتیم منزل حاج میرزا ابو عبدالله
شیرینی حاضر بود شربت آوردند خوردم بعد نشستند برخواسته رفتم اطاق منشی باشی
جمعیت عارضین بود تا یکساعت از شب رفته مردم رفتند در ساعت چهار شام آوردند
خوردیم بعد یک ساعت و نیم نشسته با منشی باشی صحبت کردم ساعت شش از شب رفته بر
خواسته رفتم بمنزل خوابیدم [illegible]

صبح یکشنبه

برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده آقا میرزا ابو القاسم خان و میرزا ... آمده بودند چائی خوردیم
برخواسته رفتم در بیرونی خانه جمعیت زیادی در حضور حضرت والد بودند از ساعت ...
وقت ظهر جمعیت متفرق شدند نهار خوردم حضرت والد خوابیدند من مشغول تحریر شدم
برای طهران و عریضه بصدر اعظم نوشتم گفتم منشی باشی در نوشتند در جوف پاکت گذاشته
آقا میرزا حسن منشی باشی گذاشته دادم نزدیک عصر برخواسته وضو گرفتم من رفتم منزل
جمعی از تجار آمده بودند خانه چائی خوردند عریضه برای حضرت والد نوشتند که از ...
زیاد مطالبه ... قبا ... که بد گذارده آقا سید ابوطالب هم جمعی آمده
بعد از مغرب برخواسته رفتم در بیرونی خانه منشی آنجا بود حضرت والد مشغول نماز
که ... طهران نوشته داده بودند به پستخانه منشی باشی رفته مشغول صحبت شام آوردند
خوردم بعد از شام ساعت ربع بنیم از شب رفته برخواسته رفتم بمنزل خوابیدم دلم درد
خوابیدن

٢١٥

یکساعت از آفتاب رفته **روز دوشنبه** در خوابیدن حاجت سکیدم
برخواسته چائی آوردند خوردم یکی دو نفر آمده بودند رفتیم در بیرونی اطاق منشی باشی آقا میرزا ...
... جواب ... حضرت والد بتعاقب ... فرمایند رفتیم
تا جمعیت عارضین زیاد آمده بودند هر قدر که ... رفتند نزدیک ظهر شد برخواستند
رفتم منشی باشی نهار آورده بود خوردم مردم متفرق شدند حضرت والد خوابیدند منهم
یکساعتی خوابیدم برخواسته وضو گرفته چائی خوردم حضرت والد رفتند خلوت
خلوت کرده بودند ... اطاق منشی باشی ... خان ... و چند نفر آمده بودند نماز
خواندم تا نزدیک غروب آنجا بودم مردم متفرق شدند بعد از مغرب حضرت والد ...
آوردند ساعتی صحبت ... ساعت و نیم از شب رفته شام خواستند آوردند
خوردم حضرت والد تشریف بردند ... نیم ساعتی در آنجا نشسته رفتم منزل
خوابیدم

صبح روز جمعه

برخواسته رفتم بحمام از حمام برآمده
چند نفر آمده بودند چائی خوردند بعد برخواسته رفتم در بیرونی خانه ساعتی در آنجا بودم حضرت والد
تشریف داشتند از حمام برآمده در حضور ایشان با قوام السلطنه ... رفتیم خانه شیخ الاسلام
چند نفر آنجا بودند شربت شیرینی چائی حاضر بود خوردیم از آنجا ...
چند نفر آمده بودند برخواسته رفتند ... جمعی ...
دیگر شب ... نهار آوردند خوردند فراش آمده بتعاقب من برخواسته رفتم در بیرونی خانه

در عمارت خلوت خلوت کرده بودند ساعتی خوابیده صبح برخاسته وضو گرفته نماز خواندم
عصر را الحکما که حضرت والا پیدا شده بود چای آوردند خوردیم گفتند جمعیت عارفین
زیاد آمده اند یوسف میرزا آمده بود من رفتم اطاق هشت بهشت صحبت زیادی با من کرد
با حاج شیخ حضرت والا تشریف آوردند یک فنجان چای خوردم عارفین زیاد
آمده اند مشغول [illegible] دادن بعرض عارفین شده اند تا نیم ساعت بغروب مانده مردم
متفرق شده اند شب را مشغول صحبت بودند تا شام خوردم من رفتم بمنزل خوابیدم

صبح سه شنبه ۷ برخاسته چند نفری که آمده بودند چای خوردند برخاسته
رفتم در بخانه بسم السلطنه جمعی بودند سوال و جواب کردند عارفین که آمده بودند تا نزدیک
ظهر بودند ناهار آوردند خوردم چهار ساعت بغروب مانده حضرت والا الدوله تشریف
آوردند بنده هم رفتم آن اطاق قرار فرش بود نشسته چند نفری عارض که آمده سوال و جواب کردم
چای خوردیم تا یک ساعت از شب رفته بودند رفتند شام از منزل آوردند از آنجا
همشام آوردند هشت بهشت با [illegible] ابوالحسن خان بودند شام خوردم
کمی برخاسته رفتم بمنزل خوابیدم

صبح یکشنبه برخاسته
رفتم حمام از حمام بیرون آمده رفتم در بخانه چای خوردم جمعیت عارفین زیاد که آمده بودند
وسط [illegible] رسیده بود [illegible] ناهار آوردند جمعی بودند ناهار خوردم
برخاسته رفتم [illegible] دستور [illegible] داده برای [illegible] رفتم اطاق سیف الملک

ربع

ربع ساعت گذشته چند نفر عارض که جواب شنیده بودند رفتند منهم برخاسته
رفتم منزل خوردم هشت بهشت با زین العابدین خان آمده بودند با چند نفری چای
خوردند عارض آمده سوال جواب با آنها نمودم برخاسته وضو گرفته نماز خواندم
تا یک ساعت از شب رفته مردم متفرق شدند سیف الملک با جعفرخان
با شاهزاده آمده بودند شام آوردند خوردیم امروز [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ربع ساعت گذشته رفت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] را آوردند نوشته بود که عضد [illegible] برادرم در ماه مبارک رمضان
مرحوم شده [illegible] خود [illegible] شام [illegible] ساعت
بعد از شام نشسته برخاسته رفتم گفتم شب [illegible] بمنزل رسیده خوابیدم

صبح پنجشنبه ۹ برخاسته وضو گرفته نماز خوانده رفتم
در بخانه چند نفری که [illegible] با فراش قدیم [illegible] ناچار [illegible]
[illegible] گذشت کردم چای خوردم ابوالفتح میرزا سیف الملک محسن میرزا [illegible] میرزا
آمده بودند [illegible] رفتم بیرون شهر [illegible] حضرت والا جمعی از عارفین در چادر بودند
تا [illegible] ناهار آوردند ناهار خوردم [illegible] رفتم چادر هشت بهشت بعرض چند نفر عارض
رسیده [illegible] در [illegible] باغ [illegible] حضرت والا گردش کردم صحبت کردم

باران لکه یوسف میرزا مرتب چند نفر دیگر که بود رفتیم بیلاق چادر چای خوردم
باران هم لکه است لکه تا نزدیک غروب با چادر برخواسته سرحوض حاضر شده رفتیم
شهر من دیگر به درب خانه نرفتم رفتیم منزل وضو گرفته مغرب شده بود امروز نماز
ظهر و عصر را نخوانده بودم بعد از مغرب نماز خواندم زین العابدین خان که ساعت
نشست صحبت کرد مطلب داشت گفت رفت منهم مشغول کتاب بودم شب که شد
رفته شام خوردم چهار ساعت از شب رفته از شب رفته خوابیدم

صبح یکشنبه ۱۰ از خواب برخواسته رفتیم حمام از حمام برآمده
رفتم درب خانه در اطاق حکومتی نشسته تا سه ساعت از دسته رفته با مردم
سر و کله میزدم از ارسال و جواب بودیم رفتم خانه شاهم السلطنه مجلس جلالی آقا سید حسین
آقا میرزا نا شمخان بود جمعی سفره در ارسال جواب آباد وقت نهار شده
نهیه خوب دیده بودند آورده بودند خوردیم چای حاضر بود فنجان چای خوردم از جلالی
هم کار ما صورت نگرفت رفتیم منزل آقا میرزا شمخان لکه
صبح در بخانه بودم محمود خان میر بچه از طهران وارد شده بود در عمارت القصر خان
منزل کرده بودند لکه منزل ما ساعت آتش نشسته ما رفتیم ایشان را رفتند منزل سیف الملک
وقت عصر با آقا میرزا نا شمخان از راه جناب مظفر الدوله و جمعی بودند چای خوردیم

صحبت کردیم

صحبت کردیم نزدیک غروب مظفر الدوله تشریف بردند ما ماندیم تا نیم ساعت از شب
رفته محمود خان میر بچه با بنده آمدم منزل در بخانه تنها بودم قدری کتاب نوشتم
یکی از مهرهای مطالب است تعبیر است که بود گرفتند آوردند دادم بست بود دادم حبس کنند
ملاقات بارها کرده بودم یوسف خانه برادر است که بود آوردند چوب زیاد زدم
مواجب عسکر را به حمزه دادم باید پول نداد دستش حیب زنند بادمجان ملک نخجی
ناچار گفتم بهانه نمیخواهد شام آوردند با رضا خان خوردم برخواسته رفتم منزل خوابیدم

صبح دوشنبه جمادی الاول ۱۱ برخواسته وضو گرفتم تا محمد خان میرزا لکه با در رفتیم
درب خانه جمعیت زیاد بود چای خوردم محمود خان لکه بنده آقا میرزا شمخان لکه جمع
بفرمایند ما را دور دنبه از اتفاقات محمود عشر ریخته شده بود پول جلوش آنچه بود ریخت من بسیار
خوشحال شدم نهار برداشتیم ملا فاضل که گفتم نماز را دنبه جمعیت زیاد بود چای خوردم بعد از ظهر
محمود رسیدگی کردند منهم نالایم ساعت به غروب مانده برخواسته نماز خوانده رفتیم منزل
محمود خان میر بچه میرزا بزرگ خان آنجا بود آقا میرزا شمخان میرزا ابوالقاسم میرزا لطف الله
خان در آنجا بودند تا ساعت یک از شب رفته آنها رفتند ماندیم رضا سلطان لکه صحبت
کردیم از خانه شام آوردند پلو چلو همه چیز همه چیز بود بسیار خوب درست کرده بودند محمود خان
خوردیم بعد برخواسته گردش در عمارت کردم سرکشی سربازها و محبس خانه کردم رفتم منزل

بمنزل خوابیدم   صبح روز پنجشنبه ۱۲   برخاسته رفتم بحمام صابونخانه

شستشو کرده بیرون آمدم در بیرون چای حاضر بود جمعیت زیاد که ته اطاق پر بود

در میان حیاط هم زیاد عارض بودند تا کوتاه ... مشغول بودیم وقت ظهر برخاسته رفتم

بمنزل امیر بچه گفتم ... نهار را ... برف گرفته بود در کال ... رفتم

بعد از نهار چرتی زدم برخاستم برخاسته رفتم اطاق سیف الملک مشغول خواندن درس

بچه ها ما شاء الله و چه پسران شاگرد پسر بزرگ سلیمان میرزا کوچک یحیی میرزا هر دو درس

فرانسه میخوانند بعد چای حاضر بود چای خوردیم برخاسته وضو گرفته ... ...

... تا شب هوا ... بیست روز از ... گذشته و چهار ساعت ...

... برف ... چند ... از راه سیف الملک ... سیف الملک

رفت ... برخاسته وضو گرفته نماز خواندم ... سید حسن ... میرزا ... رفتم

منزل ... چای خورده حاج ... چند نفر هم ... با عصر

یکیم از شب رفته برخاسته رفتم بمنزل امیر بچه حاج ... رفتم ... ما ...

شام ... برخاسته گردش در میان باغ و عمارت ... کردیم

بمنزل رفتم خوابیدم   صبح روز جمعه ۱۳   از خواب برخاسته

میرزا

بروم حمام آب یخ که بود ... وقت خواب ... زیاد ... پریشان

خوابیدم ... آب یخ ... حمام ... در ... خانه

... چهار ساعت ... آفتاب بود ولی هوا بسیار بسیار سرد بود خواستم

... جمعیت ... حاجی ... ایرج ... در اینجا نهار صرف

... متفرق شد برخاسته وضو گرفته نماز خواندم گفتم نهار آوردند خورده

خوردم امیر بچه رفت ... سیف الملک ... الدین سوار شده رفتم

گردش کردیم ... تازه ها ... کردند ... رفتیم اسبها را آوردند

سوار شده ... ساعت در آنجا گردش کردم بعد رفتیم ... مظفر السلطنه چای خوردم قلیانی

کشیده ... اسب آوردند ... سیف الملک ... سوار شده آمدم گرد

غروب بود بمنزل امیر بچه رفته ... السلطنه علیقلیخان ... تشریف داشتند

... ساعت از شب رفته آنها رفتند ... مشغول صحبت ... شام را

دیر آوردند شام خوردم ساعت ... بمنزل رفته خوابیدم

صبح روز شنبه ۱۴   از خواب برخاسته وضو گرفته نماز خواندم بعد

... سیف الملک ... ... عباس ... داشتند

دلم گرفت در تجارتخانه جمعیت زیاد که اطاق پر بود از تجار دکتر عارف‌خان آنجا رفتند
یعنی میرزا اشرف نهار آوردند شاهزاده معلم محمد میرزا امینه هاشم‌خان میرزا
ابوالفضل گفته نهار خوردند آنها رفتند من تنها دیگر کار نبودم در خانه جعفر نوشته‌جات
وصول کردم نماز خواندم سماور آوردند چای خوردیم چند نفر از عارف‌خان گفتند با ساعت از شب
رفته گفتند آنها رفتند نماز خواندم رفتم منزل امیربچه تا وقت شام شام آوردند خانه آوردند
خوردیم رفتیم منزل خوابیدیم اثنا سرد بود

صبح روز یکشنبه ۱۵

برخاسته رفتم حمام از حمام برگشته رفتم در تجارتخانه جمعیت زیاد عارض گفته رضاقلی‌خان
سرتیپ ملک‌التجار محمودخان میرپنجه بعضی‌ها رفتند ابراهیم میرزا امیربچه گفتند نهار
آوردند خوردیم همه متفرق شدند شاهزاده معلم بودیم چای آوردند چند نفری گفتند
چای خوردیم تا ساعت از شب رفته میرزا هاشم‌خان و جمعی رفتند نماز خوانده
در سه ساعتی گفتم منزل دوم عبدالله بیک بالا رفتم منزل حاجی دوم عبدالله ذکر
با جعفر مهندس یکنفر رعیت دیگر درز برای نهان نشد ضعیفه را زیاد نبود آنکه منزل
دل‌تنگ بود خوب خوب زیاد بود بعد عبدالله و جعفر جستجو کرده پیدا کردم ضعیفه دلتنگ
با دو چهار دارو غیره بردند یک لقمه نان خوردم خوابیدم ساعت شش از شب رفته خوابیدم

صبح روز دوشنبه ۱۶ از خواب برخاسته نماز خوانده چای حاضر کردند

چای خوردیم

چای خوردیم حاجی ابوالقاسم گفته بعد رفتم در تجارتخانه و زیر و جمعی گفته فراش بزرگ
که طلب داشت گفتم حرف نزنند بعد از ساعتی آن طلبه با یکنفر کلاه نمدی دیگر آوردند آدم گفتم
ببندند چوب بزنند سر دلم رفتند دو ساعت بعد فراش دیگر گفت سر دست شکسته که طلب
مرا نخورد گفتم آنجا حرف نزنند خبر آوردند در میان حاجی آخوند و پدر زنت از طلب دکتر اجماع
فال مقالات اعتنائی نکردم کاغذ نجاح میرزا نوشته جوابی نوشتند وقت عصر جناب آخوند
ملا حسین خوب شش هفت نفر سید و ملا از جانب آخوند گفتند بعد رفتند چای خوردند
رفتند بعد آن عمله که در حبس بود دادم بردند بعد از مغرب همه رفتند یک ساعت از شب رفته حاجی
صراف‌باشی گفت یکنفر دلال دارالسلطنه در دکه شاگرد دار داروغه در آن باب دار و غیره
دار و غیره را آوردند آنهم سرش شکسته بود بعد از سوال و جواب هر دو را چوب زدند
رفتند از کریق کاغذجات زیاد که بعضی دستورالعمل نوشته گفته برج
خواستند گفتم تحریر ملک‌التجار نوشته با شاهزاده معلم برخاسته رفتم منزل شام آوردند
خوردیم یک کاغذ نوشته خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۱۷

از خواب برخاسته
رفتم حمام از حمام برگشته رفتم منزل حاجی ابوالقاسم گفته خوردیم برخاسته رفتم
در تجارتخانه مشغول تحریر شدم میرزا ابوالفتح میرزا ملک‌التجار بابا خان
و جمعی از عارف‌خان آمدند مشغول سوال جواب شدم مجلس داشتیم

کاظم ناخوش گفتم حسن بعضی بعد از گفتگوی زیادی برخواسته رفتند ملک آرا فاتحه منهم رفتم بیرون با بابا
لبرو قباغ تا نهار ساعت بود آمدم اطاق چای آوردند خوردم زیر لب چیزی
بسیار درد میکرد حکیم باشی خبر دادم خواستم پسر سردار ناخوش شده بود حکیم باشی آمد
معالجه کرد قرار شام از آن امیر فاتح دعا گرفتند آوردند بعد از مغرب جعفر آقا آمد
گفته بود بعضی دیگر هم شده رفتند عزیز خان لاهیجی آمد گفتند ضعیفه سود دارم
سرش را اعتراض کرده بعضی ایاز نقل اند به دنبش تمام کم شده بود ولی مطلب معلوم نشد
ما هم سمبر خواسته با مجید شمهان و بابا خان رفتیم بمنزل یک کاسه آبگوشت درست کرده بعضی
با شام خوردیم اینها رفتند من خوابیدم

صبح روز یکشنبه

برخواسته نماز خواندیم چون یکی و شب بیرون تپه چشم زیاد درد میکرد خواب درستی نکرده
یک ساعت از آفتاب رفته تا کاکه رفت چای خوردیم سلیمان خان دار گفته
تقصیر بعد آن زن را القات نموده امیر حسینخان پسر مظفر الدوله این حرکات را که ضعیفه بود
نقل اند لکن او را اعتراض نموده اند زیاد مفصل سر و حرف نقل نموده برخواسته رفتیم در بیرون خانه
در باغ چهار عمله با بابا خان نهار بودیم قدری گردش کرده رفتم با اطاق قدری چند نفر آمدند عطار غلام
و غیره در دسته حرالوقت مرکب داشت ایلچی تهیه دیده بعضی گفتم نهار را آوردند عصر خوردم

با هزار

با هزار زحمت هوا هم ابر بود بعد از نهار همه متفرق شده رفتند منهم برخواسته رفتم
منزل بنا و عمله بود مشغول شدم از قزوین بقچه با منزل بابا جبه ترمه آورده بعضی جاها
خواندم نماز خواندم آمدم بمهمان باغ سیف الملک شاه الله ملک آرا هم بود با ساعت بعد رفتیم با صاحب
تماشا سر اسبها نا الی غروب با سیف الملک آنجا بودیم آمدیم اطاق تا ساعت سه از شب رفته
بودیم بعد اینها رفتند من با شاهزاده معلم برخواسته رفتیم منزل دلاله را پسر عباس قهوه‌چی گشت
بمنزل رفته شام خوردیم شاهزاده رفت بمنزل خودش من خوابیدم

۹۹
صبح روز پنجشنبه

برخواسته رفتم بحمام از حمام برآمده اوضاع بسیار بعضی قدری خوردم سلیمان خان چای خوردیم
با حرارت بود عمامه حرارت بستند نتوانست بسیار با حرارت قبا و بستند بکمر برخواسته
آمدم در خانه جمعی بودند از عارض و عرض نهار آوردند خوردم همه رفتند منهم رفتم
در ارگ یک ربع ساعت خوابیدم سیف الملک آمد بنده را بیدار کرد بعد دادیم اندرون
سیف الملک آمد قدری قرار تعارف آورده بعضی بخشند خوردم کاهو سرکه آنجا خوردیم
خوردیم بعد چای خوردم نماز خواندم صدر الحکما آمدند بعد البهم السلطنه آمدند چای خوردند پسران
حاج میرزا بهاء الدین آمدند غروب رفتند سیف الملک شاهزاده معلم و پسرانش آمدند تا ساعت
سه از شب رفته بعضی پسران حاج میرزا بهاء الدین رفتند من با شاهزاده معلم رفتیم منزل قدری آبگوشت

زیاد درست که خوابیدم شاهزاده رفت منم خوابیدم **صبح یوم جمعه ۲**

برخواستم از فرقه‌شان که آمده بود خاطرها که آمده بودند جواب ناهار را هم نوشتم چند

نفر از تجار آمده بودند آقا میرزا حسین سرتیپ آقا میرزا لشکرنویس آمده بودند چای خوردند

قلیان کشیدند رفتند بعد سرکشیکچی که آمده بود برخواسته ام در بیرون خانه که آمده بودند حضرت

والا دادم ... سوار میرزا دیگر سیف آقا میرزا ... خان آمده بودند ساعتی بودند برخواستم رفتم

بیابان گردش کردم ناهار آوردند خوردم من خوابیدم سیف‌الملک شاهزاده رفتند

بیابان گردش ... آوردند چای حاضر کردند من برخواستم وضو گرفته چای خوردم با سرکار

سیف‌الملک من رفتم منزل نماز خواندم سوار شدم رفتیم سمت باغ نظام السلطنه قطعه کتک

برخواست ... را سیف‌الملک بود ... آمده ... گفتند ... نماز ... گرفتند تا یک ساعت

بغروب مانده گردش کردم از دروازه ... آمدیم داخل شهر شدیم سیف‌الملک شاهزاده

رفتند در بیرون خانه من رفتم بمنزل تشنه بودم گفتم ... آوردند ... حاضر بود خوردم

رفع عطش شد آبلیمو درست کردند خوردم ... شام آوردند خوردم خوابیدم

صبح یوم شنبه ۲۱ برخواستم رفتم بحمام سرکه ... بمنزل آمده میرزا ... حاضر

... چای خوردم ... خوردم برخواستم آمدم در بیرون خانه آقا میرزا ... جمع آمده بودند تا وقت

ناهار بودند ناهار خوردم رفتند کاغذهای حضرت والا رسید بعضی دستورالعمل فرمایشات بود انجام

عارضین آمده بودند عارض شده بودند از ... نفر ... تا آن مدا ... تا العبد از مغرب ... کرده بودم

گردم رفتند منهم ... ... عرض حضرت والا شده پسر آقا میرزا ... مجتهد آمده بود مطلب

داشتند اظهار ... ... فردا حاضر ... بعد رفتند منهم نماز خوانده رفتم منزل شام خوردم

آوردند خوردم خوابیدم **صبح یوم یکشنبه ۲۲** برخواسته رفتم حمام

از حمام برگشته آمدم منزل چای خوردم ... ... خوردم آمدم در بیرون خانه وزیر ... کرج

... آمده بودند ناهار آوردند خوردم ... ... ناظم التجار خواستم جواب هم ... را

... کردند ... نفر ... ... با آقا میرزا ... ... میرزا ابوالقاسم ...

... بجواب ... سیف‌الملک گفتیم ... ... چای آوردند خوردم

... ... تا صبح ... امروز ... که وقت عصر ... ...

... ... گرفته ناز خواندم جمعیت زیاد آمده چای خوردند سوال و جواب کردند در ...

... شدند منهم نماز خواندم آقا میرزا ... ... رحم کردند

... ... رفتند منهم قلیان

کشیده رفتم منزل شام خورده خوابیدم **صبح یوم دوشنبه ۲۳** از خواب

برخواسته نماز خواندم ... ... در ... رفتم گردش کردم ...

... ... چای خوردم ... ساعت از روز گذشته برخواسته رفتم در بیرون خانه

حاج مشیر و آقا سید حسین و جمعی که بودند تعاقب آقا میرزا هاشم فرستاده آنکه بودند نهار را
رفتن خبر کردیم آوردند خوردیم حضرات رفتند منهم برخاسته رفتم منزل بنا و عمله بود با نهار
با من طویله آوردند وضو گرفته نماز خوانده چائی حاضر بود خوردم قاضی رفت منهم
سوار شده رفتیم بیرون شهر سر قنات بین ملا حاج محمد جعفر حاج کلانتر که بودند سر قنات
رسیدیم الحق از آب قنات باغ میرزا رضاقلیخان را میگویند چنانچه تخم در دیده هم بود
ابوالفتح میرزا که خاطر حاج کلانتر قرار گرفت مدتی معطل شدیم تا که خاطر را قرار گرفتند
گرفتند حاج مشیر و آقا سید حسن که بودند بعد سر بلند با شش آن حاج که بود با رضه سلطان رفتم سر
قنات زنانه ملا حاج بود گفتند حاج سیکر را از آن قنات آب زده بود بسیار جا
زیاد معطل شدیم الحق چیزی نفهمیدم مراجعت کردم آمدم منزل میل که بود کناری آتش
کرده بود ظاهراً اگر خیلی بزرگ را خیر سلطانی کرد آتش بسیار مطلوب کنار ری رفت
چائی خوردم کاغذی نوشته دادم حضرات مهر کردند غروب نماز رفتند در فقرات نزاع ملکی
آقا میرزا هاشم ان با آقا سید حسین حاج مشیر را اولیک کردند با آقا سید حسن خلوت کردند مدتی
سؤال جواب ایشان کشید قرار شد فردا انشاءالله ختم عمل شود طرفین اگر نشد در بیرون
هنوز چیزی حیدر خربزه بود هنوز شام آوردند خوردیم و ساعت از شب رفته همه متفرق شدند من تنها

بودم با حاج ابوالقاسم مقدم اردر نامه حق مرا نوشته هدر حیدان خوابیم بلقوا آنها مرت
را که نقد ناظم النجار را بر سر تعارف فرستاده بود گفتم شام آوردند شام خوردیم خیال خسته نبود
خوابیدم صبح یکشنبه ۲ از خواب برخاسته از در طویله رفتم
بحمام از حمام بمنزل که قاضی که چائی خوردم بعد آمدم در بیت جانه وزیر و چند نفر دیگر که
عارضین که بودند سؤال جواب کردند مردم متفرق شدند نهار آوردند خوردم تبریج حیدر بود
بعضی متفرق شدند من تنها ماندم کسل شدم یک ساعتی دراز کشیده برخاسته چائی آوردند
بعقب آن چائی خوردم وضو گرفته نماز خوانده مغرور سیر را تشریف آوردند و جمعی متفرقه که بودند
غروب فرا نشستند که در فقرات دزد آب قنات چهار آقا بلی دلم گفت هفت آقا
گرفتار شد آقا میرزا محمد باقر حرفی گفتم تا دو ساعت از شب رفته بعضیها رفتند منهم جواب
نماز خوانده رفتم بمنزل گفتم شام آوردند خوردم خوابیدم
بهاء الدین
صبح دوشنبه ۳ برخاسته نماز خوانده چائی خوردم قاضی میرزا
که بودند عمامه ... برخاسته رفتم در بیت جانه جمعیت زیادی بود تا دو فقره گرفتار بعد نهار خوردند
الکای
رفتند من عمامه خود مرا ... برخاسته وضو گرفته چائی آوردند خوردم فرستادم کاغذ
آوردند خوردم چند نفری که بودند منهم کاغذ برای ملک آرا و کاغذی ... طهران کاغذی
برای آقا میرزا صالح خان مغفور دیوان نیز نوشته دادم بردند آقا سیف الملک قدر کاغذ

سفرنامه خودشان را خواندند تا ساعت سه از شب رفته بود ایشان تشریف بردند منهم که نوکر
بودم نوشته دادم بردند با شاهزاده معلم برخواسته رفتیم بمنزل شام آوردند خوردیم بعد از نیم ساعت
ایشان رفتند منهم خوابیدم دو دقیقه بغروب یکشنبه بیست دویم ماه ربیع الاول
نهار و سفرنامه بود ملخصه

صبح روز پنجشنبه ۲۶

برخواسته رفتم حمام از حمام
برآمده چای خوردیم که میرزا بهاء الدین آمدند رفتیم در بیرون خانه جمعیت زیادی آمد بعد از ساعتی
برخواسته رفتیم اندرون با حکیم باشی ... پسر سردار عبدالله خان را ... چای شربت
خوردیم برآمدیم که ... سردار ... رفت وزیر بعضی ... رفتند باز
جمعی ... نهار خوردند چند نفر ... کتاب ... که ... آمدند ...
... دادند بعد صرف ... که ... رفت ... که ... خوردند
... خوردیم ... با ... رفته ... آوردند چند دانه ...
... دادم چای خوردیم تا یک ساعت از شب ... بعضی رفتند ... نفر ...
... بعد حاجی ... که ... تا ساعت ... از شب رفته من برخواسته
رفتم منزل ... میرزا ... محمد ... پسر ... که ...
شام خوردیم ... رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه ۲۷

برخواسته نماز خواندم ... که میرزا ... که چای خوردم برخواسته رفتم ... گردش
کرده رفتم ... چند نفر ... که چای آوردند بعد چند نفر
آمدند

چند نفری که ... نهار ... شاهزاده معلم که نهار خوردم ...
ربع ساعت ... برخواسته چای خوردیم نماز خواندم تا میرزا ... با شاهزاده معلم
... ساعت بغروب مانده رفتیم ... باغ جمعی آمدند تا یک ساعت از شب
رفته متفرق شدند من رفتم اطاق سیف الملک ... درست کردند ... خوردیم ...
... ساعت ... از شب رفته من برخواسته رفتم ... بازار تمام بازار را ... گردش ...
... جمعی که ... گردش کرده ... منزل ... میرزا ...
... آمدند ... آبیمو درست کردم خوردم ... رفتیم ...
... خوابیدم ... رفتم ...

صبح روز شنبه ۲۸

برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده چای خوردیم که ... الدین ... آمدند ...
... برخواسته رفتم در بیرون خانه جمعیت ... که ... زیادی ... نهار آوردند
خوردیم بعد از نهار ... سلطان ... چای آوردند خوردم
نماز خواندم سیف الملک که ... رفت و چند نفری که ...
... شنیدند رفتند امروز ... باران که ...

نفر شاگرد هم فرستاده بود فکر فردا کردیم صلحه ساعت از شب رفته در بیرون خانه بودیم برخاسته

رفتیم منزل محسن [illegible] معلم که بعد سلیمان خان داروغه هم بار به پشت فرنگ [illegible]

خوش بسیار گذشت شام را آنجا خوردیم آنها رفتند من خوابیدم ز بار ز بار سرد

بود بطوریکه [illegible] هوا از بار سرد بود امشب شب هفت بود که شهر [illegible] سیاه

با [illegible] از عصر گذشته است در میان اطاق در تابه با چوب [illegible] خوابیدم

باز سردم بود عجب هوائی دارد شهر زنجان [illegible] چنین سرما

امسال این قسم نبوده است صلحه خوابیدم

صبح روز یکشنبه ٢٩

برخاسته رفتم حمام [illegible] حمام بودم از حمام برآمدم قاضی که بعد حاجی

تقی [illegible] سلطانیه که نه چای خورده قلیان کشیده با علما [illegible] کار

[illegible] برخاسته رفتم در بیرون خانه وزیر جمع کرده مشغول سئوال و جواب دکاکین [illegible]

با دکانداران طهران دادم [illegible] حضرت سردار نهار را اینجا خوردیم بعد از نهار

بود حضرت [illegible] نفر نفر [illegible] دادم بردند [illegible] از آن [illegible] خواسته

بودند [illegible] هزار تومان [illegible] صرافان برداشته دادند [illegible]

ارض افان

از صرافان [illegible] از طهران برات گرفته [illegible] بالا آورده خوانده جناب [illegible]

حساب کردند و جمع کردند [illegible] [illegible] بعد همه متفرق

شدند [illegible] تا ساعت [illegible] از شب رفته بود برخاسته رفتم منزل شام خوردم خوابیدم

صبح روز دوشنبه غره شهر ذیحجه [illegible] برخاسته رفتم حمام [illegible]

[illegible] در حمام [illegible] [illegible] برآمده [illegible] حاضر بود خوردم چای

خوردم [illegible] السلطنه تشریف آورده بعد [illegible] چند نفر دیگر که [illegible] کشیده رفتند

[illegible] برخاسته با میرزا [illegible] رفتم [illegible] [illegible] [illegible] اسم [illegible]

[illegible] [illegible] ساعت [illegible] چای خوردم نهار آوردند خوردیم [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] چای خوردم [illegible] آوردند خوردیم [illegible] برخاسته [illegible]

تا دو ساعت از شب رفته بودم برخاسته رفتم خانه محسن [illegible] [illegible] شام [illegible]

خوردم [illegible] رفتند من خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ٢ برخاسته

[illegible] چای خوردم برخاسته رفتم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نهار آورده خوردم از خانه [illegible] [illegible]

[illegible] خوردم بعد همه متفرق شدند [illegible] ساعت خوابیدم برخاسته چای خوردم

... اکبر ... را نوشته‌اند از ... صدای ... آنها ... مطالبه

... عبدالعلی میرزا و جمعی آمده بودند وقت غروب یک جهت ... رسید ... شد

از ... دستور العمل ... تا ساعت چهار از شب رفته در خانه بودم برخواسته رفتم منزل

... معلم ... آمده بودند صحبت کردم شام خوردیم آنها رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه ... برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده بمنزل چای خورده

... جمعی آمده بودند ... جمعیت ... زیاد بود ناهار خوردم رفتند

... ساعتی ... منهم ساعتی دراز کشیده ... ساعتی خوابیدم برخواسته

چای خوردم وضو گرفته نماز خواندم جمعیت آمده بودند ... غروب ... رفته تا الی

یک ساعت و نیم از شب رفته در خانه بودم ... برخواسته رفتم ... ابراهیم ...

جمعی ... [illegible] ... یک ساعت و نیم آنجا نشسته ... ساعت و نیم از شب رفته

برخواسته رفتم ... منزل ... [illegible] ... سید ... شیخ ...

... شام خوردیم آنها رفتند من خوابیدم **صبح روز پنجشنبه** ... برخواسته

نماز خواندم چای خوردم رفتم خانه ... میرزا ... بزرگان جمعی آمده بودند ... [illegible]

... جمعی از ... آمده بودند ... [illegible] ... رسید ... [illegible]

ما بقیه‌اش

... جمعه ... [illegible] ... اتفاق ... شد ... سید ... [illegible] ... اسباب ...

... نفر ... در خانه ... [illegible] ... وقت عصر جمعه ... [illegible]

... بود در ... سید ... بود ... [illegible] ... رحم ... [illegible]

حسین را ... [illegible] ... از طهران آمده بود ... [illegible]

ناهار ... خوردند رفتند منهم برخواسته ... خواستم ... خوابم ... [illegible]

... چای ... چند نفر آمده بودند ... رسید ... آمده بود که ... قوام ...

... سید جعفر ... [illegible] ... از طهران ... [illegible]

... سید الملک ... [illegible] ... وقت عصر ... [illegible] ... الدوله

در ... [illegible] ... ابو ... [illegible] ... حاجی ... تکیه ... [illegible]

... [illegible] ... از شب رفته ... [illegible] ... رفت ... [illegible]

... آمده بود منزل شام خوردیم آنها رفتند من خوابیدم

صبح روز جمعه ...

... رفتم حمام ... چای ... شیخ الاسلام ... [illegible]

چای ... حاضر ... [illegible] ... [illegible]

... ناهار ... خوردیم ساعتی ... دراز کشیده ... [illegible] ... سید جعفر

حاجی بابا سمسار بود که برای آنها نهار بگیرد گفته بودیم نهار خورده بودند حضرات رفتند نزد سیف الملک
سر زدن چند نفر [illegible] معلم بود سلیمان خان داروغه بود مجموعه [illegible] خورده بودند جای
حاضر کردم [illegible] نماز خواندند [illegible] رفتیم بیرون [illegible] ساعت از شب رفته [illegible]
رفته بودیم که [illegible] سیف الملک رفت [illegible] سید جعفر [illegible] محمد [illegible] حاجی
[illegible] رفته بودند شام آورده بودند خوردیم [illegible] زیاد در [illegible] خوابیدیم

صبح یکشنبه ۲۲

برخاستیم [illegible] زیاد [illegible] چای خوردیم برخاسته رفتیم
در [illegible] خانه [illegible] میرزا [illegible] نهار آورده بودند خوردیم آنها رفتند
[illegible] ساعت خوابیدیم برخاستیم [illegible] گفتم چای آورده بودند [illegible] خوردیم
[illegible] برخاسته نماز خواندیم [illegible] سؤال جواب [illegible] چای خورده بودند رفتند
از جانب سیف الملک آورده بودند [illegible] چای [illegible] گفتم [illegible]
گفتم [illegible] آوردند [illegible] چای [illegible] رفتیم سیف الملک [illegible]
آورده بودند [illegible] محسن [illegible] نماز خواندند ساعت [illegible] از شب رفته برخاسته رفتیم مجلس خانه [illegible]
در [illegible] گردش کردم ساعت [illegible] از شب رفته بمنزل رفتیم سیف الملک تشریف آورده بودند در [illegible]
[illegible] آورده بودند محسن [illegible] سید جعفر حاجی [illegible] سلیمان خان [illegible]
خوردیم آنها رفتند من خوابیدم نصف شب [illegible] برخاسته [illegible] کردم [illegible]

سید قزوینی

[illegible] خوابیدم [illegible] که [illegible] رفته من [illegible] خوابیدم

صبح دوشنبه ۲۳

برخاسته رفتم حمام از حمام برگشته در منزل چای خوردیم [illegible] در [illegible] خانه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] جمعیت زیاد [illegible] حرف [illegible] بودند و [illegible] آنها بودیم
نهار را [illegible] خوردیم [illegible] رفتند یک ساعت خوابیدیم برخاسته چای حاضر کردند [illegible] خوردیم
برخاسته وضو گرفته نماز خواندیم [illegible] برخاسته رفتم [illegible] بعد از مغرب [illegible]
[illegible] رفته اطاق سیف الملک [illegible] نماز مغرب و عشا را خواندیم [illegible] از شب
رفته رفتیم منزل محسن [illegible] سید جعفر [illegible] شام خواستم آورده بودند خوردیم خوابیدیم

صبح سه شنبه ۲۴

برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده چای خوردیم برخاسته رفتم
[illegible] ساعت [illegible] گردش [illegible] رفتم [illegible] اطاق [illegible] که
رفتند [illegible] جمعیت [illegible] آورده بودند خوردیم
در اطاق [illegible] ساعت خوابیدم برخاسته [illegible] چای خوردیم رفتند [illegible] شب
[illegible] بعد از مغرب منزل [illegible] شام [illegible] ساعت [illegible] خواب [illegible] برخاسته رفتم منزل
[illegible] ساعت شام خوردیم آنها رفتند من خوابیدم

صبح چهارشنبه ۲۵

برخاسته نماز خواندم چای خوردیم رفتم [illegible] جمعیت [illegible] نهار [illegible]
خوردیم [illegible] متفرق شدند من [illegible] خوابیدم برخاستم اطاق [illegible] حمام [illegible] خواستم
بردم حمام [illegible] رسید [illegible] خواندن [illegible] گفتند

تفنگ دو لول را از حضور معتمد بیرونی حکم نوشته و انورا آنها همراه ایشان بردند یک
دعوت گرفتی شب اینجا بیاید عذر آورد بیاید تا ساعت شش از شب رفته در درخانه بودم که میرزا
حسین خان گفتم کاغذی عارض را نوشته زیاد خسته شدم برخواستم رفتم منزل که میرزا عبدالله شیخ
هم سلام نمودند در خانه شام سلیمان خان الله حفظ او کرده مال دزدیده پیدا شده است زنان
شدم تا ساعت پنج گرفتار در بیان و جواب بودم خوابیدم ولی خوابم نمیبرد

صبح روز چهارشنبه ۱۱ برخواستم رفتم حمام صبح زود بیرون آمدم از حمام بیرون آمدم دو ساعت
حالی در دیده پیدا شده را آوردند در حضور صاحب جمعی کمی جمعیت از عارضین زیاد بود
یوسف میرزا هم بودند ناهار را خورده خوردم مردم متفرق شدند میخواستم بخوابم خوابم نبرد
برخواستم مشغول کار شدم تا آنکه حاجی آقا صراف ... تجارت دربار طهران امروز
هستم پسر حاجی محمد حسین وزیر خزانه از طهران آمده بود طهران میرزا جعفر را
که میرزا محمد حسین مستوفی داده بودند ولی کتابها تمام شده بود وعده دادم بعد از اتمام
بفرستم خواهش رسید چند روزی ماندند بعد برخواستم وضو گرفته نماز خواندم جمعی آمدند مهمان
گرفتار شدم یک ساعت از شب رفته گرفتار بودم که همه رفتند من تنها برخواستم برخواستم
درس عصر رفتم بیرون حضرت سیاه در روزنامه حکم فرمانفرما که سید جعفر محمد تقی حاجی
ابوالقاسم بود نوشتم شام خوردم آمدند حوزه دیدم آنها رفتند من خوابیدم صبح

صبح روز پنجشنبه ۱۱ برخواستم وضو گرفته نماز خواندم سلام علیکم اکبر و نقیب
آمدند با چند نفر رعیت و قبض چای خوردم بیع کاغذ علیه آوردند برخواستم رفتم در بیرون خانم
جمعی آمدند میرزا محمد وزیر که میرزا محمود حیات آمد از بیرون که میرزا صالح خان معتمد دیوان یک کیف
برای ناکث و کانه فرستاده بودند کاغذ مخصوص نوشته بودند یک ورق که میرزا محمد الدین جواب
نوشت از قبل من یک ورق هم مخصوص نوشته دادم بردند یا کیف را اسباب نشستن ناهار
آوردند خوردم همه متفرق شدند نیز کیف را برگه دادم که سید جعفر ببرد خانه سیف الملک
واردند کیف را از دست که سید جعفر گرفت او که با طاق ما عذر آوردند همان کیف است که اسباب
عمل الحیه ساخته است نگار رگ دیده داده بود تو بنشستند چهار ساعت بازار نبود قرض گرفته خوابیدند
رفتند بعد ساعتی خوابیده برخواستم روزنامه جعفر محمد نوشتم که میرزا بهاءالدین آمده چای
خوردم نماز خواندم که شیخ حسین سبزواری مجتهد آمده بودند چای خوردند قلیان کشیده رفتند جمعی آمده
رفتند من برخواستم رفتم بیرون با کلاه فرنگی سیف الملک کاه چای حاضر کرده بودند خوردم که
کمی بعد تا شش ساعت گذشته بعد ایلچی میرزا الدوله کاس سرخ یک کاسه داده بودند سهام السلطنه گفتند چای خورد
باشد از عجب یارانه گفته رفتم تحویل بابا گردش کرده وقت مغرب سهام السلطنه رفت ما هم رفتیم
منزل یاران خوب با ریش کرفت ما شاء ساعت اول از شب رفته بودم برخواستم گفتم منزل
شام خوردم آوردند خوردم خوابیدم

صبح روز جمعه ۱۳
برخواستم رفتم حمام سر کیسه گرفتم خانه بر گشتم میرزا محمد خان ... در حمام ...

گفتم منزل جمیع گفتند آقا سید محمد ولی امین الشریعه از آخوند ملا حسین هر کس مطلبی
داشت صورت داده ملا علی اکبر در قیمتش گفتم چند روزی از نو روزنامه را
مشغول ترتیب دادن روزنامه شده نهار آوردند امین الشریعه جمعی بودند نهار خوردند
آنها رفتند من با قوام رفتم اطاق دیگر ساعتی خوابیدم سیف الملک با شاهزاده معلم
آمدند برخاسته چائی درست کردند خوردم سوار شده رفتیم بیرون باران ما را
گرفت در کاروانسرا گردش کردیم باران شدت کرد ناچار رو بشهر آمدیم
بمنزل چائی حاضر کردند آقا سید حسن ملا حسین حاجی ابوالقاسم آمدند جای دیگر
آمد با کیهان طهران ... رسید ... رفت سر ... برادر زن
حضرت والا از ... بطاقه ... ده ... کاغذی نوشته بود
آمد از طهران ملا علی اکبر مشغول نوشتن روزنامه شد شاهزاده تلگرافچی ...
... مرحمت ... وقت غروب ... داده ...
... شام خواستم آوردند خوردم سلیمان خان ...
رفت بعد از شام ... خوابیدم وقت ظهر خبر آوردند ... سیف الملک از طهران
با اهل و عیال ... منزل ... مبارک ...
معلوم نشد ... منزل ... خوابیدم
صبح ... ۲۴

از خواب

از خواب برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده چائی خوردیم رفتم در بیرون خانه و زیر ...
گفتند آقا میرزا ... جمیع ... نهار آوردند خوردم جمعی رفتند خواستم ...
حاجی شیخ ... دست ... از طهران ... شاهزاده تلگرافچی ...
آمدند ... فرستادم از منزل ... آوردند ... برخاسته ...
گرفتم نماز خواندم جمیع ... چائی خوردیم ...
... خواب ... رفتند ...
برخاسته رفتم منزل سیف الملک ... شام آوردند خوردم خوابیدم
صبح ... ۲۴ برخاسته نماز و قرآن خواندم چائی خوردم ...
برخاسته رفتم منزل ... چائی خوردم ... برخاسته رفتم منزل ...
... برخاسته آمدم در بیرون خانه ... کتاب ...
گرفته ... اسباب ...
... رفت نهار آوردند خوردم
ساعتی بعد از نهار ... برخاسته رفتند ... فرستادم ...
آقا ... آمدند ... خواب ... نماز خواندم

گفتم چای آوردند خوردم [illegible] کردند نایب [illegible] رفتند آقای سیف‌الملک [illegible] میرزا آمدند

چای خوردند ناهار رفتند نماز خواندم [illegible] سید [illegible] فروش [illegible] که خواندم [illegible]

درد [illegible] فرستادم سلیمان خان داروغه که [illegible] تحقیق چند نفر عارض آمدند

اینها را هم جواب گفتم وقت عصر خبر رسید که اسباب آن [illegible] فروش شیراز

رسیده‌اند در خانه [illegible] ساعت از شب رفته [illegible] رفتم منزل [illegible] حاجی

میرزا [illegible] رسید وعده گرفته است که فردا از جانب [illegible] قبلهٔ عالم [illegible]

ملفوفه فرمان [illegible] جواب نوشته شام خورده خوابیدم

صبح روز پنجشنبه [illegible] برخاسته رفتم حمام از حمام برگشته قدری

قارچ کباب کرده خوردم برخاسته گفتم درب [illegible] جمعی آمدند از [illegible] چند

نفر [illegible] حکام [illegible] رفتند ناهار آوردند خوردم در خانه [illegible]

مدح [illegible] آوردند بعد از ناهار [illegible] رفتند برخاسته رفتم خانه [illegible]

ساعتی خوابیده برخاسته [illegible] چای خوردم نماز خواندم [illegible] در خانه [illegible] چای

خوردم [illegible] روزنامه [illegible] چند نفر [illegible] بعد [illegible] تا ساعت

از شب رفته [illegible] خان [illegible] مرا [illegible] برخاسته [illegible] داروغه [illegible]

عجم

شام آوردند در [illegible] ساعت [illegible] از شب رفته برخاستم اردو [illegible]

[illegible] سمت خانه [illegible] رفتم منزل شام خواسته آوردند خوردم [illegible]

گفتند رفتم [illegible] داروغه خبر [illegible] جمیع [illegible] همه جا گردش

کردم در ساعت [illegible] از شب رفته آمدم منزل خوابیدم بسیار خسته شده بودم

صبح روز جمعه [illegible] برخاسته [illegible] نماز خواندم چای خوردم چند

نفر آمده بودند [illegible] عارض [illegible] رفتم در خانه [illegible] مهم جواب

نوشتم [illegible] مداخله نکنید جمعی آمده [illegible]

[illegible] ناهار آوردند خوردم بعد از ساعتی [illegible] رفتند برخاسته رفتم منزل [illegible]

بعد ربع ساعتی خوابیده برخاسته نماز خواندم [illegible] رفتم در خانه باز

جمعی [illegible] عارض آمده [illegible] رفتند سیف‌الملک میرزا [illegible]

شاهزاده [illegible] ساعت [illegible] از شب رفته برخاسته [illegible] رفتند [illegible]

رفتم منزل آقا سید جعفر [illegible] اطاق [illegible]

[illegible] شام آوردند [illegible]

[illegible] رفتند برخاسته خوابیدم

صبح روز چهارشنبه [illegible] برخاسته حمام رفته برگشتم چای خوردم

جمعیت متفرقه گشته‌اند ناچار به دربخانه رفته جمعیتی که به عرض کنند رفتند نهار آورده بودند خوردند
برخواسته بودیم آقا سید محمد جلوه‌دار آقا سید محمد [illegible] گشته‌اند نهار آورده عرض کردند رفتند
نهار آوردند خوردیم آقا سید محمد جلوه‌دار آقا سید محمد [illegible] نهار خوردند بعد از نهار چند دار
شاهزاده مدتی سؤال جواب کردیم ناچار برخواسته اندرون رفتند من هم ساعتی خوابیده برخاستم
وضو گرفته چای خوردم جمعی آمده بودند حضرت [illegible] جات زیاد که حسابی نیست زیاد مشغول که
حسابی نشده بودیم [illegible] قرار که آمده بودند آقا سید محمد [illegible] گشته‌اند چای خوردند برخاسته
رفتیم با آقای سیف الملک با شاهزاده معلم در گردش [illegible] آنجا بودیم
بعد یک ساعت از شب رفته آنها رفتند منهم رفتم خانه وزیر آقا سید محمد [illegible] الدوله [illegible] همراه
بود اندرون رفتم چای که آنجا بود حاضر خوردم صحبت زیاد شد وقت عصر [illegible]
امیر آخور نظام بود چهار صد تومان از حضرت [illegible] خواسته بود من قبول کرده به رسم [illegible] از شب
رفته که به منزل شام خوردم خوابیدم   صبح روز پنجشنبه ۱۸   برخاسته وضو
گرفته نماز خوانده جمعی آمده چای خوردند آنها رفتند من برخاسته رفتم دربخانه از کار
چند نفر را خبر کرده بودم [illegible] حاجی [illegible] حاجی [illegible] حاجی عبد الصمد آقا سید حسن
[illegible] وزیر آقا سید [illegible] خان و چند نفر متفرقه بودند سؤال جواب زیاد شد آخر الامر [illegible]
[illegible] نفر [illegible] آقا سید حسن [illegible] آقا حاجی سید حسن [illegible]
بنشینند

بنشینند عباس [illegible] ختم نمایند آنها رفتند جمعی آمده بودند نهار آوردند خوردیم رفتند
من خواستم بخوابم خوابم نبرد [illegible] حاجی [illegible] آقا سید محمد صالح خان [illegible] تبریز [illegible] نیاز
کاهو گرفته آورده بودند شاهزاده معلم [illegible] کاهو خوردیم چای خوردیم
خواب [illegible] جمعی آمده بودند [illegible] عرض کرده [illegible] یوسف خان [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] نیم از شب رفته همه که رفتند منهم نماز خوانده
خانه [illegible] ایران خوب نیست [illegible] عوام [illegible] بازگشت [illegible]
آورده بودند شام خوردیم خوابیدم   صبح روز جمعه ۱۹   از خواب
برخواسته رفتم حمام از حمام آمده چای خوردم [illegible] حاجی سید [illegible] رفته [illegible] آورده بودند
چای خوردم [illegible] برخاسته رفتم خانه آقای شیخ الاسلام در آنجا هم چای آوردند خوردیم
[illegible] برخاسته به منزل آمدم نهار آورده بودند [illegible] خواستم [illegible] سیف الملک [illegible]
[illegible] آورده بودند چای [illegible] قدری آوردند خوردیم
[illegible] جمعی دیگر آمده بودند چای خوردند رفتند [illegible] آقا سید محمد [illegible]
[illegible] جلوه‌دار آمده بودند [illegible] تا ساعت [illegible] از شب رفته [illegible] قدری [illegible] بازی
کردند رفتند من خوابیدم   صبح روز شنبه ۲۰   برخاسته نماز خوانده [illegible]

تاجر فرنگی که گذار قالیها آورده بود برای خرید هزار و ده تومان نقد دادیم برخاسته رفتم در بیرون خانه
جمعی که بودند آقا جلال و غیره من بسم مشغول کاغذنویسی برای طهران و اردو شدم برخ هند آب
خواسته بودیم گفتم بیچاره بارگیری را ببینید نهار آورده بودند با عجله یک لقمه خوردیم میرزا متفرق شدند
عصر خوابیدم یک ساعتی خیلی خوابیدم برخاسته مشغول نگارش شدم هزار و پانصد تومان محمود خان
امیر بچه فرستاده بود هزار تومان بمصارف دادیم برای طهران پانصد تومان گرفتیم دادیم
گرفته شده سیصد تومان برای صرف دادیم پنجاه فرستاده قبض گرفته آورده اند
با کتابهای طهران فرستادم وقت عصر رفتند از روز تا گفتن شده بعد تا چه بخوریم ساعت
بودیم از شب رفته در بیرون خانه بودم با شاهزاده محسن میرزا برخاسته رفتم منزل شام خوردیم ساعت
رفت من خوابیدم

صبح یکشنبه ۲۱ برخاسته رفتم حمام از حمام
در آمده چای خوردیم یک نفر که بود برخاسته رفتم در بیرون خانه چند نفر عارض که بودند عرض نوشته
شده کاغذهای آنها را نوشته دادم با بار بهر نهار آورده خوردم برخاسته رفتم منزل
اطاق بهارستان جاروب کرده فرشها را دادم یک نهر خراب کرده گفتند چای خوردیم نماز خوانده
بودم در بیرون خانه چند نفر رعیت یک از رعیتهای ریف میگفتند رعیت سلطان از سربازهای سیلاخور
بزرگ خان نزد ما که بودند گفتم چوب بسته بودند برخاسته کردیم به نفر دیگر که یک نفر کاسب الله
گفتند میمرد دادم حبس کردند آنها سیف الملک آنها را بعد که بودند با کتابهای طهران رسیده چند
بنه

بنه گفتند علما رفته تخت اهل علما فرو خوابیده دلوم خبر دستور بنمائید گردند فردا مسجد
بزرگ خان میرفته بارو حضرت حجة الاسلام عمده محضری دادم آقا محمد مهدی دلوم
از بنده حضرت آقا محمد بزرگ خان نماز خوانده چای خوردم سیف الملک اصرار دارد
امشب بیدوم بگردش برخاسته رفتم اطاق سیف الملک که در آنجا شام بخوریم برویم
گردش قلیانی کشیده خنده و گفتگو بود امشب را موقوف داشته برخاسته رفتم بمنزل
هر روز کاغذهای زنانه را بابا داده شام داده خوردم خوابیدیم

صبح یکشنبه ۲۲ برخاسته نماز خوانده چای خوردم قاضی حاجی سیدالله
عرض اظهار نمودم برخاسته رفتم در بیرون خانه در بر جمعی که بودند نواب سلطان رفته
نگاه در حمام بزیان خورده پایش شکسته است نگذارند آورده بودند مشغول معالجه باشند
جمعیت از عارضین زنانه که بودند رفتند سه نفر که بودند هم معرفی دلوم بیگلربیگی و وزیر بگلان دیگر
از اجزاء داده بود سیصد برخاست رفته زیاد خوردند سه چند قلیانی کشیده نهار خواسته
نفر اغراق رسید از نظر آنها میرزا که استاد علی در رفقا کنج فرو رفته او را نشکسته باشد
بیوسف سه صد اطلاع دادم نهار آورده بودند خوردیم حضرات متفرق شدند ابن بنیاد بعد از نماز
برخاسته رفتم بمنزل خواستم بخوابم خلاصه بعد یک ساعتی خوابیده برخاستم کسی بفرستاد بودیم
کاغذ بنویسند بعد از دو بار پولی خوب بخواهم دادم خوش در تبت نماید که او خواسته بخورد

که یکیان چائی خوردیم باز خوابیدیم رفتیم منزل سهم السلطنه چائی آوردند سر انگلین چند نفری آخوند
آمدند چند نفر هم عارض که بنا تا بعد غروب آنجا بودیم برخواسته رفتیم با جلال حضرت
ملک مستهدی آنجا بودند تا بعد از مغرب آنجا بودیم مراجعت کردیم از خانه زیر بوسیدم سیم
فیلی در آنجا ... گفتند در زیر ... مراجعت کردیم منزل حاجی علی صراف ... دفتر
با ... گفتند تا ساعت ... از شب رفته کاغذ ... نوشتند ... خواندند
و بعد کاغذ حاجی شیر ... چهار ... هم جواب نوشتند روزنامه خودم را نوشته آقا سید جعفر
و ملا ... دیگر ... حاضر بودند شام خواستم آوردند خوردیم برخواسته رفتیم بگردش در بیرون
کوچه گردش کردیم ... خانه ابراهیم میرزا رسیدیم چند نفر دیدیم رفتند اندرون ما هم رفتیم
... میرزا ... شمشان بودند ... بازی ... ساعت ... رفته
شب برخواسته رفتیم منزل خودم بیدار بودم ساعت ... خوابیدم برخواسته
منهم خوابیدم

صبح روز ... شنبه ۲۳

برخواسته رفتیم بحمام
در زیر ... در حمام بودند منهم سر ... در حمام چائی آوردند خوردیم برآمدیم
بمنزل چند نفری بودند ... کردند خوابیدم رفتیم در ... خانه ... عارض
... نفر ... بودند ... تا ... گرفتار بودیم در ... جواب ابوالفتح ...
که از خانه خودشان ... آوردند چند نفری بودند ... خوردیم آنها رفتند ما خوابیدیم ... ساعت
برخواسته باز خواندند چائی خوردیم ... تا بعد از مغرب ... آنها رفتند سیف الملک که

محسن ...

محسن میرزا آقا سید جعفر بودند جای ... بردند گردش من عذر آوردیم که ...
برادر ... اندرون ما هم ... کردیم گردش ... کردند رفتند اندرون ما هم آمدیم
... منزل بعد از ساعت ... شام آوردند چند نفری بودند ... خوابیدم از خانه آقا
... خوردیم ... خلاصه ... کردیم گردش ... و
... رفته خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۴

برخواسته رفتیم
بحمام از حمام برآمده دیدم داروغه که گفت دکان ... دزد برده ... درب خانه ... نفر را
داروغه ... با حاجی ... حاضر کرده ... چند نفر ... بازار ... داروغه
بازه سلیمان خان را حاضر کرده استنطاق ... چیزی معلوم نشد ... سلیمان خان
... گرفته ... اگر ... پیدا ... عرضه
... آنها را مرخص ... رفتند ... کار ... آنها
... صورت ... خوردیم ... شد منهم خوابیدم ...
... شدم ... خوردیم جمعیت زیادی شد ...
... سید حسین ... آنها رفتند ابوالفتح ... ساعت
... از شب رفته آنها رفتند منهم برخواسته رفتیم منزل شام آوردند خوردیم بعد
از شام برخواسته رفتیم گردش ... از شب رفته

بمنزل رسیدیم میرزا قوام سپهدار بود ساعتی با او بسر کردیم او رفت منزلش
خوابید من هم خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۲۵

از خواب برخواستم رفتم حمام از حمام برآمده چائی خورده برخواستم رفتم منزل وزیر
ساعدی را آورده بودند چائی خوردیم چند قلیان کشیدیم برخواستم رفتم در بچه خانه نوشتجات
از روزنامه دادیم با کاغذ رعیت که در زمین میرود درباب ابراهیم میرزا بعضی کارها را از دفتر
تعارف [illegible] داده بود خوردیم آنها رفتند عصر خوابیدم برخواستم نماز خواندم چاپار طهران
که از قزوین و طهران کاغذ داشتم یک مسئله بحث داشته آنکه خوانده شد ناچار علماء
تعیین [illegible] فردا [illegible] ابوالفتح میرزا که بیاید سوار شویم منهم وعده دادیم قوام
الدوله [illegible] زحمت [illegible] منهم ناچار بملاحظه کسالت میرزا قوام رفتن را موقوف
کردیم حمام تعارف طبیب که [illegible] جمعی که بودند چای خوردند
یک نفر از سالار [illegible] چائی خوردند طبیب که دستورالعمل داد که فردا از عین
[illegible] همه رفتند منهم رفتم بیرون باغ از آنجا باصطبل رفتم سرکشی اسبهارا
کردم برگشتم بیرون عمارت ساعتی نشسته قلیان کشیدیم رفتم منزل ابوالفتح میرزا که نوشته بود
[illegible] حالا [illegible] برگشتم [illegible] رفتم شام [illegible] نوشتم در بقعه خواندیم [illegible] دعا

داده بود

آب [illegible]

دعا داده بود برای میرزا قوام بیا زود بیرون نشستند خوابیدند و ما بمنزل [illegible]
[illegible] مرتبه بیدار شده خوابیدم

صبح روز جمعه ۲۶

برخواستم کار میرزا بهاء الدین بود در اطاق بالا سید جعفر نشسته بودند چائی خوردیم
درست کردند رفتیم بیرون میرزا هاشم خان ابوالفتح میرزا میرزا جلوه حاجی ابراهیم میرزا
بعضی بازی میکردند یک دسته مطرب هم بود که رقاص [illegible] بسیار بد کار
خوب نبود بسیار [illegible] مقصد آنها [illegible] حاجی شیخ
میرزا چائی حاضر کردند خوردیم آنها بازی میکردند رقاص هم رقص میکرد تا وقت ناهار شد
ناهار آوردند [illegible] مجموعه [illegible] کباب خوردیم اطاق نشسته
[illegible] اطاق [illegible] صدا بلند شد گفتم کار عیب است
از قضا کار [illegible] بود الحمدلله اتفاقی [illegible] رحم کرد
[illegible] ساعتی نشسته [illegible] برخواستیم ساعتی خوابیدیم برخواستم [illegible]
بود [illegible] چائی خوردم نماز خواندیم یک ساعت به غروب مانده برخواستیم
سوار شده جمعی [illegible] ابوالفتح میرزا [illegible] حاجی [illegible] میرزا [illegible] رفتیم بکنار رودخانه
شهر رسیدیم [illegible] ابوالفتح میرزا [illegible] رفتند من و حاجی [illegible] از کنار رودخانه رفتیم

و قلیان کشیده جمعیت زیاد از زن و مرد بودند غروب در باغ شاه رسیده مغرب منزل

رسیدیم ایلچی انگلیس بعد از رحیم دار رفته حاضر شدند تا یک ساعت از شب رفته

بودند ناهار رفتند منهم نماز خوانده پاکت از میرزا اکبرخان با حکم صدر اعظم

رسید حاجی منشی فرستاده بود روزنامه جمعه نوشته سه ساعت از شب رفته شام

خوردم خوابیدم صبح روز شنبه ۲۱ برخاسته رفتم حمام

از حمام برآمده رفتم در کتابخانه علیرضا خان زیاد کتابها رفتند ناهار خوردم بعد از ناهار کار

کار سیف الملک شاهزاده معتمد جناب جمعی که به جای آورده بودند خوردم امروز حساب

نکرده کسل بودم تا ساعت چهار از شب رفته بودم برخاسته رفتم منزل شام از خورده

خوابیدم صبح روز یکشنبه ۲۲ برخاسته یک ساعت

که به جای آمد حصر شد برخاسته رفتم در کتابخانه تا ظهر ناهار آورده بودند خوردم مردم رفتند

من خوابیدم برخاسته حاجی معین التجار با برادرش که به مطالب جنوب را گفتند

رفتند نماز خوانده چای خوردم جمعی که به میرزا ابوالفضل خان از مأموریت

خود جنگلی میرزا ارزگان ده هزار و سه جنگل که مانده جات حضرت ملاذ را

فرستاده بودند بعض فرمایشات میرزا العماد و اهل بودند رفته و عمل حاجی شیر

لهدرفت

لهدرفت تا مسجد هاشمیان که ساعت چهار از شب رفته برخاستم رفتم منزل فرمان

آقا میرزا هاشمیان جمعه میرزا شطرنج را آورده شاهزاده با آقا میرزا هاشمیان چون بازی

کردند شام خوردم ناهار رفتند عصر به باریم جبر خوانده بودند آقا تا تلخ شده در رخش داده

بودم فابریک به جای خوابیدم و لیکن ما حوالی منزل هم هزار از هم او تا رفو تپید ارشد

صبح سه شنبه ۲۹ برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده منزل معین التجار که

بالا مجد ناهار خوردم قلیان کشیده رفتم در کتابخانه شیخ [illegible] شدم و ابراهیم میرزا که به میرزا

بزرگ خان در باغ جمعی که به تعلق سیفی کوچه و قصر که از طارم آورده بودند از برای

ما فرستاده بودند سیفی رأی سیف الملک جمعی رفتند در حضرت بودند کار مندجات از روی

شده دادم معلم فرستادم تعاقب ناهار آورده در برده بودند ناهار خوردم مردم هم رفتند

منهم خواستم بخوابم از صدای دلو خیار و عبید بیدار شدم خوابم نبرد برخاسته بیرون رفتم و

سکر چای خوردم بعض اشخاص که به تا غروب بودند نشستند ابوالفتح میرزا که

تا دو ساعت از شب رفته بودند با اتفاق برخاسته رفتم ایشان به منزل دیگر منهم رفتم منزل و زیر

نشسته بودم جلو دار بعضی اشخاص یک ساعت با او گفتگو کرده در عمارت دارالخلافه کردی او رفت

من تنها ماندم شام آورده بودند به دارک خورده به بدو جلو دوزانک خورش شام

خوردم برخاسته رفتم منزل خوابیدم از شب ناگاه رفته بود سرم هم درد میکرد

صبح روز سه‌شنبه غره شهر ذی‌الحجة الحرام برخواسته نماز خوانده چند نفر از تجار
آمدند چائی خوردیم رفتم منزل میرزا حسین خان سرتیپ قاصد هم از شیراز … آوردند
… بحمد الله بالاتفاق همه آمدیم در بیت خانه خواب چند نفری بودند چند … گذشته چند
نفر عارض آمدند بعضی را فرستادم حضرت آقای حاجی شیخ … نهار آوردند خوردیم چند نفر
… آمده بودند حبس … بخشیدیم که … رفتم منزل
… محسن میرزا آمده چائی حاضر کرده خوردیم نماز خوانده حاجی مشیر آمده چائی خوردیم
قلیان کشیده رفتم در بیت خانه در میان باغ گردش کردیم با اطاق رفته جمع آمدند تا … از شب
رفته بودیم در رختخواب … شام آوردند خوردیم خوابیدیم

صبح روز چهارشنبه ۲ برخواسته رفتم حمام از حمام بر آمده بعد از صرف چائی در بیت خانه
رفتم چند نفر … با چند نفر آمدند عارض شدند جواب شنیدند حکم کردم …
طهران را … رفتم به باغ مظفر الدوله … آثار چائی حاضر … ابو الفتح
میرزا آقا میرزا بهاء الدین … نهار آوردند خوردیم برخواسته با قوام خوابیدم ابوالفتح
میرزا آقا میرزا بهاء الدین … آمدند چائی حاضر شد برخواسته چائی خوردیم نماز خواندیم …
… بیدار شده آمدیم در بیت خانه درویش … … سیلغ
…

… آوردند چائی خوردیم جمع آمدند تا … از شب رفته بود برخواسته
با آقا میرزا … رفتم منزل … نفر … در … رفتند
… میرزا … گفتم … گفتند
… آوردند دادم … خانه خودشان با شام
خوردیم برخواسته رفتم … بازار گردش کردم از آنجا رفتم خانه حاجی مشیر …
… بیرون … که … باتفاق … آوردند …
خوردیم برخواسته رفتم منزل ساعت … خوابیدیم

صبح روز پنجشنبه ۳ برخواسته رفتم حمام در حمام بر آمده چائی خوردیم امروز … رفتم در بیت خانه جمعیت زیاد
آمدند رفتند نهار صرف شد بعد برخواسته رفتم منزل … خوابیده برخواسته چائی خوردیم
نماز خوانده رفتم در بیت خانه تا … ساعت … از شب رفته بودیم با آقا میرزا … آقا میرزا
… رفتم منزل … شام خوردیم …

صبح روز جمعه ۴ برخواسته رفتم حمام … حمام … آمدند … آمدیم در منزل چائی خوردیم
… برخواسته رفتم باغ میرزا … در … چند
نفر … بعد … میرزا … آقا میرزا … حاجی مشیر آمدند …
… میرزا آمدند چائی خوردند … در میان …

ناهار حاضر کردند خوردم رفتم بیرون کلاه فرنگی آنها بازی کردند من بقدر ربع ساعتی خوابیده
برخاسته بستنی آوردند چای حاضر بود خوردم کباب هوا در کردند قدری کباب هم خوردم حضرت [illegible]
من برخاسته رفتم خانه وضو گرفته رفتم در بیرونی خانه بودم بعضی بالکنه بابا جداداد از
الله بود حالا حق بسم الله بود گفتند بعضی مقصر اولاد است ولی من [illegible] تا ساعت [illegible] شب
رفته در بیرونی خانه بودم بعضی فرمایشات دستور العمل نوشته بودند احکام داده برخاسته رفتم
منزل محسن میرزا بچه ها آمده بودند آنها مشغول بازی شطرنج شدند دادم فقط جمعه را شکسته اند
آقا نتوانستم خیالم پریشان شد برخاسته رفتم با صحبت حضرت والا مشغول [illegible] الکرفته جواب زیاد
بود اوقات در حبس [illegible] بود برادر دم [illegible] خانه ولی [illegible] فرستادم تعاقبش سبزه آمده
شام آوردند نخوردم من خوابیدم

صبح یکشنبه ۵ [illegible]

برخاسته خبر
رسید فرستادن نظام السلطنه مرحوم شد رفتم در بیرون خانه بابا جداداد را با بعضی
اسباب ها فرستادم برخاسته [illegible] دیگر تشریف آوردن مجتهد شیرازی گفتم دکان ها را
ببندند نواب محسن میرزا میرزا ابوالفضل ابوالحسن قاضی [illegible] را از جلو
چند نفر آمدند عارض شدند جواب آنها را دادم ناهار آوردند خوردم من رفتم منزل ساعتی
خوابیده برخاسته نماز خواندم چای خوردم گیلاس آورده بودند خوردم بعد دو میرزا
آمد چای خوردم برخاسته رفتم در بیرونی خانه نشستم محسن میرزا میرزا ابوالفضل [illegible] بعد از
مراجعت

مراجعت کرده وزیر آمد از زبان مجتهد ده کلمه فرمایش یک مجموعه شیرینی چادر کرده بودند جا به
فرستادم رفتند وزیر تا ساعت دو از شب رفته بودند برخاسته رفتم نماز خوانده شام آوردند
خوردم خوابیدم امشب قدری کسالت بود هوا گرم بود دو مرتبه بیدار شدم

صبح روز دوشنبه ۶ [illegible]

برخاسته رفتم حمام صابون زدم بیرون آمده چای خوردم
امام الشریعه و جمعی عارضین آمدند برخاسته رفتم در بیرونی خانه فرستادم متعاقب وزیر و سیف الملک
تشریف بیاورند برویم خدمت مجتهد چند نفر عارض آمدند اهالی خلوت که آمدند [illegible]
سفارش نامه چند نفر از علما که از [illegible] گرفته اند سوال و جواب در این خصوص
امیر نظام وزیر رفته ناهار آوردند خوردم آنها رفتند منهم برخاسته رفتم منزل رئیس [illegible]
بعد محسن میرزا آمدند قدری با [illegible] بازی کردند چای خوردند منهم نماز خواندم آنها رفتند منهم
برخاسته رفتم در بیرونی خانه جمعی از عارضین آمدند تا ساعت [illegible] از شب رفته بودم برخاسته رفتم
منزل میرزا [illegible] شام از منزل آوردند خوردم برخاسته رفتم سرکشی محبس [illegible]
بمنزل رفته خوابیدم

صبح روز سه شنبه [illegible]

برخاسته بعد از صرف
چای رفتم در بیرونی خانه بودم تا میرزا [illegible] آمدند ناهار را آوردند از خانه رئیس [illegible] آورده بودند
خوردم آنها رفتند منهم برخاسته رفتم منزل ساعتی خوابیده برخاسته چای خوردم نماز خواندم

رفتم درب خانه تا الی دو ساعت از شب رفته برخاسته رفتم بمنزل امیر بچه بودم شام

آوردند خوردیم رفتم منزل خوابیدم

صبح روز سه شنبه ۸ برخاسته

بعد از صرف چای رفتم درب خانه بودم نهار بعلاوه عارضین آمدند متفرقه بعرایض آنها

رسیدگی شد نهار را آوردند صرف شد همه متفرق شدند رفتند رفتم منزل خوابیده

برخاستم قدری کسل بودم کوکب خزینه آوردند با میرزا قوام خوردم چای صرف شد رفتم

درب خانه بودم تا الی یک دو ساعت از شب رفته رفتم تلگرافخانه آمدند باتفاق رفتم منزل

امیر بچه زین العابدین خان شام بودند قدری تخته بازی کرده بمفت بعد شطرنج بازی گذاشته

من انکار کردم ناچار با اصرار زیاد داخل کردند شطرنجبازان کور چنین کردند تا ساعت

پنج از شب رفته بازی کردم شام آوردند خوردیم باز اصرار کردند باز بازی کردم من طفره رفتم

برخاسته رفتم منزل نفر رعیت زین العابدین خان را داروغه گرفته حبس کرده بودند من

فرستادم آوردند آخر شب داد زدند بسر [illegible] بردند تا نهار رفتند من هم خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۹ برخاسته بعد از صرف چای رفتم درب خانه جمعی

[illegible] قدری جنس بودند امیر بچه دو [illegible] آمدند با حاجی بشیر باتفاق برخاسته رفتیم باز درب

خانه یوسف [illegible] چای آوردند خوردیم چند قلیان کشیده برخاسته رفتیم درب خانه

نهار آوردند صرف شد امیر بچه رفت بنده هم [illegible] برخاسته [illegible] بخانه خود [illegible]

بنده هم

بنده هم رفتم بمنزل نیم ساعت خوابیده برخاسته لباس خود را عوض کرده چای خوردیم

[illegible] در اینجا بعقبات [illegible] شب تشنه بود [illegible] رفت [illegible] رفتم درب خانه

کاغذهای طهران را از این جلوت [illegible] نظام [illegible] مسعود [illegible] نوشته داد

بردند [illegible] خانه از اراده سواری رسیده با کتابهای طهران را دادم بردند جمعیت زیاد آمده

بمنزل [illegible] رسیده [illegible] تا ۲۱ یک ساعت و نیم از شب رفته رفتیم تلگرافخانه حاجی [illegible]

[illegible] سلطنه [illegible] آوردند [illegible]

دیگر [illegible] شیخ [illegible] دادم [illegible] محسن [illegible]

[illegible] دادم حاجی [illegible] سادات [illegible] در منزل [illegible]

[illegible] رفتند منهم باز خوانده برخاسته بردم امیر بچه در میان باغ بودند باتفاق محسن [illegible]

منزل امیر بچه محسن [illegible] کشیدند رفتند [illegible] روزنامه خود را نوشته بودم نوشتم

شام آوردند خوردم امروز [illegible] خان [illegible] روز [illegible] سه روز است [illegible]

[illegible] ضایع شده بود خورش کم [illegible] آنچه [illegible] شام [illegible]

[illegible] ساعت چهار از شب رفته بود برخاستم بمنزل رفته خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۱۰ برخاسته رفتم حمام از حمام برآمده [illegible] چای خورده [illegible]

برای سعد و رسیمند فرسلام لکدم درب خانه اطاق بزرگ روبرو را انبار که بماند در سر بت حاضر نبوند
بعد جولو خورد جمعیت لکه ویف ممکلد ایرج وزیر ممکلد زنگان و از آنجا رلکه نه تو تجها ترتیب
چای خوردند رفتند نهار آوردند بساط پلو با شکار کوهی خورسیکجه نخوبه نهار صرف شد ایر
ج وزیر هم رفتند بنده ساعتی خوابیده سیف الملک معزز میرزا آلخوابید بند برخواسته چای حاضر بود
کوجه کاهو کیلاس آوردند خوردم چای صرف شد نماز خوانده بعد بعضی اشخاص متفرق دامیر شیخ
الاسلام نایب الصدر از تکار آمدند چای خوردند رفتند بنده نماز خوانده رفتم منزل میرزا ج
وزیر آنجا بود با ما نشستیم تا آنکه شام آوردند خوردم برخواسته بمنزل آمده خوابیدیم
صبح روز جمعه ۱۳ برخواسته رفتم حمام برآمده چای خورده رفتم درب خانه نخوام جمع لکه
مظفر السلطنه لکه [illegible] رفتند جناب قاضی نبوه بشعاق سیف الملک فرسلام لکه نه نهار
آمده نهار خوردند بعد از نهار خوردم رفتند با ما برخواسته رفتم خانه شاهزاده معلم با معزز ممکلد
نخوابه سر آنکه خیار آوردند خوردند بعد سوار شده رفتم باغ حاج صراف باشی چای حاضر بود کاهو
کوجه خوردیم ساعتی در آنجا بودیم سوار شده رفتیم بیابان باغها گردش کردیم نزدیک بغروب لکدم منزل
لباس را عوض کردم رفتم با مطبخ [illegible] وقت البها و عمله لکو در آنجا گردش کرده و دستور العمل دادم رفتم
میر نجی
منزل [illegible] العامری خان ابوالحسن خان آمده بوده ساعتی بعد رفتند شام آوردند کمی خورده بود
خولوم برخواسته لکدم منزل خوابیدم صبح روز شنبه ۱۴ برخواسته رفتم حمام از حمام
برائنه

برآمده ممکلد عبد الخالق لکوه نظام السلطنه لکه کاغذ و تکه دستمال ساعت قاب نقره
نظام السلطنه را به من داده بود دلو برفتند من هم برخواسته رفتم درب خانه
کاغذها را خوانده فوقه جمع آمده بودند علافی فرسلام رفت میرزا لکه با اتفاق برخواسته رفتم
خانه میرزا ابوالقاسم خان ابراهیم ممکلد ابوالفتح ممکلد وزیر نخوبه چای خوردم نهار برای آنها
نهار آوردند حاجی شیر لکه نه نهار خوردم نماز بازرا گذارده تا وقت عصر کاهو آوردند
خوردیم چای خوردیم بیرون رفتیم باختیم [illegible] متفرق شدند با ما لکدیم منزل حاج شیر لکه نه چند
نفر عارض لکه نماز خوانده ابن الشریعه آمده [illegible] شخص حسیر را کرد [illegible] هم آوردند
داد نزاد را مرخص کردم برخواسته رفتم طویله [illegible] مراجعت کرده آمدم منزل
نماز مغرب و عشا را خوانده میرزا ابوالفضل خان ابوالحسن خان آمده آنها رفتند شاهزاده
معلم آمده چند دست شطرنج بازی کردیم شام خوردیم بعد رفتند امشب قبلا هوا گرم بود در
اطاق در ما گرده خوابیدیم
صبح روز یکشنبه ۱۵
برخواسته رفتم بحمام از حمام برآمده چای خورده رفتم درب خانه تا نزدیک ظهر بود نهار خوردم
رفتند از آنجا [illegible] لکه نه لکه خانه طلب علاف [illegible] حسین ادای [illegible] باقر کار خانه
کردند ساعتی خوابیده برخواسته چای خوردم نماز خوانده رفتم درب خانه جمع لکه نه بعرایض

عرض رسیده که گفتم تا ساعت یکم از شب رفته بودیم برخواسته رفتم منزل میرپنج ابو
الفتح محمد زین العابدین خان آنجا بودند رفتند شام آوردند خوردیم برخواسته رفتم منزل
خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۴

برخواسته بحمام رفته برآمدم میرپنج
آنجا بود چای خوردیم رفتم درب خانه جمعی بودند سهام السلطنه که [illegible] بودند چای آوردند
خوردند بعد تعارف آوردند دادم [illegible] میرپنج بعد آقا سیف الملک جناب میرپنج
شاهزاده معلم وزیر [illegible] سوار شده رفتیم بیرون شهر باغ شیخ الاسلام چای شربت
حاضر بود خوردیم بعد نهار آوردند جمعیت زیاد بودند [illegible] بزرگ خان میرزا [illegible]
رضا خان [illegible] نهار خوب [illegible] نهار خوردیم [illegible]
بلکه تا غروب ساعتی خوابیده چای شربت حاضر بود خوردند اسب [illegible] سیف الملک
آوردند با جناب شاهزاده معلم و شیخ الاسلام رفتند بجماعت بعد [illegible] حضرات
مشغول شدند ببازی کردن کاهو [illegible] آوردند [illegible] خوردیم چند نفری رفتند بعضی بودند
نزدیک غروب میرپنج و وزیر [illegible] رفتند تا یک ساعت از شب رفته بودیم بعد
با [illegible] سوار شده رفتیم منزل [illegible] رفتم درب خانه [illegible] نماز خوانده روزنامه
نامه [illegible] نوشته [illegible] چای [illegible] با تعارف [illegible] بودند
خوردیم [illegible] امشب [illegible] خوابیدیم

صبح روز سه شنبه ۱۵

برخواسته

برخواسته رفتم حمام سر کیسه کرده برآمدم چند نفری آمده بودند رفتیم درب خانه وزیر ابو الفتح میرزا
امیر [illegible] آمده بودند بعضی بودند بعضی رفتند تا وقت نهار نهار آوردند خوردیم مردم متفرق شدند
من برخواسته رفتم منزل ساعتی خوابیده برخواسته چای خوردم نماز خوانده رفتم سر [illegible]
[illegible] از آنجا رفتیم منزل میرپنج جناب آقا سید حسن چند نفری [illegible] آمده بودند تا ساعت
دو از شب رفته متفرق شدند آنها رفتند شام آوردند [illegible] چای [illegible] خوردم
برخواسته رفتیم بیابان عمارت گردش کردیم بمجلس خانه‌ها رفتیم گردش کرده از آنجا بمنزل رفته خوابیدم

صبح روز [illegible]

برخواسته رفتم حمام از حمام برآمده چای خوردم رفتم درب خانه
جمعی بودند [illegible] جواب کردند برخواسته [illegible] دستور العمل [illegible]
[illegible] اسب [illegible] از آنجا باتفاق میرپنج رفتیم منزل سهام السلطنه وزیر ابو الفتح
[illegible] چند نفر [illegible] چای خوردیم چند نفری [illegible] عرض کردند رفتند تا وقت
نهار رفتیم [illegible] دیگر نهار [illegible] خوردیم رفتیم [illegible]
[illegible] برخواسته هر کس بمنزل خود رفت [illegible] رفتیم بمنزل [illegible] خوابیدم [illegible]
از [illegible] رفت [illegible] برخواسته [illegible] چای خوردم رفتم

رفتم درب خانه جمعیت زیادی بود سلام میرزا بزرگ خان آمده بود میان باغ برخاسته رفتم
قلیان کشیده لنگ آورده بودند ناهار را که خوردند با اتفاق رفتم به منزل ایرج میرزا بزرگ خان
تا ساعت ۵ آنجا بود بعد رفتند من تنها ماندم شام آوردند خوردم برخاسته رفتم منزل
خوابیدم امشب آخر شب بیدار شد

صبح روز پنجشنبه ۱۷ برخاسته نماز

خوانده چای خوردم رفتم درب خانه بودم جمعی آمده بودند برخاسته رفتم ... در آنجا بودم ...
از منزل ناهار آوردند بعد ... سیف الملک ... تشریف آوردند ناهار را در آنجا ...
... بعد تشریف بردند من ... میرزا ... رسید ... میرزا ... آوردند
ساعتی خوابیده برخاستم نماز خوانده چای خوردم رفتم درب خانه نشسته جناب دستور
العلماء ... زیادی از حضرت والا رسید ... تا اول غروب بودم
برخاسته رفتم با صحبت ... علی محمد میرزا ... اسباب ... دیگر
رفتم ابوالفتح میرزا ... در منزل ... ابوالفتح میرزا شام
رفت منهم یک ساعت بیدار بودم ... را آوردم خوابیدم

صبح روز جمعه ۱۸ روز عید غدیر بود برخاسته رفتم حمام از حمام
برآمده لباس درب خانه ... داشتم ... محمد میرزا ... شربت ... حاضر بود
جمع آمده بودند ... سالار ... گرفته رفته
... میزدند

رفتند میرزا بزرگ خان ابوالفتح میرزا سرتیپ ... چند نفر دیگر ... ناهار آوردیم
کباب ... خوب ... خوردند رفتند من خوابیدم ساعتی برخاسته عصر ...
جلودار ... چند نفر دیگر آمده ... دستخط آوردند از ... حضرات ...
زیاد ... برایشان ... بعضی ... دادم چند خوردیم آنها را الحمد ...
... آمده ... که ... نفر ... بخشیدند برخاسته رفتم
محبس خانه ... نفر را دادم ... رفتم منزل ... سلطان ... اسباب
... اسباب ... را ... خوردم چند نفر آمده بودند
از آنجا برخاسته رفتم اطاق ... جمعی آمده بودند ... شربت حاضر ... خوردند
... خوانها ... آمده ... خوانده ... بسیار ... خواندند ...
با ... رفتند ابوالفتح میرزا ... نماز خواندند ... رفت سیف الملک
رفت ... یک ... خواب ... محمد میرزا شام آوردند خوردم
... رفتند منهم ... رفتم رختخواب ... آنجا
خوابیدند بود ... صبح روز شنبه ۱۹ ...

برخواستم نماز خواندم سوار شدم که آنکه نفر است را خبر کنم جمع کردم همه مجلس خانه
سه نفر را از آنجا آوردم دو نفر از اینجا فتح الله خان محمد حسین خان از انبار
عبدالله و ابوالفتح و … نبی خان ابوالفتح هر پنج نفر را با بو سوار کنم زنجیر
در گردن با لهاشان بسته ده دوازده پیاله فرستادم که از شهر خارج نمایند سر گردند
هفت هشت نفر اسم از بهار تا به حضرت ظل الله فرستادم بر نشانان سیرچه کردند از درِ
ناهار خوردم خانه الهی رفتم جائی آوردند نخود قلیان کشیدیم در آن گوشه نشستیم ناهار
خوابیدن خوابیدم خبر دادند سیف الملک شاهزاده ها میرزاها جمع کرده جائی حاضر بود
عرض کردند جواب شنیدند کاغذ مختصری بار نوشته فرستادم علیه دیوار را خراب همه کردند
کرده اند … جا نانیست … شیخ حسین که سیف الملک جناب
آمدند ناهار خوردند برگشتند مهم برخواستم رفتم منزل ساعتی خوابیدم برخواستم
نماز خواندم جائی خوردم رفتم … نفر … از آنجا آمدم در خانه
هوا بارانی گرم بود جائی خوردم جمعی کرده جائی خوردند تا سیف الملک که تا میرزا
هاشم آمد که برخواستم رفتم … سیف الملک اصرار کرد سوار شدیم سوار شدیم
رفتم بیرون شهر کاغذ از سردار رسید عوض نوشتم وارد شهر شدیم با سیف الملک

رفتم مجلس خانه

رفتم مجلس خانه تا ساعت چهار از شب رفته در خانه بودیم دستور العمل دادم رفتم منزل ابوالفتح میرزا
زین العابدین خان بود صحبت کردیم شام آوردند خوردم ناهار رفتند من خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۲

برخواستم رفتم حمام از حمام برآمده چای خوردم رفتم
در خانه جمع کرده زر که آمده حساب را کرده … دادم تا میرزا هاشم
ناهار آوردند خوردم برخواستم با آقا میرزا هاشم و شاهزاده معلم رفتم منزل خواب نکرده
قدری از … برخواستم نماز خواندم جائی خوردیم آمدم در خانه چاپار آمده …
آورد جمعی کرده سوال و جواب … محمد تقی خان … پیشخدمت با یک دو نفر در باب … سیف الملک
طرف … سوال و جواب که تا غروب … برخواستند رفتند ما هم برخواستم رفتیم با جعفر
پنج ساعت در آنجا بودیم دستور العمل نوشته … تا سیف الملک را … محمد …
رفته از آنجا رفتم … قلیان کشیده رفتم منزل … نماز خواندم …
… کرده … که … با یک … از … با یک که …
… شام آوردند خوردم در ساعت سه از شب رفته …
از حضرت ظل الله … تلگراف … امروز خواب نکرده بودم
خوابیدم … باران گرمی

صبح روز دوشنبه ۳

برخواستم … رفتم با … سیف الملک جناب شاهزاده …

خوردم برگشته آمدیم در دارالخلافه نشسته ناهار آوردند خوردم برخاسته رفتم منزل
خوابیدم دو ساعت برخاسته چای خوردم عمارت خوابگاه رفتم تلگرافخانه گفتند
فرمانفرما خواهد آمد یک [illegible] بستند علاءالملک را خبر کرده ما ناهار را درست کردند بردم
شاهزاده هم رفت تا آنکه اسباب فراهم نیامد من رودم در آن بین حاجی [illegible]
وارد شده نوشتجات از ارزروم آوردند [illegible] خان فرمانفرما توقف شد منهم برخاسته
رفتم در بیرونی چای و قلیان خوردم برخاسته رفتم طویله لب باغ حلقه تا مغرب آنجا بودم
رفتم منزل کاغذهای ارزروم را نوشته با پستچی دادم بعد شام حاضر است آوردند
خوردم خوابیدم

صبح روز شنبه ۲۰ [illegible]

صبح زود برخاسته رفتم در عمارت کلاه فرنگی گفتم ناهار درست کردند ناهار آوردند شب [illegible]
[illegible] ابراهیم میرزا با [illegible] آمده بودند [illegible] ساعت از روز گذشته بود
[illegible] دارد [illegible] با ابوالفتح میرزا [illegible] منهم رفتم تا [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] چای خوردند در آن بین مظفرالدوله نظم السلطنه سید ابوجعفر [illegible]
چای خوردند ابراهیم میرزا رفتند ناهار آوردند کباب جوجه چای [illegible]
[illegible] خوب [illegible] مهمان ما خوردند [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] بودند حضرات رفتند [illegible] نصرة الدوله رفتند
[illegible] ابوالفتح میرزا [illegible] ساعت [illegible] صبح [illegible]
[illegible] خوردند [illegible] ساعتی [illegible]
[illegible] خوابیدم [illegible] نماز خوانده چایی [illegible] مظفر الدوله
[illegible] مظفرالدوله [illegible] عصرانه [illegible]
[illegible] رفتند [illegible] منزل
[illegible] نماز خوانده [illegible]
[illegible] عصر [illegible] منزل
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]

صبح روز چهارشنبه ۲۳

[illegible] خوابیدم [illegible] شام [illegible]
[illegible] رفتم حمام [illegible] چای [illegible] ساعتی [illegible]
رفتم در [illegible] خانه جمعی [illegible] آمده بودند [illegible] یک [illegible]
[illegible] نماز خوانده چای [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] ابوالفتح میرزا [illegible] منزل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خوانده [illegible]
رفتم منزل [illegible] روزنامه [illegible]

چهارم از شب رفته خوابیدم صبح پنجشنبه ۴ م برخاسته نماز خوانده چائی
خورده آمدم درب خانه راه [illegible] از علی حضرت و [illegible] شنبه [illegible] مشغول
بودم خبر آوردند [illegible] نان با شاهی [illegible] رسیدند فرستادم [illegible] نفر از [illegible] ها [illegible]
شهری [illegible] آخر آمده توسط [illegible] جمعی بودند بعضی رفتند بعضی بودند [illegible] آمدند صرف شد همانجا
درس [illegible] برخاسته چائی حاضر بود کاهو هم بود خوردیم جمعی آمدند بجای رفتیم حمام [illegible]
دیده خوابیدم [illegible] عصر [illegible] علاء [illegible] رفته بجهت عمارت [illegible] بعد از مغرب رفتم منزل نماز
خوانده کتاب روزنامه را مقابله کردم ساعت از شب گذشته [illegible] خوابیدم
صبح جمعه ۵ م برخاسته رفتم حمام [illegible] از حمام که آمدم [illegible]
[illegible] خوردم [illegible] خواستم بخوابم دیدم [illegible] شده است برخاسته
رفتم درب خانه چند نفری آمدند [illegible] آمدند بسیار [illegible] خواستم بخوابم
نبرد [illegible] فرستادم [illegible] ماست [illegible] خیار هم
شد [illegible] ریخته [illegible] آمدند [illegible] حضرات رفتند من هم خوابیدم
از خواب برخاسته [illegible] علی اکبر خان [illegible] چند نفر [illegible] دادند
[illegible] سؤال جواب [illegible] دلو [illegible]
نان را [illegible] بد بد [illegible] کردن [illegible]
گفته آمدند [illegible] تا مغرب بودند برخاستم آنها رفتند من هم رفتم منزل
نماز خوانده کتاب روزنامه خود را مقابله کردم [illegible] آمد ضعیفه
آورد که این مطلب [illegible] علی اکبر خان توسط [illegible] فردا [illegible]

فردا

روضه خان [illegible] آمده بود توسط [illegible] قمی که رفتند شام خورده [illegible] آوردند صرف شد ساعت
چهار بود رفته خوابیدم صبح دوشنبه ۶ م برخاسته رفتم درب خانه علاء [illegible] کار
کرده [illegible] میرزا [illegible] از درب [illegible] رسیده برخاسته رفتم خانه
حاجی میرزا [illegible] بعد رفته بودند [illegible] سلطنه شیخ الاسلام و حاجی میرزا
ابوالفتح میرزا میرزا بزرگ خان [illegible] بودند [illegible] خوردم [illegible]
کشیده [illegible] خواندند [illegible] دست [illegible]
بعد [illegible] کشیدند برخاستیم با ابوالفتح میرزا میرزا بزرگ خان [illegible] رفتند
[illegible] عمارت [illegible] باغ رسیدیم حضرت [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آوردند [illegible]
فرستادم شربت [illegible] ابوالقاسم میرزا آمدند نهاری خوردند
آنها رفتند [illegible] تشریف بردند اندرون [illegible] رفتیم [illegible] باغ عمارت [illegible]
بخوابم [illegible] حاضر کردند چائی [illegible] برخاسته [illegible] گفتم در آن راه
باغ فرش انداخته [illegible] جمعی آمدند [illegible] حاضر بود فرستادم [illegible] خوردم
[illegible] اندرون بیرون تشریف آوردند [illegible] نشستند [illegible] آمدند چائی
[illegible] کردند خوردند تا [illegible] رفته تشریف [illegible] برخاسته رفتم در خانه
مجلس [illegible] فردا [illegible] در عمارت
[illegible] رفتم منزل [illegible] خوابیدم
[illegible] صرف شد رفتم [illegible] خیاط [illegible] خوابیدم

[illegible]

صبح یوم یکشنبه ۲۰ قبل از آفتاب برخاسته رفتم درب خانه سماور آوردند فرشی در ایوان انداختند خفته
رفتم سر طویله عکاسخانه و ... رفتم باغ راهم ... کار کردیم شرفیابی جمعی آمدند جائی خودم
رفتم سر حمام عریضه بعضی حضور داده عریضه نوشته جواب شنیدم آمدم دیدم جمعی بودند آنها را از ... جمعیت
جمعیت متفرقه را از ... ناهار ... آمدند ... نشستند مجلس ... بودند ... آمدم بعضی
بعضی فقره رسیده که گفتم تا حضار رفته بودند برخاسته رفتم خدمت ... خوشان جمعی بودند عرض نشسته
رفتند سر بنا ... کار نقاشی بنا حضار رفته بودند دستور ... دادم ... هم رفته طاقی را باز کنند اسباب
کالسکه ... بود ... ماه رمضان بود رفتم ... سیف الملک ابوالفتح میرزا ... پیشخدمت باشی ... معتمد
بودند قدری ... خیلی ... خوب بود ... صرف کردم قدری
حضرت ... خوابیدند ... برخاسته رفتم منزل ... برخاسته ... خودم
... قدری خوابیدم قدری ... پیشخدمت باشی ... کرده ... سیف ... آمدند
رفتم سر در ... خواب ... رفتند جائی خودم ... برخاسته رفتند ...
... رفتم ... باغ جمعیت ... از ... نشسته ... کردیم ... در
... رفتم ... باغ ... حاجی ... سیف ...
جمعی آمدند جائی خودم ... رفته بودند ... عمارت ...
... برخاسته ... میرزا ... جمعی رفتم آن ... ختنه بالا
در سوال جواب بودیم ... بابا خان بردند ... حضرت ... ایشان
سؤال جواب شنیدم ... حکیم ... خیابان برخاسته
رفتیم خدمت ... السلطنه ... چند نفر دیگر بودند ... ساعت از شب رفته بود ... رفتند

که بچه از طهران آمده بود جواب این را به کاغذی من نوشته بود قبض فرستاده آمد ...
... مطلب هم بود ... جواب شنیده نماز خوانده برخاستند تشریف بردند سمت اندرون
قرار در روضه خوانی ... که در میان باغ مجلس ... روضه خوانی ... قدری دم ... شد
ایستادند ... پیشخدمت باشی صحبت کردند رفتند اندرون من هم ... میرزا ... منزل ... رفت
سمت خانه من ... در منزل کاغذی ابراهیم میرزا نوشته بود ... شب ...
حضرت شما بابا جان ... آمدن شام گفتم آوردند چند لقمه ... در آن بین آدم
میرزا ... خان آمد ... کرد ... بابا ... تحقیق ... مطلع
ساعت چهار از شب رفته بود ... رسید ... بود
صبح یوم دوشنبه ۲۱ ... برخاسته
رفتم ... سر بنا ... عمارت ... کلاه فرنگی ... رفتند ... خوشان
آمدند جمعیت ... میرزا ... چند نفر ... آمدند جائی خودم صحبت کردند
چند ... رفتند ... برخاستند رفتند ... سیف الملک ... آمدند
... شدند ... متفرق شده رفتم منزل ... برخاسته جائی خودم ...
خوانده رفتم درب خانه ... خواب ... بودند ... نشسته ... رفتند
... کلاه فرنگی ... جمعیت آمده بودند ... رفته ... رفتند ... بالا
... پیشخدمت باشی کاغذی نوشتند صحبت کردند برخاستند رفتند اندرون ... رفتم منزل
شام ... صرف ... محسن میرزا ... قدری شطرنج بازی ... شام ... رفتند
... خوابیدم صبح یوم سه‌شنبه سلخ برخاسته رفتم حمام از حمام ... جائی خودم رفتم
خانه ... من ... شما ... میرزا محمد خان ... جمعی آمدند

عارضین آمدند [illegible] طلب شد [illegible] آمدند [illegible] تا شب نهار بخوریم [illegible] برخاسته رفتم

نهار خوردیم [illegible] متفرق شدند حضرت والد [illegible] خوابیدند [illegible] برخاسته جائی خوردیم [illegible]

رفتم در [illegible] خانه وقت عصر [illegible] رفتند [illegible] فرش [illegible] آمدند بودند [illegible]

رفته [illegible] متفرق شدند تشریف بردند [illegible] میرزا محمد خان [illegible] بودند [illegible] رفته نهار [illegible]

[illegible] میرزا ابوالفضل با [illegible] میرزا [illegible] شام [illegible] صرف شد [illegible]

آمده بودند حضرت والد [illegible] رفتند [illegible] خوابیدم [illegible] برخاسته [illegible] منزل [illegible]

صبح یوم چهارشنبه غرهٔ شهر محرم الحرام [illegible] هزار و سیصد [illegible] از هجرت النبویه [illegible]

سنه ۱۳۱۲ [illegible] برخاسته رفتم حمام [illegible] آمدم [illegible]

[illegible] آب [illegible] خوابیدم [illegible] برخاسته رفتم

در [illegible] خانه [illegible] آمدند [illegible] رفتند [illegible] صرف [illegible] خوابیدم [illegible]

رفتم منزل [illegible] برخاسته [illegible] رفتم در [illegible] خانه حضرت والد [illegible]

[illegible] رفتند [illegible] نشستیم [illegible]

برخاسته رفتم [illegible] باغ [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] سلطنه که دختر [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] حضرت [illegible] رفتند [illegible]

[illegible] شام [illegible] صرف شد [illegible] بابا خان [illegible]

[illegible] شده [illegible] برخاسته

رفتم [illegible] خانه [illegible] رفتم منزل خوابیدم **صبح یوم پنجشنبه** ۲ برخاسته [illegible]

[illegible] خان آمد [illegible] صرف [illegible] برخاسته رفتم در [illegible] خانه [illegible] اطاق [illegible]

[illegible] ۲۷۵

[illegible] آمدند عارض بودند حضرت والد [illegible] خان [illegible]

[illegible] آمدند [illegible] گرفته [illegible] زده بودند [illegible] کردند [illegible]

[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] خان جمعی بودند [illegible] کباب [illegible]

[illegible] شد [illegible] نشسته برخاسته [illegible] خوابیدند [illegible] رفتم منزل خوابیدم

برخاسته جائی خوردم [illegible] حاجی [illegible] چند نفر [illegible] کردند حضرت والد [illegible]

[illegible] خلوت [illegible] جائی خوردم [illegible] شدم [illegible]

[illegible] عرض کردند [illegible] سلطان [illegible] رفتم میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible] خانه [illegible] باغات [illegible] گفتند [illegible] پیاده شدند [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بابا خان [illegible]

[illegible] رفتم [illegible] رفتم [illegible] سیف الملک [illegible] رفتند

[illegible] میرزا محمد خان بابا خان آمدند [illegible] بیرون آمدند

[illegible] گفتند [illegible] طهران [illegible] خوانده رفتند

[illegible] شدم [illegible] منزل [illegible] بودند [illegible]

[illegible] جبه [illegible] جبه [illegible]

[illegible] فردا [illegible] در خانه [illegible] نامه [illegible]

[illegible] رفته بود آمدند شام [illegible] صرف کردم [illegible] شام [illegible] روزنامه [illegible]

برخاسته [illegible] **صبح یوم جمعه** ۳ برخاسته رفتم حمام [illegible] آمدم حمام [illegible]

[illegible] خوردم [illegible] آمد چند نفر [illegible] آمدند جائی خوردند [illegible]

الخ

[illegible]

درب خانه نیم ساعت بقاعله سه دور تشریف آوردند بعد از بعضی عموم رسیدند در خلوت کرم حاجی [illegible]
رسیده که نمودند آنها رفتیم صرف شد باز نشستند بحساب بی قدری دراز کشیده ربع ساعتی خوابیدند
برخواستیم رفتیم منزل درشکه هم خوابیدم که برخاسته نماز خوانده چای خوردیم رفتیم درب خانه حضرت
ولیعهد دراز کشیده بودند میرزا بزرگ خان امین حکیم باشی آمد برخواستند نماز خوانده رفتند بمیان باغ
دستور العمل روضه خوانی دادند یک بنا را تپت کردند رفتند صحبت سکو را فرش کردند
بیا در خواستند چای حاضر کردند چای خوردیم عکس میرزا محمد [illegible] دیگر آمدند الی مغرب نشستند برخواستند
بمیان عمارت خواستیم بردیم نشسته بودند نوبت [illegible] محمد [illegible] فرش را گرفته فرستادم رفت خانه
نشستیم صحبت خرابات روضه خوانی قدری شام چای قلیان کشیدند [illegible] بودند درب عقب [illegible]
رفتند اندرون ما هم تفرق شدیم رفتیم منزل عیادت ما جمعی آمدند صحبت نمودند شام [illegible]
خوردیم [illegible] خوابیدیم که خدا ی [illegible] ورستم جمعی آمدند چو هم آمدند [illegible] رو [illegible]
خوابیدیم که خوابیدیم که صبح رستم برخاسته خوابیدیم صبح دوشنبه ۳ برخاسته نماز خوانده چای خوردم
رفتم درب خانه در طاقی نشسته بودند [illegible] نقش فاطمی نفوس بستند چوب زنجیری چوب زدند
بعد ما حضار آمدند عرض کردند بعد از آنها رسیده که کردند [illegible] فرستاده شد حضرت ولیعهد
خوابیدند من برخاسته رفتیم منزل آخوند تنم بحمام خواهم رفت بر خاسته وضو گرفته نمازی خوانده
چای خوردیم فارغ شدیم [illegible] [illegible] عیادت [illegible] [illegible] آمدند [illegible] ساعتی با آنها
در گفتگو بودیم برخاسته رفتیم بمیان باغ سه دور در حمام بودیم رفتیم حمام قلیان [illegible] کشیده
آمدیم بمیان باغ ابراهیم میرزا [illegible] جمعی آمدند [illegible] جمعیت [illegible] الی بعد از مغرب
سه دور از حمام بیرون آمدند در میان باغ فرش انداختند نشستند تا ساعت [illegible] جمعی بودند

رفتند

رفتند بعد بعد منزل خوابیدند [illegible] دم [illegible] سید حسن [illegible] [illegible] قلعه [illegible]
کردند [illegible] خوابیدیم تا ساعت [illegible] رفته برخاسته رفتم منزل شام خواسته [illegible] صرف شد [illegible]
خوابیدم صبح دوشنبه ۲ برخاسته رفتم درب خانه حاضر بودیم در خدمت حضرت ولیعهد [illegible]
خوابیدم رفتیم منزل [illegible] باشی [illegible] میرزا آمدند بازی کردند تا [illegible] ساعت بغروب مانده آمد [illegible]
حضرت ولیعهد [illegible] تدارک روضه خوانی بودند شب شد روضه خوانی نمودند [illegible] [illegible]
رفتم خوابیدم صبح دوشنبه [illegible] برخاسته نماز خوانده چای خوردیم رفتیم [illegible] [illegible]
از آنجا رفتیم خدمت حضرت ولیعهد [illegible] [illegible] [illegible] حکم فرستادند آمده
روغن [illegible] تجویز کردند [illegible] ساعتی [illegible] نشسته [illegible] [illegible] طاق [illegible]
[illegible] رفتم جمعی آمدند بعد بعضی محرم رسیده که [illegible] جمع کثیری آمدند رفتند [illegible] نهار
نهار [illegible] سیف الملک خان [illegible] میرزا [illegible] صرف [illegible] رفتند [illegible]
بار خواستند رفتیم خدمت [illegible] طبیب [illegible] سیف الملک خان [illegible] بودند [illegible] کردم [illegible]
ربع ساعتی خوابیده برخاسته چای خوردیم [illegible] ساعت بغروب مانده برخاسته رفتیم [illegible] [illegible]
خوانده [illegible] فرش کردند جمعیت آمد حاجی [illegible] حاجی [illegible] آمدند سؤال جواب [illegible]
شد کاری نشد بعد [illegible] [illegible] سؤال جواب [illegible] [illegible] رفتند
[illegible] تدارک روضه خوانی شدیم سه دور [illegible] خواندن روضه [illegible] [illegible]
مجلس جمعیت [illegible] [illegible] زیاد آمدند چای خوردند روضه خواندند شام [illegible]
الحمد لله مجلس خوبی بود [illegible] شام خوردند گفتند [illegible] برخاستیم رفتیم خدمت حضرت [illegible]
میرزا بزرگ خان حکیم باشی جمعی بودند شام صرف [illegible] رفتیم منزل شب هوا بسیار خوب بود [illegible]

۱۴۱

آمد عمارت را نشان دادم که درست می‌شود خوابیدم صبح روز شنبه ۵ برخاسته رفتم سر بنا و عمله‌ها از آنجا رفتم درب خانه
بعد رفتم خدمت حضرت والد در خواب بودند آمدم اطاق با این جمعیت از مشهد رسیده بودند بعد از ظهر [illegible]
وقت نهار رفتم خدمت سردار نهار صرف شد بعد آمدم عصری دیگر برخاسته رفتم منزل [illegible] خوابیدند
نماز خواندم جای خودم رفتم سر بنا و عمله از آنجا خدمت حضرت والد در خواب بودند [illegible]
جای خودم رفتم باغ جمعیت آمدند سؤال جواب [illegible] حضار بودند رفتم
حضرت والد حاجی [illegible] میرزا [illegible] خان حاجی ملک التجار [illegible] جمعی بودند بعد از سؤال جواب
[illegible] ختم [illegible] برخاسته رفتم مجلس روضه
جمعیت زیاد آمدند [illegible] آمدند روضه خواندند شام صرف شد
شد [illegible] رفتم منزل [illegible] خوابیدم صبح روز چهارشنبه ۷
برخاسته نماز خوانده جای خودم رفتم سر بنا و عمله [illegible]
رفتم خدمت حضرت والد [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] سیف الملک [illegible] حضار بودند رفتم
خدمت سردار نهار صرف شد بعد [illegible] رفتم منزل خوابیدم برخاسته جای خودم [illegible]
رفتم سر بنا و عمله [illegible] خدمت حضرت والد [illegible]
برخاسته رفتم منزل شب [illegible] خوابیدم صبح روز پنجشنبه ۸
برخاسته جای خودم رفتم سر بنا و عمله [illegible]
رفته [illegible] رفتم خدمت حضرت والد [illegible] حکیم [illegible]
دلم [illegible] برخاسته رفتم [illegible] سیف الملک رفته

فیاض آمد

فیاض آمد [illegible] امروز [illegible] ظهر نهار خوردیم بعد از خواب
رفتم خدمت حضرت والد نهار صرف شد رفتم منزل [illegible] میرزا [illegible]
آمدند [illegible] کردند [illegible] رفتم درب خانه [illegible] السلطنه جمعی آمدند
[illegible] بودند [illegible] غروب بود رفتم [illegible] منبر روضه جمعیت [illegible]
زیاد آمدند روضه خواندند منبر [illegible] سیف الملک [illegible] شام صرف شد [illegible]
[illegible] رفتم تکیه منزل مظفرالدوله جمعیت [illegible] حاجی میرزا [illegible]
جای خودم [illegible] رفتم [illegible]
نهار [illegible] رفتم منزل [illegible] صبح روز جمعه ۹ برخاسته جای خودم
شب [illegible] حضرت والد [illegible]
بعد برخاسته جای خودم رفتم درب خانه [illegible] جمعیت زیاد آمده بودند
صبح [illegible] رفتم مجلس روضه [illegible] سید حسن [illegible] سینه زنان [illegible] غروب آمدند
[illegible] بودند در مجلس نشستند سینه زدند روضه خواندند جمعیت زیاد [illegible]
جمعی بودند خدمت حضرت والد [illegible] صرف کردند [illegible] برخاسته رفتم [illegible]
[illegible] نشسته [illegible] رفتم منزل خوابیدم صبح روز شنبه ده
برخاسته جای خودم رفتم درب خانه حضرت والد در خواب بودند [illegible]
[illegible] کردند [illegible] جمعیت [illegible] سینه زنان [illegible] آمدند
دسته دسته [illegible] آمد [illegible] هر یک دسته [illegible] بودند [illegible]
هشت نفر [illegible] بودند [illegible] رفتند [illegible] خوابیدند [illegible]

عصر (۲)

وقت عصر آمدم جمعی آمدند باغ را فرش کردند که آمدند حضرت والد هم آمدند روضه [illegible]
جمعیت زیاد آمد [illegible] حسین خان [illegible] جمعی آمدند روضه را در کنار [illegible]
رفتند خدمت حضرت والد شام صرف کرده [illegible] شب باهم رفتیم منزل [illegible]
بالاخانه اندرونی شب [illegible] بازی شدند بسیار [illegible] صبح [illegible]
[illegible] ده تومان [illegible] قسمت [illegible] رفتم منزل
[illegible] خوابیده [illegible] روضه رفتم [illegible] رفتم خدمت حضرت والد
جمعی آمده بودند روضه رفتم با جمعی [illegible] آمدند [illegible]
رفتم خدمت حضرت [illegible] صرف [illegible] رفتم منزل خوابیدم بعد روضه رفتم [illegible]
خدمت حضرت والد [illegible]
رفتم [illegible] روضه [illegible] روضه خواندند شام صرف کردم جمعی
[illegible] شام [illegible] رفتم منزل خوابیدم شب [illegible]
خوابیدم صبح یوم دوشنبه ۱۳ [illegible] روضه رفتم حمام از حمام [illegible] رفتم [illegible]
بعد [illegible] ساعت از آفتاب گذشته [illegible] آمدند [illegible]
صرف [illegible] رفتم [illegible] بازی کردند [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] باغ بودند [illegible] روضه [illegible]
[illegible] روضه خواندند [illegible] روضه خوانی [illegible]
صرف کردند حاجی [illegible] جمعی بودند [illegible] شام صرف کردم [illegible]
[illegible] منزل [illegible] بازی شدند [illegible]

[illegible] شام را دادم

جائی صرف کردم صبح [illegible] تومان [illegible] رفتم منزل خوابیدم
صبح یوم چهارشنبه ۱۴ [illegible] ساعت از آفتاب گذشته روضه رفتم [illegible]
[illegible] حضرت والد هم در حمام بود از حمام [illegible] طاق [illegible]
آمدند [illegible] حساب مخزن [illegible] صرف [illegible]
رفتم منزل [illegible] خوابیده روضه [illegible] رفتم [illegible]
[illegible] مخزن حضرت والد [illegible]
رفتم [illegible] باغ [illegible] خوردم [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] خوردم [illegible]
[illegible] رفته بودند [illegible]
[illegible] منزل [illegible]
[illegible] روضه [illegible] رفتم منزل [illegible]
[illegible] همه [illegible]
صبح یوم پنجشنبه ۱۵ روضه رفتم حمام [illegible] خوابیدم
[illegible] صرف شد رفتم [illegible]
حضرت والد هم [illegible] رفتم [illegible] باغ [illegible]
[illegible] آمدند [illegible] رفتم طاق
سیف الله [illegible] رفتم [illegible]
جمعی بودند [illegible]

منزل ربیع [illegible]

منزل [illegible] خوابیدم برخاسته چائی صرف کرده رفتم [illegible] رفتم سر بناه علیه [illegible]
در خواب [illegible] بعد از ساعتی [illegible] شدند چائی [illegible] کردند رفتم سر بناه علیه حضرت والد
شریف [illegible] بودند یک ساعت بغروب مانده بیرون رفتم سر صطبل [illegible] بودند جمعیت [illegible]
حاجی [illegible] میرزا [illegible] و غیره چائی خوردند تا نزدیک مغرب برخاسته رفتم میان عمارت
خلوتی بودند کاغذی [illegible] نوشتند [illegible] بودند [illegible] آمدم نماز خوانده
خوابیدم برخاسته رفتم منزل [illegible] بسیار [illegible] قدری [illegible]
شام [illegible] قدری نان [illegible] قدری [illegible] با نان خورده خوابیدم

صبح جمعه ۶ برخاسته چائی صرف کرده رفتم در ب خانه [illegible] سر بناه علیه بوده [illegible]
[illegible] شدند [illegible] رفتند [illegible] حاجی صراف [illegible] بنده [illegible] شدند [illegible]
چائی [illegible] بنده [illegible] قدری خوردم [illegible] بسیار بسیار [illegible] بوده [illegible]
[illegible] کرده بود صرف کرده رفتم [illegible] قدری [illegible] برخاسته چائی خوردم [illegible]
رفته [illegible] خوردم [illegible] سر بناه علیه [illegible] سر صطبل [illegible] جائی [illegible]
مغرب شد [illegible] عمارت تا ساعت [illegible] از شب رفته [illegible] قدری [illegible] خوابیدم
منزل [illegible] شام خورده خوابیدم

صبح [illegible] شنبه ۷ برخاسته رفتم حمام از حمام بیرون آمده رفتم سر صطبل [illegible] عمارت [illegible] سر بناه علیه [illegible]
[illegible] خدمت حضرت [illegible] ناهار صرف کرده بعد از ساعتی رفتم منزل [illegible]
برخاسته نماز خوانده چائی خوردم حاجی محمد [illegible] ساعتی بود برخاسته رفتم سر صطبل [illegible]
سر بناه علیه مظفرالدین [illegible] خان [illegible] تا نیم ساعت بغروب مانده برخاسته رفتم سر صطبل

ساعتی آنجا

ساعتی آنجا بودم رفتم عمارت جمعی آمدند [illegible] خوانده جمعی بودند رفتند تا
ساعت [illegible] از شب رفته برخاسته رفتم منزل فیاض [illegible] سید جعفر بودند [illegible] تمام
[illegible] خوابیدم صبح دوشنبه ۸ برخاسته رفتم حمام از حمام بیرون آمده سر صطبل رفته از آنجا
سر بناه علیه [illegible] حمام [illegible] رفتم [illegible] آمدند
در [illegible] شنبه جمعیت زیادی آمد [illegible] جواب [illegible] بودند [illegible]
[illegible] حضرت والد [illegible] جمعیت [illegible] شدند [illegible]
ناهار [illegible] صرف شد جمعیت رفتند [illegible] رفتم [illegible]
خوابیدم [illegible] رفتم [illegible] سیف الملک [illegible] ساعتی [illegible] در خواب [illegible]
آمدند حضرت [illegible] رفتم [illegible] چائی خوردم [illegible] رفتند
[illegible] رفتند [illegible] سیف الملک [illegible] رفتند [illegible] خلوت کردند [illegible]
[illegible] مغرب بود رفتند [illegible] شدند
تا ساعت [illegible] از شب رفته [illegible] رفتند [illegible] رفتم منزل شام [illegible]

صبح سه شنبه ۹ برخاسته نمازی خوانده چائی خورده رفتم در ب خانه سر بناه علیه جمعیت زیاد
آمده بودند [illegible] حضرت [illegible] یک ساعت از آفتاب [illegible] بودند [illegible]
جمعیت آمد [illegible] آمدند [illegible] بنده [illegible] بودند
[illegible] ساعت [illegible] بودند بنده رفتم [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] چند فقره [illegible] سؤال جواب کرده [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] خوردم [illegible] رفتم

منزل

رفتم تا نزدیک ظهر بودم برخواسته رفتم منزل میرزا هاشم خان آمد بعد نزد شاهزاده رفتم سر نهار
آمدند صراف ها آمد قدری قهوه تا رفت آنها بودند خوردم نهار مشغول بازی شدند از خانه میرزا
هاشم خان نهار رفتند با مهمان بعضی چیزها دعوا مان هم آمد با خیاری داشتم خوردم
مشغول تخته بازی شدند تا وقت عصر حلبی می‌آوردند خوردم تا وقتی که منشی ...
... منزل تقسیم کرده نماز خوانده رفتم در بیرونی جمعیت آمدند الی نیم ساعت از شب رفته
همین خانه رفته از آنجا باغ سیف الملک نشسته منتظر جناب ... آمدند
منزل عطشی داشتم قدری سرکه انگبین خوردم نماز خوانده روزنامه ... نوشته امروز جواب ... خوردم
گفتم شام آوردند خوردم خوابیدم صبح دوشنبه ... برخواسته رفتم حمام از حمام که آمده چائی خوردم رفتم
سر طویله نجار بنا بودند از آنجا میان عمارت بنا ... رفتم ... اطاق جمعیت زیاد
آمد بعد از ظهر ... نهار آوردند صرف شد ... متفرق شدند رفتم منزل خوابیدم
برخواسته از جائی ... ملک ... جائی بسیار قشنگ ... ظرف ها هم بسیار خوب
درست کرده خوردم رفتم سر طویله ... تیر ... شده رفتم
عمارت ... سئوال جواب کرده رفتم خانه میرزا بزرگ خان ... تا مغرب آنجا
بودم از آنجا رفتم صطبل چند نفر آمدند که میرزا هاشم خان میخواهد ... رفته
رفتم آنجا دیدم ... باغ ... رفتم میان باغ ... آمدند تا ساعت ... از شب رفته
در سئوال جواب بودم ... رفتم ... خانه ... رفتم خانه نماز
خوانده شام خواسته آوردند صرف شد خوابیدم صبح دوشنبه ۲۱ برخواسته رفتم حمام
از حمام که آمده چائی خوردم سر بنا و عمله ... رفتم از آنجا عمارت طاق ... جمعیت زیاد

اطاق

اطاق جا ... تا ظهر در سئوال جواب بودم نهار آوردند صرف شد رفتم منزل میرزا ... آمد
... حضرت ... میرزا ... رفتم ... خوابیده برخواسته
چائی خوردم ... رفتم ... رفتم صطبل ...
از آنجا در بیرونی خانه امروز ... جمعیت ... آمدند سئوال جواب شد تا
میرزا هاشم خان ... تا یکساعت از شب
رفته در خانه بودم برخواسته آمدم ... شام آوردند صرف شد خوابیدم
صبح ... برخواسته رفتم حمام از حمام که آمده چائی خوردم رفتم در بیرونی ... آمدند
... سئوال جواب ... نهار خوردم رفتم منزل خوابیده برخواسته چائی خوردم
رفتم صطبل ... تا مغرب ... غروب ... رفتم صطبل سر بنا و عمله
... تا مغرب آنجا بودم آمدم منزل نماز خوانده ... میرزا بزرگ خان ...
شام خوردم خوابیدم صبح جمعه ۲۳ برخواسته رفتم حمام ... میرزا ...
... چائی خورده ... هندوانه خربزه ... قدری خوردم ... آمدند ... میرزا ...
... برخواسته رفتم خانه ... میرزا ... بودم رفتم ... میرزا ...
... میرزا هاشم خان میرزا ... مشغول بازی بودند نهار ... صرف شد
... خوابیدم برخواسته میوه آوردند قدری خوردم چائی خوردم نماز خوانده رفتم صطبل
بنا و عمله ... کرده رفتم در بیرونی خانه ... آنجا بودم از آنجا رفتم خانه ... سلطان
... شربت ... صحبت بودیم ... یک ساعت از شب رفته برخواسته رفتم منزل
نماز خوانده ... نیمرو ... خوردم ... هندوانه ... خوابیدم آمد ... شام خواسته آوردند

خوردم

خوابیدم شب را هم بسیار گرم است دیشب تا صبح خواب نکردم زیاد اذیت کشیدم صبح که گفتم
در میان حیاط فرش انداختند رفتم در حیاط خوابیدم صبح دوشنبه ۲۴م رخت پوشیده
رفتم حمام از حمام بیرون آمده چائی خوردم رفتم در بیرون خانه در میان باغ رسیده سیف الملک را دیدم گفت دیشب
خانه ما دزد آمده است اما هیچ تلف نشده رفتم با بلدی ... باغ ... امیر آخور ... گردش کردم
معلوم نشد ولی تلف شد ساعت بنده ما قیمت را خواهد رفتم بیرون اطاق گفتند چائی خورده‌ام
چائی آقا خوند صرف کردند جناب جمعی بودند در آن بین کاغذ ... خوب است ... فرستادند
مهر کرده فرستادند طاق ... نهار ... صرف شد بعد ... برخاستم رفتم منزل خوابیدم
برخاستم چائی خوردم فائض آمد اتفاق رفتم ... قلیان ... شیخ الاسلام قاضی ... آمدند
... میرزا ... آمدند چائی خوردند چند نفر ... حاضر آمدند عرض کردند ... جمعی
بعد نهار رفتند ... نماز مغرب را خواندم برخاستم ... رفته بودم رفتم منزل ...
روضه فائض روضه خوانی آمد شام ... صرف کردم خوابیدم شب باز هوا گرم است
گفتم رختخواب را در میان حیاط انداختند رفته خوابیدم صبح سه‌شنبه ۲۵م برخاستم نماز
نماز خوانده رفتم در بیرون خانه جمعیت ... حاضر آمدند چند فقره کاری بود که رسیدگی ...
... تقسیم ... نهار ... صرف شد رفتم منزل خوابیدم برخاستم نماز خوانده
چائی خوردم با فائض رفتم در بیرون خانه زیر کلاه فرنگی را فرش کردند ... خاص ... جمعی
چائی خوردم سیف الملک آمد ساعتی نشست رفت ... برخاستم رفتم سرپناه عمله ...
آمده بود ... رفتم طاق سیف الملک ساعتی ... رفته بودیم ... خانه
... منزل ... شطرنج ... شام ... صرف کردم ... فرش ... خوابیدم

نیامده بودند در طاق خوابیدم صبح ... شنبه ۲۶م برخاسته رفتم حمام از حمام بیرون آمده رفتم در
... را ... که ... مشغول کار شدند ساعتی در آنجا نشسته رفتم خانه میرزا ...
میرزا ... میرزا میرزا حسین خان ... میرزا ... بودند ... میرزا ...
و چند نفر دیگر هم آمدند نهار را آخوند صرف کردند نهار ... میکردند ...
دیگر آمدند ... دیده بودند ... برخاسته نماز خوانده ... آخوند ...
خوابیدم ... چائی ... آمده ... چند ... ده ... خوانده برخاسته رفتم
در بیرون خانه زیر کلاه فرنگی فرش انداخته بودند چائی حاضر کردند خوردم آقا سید ابوطالب ... میرزا
... بابا خان و جمعی آمدند تا مغرب ... بنّا و عمله ... رفتم منزل با فائض نماز خوانده
... شام ... خوابیدم ... برخاسته آخوند ...
خوابیدم صبح دوشنبه ۲۷م برخاسته رفتم حمام از حمام بیرون آمده چائی خوردم ... رفتم خانه
در ... گفتند خراب است رفتم ... بنّا و عمله ... عمارت ... راه ... فرش انداخته‌اند
نشسته ... آمدند ... نهار ... خوردم ... بودند ...
رفتم منزل ... شطرنج بازی کردم خوابیدم برخاسته چائی خوردم رفتم منزل ... آمدند چائی
خوردم ... کشیده برخاسته رفتم ... راه ... میرزا ... خان ...
بنّا و عمله ... کرده رفتم عمارت در میان حیاط فرش انداخته‌اند نشسته ...
آقا سید حسن ... بودند برخاسته رفتم منزل کاغذ ... که فردا ... فائض
صبح چهارشنبه ۲۸م
... آمدند شام ... خوابیدم
برخاسته رفتم ... بنّا و عمله ... عمارت در میان ... راه ... فرش انداخته‌اند ...

آمدند میرزا احسان خان رتبه جمعی بودند با رفقا رو بصحن رفتند بعضی ماندند نهار خوردم رفتم
رفتم منزل ملا علی خوابیده بقالی قدری علف قدری ناغله آمد و شد هفته گذشت قدری از باغله راه ام
بخشیدند از خواب برخاسته با جان بولی [illegible] حضرت [illegible] دعا [illegible] در جبه کرده
چائی خوردیم رفتم اصطبل از آنجا سر عمارت میان راه در فرش انداختند سماور آوردند تقی خان
هم ... جمعی آمدند با دعا ... از ایشان سئوال جواب گفته قراری دادم وزیر آمد ...
تا بعد از مغرب بودند بعد رفتند آقا سید حسن بود نماز خوانده یک ساعت از شب رفته رفتم منزل
آقا سید ... آمدند قدری شطرنج بازی کردیم شام آوردند صرف شد
آنها رفتند شب در خوابیدم ... صبح پنجشنبه ۲۹ برخاسته نمازی خوانده چائی
خوردم ... آمدند ده تومان نقد ... آوردند رفتند من هم قدری
نوشته رفتم اصطبل سر بنا عمله از آنجا بعمارت آمده کار دیگر چند نفر عارض آمدند ...
یک نفر ... را چوب زده حبس کردم ... میرزا هاشم ... آمدند نهار آوردند صرف شد نهار رفتند
من هم رفتم منزل شیخ علی خوابیده برخاسته ... چائی خورده رفتم حمام
صابون زده ... اللهیار ... آمده بود خانه رفتم منزل ... رفته ... کردند
آوردند صرف کردم ... آمدند چائی خوردیم ... آمد یک ... مغرب برخاسته رفتم
سر اصطبل ... رفتم عمارت در میان حیاط فرش انداختند ... قرار ...
... چند نفر ... آمده آنها را در عمارت ... منزل ... قرار داده
شب ... گفتم ... برخاسته ... منزل در بین راه آقا سید حسن رسید
باتفاق رفتیم منزل نماز خوانده چند نفری عارض آمدند رفتند ... میرزا هاشم خان ...

عیالی از شته شام آوردند صرف شد گفتند این شهر نه آمده است گفتم ... خوابیده
آقا سید حسن رفت من هم خوابیدم

صبح جمعه غره شهر صفر المظفر

برخاسته نمازی خوانده چائی خوردم رفتم سر بنا عمله طویله مجزن ... آقا بعضه
دیدم رفتم خانه ... شمشان ... ابراهیم میرزا ابوالقاسم میرزا میرزا بزرگ خان
دیدم میرزا احسان خان و چند نفری دیگر مشغول بازی بودند ... نهار را آوردند صرف شد
خوابیدم برخاسته چائی خوردم حاجی ... بودند گفتم الحمد لله ... رفتم
خانه حاجی اشرف الملک ... مظفر آمده
آمده بودند نشستم ... هم حاجی ... رفتم اندرون
حاجی ... رفتند تا لب بعد از مغرب بودم برخاسته رفتم ... نماز خوانده شام ...
خوابیدم

صبح دوشنبه ۲

برخاسته نمازی خوانده چائی خوردم رفتم درب خانه
جمعی آمدند ... را کشته ... در خانه ...
حکیم جراح ... رفته برخاسته رفتم خانه
آقا تقی خان ... آقا سید ... آمدند چند
... چائی ... خوردم ... کباب هم ...
دیده بودند صرف شده خوابیدم برخاسته چائی خوردم میوه انگور ...
... خواهد ... خوردیم برخاسته رفتم درب خانه
چند نفر عارض آمدند ... برخاسته رفتم اصطبل تا لب
بعد از مغرب ... رفته منزل میرزا ... هم آمدند نماز ...

نماز

بازی کردند ساعت [illegible] از شب رفته برخواستند رفت [illegible] شام صرف کرده خوابیدم

صبح دوشنبه ۲۳ برخواسته رفتم حمام سرکیسه کرده آمده [illegible] بود باره [illegible]

[illegible] تشنه بودم قدری خوابیدم رفع عطش نشد سرکه انگبین درست کرده خوردم

رفتم درب خانه امروز [illegible] جمله خندانی نداشتم چند نفر عارض [illegible] آمدند [illegible] نهار

نهار صرف [illegible] با مهمان [illegible] دیده بعد صرف شد برخواسته رفتم منزل قدری [illegible] ساعتی

خوابیده مرا بیدار کردند [illegible] آمده [illegible] برخواسته خوابیدم

حکیم باشی [illegible] خواسته بودند [illegible] برخواسته وضو گرفتم [illegible] حکیم باشی [illegible]

[illegible] گفتم درست کردند جائی حاضر نمودند [illegible] الحمد [illegible] برخواستم [illegible]

[illegible] حکیم باشی [illegible] آمد [illegible] ساعت به غروب مانده [illegible]

رفتم بطویله سیف الملک آمد [illegible] رفتم میان عمارت [illegible]

در میان حیاط نشسته چند نفری آمدند سیف الملک آمد حاجی [illegible] بودند [illegible]

غروب [illegible] حاجی [illegible] حاجی [illegible] ساعت [illegible]

برخواسته رفتم منزل [illegible] خواندم [illegible]

[illegible] قدری [illegible] شام [illegible]

[illegible] صرف کردم [illegible] بازی کرده [illegible]

[illegible] خوابیدم صبح سه شنبه ۲۴ برخواسته [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] آمدند [illegible]

[illegible] رفتم منزل خوابیده زود برخواستم جائی

خواهم رفت

[illegible] رفتم درب خانه تا غروب [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] الی [illegible] مغرب [illegible] رفتم خانه [illegible] خان [illegible]

[illegible] آمده بود دیدن او [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] جائی خوابیدم قدری [illegible] خوردم [illegible] شدند [illegible]

رفته [illegible] رسید [illegible] حضرت [illegible] شدند [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] برخواسته رفتم منزل شام صرف کرده خوابیدم صبح [illegible] شنبه [illegible]

حمام رفته برآمدم جائی خوردم رفتم طویله [illegible] عمارت [illegible] آمدند [illegible]

[illegible] صرف شد برخواسته رفتم منزل [illegible]

برخواسته رفتم طویله [illegible] رفتم [illegible] بسیار [illegible] رفتم

درب خانه [illegible] حاجی محمد [illegible] آمدند [illegible]

[illegible] آمدند جائی [illegible] صحبت [illegible] رفتند [illegible]

رفتم [illegible] عمارت [illegible] غروب [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] آمدند نقاره خانه [illegible] رفته [illegible]

[illegible] رفته [illegible]

[illegible] بازار [illegible]

[illegible] جائی [illegible] خوردم [illegible] رفتم [illegible]

جائی [illegible] خوردم [illegible] منزل [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] شام [illegible] خوردند [illegible]

بودند

هم خوردند بعد صرف کرده نهار خوردیم هم خوابیدم صبح دوشنبه ۲۸ سوار شده رفتیم به خانه

جائی خوابیدیم سر نهار عمله طویله بزرگشی کهنه را زیرا هم رفتیم عمارت ... شام خوردند نشسته جمعی

علیقلی خان ... نظام العلماء آمدند جانشین بود رفتیم خان سیف الملک جمعی بیار آمده بودند

انقدر صرف کردند خستگی خوابیدند جمعی بعضی بیرون میرزا ... وغیره بودند ... انقدر خوابیدند

برخاسته رفتیم صحبت ایشان ... رفتیم منزل ... معین السلطنه تازه از طهران آمده بود

خلاف قندهای ... بود کاغذ نوشته بودیم عصر هم آمدن خدمت شاه رفتیم منزل ... آمده

برخاسته خواب معین السلطنه آمده بود ... عصر منظر جائی خوب نماز خوانده رفتیم ... اندرون

عمارت ... بودم گفتیم ... بودیم در این معین السلطنه رفتیم تا غروب آنجا بودیم ... کهنه رفتیم

تا شب ... رفته خوابیدم هم بودند برخاسته رفتیم منزل ... آمدند از حضرت ...

... کاغذی نوشته فرد ... بودیم ... شب گفتیم ... کشتند ...

نهار خوردیم خوابیدم صبح سه شنبه ۲۹ برخاسته رفتیم طویله بنا و عمله کار بود رفتیم عمارت

... انقدر عمله بنا عمارت را پاک تمیز نمایند چادر زده ساعت ... از ... کرده

... مظفرالدین از در طویله ... طویله بزرگشی کهنه ... آمدند

در میان طاق ... نشستند ... کاغذ ... نمودند ...

خواندند جمعی نشستند بعضی بودند ... از خانه ... خوب ... بعضی ...

صرف کردند مردم متفرق شدند ... خوابیدم رفتیم ... سیف السلطان ...

برخاسته رفتیم خدمت ... جائی خوردند ... صحبت ... رفتند ... هم رفتیم ...

بزرگشی ... عمله غروب ... بودیم آمدم طاق ... خدمت ... ساعت ...

مردم رفتند

مردم رفتند شام ... رفتند میان باغ ... خوابیدند نماز خواندند ... رفتند

اندرون ... شب ... رفتیم منزل آقا سلطان ... در ... خوابیده

... شام ... صرف ... نهار رفتیم خوابیدم صبح چهارشنبه ۸ ...

... خراب حمام رفته ... رفتیم طویله ... جمعه ...

در طویله عمله ... آمدم در خانه ... در طاق ...

دزدی که دیروز در ... گرفته ... آوردند در خانه ...

سردار ... رفته ... آمدند ... سردار ... قدری در ...

... نمودند ... آمدند میان طاق جمعی ...

... گفته ... خان ... جواب ... شده ...

... رفتیم ...

... سلطان ...

کردند ... صرف شد مردم رفتند ... نشسته ...

رفتیم منزل ... خوابیده برخاسته نماز خواندیم جائی ... رفتیم در خانه سردار ...

بعد از ... رفتند میان حیاط ... کاری ... آمدند میان طاق

... قدری خوردند جمعی آمدند جائی خوردند ... متفرق شدند

... کردند ... نشستند جائی ...

آمدند عمارت در طاق بودند ... خوب ... بودند ...

ایشان رفتند اندرون ... هم رفتیم منزل کاغذ ... نوشته ...

... ۵

از عکاسخانه نشستیم قدری بعد شام صرف شد بعد از شب زیاد رفته بود از کاغذ و بعد خوابیدم
صبح قدری بعد هم بعد خوابیدم شب بار آمد بعد هوا بد بود صبح شنبه ۹
برخاسته رفتم حمام از حمام که آمده جای خوابگاه عدی آمد به اندرون رفتم، مصطفی را دیدم
در بیرون خانه سرپناه و عمله رفتم در بیرون ایوان آمدند جمعیت آمد مدتی بودند بعد بعد نماز
از آنجا مصطفی و جنت در طالار نشسته حاجی آمدند بعد رفتیم میرزا را دیدم
رفتیم در طالار دیگر رعایا حسین قلیخان ابوالحسن خان میرشکار که روزنامه خواندیم در اندرون رفتم
ساعتی سوال جواب کردیم آمدیم باز حرف آن قطع و صحبت زیاد شد خوابیدم متفرق
شدیم رفته بمنزل شام ساعتی خوابیدم برخاسته جای خوابگاه آمد و انه بود خستم بحرم
بود محرم رفتم مصطفی از آنجا عمارت سرپناه و عمله رفتم حضرت حضرت و
ساعتی نشسته برخاسته رفتم مخزن از آنجا سرطویله بالا مغرب آنجا بودیم شام
بعد از مغرب رفتم عمارت در طاق جای خوابیدم بعد خوابیدم کنند بعد
اینجا رفتند اندرون ما هم رفتیم منزل بعد جمعی رفته شدم
بعد شام صرف شد خوابیدیم شب خوب هوای بود صبح یکشنبه ۱۰
برخاسته نماز خوانده عکس برداشتم آنجا رفته در اندرون آمدند طاق رفتم
در بیرون خانه جمعی از عمله آمدند حضرت و آنها آمدند بیرون آمدند فرستادند
سوار شدند رفتیم رفتم باغ مظفرالدوله و نظم السلطنه حاجی شرف الملک ابو
الفتح میرزا با افراد جهان جای زیر میوه ام خیر بود خودمان ناهار
زیاد دیر آمدند از گذشته بود بعد تدارک ناهار دیده بودند حالا نیم

نشسته

ساعتی نشستم دور اسبها رفت در جلوی اطاق وارد شد ماهی خوردیم بعد از ناهار
ملاحظه اسبهای دیشب کردیم در برخاسته جای خوابیدیم باز نشست
نشستیم بعد خوابیدم جمع شدند یک ساعت بغروب مانده سوار شدیم آمدیم مصطفی
بودند جای خوابگاه بغروب رفتم عمارت بودیم ساعت چهار از شب رفته آمدیم منزل
سه از شب رفته شام بعد شستیم چند لقمه نان خوردیم خوابیدم صبح دوشنبه ۱۱
برخاسته حمام رفته آمدم جای خوابگاه متفرقه آمدند برخاسته رفتم مصطفی را
از آنجا بعمارت ساعتی سرپناه و عمله بودم رفتم جمعیت جای از ینگه دنیا
زیاد آمدند بعد از اندرون بیرون آمدند دیدند طاق جمعی زیارت رفتند طاق
گوید محمود متفرق شدند رفتیم اطاق حضرت آن میرزا رزاق خان دور
بودند جواب شد بنا آمدند صرف شد بعد از ناهار برخاسته رفتیم منزل در راه
جای رسیده آمدند هوای گرم خواب شدیم کم شدند رفتند رفتیم
خوابیده برخاسته جای خوابگاه نماز خوانده رفتیم در بیرون خانه سرپناه و عمله
بیدار شدند خدمت شال بودم عاشقی از آن آمدند رفتیم مصطفی
بالای عمارت بعد آمدند باغ زیر درختها جای خوابیدیم نماز خوانده
مختار خان روحی میکردند زنها خوابیدند سطح طبیب آمد
هفت ساعت نماز خواندیم رفتند اندرون رفتم منزل نماز خواندیم
رفتم تنها بود قدری سرود بودیم از آنجا رفته
را دیدند فانوس خانه سلطنه رفته بود شام خوردیم بعد صرف شد

جمع

صبح دوشنبه برخاسته رفتم حمام از حمام که آمده حاجی صراف باشی با آدم نظام السلطنه
آمده بودند نشستند چائی خوردند برخاسته رفتم صطبل به تماشا عقب روز بعد از آن عمارت باطاق
کهنه نشسته بودم آغا عتیق سر در تشریف آوردند سرت در حیاط کوچک کهنه آمدند به
اطاق موزه متفرقه آمدند بعد نظام السلطنه حمیت عارف صاحب زمان آمد بعد نقش معصوم سیدی کردند
زن ساعت دات ظهر شب ملک کسبه زیاد بودند با دسته تا شب رفتیم پیش آنها خواستند
سهم نقش بشی کلک فهمانه منشی ها باشی تا شام هم رسید شعبده بازی ناشد خواستم بخوانم
بکنند چائی خوردند خوابیدم ساعت نیم بغروب مانده برخاسته رفتم در دیوانخانه
سر در میرزا بودند جمعی هم بودند بالا نشستیم مطلب آقا میرزا علی اصغر بهری رو رجوع بودند
رسید که بشود میرزا بزرگ خان تا سر شب تا ساعت یک از شب رفته در سئوال جواب بودیم
حاجی اشرف کلها ام آمد بعد خدمت بردارد بعد هم رفتند ساعت نیم از آن ایشان رفتند
کوفته اندرون ما رفتیم منزل زر رفتم خوب شام ما علم الملک قدری شطرنج بازی
کردم شام آوردند خوردم ایشان رفتند خوابیدم

صبح چهارشنبه ۱۳
برخاسته بازی خوانده چائی خوردم رفتم صطبل سرکشی قدری استور بعد رسیدگی کردم
سر در آمدند برگشته رفتم صطبل بعد پول آوردند بوار شدیم با آنها بوار کالسکه آب
رفتیم باغ دیوان ملک محمد ملک هوا بسیار گرم بود قدری هندوانه از کنار حیاط بدست آمد
خوردم بابا خان چند کله قند هشت عدد نقره ملیله زر فنجانی جلسه دور دیوار باغ
نظر بودند سر در بازی هنر قدری بازی تخته تمرینی نبود بازی شد ما خوابم است زیاد کرده بودم

زد تا آن به هزار من دلم ساب آن بازی سرکردند خیلی خندیدند شب رفتند که بیگ عوض
وضعیم همه خیر بود تدارک خوبی دیده بودند ستار علی طباخ آنها خوبی نیز دیده بود از خوردم
که کسل شده رفتم زیر درخت خواستم بخوابم خوابم نبرد برخاسته رفتم چائی خوردم بعد نهار
سوار شدیم رفتم با آن سمت بکار بیدمجنون قرقی ولی چند دانه بعینک رد در رفتند بسیار زود
بودند چند دانه هم بعد در سر زد او ، طور رفته بودم بچه خورد کردند رفتیم ما دیشب بالای دوام ساعت
رود بودم رفتم مغرب رسیدیم بما رفتند سمت خانه رفتم طرف حضرت رسیدند آمدند در حوض
در آنجا رفتم عمارت ساعت ۲ از شب رفته بود ما ۵ اندرون رفتیم رفتیم منزل بازی
خوانده چائی گفتم حاضر کردند مهمان خوردم کاغذ ملک حاجی سعید نوشته بود فرداش بیدار بکار
رسید خدمت سلطان دانستم روزنامه خود را نوشته از شب زیاد رفته بود فرمایش نماز خواندم
خانم هم السلطنه گفتم شام نهار تنها بود میل نداشتم کمی خوردم رفته خوابیدم چهار
ساعت از شب رفته بود ولی بسیار کسل خسته بودم

صبح پنجشنبه ۱۴
برخاسته رفتم حمام از حمام آمده رفته بودم خواستم بخوابم خوابم نبرد برخاسته رفتم صطبل سرکشی
کردم از آنجا بعمارت در باغ عمارت چند جا بنا ها خیلی بود سردار هم میرزا تقی بودند جمعی
هم بودند عارض آمدند ، ظهر بودند بعد متفرق شدند بعد رفتم حاضر شد بدر ساعتی در رفتیم
سر بنا ها نشسته بعد رفتیم باغ ربع ساعتی خوابیدم از خیال خوابم نبرد برخاستم قدری
کاغذ ها متفرقه را معنی بود باز هم نماز خوانده چائی خوردم یک هندوانه بود باز هم
قدری خوردم رفتم در بیرون سردار با میرزا آمدند هم نشسته چند فقره مطالب گفتند
خلوت عرض کردم بعد چند نفر از خدمه ها آمدند عرض آمدند رفتند بعد از ظهر

رفتم تا الی غروب بودم با آنها سؤال جواب کردم آمدم خدمت سردار حاجی میرزا [illegible] خان
چند نفر دیگر بودند [illegible] طهران پست رسید آنها رفتند سردار هم رفت طالار [illegible]
روزنامه جات را خواندند [illegible] نشسته [illegible] ساعت از شب رفته سردار [illegible] خوابیدند
ما هم رفتیم منزل آقا سید جعفر بودند قدری چیز نوشته قلیانی کشیدم شام خورده [illegible] خوابیدم

صبح روز جمعه ۱۵ برخاسته نماز خوانده [illegible] دیشب خواب [illegible]
خروس بالای درخت بود [illegible] خواب [illegible]
صورت را زخم کرد [illegible] خوابم نبرد برخاسته رفتم طویله [illegible] عمارت سردار [illegible]
[illegible] آمدند رفتم در عمارت حضرت [illegible] بنا و عمله [illegible]
در باغ [illegible] طویله [illegible] جهت عمارت در میان حیاط نشسته بنده [illegible]
[illegible] آمدند با آنها سؤال جواب کرده [illegible] رفتند بنده هم رفتم
سردار طاق [illegible] سیف الملک [illegible] سردار [illegible] ملک [illegible]
[illegible] در [illegible] بودیم برخاسته [illegible] بنا و عمله [illegible] رفتم منزل [illegible] بنده
خوابم نبرد برخاستم قدری کاغذجات [illegible] خوانده جائی [illegible]
[illegible] جائی [illegible] پدرم [illegible] شد [illegible]
[illegible] آرام شد گفت الله [illegible] برخاسته رفتم
طویله [illegible] عمارت سردار [illegible] رفته بودند [illegible] در طاق بودیم [illegible] رفتم
[illegible] جائی [illegible] چند نفر [illegible] آمدند [illegible] غروب رفتم [illegible] سردار
جمعی بودند جائی خوردم [illegible] شب [illegible] بخشیدند [illegible]

ما را کجا ها

ما را بسیدی [illegible] بسجدا [illegible] مغرب [illegible] بودند [illegible] عدد [illegible] رفتم میان عمارت
دستور [illegible] کاغذهای طهران [illegible] سردار [illegible] خواندند [illegible]
[illegible] آمدند ما هم برخاسته رفتیم منزل قدری [illegible] شام [illegible] رفت [illegible]

صبح دوشنبه ۱۶ برخاسته رفتم حمام [illegible] آمدم [illegible] رفتم [illegible]
[illegible] در میان باغ بنا [illegible] در عمارت [illegible] رفتم طالار
[illegible] جمعی بودند [illegible] طهران جواب بودند [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] آمدند [illegible] برخاسته رفتم [illegible] منزل [illegible]
برخاسته نماز خوانده جائی خوردم رفتم [illegible] بنا و عمله [illegible] کاغذ [illegible] بودند قدری [illegible]
برخاسته رفتم [illegible] بنا و عمله [illegible] جهت خدمت سردار [illegible] دیدم [illegible]
کاغذها [illegible] برخاسته رفتم [illegible] بنا و عمله میان باغ طویله [illegible] رفتم خدمت سردار جمعی
بودند [illegible] کاغذجات [illegible] حضرات [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] برخاسته [illegible] رفتم منزل نماز خوانده [illegible] آمدند [illegible]
نماز خوانده [illegible] روزنامه [illegible]
[illegible] تنها بودم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] خوابیدم

صبح دوشنبه ۱۷ برخاسته رفتم حمام از حمام [illegible] آمدم جائی خوردم [illegible]
رفتم بنا [illegible] بودند عمله [illegible] دستور [illegible] رفتم [illegible] در عمارت [illegible]
بنا [illegible] خدمت حضرت [illegible] جمعیت [illegible] رفتند [illegible]
[illegible] بودند [illegible] شد [illegible]

ما رفتم

می‌رفتیم منزل وقت گذشته بود خوابیدیم نگاه اهل خوابم نبرد در روضه‌خوانی خوانده جای خودمان رفتیم
سر طویله در آنجا در باغ خانه عرض کردم به مردم خانه حاجی میرزا ابوالقاسم رفتیم مجلس روضه جمعیت زیادی
بود امین‌السلطان هم بود شربت چای میوه خوردم با [illegible] غروب روضه‌خوانی تمام شد امین‌السلطان
پیاده رفتیم صاحبقرانیه سردار [illegible] جمعیتی [illegible] قلیان کشیدند امین‌السلطان [illegible] بودند با رفتیم عمارت
سردار در دربار [illegible] ساعت [illegible] شب رفته بودیم سردار [illegible] اندرون [illegible] مغرب بود
رفتیم منزل [illegible] شام خوردیم تا ساعت [illegible] بودند ناهار رفتند [illegible] خوابیدم
همراه بود صبح روز چهارشنبه ۱۸ روضه‌خوانی خوانده جای خودمان صاحبقرانیه سر ناهار رفته
[illegible] باغ [illegible] مخزن [illegible] عمارت رفتیم طالار جمعی آمدند [illegible]
[illegible] تقی‌خان [illegible] سردار [illegible] طالار [illegible] آمدند [illegible]
رسیده که شد جمعیت متفرق شدند وقت ناهار شد رفتیم طالار خدمت سردار
خوابیدم [illegible] رفتیم منزل [illegible] روضه‌خوانی خوانده جای خودمان رفتیم [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] مخزن [illegible] رفتیم طالار سردار [illegible]
نشسته [illegible] قلیان کشیده جمعی آمدند [illegible] رفتیم [illegible] طالار
میرزا [illegible] خان [illegible] آمدند [illegible] سؤال جواب [illegible]
بعضی نوشتند [illegible] روضه‌خوانی رفتیم صاحبقرانیه سر ناهار الی مغرب بودیم آمدیم عمارت
متعاقب [illegible] کتاب سفرنامه [illegible] را
[illegible] شام [illegible] اندرون [illegible] رفتیم منزل [illegible] صبح روز پنجشنبه ۱۹
روضه‌خوانی خوانده جای خودمان رفتیم در باغ خانه عارض آمدند [illegible]

سفرنامه حضرت والا؟

شدند

شدند ناهار [illegible] صرف شد رفتیم [illegible] رفتیم منزل قدری خوابیدم
روضه‌خوانی جای خودمان رفتیم در باغ خانه خدمت سردار بودیم وقت عصر دزدهای
[illegible] را با کنده و زنجیر آوردند [illegible] جیب [illegible]
[illegible] روضه‌خوانی رفتیم [illegible] مغرب آمدیم [illegible] خوانده [illegible]
[illegible] خان سیف‌الملک [illegible] آمدند رفتیم [illegible]
امین‌السلطان [illegible]
رفتند [illegible] شام [illegible]
خوابیدم [illegible]
رفته خوابیدم صبح روز چهارشنبه ۲ روضه‌خوانی خوانده جای خودمان رفتیم
عمارت [illegible]
[illegible] عارض آمدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
ساعت [illegible]
[illegible] رفتیم منزل خوابیدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
پیاده شدند [illegible]

نمره (۲)

شهر آمدم رفتم میان عمارت فرح‌آباد دیدم جمعیت زیادی بودند قدری صحبت کردند
آنها رفتند سردار ساعت سه از شب رفته بود قدری برخاسته اندرون رفتند با فیاض
منزل آمدیم قلیانی کشیده شام حاضر کردند یعنی خورش تازه خوب پخته بود بسیار خوب طباخ
شام خوردیم بعد از اتمام کار روزنامه خودم را نوشته بودم نوشتم شب در خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۲۱ برخاسته رفتم حمام از حمام بیرون آمده جائی خوابم رفتم در بستر خانه
سرهنگ‌ها و عمله گردش که امروز ده نفر بناها و پنجاه نفر عمله داشتم حضرت سردار در طاق‌نشینی
عمارت آمدند بعد از ناهار در سؤال جواب بودند مقرر شد ... بعد از ناهار خوابیدم
برخاسته رفتم سر بناها و عمله ساعتی در آنجا بودم رفتم منزل استراحت کرده برخاسته جائی
خوابم رفتم در بستر خانه سردار منشی باشی تنها بودند هندوانه آوردند خوردیم از آنجا رفتیم
میان باغ قدری گردش کردند نماز خواندند رفتند چون سر بناها و عمله جمعیت زیادی بود
اند خسته شده باران آمد ... حضرت صاحب ... تمام
رحمت فرمودند وزارت ... هندوانه خوردیم بعد از مغرب رفتم در بستر خانه
شدند بعد منشی باشی ساعت سه و نیم از شب رفته سردار رفتند اندرون منشی باشی
رفتیم منزل وزیر نشسته بود سردار حکم فرمودند ... جواب نوشتم فرد جمع
با ... منشی باشی آمد منزل با فیاض ... شام آوردند خوابیدم منشی باشی
تخته نرد ... ساعت ... از شب رفته خوابیدم
منشی باشی ... صبح روز جمعه ۲۲ ... برخاسته نماز
خوانده منشی باشی ... در بستر خانه وزیر آمد ... مشغول ...

حساب شدیم حاجی میرزا آمد با وزیر کار ... بودند قبالی کنند رفتند وقت ظهر ناهار خوردند
خوردیم وزیر رفت میرزا آقا میرزا حسن ام رفت ... آقا میرزا ابوالقاسم
حساب بود ساعتی خوابیده برخاستم نماز خوانده جائی خوردم ... آقا میرزا محمود خان
حساب دفتر بنویسد آمدند مشغول شدند وزیر ام آمد چای خوردیم هندوانه حاضر بود خوردیم
تا وقت مغرب آقا میرزا ... رفت ... دو هزار دادم ... دو روز
کردم ... آقا میرزا محمود ... رفت ... ساعت از شب
همه رفتند نماز خوانده با فیاض ... سید جعفر بودند ... وزارت ...
... خوابیدم ... از شب رفته ... شام خوردیم منشی باشی تخته نرد
کردم ساعت ... از شب گذشته در حقیقت ... نخوابیدم
حالتم خوش نبود ... صبح روز دوشنبه ۲۳ برخاسته نماز خوانده جائی
خوردم رفتم ... عمارت ...
سردار ... حاضر آمدند ... مشغول بودند ... رفتند
حاجی میرزا ... را داده بودند ... منزل ساعتی خوابیده
در ... بسیار ... برخاسته جائی خوردم نماز خوانده رفتم
عمارت سردار ... حاضر بود قدری ... برخاسته رفتم میان باغ
... حاجی ... میرزا ... در طاق بودند ... رفتم طاق
... سردار آمدند مشغول صحبت شدند ...
برخاسته نیم ساعت از شب رفته رفتم منزل ... حکیم باشی ... در منزل
... نماز خوانده روزنامه خودم را نوشتم ساعت ... از شب گذشته بود قدری ...
بخط ...

شطرنج بازی کردیم شام آوردند خوردیم خوابیدیم شب در طاق خوابیدیم اندرون بود

صبح روز پنجشنبه ۲۴ برخاسته رفتم حمام از حمام که آمده نماز خوانده چائی خورده ناهار
کشیده بعد برخاسته رفتم سر در طویله بودند سرباز و عمله فرش انداخته بودند نشسته چائی خوردم
چائی خورده سیگار کشیده رفتم عمارت سربازها و همه [illegible] رفتم طاق عارضین آمدند و [illegible]
[illegible] مشغول بودند [illegible] بودند [illegible] قدری [illegible] ساعتی نشسته سر در [illegible] خوابیدند [illegible]
رفتم [illegible] ناهار [illegible] قدری خوابیده برخاسته رفتم سر طویله [illegible] عمارت
سر در [illegible] انداخته بودند نماز خواندند بام [illegible] نشستیم [illegible] چائی [illegible]
آمدند بعد برخاسته رفتم سربازها [illegible] سر در طویله رفته بودند [illegible] رفتم چند نفری آمدند [illegible]
[illegible] بودند [illegible] رفتند بعد از مغرب رفتم عمارت [illegible] بودند [illegible] خواندند
شام [illegible] خوردند ساعت چهار از شب رفته برخاسته رفتم منزل [illegible] خوابیدم
[illegible] خوابم نبرد تا اینکه صبح روز جمعه ۲۵ برخاسته چائی خورده رفتم [illegible]
سر [illegible] رفته بودند سر طویله [illegible] عمارت سربازها [illegible] جمعیت [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] از [illegible] آمدند بعد [illegible] که [illegible] صرف چائی و قلیان
شد تا اینکه سر در [illegible] تشریف آوردند جمعیت عارضین آمدند [illegible] شدند [illegible]
ساعتی رفتم منزل خوابیده برخاسته چائی خورده نماز خوانده رفتم عمارت سر در [illegible]
فرش انداخته بودند بام نشستیم حاجی [illegible] حاجی [illegible] اشرف الملک آمدند تا [illegible]
در [illegible] جواب [illegible] بودند [illegible] ناهار [illegible] مغرب شد [illegible] شدند [illegible]
[illegible] رفتم منزل [illegible] ساعت [illegible] از شب رفته

عرقی

عرقی [illegible] فیاض [illegible] شام آوردند خورده خوابیدم صبح روز شنبه ۲۶
برخاسته حمام رفته [illegible] آمدم [illegible] خانه سر در [illegible] بودند رفتم
چائی [illegible] خورده [illegible] رفتم [illegible] عمارت [illegible] در طاق نشسته عارضین آمدند
[illegible] بعرض [illegible] رسید [illegible] آوردند [illegible] نشسته سر در [illegible]
برخاسته رفتم منزل [illegible] ساعتی خوابیده برخاسته رفتم [illegible] آمد [illegible] تخته
بازی کردم برخاسته نمازی خوانده چائی خورده [illegible] آمدند [illegible] رفتم در [illegible]
سر در [illegible] فرش انداخته بودند بام رفته نشستیم [illegible] حاضر [illegible]
برخاسته [illegible] رفتم [illegible] السلطنه آمدند [illegible] میرزا
چائی خوردند [illegible] مغرب بودند بعد از مغرب رفتند سر در در طاق [illegible]
[illegible] بودند [illegible] فیاض [illegible] میرزا [illegible] بودند شام
خوردیم ساعت چهار از شب رفته رفتم منزل [illegible] میرزا [illegible] آمدند [illegible]
تخته [illegible] ساعت [illegible] از شب رفته [illegible] بودند [illegible] خوردند [illegible]

صبح روز یکشنبه ۲۷ برخاسته رفتم حمام از حمام که آمدم رفتم عمارت [illegible]
[illegible] سر در [illegible] از اندرون در [illegible] فرش انداخته بودند نشسته چائی خوردم [illegible]
چند نفری آمدند سر در رفتند طاق [illegible] روز کاغذ [illegible] رفتم
دیگر چند نفری آمدند عارض شدند بعرض [illegible] رسید [illegible] شد [illegible] سر در
آمدند [illegible] طاق [illegible] ناهار [illegible] خوردم [illegible] نشسته بناها مشغول فرش [illegible]
برخاسته رفتم باغ [illegible] میرزا [illegible] قدری [illegible] ایستاده [illegible]

قهوه

عصر رفتم منزل ... شیخ علی خورده خواب نبردم روضه خوانده ... حاضر بودند ... جعفر

بود قدری خوابیدم رفتم زیارت سردار ... قرق انداخته بودند ... رفته نشستم ...

باغچه ... قدری خوابیدم چند نفر آمدند ... آمدند الی مغرب آنجا بودیم ...

... نفرستادی خبر کردند آمدند حسینعلی خان هم بودند ... حسن ... حاجی میرزا

یحیی واعظ تازه آمده بود ... روضه خوب خواندند شام آوردند خوردیم ...

... شب رفته ... شدیم ... زیاد اذیت ... عصر خوابیده ...

روضه ... خواب نبردم ... صبح روز پنجشنبه ۲۸ روضه ... خوانده ...

خوابیدم ... [illegible] ... رفتم ...

خدمت ... ۵ ... زیارت ... [illegible]

خانه ... رفتم ... جمعیت آمد ... در طاق ... خارج ...

نشستند روضه خواندند ... طلاب ... رفتند ...

... صرف ... کشیده ... رفتم منزل از شدت درد ...

درد ... زیاد آمد ساعتی خوابیده

روضه ... رفتم در ... خانه ... خواندند رفتند ...

ذوالفقار ... دستور ... نظام جمشید میرزا ... میرزا ابوالقاسم

... آمدند الی مغرب ... آوردند ...

جمعی آمدند روضه ... خواندند شام آوردند ... حاجی ...

بعد رفتم منزل خوابیدم ... زیاد ... از شدت درد ...

بعد

صبح روز جمعه ۲۹ روضه ... رفتم حمام ... آمدند

خوابیدم رفتم زیارت سردار در طاق بودند جمعی آمدند ... حسین

... قطع ... حسین ذکر ... قدری ... سردار ... فرمودند

... رفتند ... خوردیم ... حضرت ...

... کردند الی ... بعد ... کردند کاری

صورت ... رفتم منزل شیخ علی ... روضه ...

در ... سردار در طاق جمعی بودند ... ساعتی نشسته ... رفتند حمام ...

رفتم خانه حاجی ... بودند ... السلطنه هم آمدند ...

... قدری ... رفتم منزل ... نظام ...

خانه ... رفتم منزل ... شدند ... مغرب ...

رفتم در ... خانه حاجی ... الملک ... ساعتی نشسته رفتند ...

... رفته بود ... فیاض ... رفتم منزل ...

خوابیدم ... صبح روز شنبه سلخ روضه رفتم

در ... خانه ... آمدند ... نشستند ... رفتند ...

اندرون نهار آوردند حاجی ... آمد ... الملک

آمدند نهار ... خوابیدم ... رفتم منزل ... روضه ...

خوانده ... رفتم ... میرزا ... حاجی ... آن

حاجی محسن

حاجی محسن ابوالفتح میرزا ازینجا چند نفر آمدند سؤال جواب ... [illegible] حضرات
[illegible] قاخوش بودند در نقره ... عمارت ... [illegible] شد ساعت ... [illegible]
سردار ... آمد نماز خوانده رفتند اندرون من ... منشی باشی رفتیم منزل بازی
تخته [illegible] ساعت هفت از شب رفته بود ... [illegible] رفتند من هم خوابیدم

صبح روز یکشنبه غره شهر ربیع الاول

برخاستیم رفتیم درب خانه سردار ... آمدند جای [illegible] نشستند ... [illegible]
خوردند رفتیم طاق ... [illegible] رفتیم ... [illegible] مردم ... [illegible]
... جای سیاح ... [illegible] خوردند ... [illegible]
[illegible] رفتیم منزل ... [illegible] رفتیم حمام ... [illegible] رفتیم
[illegible] بودند ... آمدند ... [illegible] شد رفتیم
تا ساعت ... [illegible] رفتند اندرون ... رفتیم منزل ... [illegible]
بازی تخته کردیم ساعت ... از شب رفته ... رفتند من هم خوابیدم

صبح دوشنبه ۲

برخاسته نماز خوانده ... [illegible] خواب ... [illegible]
آمد ... [illegible] قوام ... [illegible] رفتیم سردار آمدند ... [illegible]
نشستند حاجی سیاح ... چند نفر دیگر ... آمدند ... [illegible] رفتیم
حسین آقا باغ مظفرالسلطنه مظفرالدین ... ابوالقاسم میرزا ... [illegible]
[illegible] حاضر بود ... [illegible] نهار ... [illegible]

همه دیده

همه دیده بودند ... [illegible] تخته ... [illegible] ابوالفتح میرزا ... [illegible]
[illegible] ساعت ... [illegible] کردم ... [illegible] منشی باشی
[illegible] نماز خوانده ... [illegible] غروب ... [illegible] عمارت
[illegible] نشستیم ... میرزا ... خان ... [illegible] خوردم ... ساعت ... سردار
اندرون ... [illegible] رفتیم منزل منشی باشی ... تخته کردیم ... [illegible]
آقا سید ... منشی باشی ... [illegible] ساعت ... از شب رفته ... رفتند من هم خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۳

برخاسته رفتیم حمام از حمام ... [illegible] رفتیم درب خانه سردار ... [illegible]
[illegible] رفتیم طاق ... [illegible] آمدند ... [illegible]
... [illegible] رفتیم منزل ... [illegible] برخاسته ... [illegible]
حاجی ... [illegible] رفتیم درب خانه ... سردار ... [illegible]
... [illegible] سهم السلطنه ... خدمت سردار ... [illegible] رفتند سردار ... [illegible]
کردند ... [illegible] منشی باشی میرزا ... [illegible]
... رفتند ... [illegible] منزل ... [illegible] خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۴

برخاسته حمام ... [illegible] رفتیم ... سردار ... [illegible] رفتیم عمارت سردار
... [illegible] خلوت کردند ... [illegible] رفتیم ... [illegible] آمدند ... [illegible]
خوردم ... [illegible] رفتیم منزل ... [illegible] رفتیم ... [illegible] آمد ... [illegible]
[illegible] گفت ... خریدم ... [illegible] رفتیم درب خانه سردار ... [illegible]
رفته ... [illegible] کرده رفتیم خدمت سردار ... مظفرالسلطنه آمدند ... [illegible] کردند

بنا می‌دادند

شب هم خواندیم با میرزا تقی رفتم خانه حاجی میرزا ابوالمکارم نشستیم جای خوردیم صحبت کردم
تا ساعت یک از شب گذشته برخاسته رفتم در بیرونی سر دور در حیاط گردش میکردند نماز
عرض کنم نماز خواندند رفتم ... کردند بردند طاق حاجی سیاح کار را درست کنم فردا
رفتم ... سفارش نامه ... در کیهانشاه خان با میرزا حسن ... برخاسته رفتم
منزل آقا سید جعفر بودند ... آمدند ... خوابیدم ... حمام خواستم
صبح روز پنجشنبه ۵ برخاسته رفتم در بیرونی سر دور رفته ... با عمله
کعبه ... رفتم ... حضرت سر در ... چادر نبودند
... کشیده ... آمدم ... حاجی سیاح ... بودند
... رفتم منزل ... میرزا ... آمدند
با آقا سید جعفر ... حساب ... نهار ... آمدند سیف الملک
... نهار خوردم ... برخاسته ...
خوابیده رفتم در ... سیف الملک ... مصطفی ... آمدند ... زرین ...
رسیدیم ... الی غروب سیف الملک ... خوب ... آمدند
... آمدند ... سید حسن ... آمدند ... طهران ... رضا قلی ...
... آمدند ساعت ... از شب رفته در ... بیرونی ... رفتم
منزل ... خوابیدم ...
صبح روز جمعه ۶ برخاسته جای خوردم رفتم عمارت ... با عمله
... نشسته ... رفته ... محمد علی خان ... ببرد ... روز ...

... گذشته

...

از روز رفته چند نفری آمدند ... آمدند ... میهمان بود
رفتند ما نهار خوردم رفتم منزل خوابیده برخاستم جای خوردم ... خوانده رفتم منزل
... میرزا عبدالله خان بودند ... جای خوردم ... بودند
... الی مغرب بودیم برخاسته رفتم عمارت سیف الملک بودند ... آمدند ...
رفتم مصطفی ... کردم سیف الملک ... رفتم منزل ... آمدند ... ساعت
... آمدند ساعت ... بودند شام خوردند ... رفتم ...
شنبه ۷ صبح روز
... خسته شدم رفتم خوابیدم ... نشسته بودند
برخاسته رفتم حمام ... رفتم مصطفی ... عمله ... رفتم
بیان عمارت چند نفری آمدند ... رسیدند ... صرف شد ...
خوابیده برخاستم جای خوردم رفتم ... عمارت ... آمدند الی غروب بودیم
رفتم مصطفی ... الی مغرب بودیم آقا میرزا هاشم خان کاظم خان میرزا
لطف الله خان آمدند ... رفتم عمارت گردش کردم رفتم منزل میرزا حسن خان
... آمدند ... ساعت ... از شب رفته
آقا میرزا هاشم خان ... بودند همه متفرق شدند ... خوابیدم
صبح روز یکشنبه
حضرت ... بابا ... صبح ... بد بد
۸ برخاسته رفتم حمام ... جای خوردم رفتم در ... با عمله
... بودند حاجی میرزا ابوالمکارم آمده ... بابا ... رفته ... با جناب
با جناب آمدند ... رفتیم جای خوردند ... خلوت رفتیم با جناب ... کار را

صورت

صورت دلوم [illegible] رفتم [illegible] میرزا لطف‌الله خان آمدند [illegible]

میرزا بزرگ خان [illegible] فرستاده [illegible] فرستادم [illegible]

[illegible] رفتم نوری [illegible] زدند [illegible] خواستم بخوابم

خوابم نبرد برخاسته مشغول [illegible] شدم [illegible] حضرت [illegible] کاغذی نوشته [illegible]

[illegible] چائی خوردم [illegible] حاضر نبود [illegible] میرزا [illegible] میرزا لطف‌الله خان آمدند یک [illegible]

[illegible] دلو [illegible] خوردم رفتم خانه حاجی میرزا [illegible]

چائی آوردند یک فنجان خورده [illegible] چند نفر [illegible] شنیدم [illegible]

[illegible] شدند [illegible] برخاسته رفتم در میان عمارت [illegible]

[illegible] خیاط [illegible] نشستند [illegible] آمد [illegible]

کشیدند [illegible] رفتم منزل حاجی [illegible]

آمدند [illegible] قلیانی کشیده رفتند [illegible] میرزا هاشم خان [illegible] آمدند

[illegible] حاضر بود خوردند [illegible] سید جعفر قدری بازی کردند ساعت [illegible]

[illegible] رفتند [illegible] فرستادند از خانه [illegible] خان [illegible]

[illegible] شام [illegible] خوردم [illegible]

[illegible] خوردم رفتم [illegible] بازی [illegible]

قدری [illegible] مشغول بودند [illegible] ساعت دیگر چائی آوردند یک

فنجان چائی خوردم [illegible] ساعتی خوابیده برخاسته [illegible] قبا [illegible]

پوشیدم برخاسته رفتم [illegible] یوم دوشنبه ۹ برخاسته رفتم درب خانه

[illegible]

[illegible] نماز نمودم چند نفر عارضین آمدند رسیدگی بعرض ایشان آوردند

صرف کردم شاه [illegible] رفتم منزل خواستم بخوابم خواب آمد بیدار

آوردند چائی حاضر کردند نمازی خوانده کاغذی [illegible] دادم نمودند جواب رفتم

دیدن حاجی محمد هاشم از کربلا آمده بود شربتی [illegible] چائی حاضر کردند ساعتی نشسته برخاستم

خواب رفت خانه حاجی میرزا [illegible] رفتم درب خانه [illegible]

از شب رفته آمدم منزل [illegible] حاجی میرزا [illegible]

مشغول بازی شدند ساعت چهار از شب رفته شام خوردیم [illegible]

صبح یوم سه‌شنبه ۱ [illegible] برخاسته رفتم حمام [illegible] آمدم [illegible]

چائی خوردم رفتم درب خانه [illegible] آمدند چند نفر [illegible] سؤال جواب [illegible]

طول کشید [illegible] آوردند خوردیم برخاسته [illegible] رفتم خانه حاجی میرزا [illegible]

آقا میرزا [illegible] سید جعفر [illegible] میرزا محمود خان

[illegible] روزگار [illegible] مشغول بازی شدند [illegible] اصفهانی

[illegible] برخاسته چائی حاضر بود خوردیم میوه آوردند قدری خوردیم [illegible]

آمده است خانه رفتم منزل [illegible] باباخان [illegible]

خانه حاجی محمد مهدی چائی شربتی میوه شربت آوردند خوردم حاجی محمد باقر [illegible]

اصفهانی آمدند یک ساعت به غروب مانده برخاسته رفتم [illegible]

[illegible] الی مغرب بودم رفتم منزل آقا میرزا حسین خان [illegible] آمدند میرزا [illegible]

[illegible] کاغذی به حاجی میرزا [illegible] نوشته جوابی آوردند [illegible] ماندند شام خوردند [illegible]

[illegible]

سه ساعت به غروب رفته نهار خوردند بعد هم روزنامه [illegible] نوشته خوابیدم صبح روز

چهارشنبه ۱۱ برخاسته رفتم خانه حاجی میرزا محمد قلیانی کشیده رخت پوشیده [illegible] آمدند

قدری خوابیدم رفتم در بیرونی جمعیت زیادی از حضرات زن و مرد آمدند مشغول [illegible] بودیم [illegible]

تا در [illegible] رفته [illegible] عریضه [illegible] فرستادیم [illegible] نوزده [illegible] ام [illegible] تا ظهر [illegible]

[illegible] آمدند [illegible] چند نفر بار دید [illegible] نهار خورده بودند رفتم منزل ساعتی خوابیده برخاستم

چائی خورده [illegible] السلطنه خبر [illegible] بودند [illegible] نماز خوانده رفتم در بیرونی همه [illegible] سرکشی کرده

چند نفر آمدند عارض بودند عرض آنها رسیده [illegible] جناب آقا [illegible] ساعت از شب رفته

[illegible] رفتند شده [illegible] در عمارت سرکشی کرده همه جا گردش رفتم منزل [illegible] شد

[illegible] کتاب [illegible] رفتم [illegible] در [illegible] بودند

کتاب روزنامه میخواندند [illegible] نشسته احوال [illegible] بودند تا [illegible]

[illegible] خوردم قلیانی کشیده [illegible] رفتم [illegible] ساعت [illegible] ربع از شب رفته [illegible]

شدم [illegible] شام خورده بودند شام [illegible] قدری خورده خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۱۲ برخاسته رفتم حمام [illegible] چائی خورده [illegible]

[illegible] کاغذی نوشته بودند [illegible] آمدند قلیانی کشیده رفتم در بیرونی

عارضین آمدند عرض آنها رسیده شده [illegible] رفتم منزل ساعتی

خوابیده برخاستم جناب آقا [illegible] آقا سید [illegible] میرزا هاشم [illegible] آقا میرزا [illegible]

سوار شدیم رفتیم [illegible] سلمان [illegible] تا غروب در [illegible] گردش [illegible]

رفتیم به باغ آقا سید [illegible] چائی میوه حاضر بود چند نفر هم بودند [illegible] منزل [illegible]

در کنار رودخانه

در کنار رودخانه قریب هزار نفر بیشتر بودند الی مغرب آنجا بودیم برخاسته رفتیم منزل

میرزا هاشم [illegible] منشی [illegible] آمدند شام خوردیم بعد [illegible] رفتم خانه [illegible]

میرزا جواد خان [illegible] فرج الله خان [illegible] بودند [illegible] مشغول بازی شدند [illegible] ساعت از شب

رفته [illegible] خوابیدم برخاسته رفتم منزل خوابیدم صبح روز جمعه ۱۳ برخاسته

رفتم در بیرون خانه امروز [illegible] چند نفر [illegible] آمدند [illegible] آمدند

[illegible] منشی باشی آمدند نهار خوردم منشی باشی رفت خانه خوابیدم

رفتم [illegible] ساعتی خوابیده برخاسته وزیر آمد [illegible] آمدند مشغول بازی شدند

[illegible] جمعیت زیادی [illegible] ساعت از شب رفته [illegible] آمدند [illegible] منشی باشی

سوار شده رفتند [illegible] نفر [illegible] چند نفر [illegible] بازی [illegible] شام خوردند ساعت

از شب رفته بودند متفرق شده رفتند [illegible] خوابیدم صبح روز شنبه ۱۴ برخاسته

نماز خوانده چائی خوردم [illegible] آمدند [illegible] ذات [illegible] قدری

[illegible] رفتم در بیرونی [illegible] چند نفر [illegible]

عارض شدند [illegible] رفتند برخاسته رفتم منزل خوابیده برخاستم

خوانده چائی خوردم رفتم در بیرونی چند نفر متفرقه آمدند [illegible] میرزا [illegible]

قلیانی کشیده [illegible] رفتم [illegible] منزل میرزا [illegible]

[illegible] خانه [illegible] خوردند [illegible] مغرب نماز خوانده رفتند [illegible] میرزا [illegible]

آمدند با میرزا [illegible] مشغول بازی شدند ساعت سه [illegible] شام [illegible]

باشی با ابوالفتح میرزا [illegible] شام خوردیم [illegible] آمدند [illegible]

ورود

شام خوردند مشغول بازی شدند الی یک ساعت به صبح مانده رفتند و من هم خوابیدم

صبح روز یکشنبه ۱۵ آفتاب بلند بود بیدار شدم چای خوردم رفتم در بیرون خانه
سر بنا و عمله کردش کردم قاضی آمده بود هزار بار دعا کردم رفت ... آمدم میرزا آمده بودند
دو سه نفر عارض آمدند رسیدگی می‌کردم گفتند ... خواهند آمدن ...
نهار را خوردند چند نفر رسیده بودند نهار خوردند رفتند من هم رفتم سر بنا و عمله
سرکشی کردم در طاق چوبی کوفت ... نیم ساعتی خوابیده برخاستم چای خوردم نماز خوانده
دو ساعت به غروب مانده حضرت والا آمدند سر طویله بودند من هم رفتم ربع ساعتی صحبت
ایشان آمدم سر بنا از آنجا طاق چای حاضر بود خوردند ابوالفتح میرزا و حاجی اشرف الملک
صدیق دفتر آمدند چای خوردند یک ساعتی تشریف داشتند اندرون رفتم نماز خواندم با حاجی
جعفر خان قاجار خنس آمدم منزل صحبت کردم شام آوردند خوردم همه به خانه رفتند

صبح روز دوشنبه ۱۶ برخاسته نماز خوانده فراش آمد که حضرات سردار نشسته‌اند
سوار شوند چای خوردم رفتم صحبت خدمت سردار بعد از نیم ساعت ایشان سوار شده رفتند
من هم رفتم سر بنا و عمله از آنجا طاق گرمخانه حمام چند نفر آمدند باز دید کردند عمارت ذوالفقار خان را
سرکشی کردم ... صورت نوشته نهار آوردند خوردم میهمانان رفتند من هم سر بنا و عمله
... سردار را ... غلام آمد بعد رفتم در منزل خوابیده برخاسته حمام ... شده بود
رفتم حمام از حمام آمده نماز خوانده چای خوردم رفتم در بیرون خانه سر بنا و عمله سرکشی
کردم در طاق نشسته غلام ... آمد خبر داد ... که ... خان ...
... غلام ... خبر ... خبر ...

والسلام

تا اول ساعت از شب رفته در بیرونی بودم برخاسته رفتم منزل اندرون صبح روز دوشنبه
کاغذ ... نوشته بودم ... نوشته بود با ... ملک ... توسط سید علی اکبر قهوه‌چی دادم
بودند محمود شهر آمده بود ... سیف الملک ... رفته بودند
... ماه ... محمود ... رفت سمت ... رفتم ... افغانستان
رفتم بازار در ... حاجی ... شیخ حاجی هاشم بودند ... قدری خوردیم
بقوام ... دادند ... رد کردم برخاسته رفتم ... صراف ... حالی
... گفتند ... نزد حاجی ... صراف ... ما حاجی ...
آمدند از بازار کباب خریدیم نهار شام خوردیم ... شام خوردم بازی ... ساعت
... صراف ... ساعت ... رفتند ... خوابیدم

صبح روز سه‌شنبه ۱۷ ... حضرت خاتم ... برخاسته ... نماز
خوانده رفتم در بیرون خانه سرکشی بنا و عمله در طاق نشسته ... گفته
... کاری که ... نهار برخاسته ... خوردند
رفتند جای ایشان من هم رفتم منزل نیم ساعتی خوابیده برخاسته رفتم حمام ...
... رفتم در بیرون خانه ... آمدند ... خان ... آمدند در خدمت
منزل ... رفته بود ... نهار ... رفت ... متفرق آمدند ...
... شنیده رفت ... عمارت و باغ را ...
جاروب کردند آب پاشیده ... ترتیب دادند ... خفتند
مغرب شد نماز خواندم ... خان آمدند ... صحبت بستیم

تا ساعت

صبح بیدار شدیم ساعت دو از شب رفته بودیم آب نخوردند هم رفتیم شام خورده خوابیدیم

صبح یوم چهارشنبه ۱۸ برخاسته رفتیم حمام قوام آب دست میرزا بزرگ خان فاضل بودند

از حمام که آمده قوام آب دست آمدند منزل چای خوردیم رفتیم [illegible] بازار [illegible] همه

رفتیم چای چند نفری آمدند بودند [illegible] آمدند [illegible] حاجی صفر میرزا شهیدی

علی امیر آخور شدند [illegible] آمدند سؤال جواب زیاد شد

برخاسته [illegible] خواب [illegible] چای [illegible] خوردیم نماز خوانده

حساب [illegible] همه را [illegible] ساعت [illegible] هفتند [illegible]

رفتیم [illegible] جمعی بودند [illegible] غروب بودند [illegible] عمارت [illegible]

شریف بودند طاق [illegible] چای حاضر کردند [illegible] خوردند جمعیت [illegible]

از شب [illegible] بودند برخاسته رفتند [illegible] سرداری [illegible]

[illegible] قدری در خلوت صحبت کردیم رفتیم منزل حاجی محمد مهدی قزوینی [illegible] شهیدی [illegible]

هم [illegible] شام خوردیم قدری کار [illegible] با حاجی محمد مهدی صحبت کردیم

آنها رفتند خوابیدم صبح یوم پنجشنبه ۱۹ برخاسته رفتیم در ب خانه [illegible]

صبح [illegible] چای [illegible] چند دقیقه [illegible] جمعی از [illegible]

و غیره آمدند یک فنجان چای [illegible] منزل [illegible] رفتیم [illegible]

[illegible] رفتیم طاق ربع ساعتی نشسته رفتیم طاق ابراهیم خان [illegible]

مرحوم [illegible] صدیق [illegible] جمعی آمدند [illegible] کشیده برخاسته رفتیم منزل [illegible]

همراه [illegible] بازی تخته [illegible] ناهار خوردیم بازی کردیم [illegible]

میرزا

آقا میرزا [illegible] آمدند [illegible] غروب [illegible] جمع [illegible]

حاجی محمد [illegible] تسبیح [illegible] حاجی [illegible]

آمدند طاق [illegible] در میان [illegible] ایستادند [illegible] رسیدند [illegible] حاجی محمد مهدی [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] دلم بود نماز خوانده [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] خوردم حاجی محمد مهدی فاضل هم بودند [illegible] شام [illegible]

رفتند [illegible] خوابیدم صبح یوم جمعه ۲۰ برخاسته رفتیم حمام [illegible]

[illegible] آمدند [illegible] میرزا [illegible]

آمدند چای خوردند رفتند [illegible] قدری بازی کردند [illegible] میرزا ابوالفتح [illegible]

ناهار خوردند بازی کردند عصر چای خوردند رفتند [illegible] غروب نماز خوانده [illegible]

رفتیم [illegible] خانه [illegible] رفتیم خانه [illegible] میرزا [illegible]

هم آمدند قدری کباب [illegible] خوردم ساعت [illegible] از شب رفته [illegible] رفتیم منزل [illegible]

[illegible] منزل [illegible] آقا میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible] در [illegible] شام [illegible] خوابیدم صبح یوم شنبه ۲۱ برخاسته چای [illegible]

سفر [illegible] جمعیت [illegible] آمدند [illegible] کردند [illegible]

[illegible] چند نفر آدم [illegible] فاضل و غیره [illegible] رفتیم [illegible]

[illegible] ساعت پنج از شب [illegible] چند نفری [illegible] شهیدی [illegible]

و غیره [illegible] خوردم [illegible] خواب [illegible]

با حاجی [illegible] شهیدی [illegible] قدری تخته بازی [illegible] غروب برخاسته قدری [illegible]

مغرب [illegible] بازی کردیم [illegible] شام [illegible] خوابیدم [illegible] صبح

صبح یکشنبه ۲۲ [illegible] نماز خوانده چائی خورده کاغذی بمادر [illegible] نوشتم
بعلی آقا میرزا [illegible] الدوله و آقا میرزا هاشم [illegible] نوشته خیالم آسوده شد بابا بیک را
همراه بشهر فرستادم خودم سوار شده از سمت سیف آباد رفتیم جاده
معتبر خوبی است [illegible] از قهوه خانه جاده [illegible] بودند [illegible] است خریداری کرده اند
یک ساعت از دسته گذشته سوار شده بابا بیک را برگردانده بشهر [illegible] نیم فرسخ که
رسیدم قهوه خانه [illegible] [illegible] زیارتگاه [illegible] بودند یکه
معتبری دیدم گفتند مال [illegible] دفتر است ده دیگر [illegible] خان نوکر بودند گفتند مظفرالدوله
[illegible] همه جا [illegible] از قهوه خانه بودیم جاده خوب تا [illegible] راه تبریز بود [illegible] کرده
راه سیف آباد از ده [illegible] شیر [illegible] همراه ما بود از سوارهای [illegible] السلطنه در آن ده
کاروانسرای معتبری دیدیم تمام سنگ آجر بود گفتند شاه عباس است عجب [illegible] از این
سلطان آبادی‌ها این عمارت را خراب نکرده‌اند خدا امید [illegible] چه قدر خرج [illegible] است
تمام سنگ آجر آهک [illegible] چهار [illegible] ساخته‌اند در این راه [illegible] زوار برمی‌گشتند گفتند
از [illegible] شجاع السلطنه است [illegible] [illegible] برمی‌گشتند زوار از [illegible] زن مرد
کربلا زوار برمی‌گشتند [illegible] از [illegible] زن طلاق شده اند جمع کثیر بسمت [illegible]
رفته اند جمع کثیری هم بسمت کربلا [illegible] دیدیم زوار کربلا [illegible] از زوار [illegible]
شدند بعضی [illegible] با حالم از [illegible] [illegible] شده است [illegible] مجتهد
گرفته [illegible] اند [illegible] [illegible] رفته اند [illegible] زیارت [illegible]

نقل می‌کند [illegible] الصدق والکذب [illegible] شیخ [illegible] از دسته گذشته وارد سیف آباد
شدم [illegible] است [illegible] السلطنه [illegible] رفتیم [illegible] درخت [illegible] اند [illegible] انجا
که [illegible] چادر زده بودند نشسته [illegible] قدری [illegible] بر خواستم [illegible] به
سر [illegible] رفتم [illegible] ظاهر [illegible] آن [illegible] دانه خربزه [illegible]
[illegible] حضور [illegible] حضرت [illegible] نان [illegible] خوردم یک [illegible]
گفتم [illegible] چائی [illegible] نماز [illegible] خوانده [illegible] صحرای [illegible]
[illegible] ده اطاق [illegible] است [illegible] شد گفتم [illegible] شب را [illegible]
شده [illegible] گفتم [illegible] [illegible] گاه [illegible] السلطنه [illegible] اطفال
[illegible] آمدند عریضه [illegible] میرزا [illegible] خنجر را دیدم
قاطری بشهر رفت گفت [illegible] رفته بودم [illegible] حال [illegible]
دیدم [illegible] رفت [illegible] رسیدم گفت [illegible] [illegible] کرد [illegible]
رفت [illegible] یک [illegible] خواستم [illegible]
[illegible] غروب آخوند ملا [illegible] نشسته [illegible] صدای [illegible] فرار [illegible]
[illegible] آدم [illegible] السلطنه آمد رسیدم گفت [illegible] چوب [illegible] شده [illegible]
[illegible] حسین [illegible] فرستادند [illegible] که [illegible]
[illegible] آمد [illegible] بودند گفتم [illegible]
گفتم [illegible] زدند [illegible] جمعیت زوار جمع شده [illegible]

همه متفرق شدند نماز مغرب را خوانده ساعت سه از شب رفته بود ادم السلطنه
آمده بود سلطان مقصود گفتم تعارف ایشان را رد کردند خلق تام چون نهار نخورده بودم گفتم شام
هر چه تهیه دیده اید بیاورید کمی چه بود مرغ پلو برنج زرد و لوبیا خوردم چند لقمه نان
ماست خوردم کباب ادم السلطنه آمد سلطان حبیب جهان ... نفری
بخور بند که دلچه سر کان بخور ز گفتم نگاه دارند خوابیدم صبح روز شنبه ٢٣
برخواسته نماز خوانده چایی خورده سوار شد در این راه سید ... سیف الملک را
دیدیم از او ... جمعیت همه شهر ... جواب ... که وسط شهر را همه ...
تمام ... خواندند رفتند سوار شده رفتیم ساعت ...
وارد شدیم حضرت ... در جا در قوام ... خند ... بودند چایی
حاضر بود آوردند خوردم ... زار جا ... دل ... جمعیت ...
عرض کردند رجوع ... بودند ... آوردند ... خوابیدند با ما
رفتیم ... سیف الملک ... آمد ... آوردند چایی
خوردیم بسیار بسیار هوا گرم بود ... شدیم ... بعد از ... عتی
خوابیده حضرت ... نصف ... دانه ... بودند سیف الملک خواب
میخوردند ... دانه ... خوب ... صبح ... طابی
ماهی نهار ... بودند ... زیاد تعریف داشت در میان ... آن کل ... ند
را ملک ... جمعیت ... بودند ... حقیقت زیاد تعریف داشت ... خوب ...

در مرقد ... رفتیم ... در خدمت حضرت ... خوردم سوار ... اند ... ستند
... دیدار ... الی نوبت غروب ... متفرق شدند محمود خان ...
... تا وقت شام ... شام آوردند ... خوردم رفتیم در ... زیاده
... آفتاب گردان در ... خوابیده صبح روز شنبه ... برخواسته ... آمده
... بودند نماز خوانده چایی ... اندند ... خوردند ... شالم
آمدند ... کشیدند نهار ... جا در سیف الملک ... رفتیم خدمت حضرت ... عتی
... بودند در ... چایی نان ... آوردند خوردم ... جمعی ... بودند
... آوردند خوردم رفتیم ... خوابیده برخاستیم ... دانه ... خریده بودند پاره
... خوردم چایی ... رفتیم ... ساعتی نشسته ... کردند الی ... مغرب
رفتند ... در ... آوردند خوردند ... وقت شام خوردم
متفرق شدیم ... نصف شب صدای قافله ... زیاد
از راه ... رفتند صبح روز چهارشنبه ٢٥ انشاءالله صبح برخواسته
... دیدیم چایی ... جمع کردم ... ساعت ... از ...
سوار شدیم همه جا ... رفتیم سوار ... بیرون ده ... شدند
در این راه ... آمدند ... مظفر الدین ... راه ...
... دشت ... رفتیم ... نظر ... کشیدند ...
آوردند ... کردند ... آوردند ... آن ده ... وارد ... شدیم

در ... شب هوا ... شدم چادر نهار بودند هندوانه خربزه آوردند خوردم ... را آوردند
می‌خوردیم نان پنیر با خربزه هندوانه خوردم سردار خوب نخوابید چادر ... بودند در چادر
سردار ربع ساعتی خوابیده برخواستم چائی آوردند خوردم قدری سیب خربزه آوردند جمعی
سرحد ... آمدند در عاطفیان آمدند تا الی مغرب نهار خوردند ... شام آوردند خوردم ...
برخواسته رفتم چادر خوابیدم صبح ... پنجشنبه ... برخواسته ... اذان ... بود ... در
... نمازی خوانده ... چائی ... نهار ... آمدند ... آمدند
خوردند ... نشستند رفتند ... رفتم خدمت سردار یک فنجان چائی خوردم ...
خوابیدم رفتم ... زیاد ... جمعی ... آمدند
... آمد عرض ... کاغذی ... مسعود ... نهار ...
خوردم رفتم چادر ربع ساعتی خوابیده برخواسته چائی خوردم ...
آمدند ... کشیدند رفتم ... خوابیدم نماز خوانده ...
سردار قدری قدم زدیم ... مغرب رفتم چادر نماز خوانده ... کاغذ ... شدند
... کاغذی ... رشته ... خوابیدم ... شام ...
خوردم رفتم چادر خوابیدم ساعت ... اذان صبح روز جمعه ۲۷
برخواسته وضو گرفتم ... چائی حاضر کردند ...
... آمدند چائی خوردند سردار آمدند ساعتی گردش کردند
تا آنکه ... رفتند ... سوار شدیم در میان رهوفانه گردش کنان

گردش کنان رفتم تقی‌ابرطه رسیدیم ... راه که در جا آثاری ... بعد رعیت ... آمدند
... کردند ... ابرطه هم رعیت ... سوار جمعیت زیاد آمدند چادرها ... بودند
ایستادم چادرها زدند رفتم خدمت سردار ... آوردند ... آب ...
آب بخوردم هندوانه قدری نان پنیر خوردم یک ساعتی ... رشته سردار ...
... رفتم چادر ... گرم بود حالت ... که ربع ساعتی خوابیده برخواستم رفتم ...
رهوفانه وضو گرفته آمدم چادر چائی آوردند خوردم رفتم خدمت سردار چند نفری ...
از ... کاغذجات زیاد آمد ... روزنامه ... کاغذی ...
از دست ... میرزا ... کاغذی ... آمدند چائی خوردند
سردار ... فرستاده رفتم قلیانی کشیدند محمد ...
خوب ... شدند ... سردار چند نفر سوار شدند رفتند ...
هم در ... خواب ... سوار شدیم رفتیم
بین راه ... آمدند ... کشتند ... دیگر رسیدیم ...
... گردش ... سردار کاغذجات طهران آمده بود ...
که ... شده چادر ... رسیدیم قلیانی کشیده نهار ...
... نان ... خوردم ... شد
خوردن ... سردار ... خوابیدم ...
... سوار ... شدیم ... حضرت ...

رهوفانه

رهو خانه لباس عوض کردیم میان آب روندی رفته احتیاط نفهم تنها با ندیم نماز خوانده
هر روز رب زیادی بودند از قبیل هندوانه خربزه خریده بیاورند هیچ کدام با کسان امروز
نامه حضور را نوشته با کمه حضرات رزرهو خانه مرحمت نمودند فرمان با بابان نوشته بود
از شهر عالی از کس خان با حرکت از حسن نفهم نفهمه شد خلاصه مغرب شد نمازی خوانده
سیف الملک کتاب تاریخ معتمد الدوله را میخواند با گوش میدادیم شام را نعیم رفقا ملا نمودند
خوردیم رفتیم درچادر خوابیدیم
تا جا میرزا حسن رحیم کن رزهو خانه گردش
کردم آمدیم نماز خوانده نیم ساعت بغروب مانده سرور را خندید نفهمکه رزر فتند کهار
بلدرچین تا الی مغرب گردش کردم سه عدد بلدرچین زدند رفتیم چادر محمود خان
سرتخته چای بود یک فنجان خوردم تا وقتی که طول کشیده رفتیم سردر کتاب گلستان
شنیدن خواندن شد نداجزاء همه بودند شام بودند طاس کباب بلدرچین درست
کرده بودند خیلی خوب همه خواهیم بطاطه که زور انف ردری تخوانم بود سیب ادا شام خوردیم
رخوبه رفتم چادر سه دور وهم بعد از ظهر چادر ما بهم بعد آمد حجه بهم هم خندیم
صبح سه شنبه ۲۸ رخوبه نماز خوانده قرآنی خواندیم معظم آمدند چایی خوردند
ساعتی بودند به قسمتی ما رفتیم تفریح سر دور جمعی از اهل نظام و دور و در قهوه لوطی قرطه
شما سئوال جواب سفر بودند گفتند شنبه تا هیچ نیم رزر نشسته رفته نهار میخوردند امیر
بعد کتاب چوپی نشان رفته دیدیم بودند آقا خان سرتخته جمعی از اجزاء هم آمد رسید ملا

بودند خوردند بعد از صرف قلیان متفرق شدند ما هم رفتیم چادر خوابیدم تا قاضی خواندیم
رخوبه شسته چایی آوردند خلاصه نماز خوانده تا ضحی رفتیم گردش میوه نشستیم رودم میان دو بند
قدری راه رفته آمدیم حضرت همراه پاشا ارنو رفته رفتیم خدمت سردار در خواب بودند
رخوبه شسته هندوانه خواستند آوردند خوردم جمعی عارضین آمد بعرض رسیدند و مرخص شدند
غروب رخوبه شسته نیم ساعتی گردش نمودند نمازی خوانده صحبت سفر میکردند ساعت نیم
از شب رفته شتری یا محمود خان سرتخته آمدند مشغول کاغذ خواندن و کاغذ نوشتن شدند
تا اینکه فرمودند شام آوردند شب هم کباب بلدرچین تحفه دیده بودند خیلی خوب شده بود
همه تقسیم دادند خوردند رخوبه متفرق شدند ما هم رفتیم چادر خوابیدیم
صبح چهارشنبه ۲۹ رخوبه نماز خوانده چایی خورده خان آمدند چایی
خوردند سر قلیانی کشیدند اتفاق رفتیم کنار رودخانه زیاد گردش کردیم آب رفتند
چادر سیف الملک می رفتیم صحبت سردار در قلیانی کشیدند برات ان حاتم الله آمده بود
چادر زدند آبی کرم کردند غسل کرده نماز آمدند عارض زن وزن نوا آمدند امر دو بسیار رنج کشیدند
بودند ظاهرا ملاحظه سئوال جوابی با محمود خان سرتخته بودند بسیار دربدر خبر کردند نهار
آوردند خوردم یک ساعت هم بعد از ظهر شنبه چهار ساعت به غروب مانده بود رفتیم چادر بخوابم
حسن بیک ترناع میفرمودند نهار فرحش و هم قایم تاریخ نشد بسیار کم خوابیده رخوبه شستم رفتیم
حضور رفته آمدم چادر نمازی خوانده چایی خورده خلاصه حاضر آمد قلیانی کشیده ساعتی نیم به غروب مانده
جیب با ام یارم کشیده بود دوخته ساعتی گردش خلاصه رفتیم چادر خدمت سردار در شب سید ابار
آوردند بعد تحفه خوراک یک شربت با ده دور گردش کردم بعد از مغرب رفتیم بیرون چادر

بعد از نهار کتاب تاریخی که معتمدالدوله مرحوم فرهاد میرزا بخط خودش نوشته بود

ظاهراً در وقت نزاع با جهانشاه خان کرجهانشاهان آمده بود به جهت ادهم داده بود بعضی

کتاب مسمی به [illegible] عبارت پردازی بود حاشیه بعضی القاب را نوشته اند

الدوله هم در نیت کتاب بعضی چیزها نوشته بود ساعت چهار شام خبر کردند [illegible]

خوابیدم صبح دوشنبه غره ماه ربیع الثانی رخت پوشیده نهاری خورده چائی خوردم

جناب شاهزاده [illegible] میرزا حسن آمدند چائی خوردند سر [illegible] تعاقب نمازها رفتم گردش [illegible] رفتم میان

چادر بعضی آمدند نشستند رسیدند عرض ها معلوم کرده شد رفتم چادر [illegible] قوام [illegible]

آنجا بودند [illegible] خوابیده بیرون [illegible] رفتم بعد از ساعتی [illegible] کتاب [illegible]

خوبی [illegible] بودند [illegible] تازه بسیار خوبی بود [illegible] فرستاده بود زیاد خوردم رفتم چادر

از [illegible] گرم بود چادر [illegible] که [illegible] شدم خوابم [illegible] محمود خان [illegible] تعاقب

فرستاده بود چائی [illegible] نهاری خوانده تا ساعت نیم به غروب مانده بود رخت پوشیده رفتم

چادر [illegible] قلیانی کشیده تعاقب قوام [illegible] فرستادم آمد صحبت [illegible]

مغرب [illegible] رخت [illegible] رفتم چادر [illegible] بعرض رسانیدم [illegible]

جواب [illegible] دادند [illegible] نتیجه این بود [illegible]

[illegible] ساعت نیم از شب رفته [illegible] چادر [illegible] صحبت [illegible] شام [illegible]

[illegible] خوردم [illegible] محمود خان [illegible] شام [illegible] قلیانی کشیدند

[illegible] رفتند [illegible] رفتم [illegible]

آمدیم ساعتی نشست صحبت کردیم قلیانی کشیدند رفتند من هم خوابیدم

صبح دوشنبه ۲ بسیار زود رخت پوشیده هوا تاریک بود نهاری خوانده

[illegible] چائی خورده نشسته [illegible] جناب شاهزاده میرزا حسن آمدند

صبح چهارشنبه ۳ رخت پوشیده نماز قرآن خوانده جناب شاهزاده آمدند

چائی خوردند قلیانی کشیدند شاهزاده و آقا میرزا حسن رفتم میان ده گردش نمودم

تعریف [illegible] بودند دیدیم بسیار بد [illegible] تعریف [illegible]

[illegible] رفتم [illegible] میرزا [illegible] آمد [illegible]

چائی [illegible] رفتم چادر [illegible] جمعی آمدند صحبت [illegible]

تعریف [illegible] رفتم چادر [illegible] الملک [illegible]

خوردم رفتم چادر [illegible] ساعتی [illegible] در حال [illegible] چائی [illegible]

[illegible] جمعیت آمدند ده دانه [illegible]

[illegible] خوردند [illegible] باقوام [illegible] خوردم

[illegible] باز آمد طرف چادر [illegible] خوابیدند نماز خوانده صحبت [illegible]

شام [illegible] خوردم متفرق شدند رفته در چادر خوابیدم صبح پنجشنبه

رخت پوشیده نماز خوانده چائی خورده [illegible] رفتم [illegible]

[illegible] قدری [illegible] قوام [illegible] رفتیم میان [illegible]

[illegible] دانه [illegible] بسیار [illegible] خوردن [illegible]

رفتیم نشستیم قدری [illegible] تا وقت [illegible] کبک [illegible] خوب بود ناهار خوردیم خواستیم برویم جاجرود
روز دوشنبه بود [illegible] خوب [illegible] حضرت [illegible] کتاب ناسخ التواریخ میخواندند [illegible] دقیقه
ساعت [illegible] خوابیده برخاسته وضو گرفته با دعا گفتیم چائی حاضر کردند فرمودند چای در خوردیم
قلیانی کشیده سردار در خواب بودند [illegible] بودند [illegible] نوشته بودیم
فرمودند آب درست نیست بروم شکار [illegible] آب درست کردند ما هم نمازی خوانده
ایشان برخاستند [illegible] ناهار خوردیم نمازی خواندند سوار شده رفتیم سر [illegible]
رفتند آن [illegible] بود [illegible] در قهوه خانه نشستند قدری تیراندازی نمودند چائی حاضر کردند
یک فنجان خوردیم [illegible] کشیده سوار شدیم [illegible] قهوه خانه [illegible] رفتیم [illegible]
نزدیک مغرب وارد شدیم نمازی خوانده در چای در خدمت سردار [illegible] شدیم [illegible]
شدیم شام [illegible] رفتیم در [illegible] خوابیدیم صبح جمعه ۵
برخاسته حالت خوش [illegible] غذا [illegible] رفته [illegible] برخاسته نماز قرآنی
خوانده جناب [illegible] آمدند چائی [illegible] سردار [illegible] چای در [illegible] جناب
پادشاه [illegible] فرستادند [illegible] برخاسته رفتیم قدری قدم زدیم چای در خدمت سردار رفته چند نفر
آمدند [illegible] رفتیم [illegible] پالیز قدری [illegible] خوردیم
رفتیم چای در [illegible] رفتیم چای در قدری خوابیده برخاسته گفتیم چائی
آوردند جناب [illegible] آمدند چائی خوردیم سردار [illegible] رحمت کرده [illegible] قدری [illegible]
رفتیم چای در [illegible] جمعی [illegible] یک فنجان چائی [illegible] خدمت سردار
رفتیم سوار [illegible] تماشا [illegible] نزدیک غروب مانده برخاسته
رفتیم

[illegible]

که در قهوه خانه جناب سیف الملک شاهزاده هم آمدند تا مغرب بودیم [illegible] کمک [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] اصطلاح [illegible] گفتند [illegible] قزوینی [illegible]
بجا در [illegible] شد [illegible] فرستادم تحقیق کردم [illegible] خدمت سردار بودیم [illegible]
تا اینکه شام [illegible] خوردیم [illegible] سفر [illegible] شام [illegible] رفتیم [illegible]
[illegible] صبح دوشنبه ۶ برخاسته جناب شاهزاده [illegible]
چائی صرف شد [illegible] شنیدند [illegible] آمده [illegible] صحبت [illegible] شد
تا [illegible] رفتیم [illegible] خوردیم رفتیم چای در [illegible] برخاسته چائی [illegible]
رفتیم چای در خدمت سردار در خواب بودند بیدار شدند سواری [illegible] دیدند
بعضی را داغ بعضی را [illegible] تا الی غروب [illegible] رفتیم چای در جمع شدند
اجزاء صحبت می‌نمودند تا وقت شام شام خوردیم متفرق شدند رفتیم چای در [illegible]
[illegible] صبح سه‌شنبه ۷ برخاسته [illegible] نماز قرآنی خوانده چای
[illegible] حضرت [illegible]
رحمت فرمودند [illegible] جمعی در چای در جمع شدند [illegible]
[illegible] سوار شدند [illegible] راه [illegible]
[illegible] رفتیم [illegible]
در میان قهوه خانه [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
ایستاده [illegible] رسیدیم [illegible]
چای [illegible] خوردیم چائی [illegible] نزدیک غروب برخاسته [illegible]

غروب به منزل شیخ رفتم چای در آنجا بنا در آقوند کلیفجان چای خورده رفتم خدمت سردار
مشغول صحبت بودیم شام آوردند خوردیم متفرق شده رفتم جای در خوابیدم
صبح یوم دوشنبه ۸ برخواسته نماز قرآنی خوانده وام اب دادت ام اهل
جائی خورده سردار ساعت ... رفتم ... خانه سند که ... بودند همه نشستیم
جائی خوردند با نان پنیر قدری خوردم رفتم جای ساعتی نشسته بودم آنجا آمدند نشستند
من برخواسته رفتم گردش سر کوه زیارت کردیم مراجعت آمدم چای در ... خبر کردند آوردند
آتش ... بود من امروز ... نخوردم ... نشسته با ما ... خوردم قدری نان پنیر ... متفرق
شدند سردار خوابیدند این دفترهای گذشته بود ... سردار آمدم بکارهای ... باز
کردم باز کردم ... جمعی هم آمدند ... خدمت سردار ...
خوابیده اند رفتند سردار خوابیدند من هم رفتم جای در دیدم ... زاده ... خوابیده اند
من هم ساعتی خوابیده برخواسته وضو ساختم چای خوردم ... کشیدند رفتم
سردار ... الله ... آوردند ... منزل ...
بیاید جمعی از خوانین ... آمدند ... رفتند ...
مالکی ... حاضر شدند ... رحمن ... سلیمان خان ...
همه را از ... فرمودند که بنده را با آقا جان خان ...
... درخریدن املاک ... برخواسته ... بودند
... ساعت ... رفته در ... خوابیدیم ...
... شد ... نقد ... داده ... رفتند

رفتند قرار شد قباله جات نوشته ... را به ... متفرق شدند
شام آوردند خوردیم ... فرمودند که بنده ... بردم ...
رفتم خوابیدم صبح یوم سه شنبه ۹ برخواسته نمازی خوانده چای خوردم ...
آمدند برخواسته رفتم خدمت سردار چای در ... رفتند ...
... سردار ... مشغول ... شدند ...
چای در ... رفتم ...
جای در ... متفرقه ... بیایند
... قباله ... شدند ...
... ایشان ... آمدند ...
قرار شد ببرند ... نزل ... ساعت ...
بودند برخواسته ... خوردیم ... که در
... گذشته ... شدیم هوا بسیار بسیار گرم ...
جلو ... رفتم ... حلوا آمدند ...
انبار ... شدیم ... آوردند ...
... شدیم ... محمد ... خانه جای ...
جای در ... بودند ... جائی ...
... تقدیم ... حضرت ...
که ساعت ... دراز ... خوردیم جائی
صرف ... جمعیت ... متفرق شدند ...

رفته

رفته فرمودند خسته هستم شام میل نمودند خوردم رفتم در چادرها خوابیدم از نصف شب
اسباب بار شده بود خواسته زود بار کرده بودند آب را بستند ... خوابیدم
صبح دوم چهارشنبه ۱ رجب برخواسته جناب شاهزاده آمدند چائی خوردیم رفتیم
حمام سرکار تشریف داشتند دلاک بازی ها بود سری تراشیدیم خضاب بستیم
لیکن حنا بسته آب حمام بسیار گرم بود برآمدیم رفتیم چادر فرمودند بروید چادر
منشی باشی حمامی خریدن دهات را تمام شد او لدروز خان رحیم خان
طایفه شاه ... جمع شدند قباله جات نوشته شد بمهر رسیده نهار
آوردند آن چادر کباب چلو گوشت فقار بود انگور انار آمده بودند خوردیم
جمعیت متفرق شدند بسیار رفتند چائی خوردیم برخواسته وضو گرفته نمازی
خوانده کاغذها را مهر رفتیم آن چادر خدمت سرکار جمعیت آمدند الحمد
در سؤال جواب بودیم شام خوردیم رفتیم خوابیدم صبح دوم پنجشنبه ۲
برخواسته چائی خوردیم کاغذی ... رفتیم خدمت سرکار
علم ... دیگر بود فرمودند بروید چادر منشی باشی رفتیم ... آمدند
سؤال جواب ها ... شد نهار آوردند انگور آوردند خوردیم متفرق شدند
قدری خوابیده منشی باشی ... خان ... نوشتن جواب بودند
یک ساعتی خواب بیدار بودم برخواسته وضو گرفته نمازی خواندم چائی آوردند
خوردیم ... کردیم ... رفتیم چادر خودشان ... روزنامه خود را

روزنامه خود را نوشته فرستادم ... غله را از ... بگیرند ولی ...
خوش آمد ... را ... رفتیم خدمت سرکار
جمعی آمدند چائی آوردند خوردیم یک ... سفیدی خان بابا خان ... سرکار
پیشکش آوردند ... فرمودند برخواستند ... سرکشی ...
نموده بنده رفتیم نماز مغرب را خوانده ... رفتیم ... چادر
سرکار ... آمده ... شخصی از استرآباد ... حاکم استرآباد
آمده بود تعریفات ... ولایت خراسان استرآباد ... حاکم ...
نیم ساعتی صحبت کرده ... رفت شام آوردند صرف شد قدری کتاب
روضة الصفا جعفر خان خواند برخواسته رفتم چادر خوابیدم صبح دوم جمعه ۳
برخواسته حمام لازم شده بود ... چائی خوردم جناب آمد چائی
خورده رفت سرکار ... تشریف ببرند ... کاغذی
نوشته که بعضی اسباب ... رفتیم خدمت
حضرت والا ... شدند ... تشریف بردند ...
چادر منشی باشی جمعی بودند کاغذی جواب ابراهیم ...
خواجه ... رفتیم حمام ... خان ...
صاحب ... آمدیم رفتیم چادر سرکار ... منشی
باشی رفته بود چادر ... خان ... شاهزاده ... خان بودند
نهار خوردند ... خان هم ... طایفه ... برای پول جمع کردن ...

خاک ارد ... ما خوابیدیم یک ساعتی برخواسته وضو گرفته نمازی خواندیم گفتیم سماور آوردند

چائی خوردیم جناب ... با ما همراه بودند برخواسته گردشی کردیم چادر ... باشی رفتیم یک

فنجان چائی با ... خورده بودیم قلیانی کشیدند جمعیت متفرق آمدند ما برخواستیم سردار ... رسیدند

شدند تنکابنی بلدچین می نمودند ... بعد از ... ماندند ... نمازی خواندند

چند نفری آمدند عارض شدند جوابی شنیدند بعد از مغرب ... صحبت ... بردند خان

بابا خان ... هم ... رفته رفت خسته بودند شام را زود ... بودند

خوردیم قلیانی کشیدند رفتیم چادر خوابیدیم ... بیدار شدیم باز خوابیدیم

صبح دوشنبه ۱۳ برخواسته وضوئی ساختیم نمازی خوانده ملاحظه ... زغال

آتش سماور ... چائی درست شد آوردند حاجی شیخ ... کاغذی نوشته بود از برای سلطان ...

امروز ... سنجوهند روند قلعه ... را آنجا بخورند با تمام اجزاء ... همان

جا خواهد بودن ... خواهند فرمودن ... خوانند ... بود

مقدر چه ... شد ... ساعت از روز گذشته سوار شده در ... بلدچین

می نمودند ... قشلاق ... نمودار شد ... [illegible]

رسیدیم باغات زیادی ... زیادی ... در میان باغ ... نهر آبی چادر

زده بودند پیاده شدیم ... قندی ... [illegible]

من ... دادیم ... کردیم قلیانی کشیدند ناهار ... [illegible]

زیادی هم طبخ کرده بودند ... ناهار خوردیم همان چادر

ساعتی ... برخواسته نماز خوانده چائی خوردیم ... درزدند

شتر آوردند قدری ... بودند سوار شدیم در ... که ... علاوه بلدچین ... رفتیم

بمنزل رسیدیم اتاقات ... شد ... گاه ... بودند ... آقا ...

... جمعیت خدمت سردار زیاد بود ما بعد از مغرب برخواسته رفتند ...

شتر ... ساعت از شب رفته بود ... شترها ... سوار ...

شد رفتیم چادر شنیدم صحبت ... صدای ... بلند شده تفنگ انداختند ...

... آفتاب ... صدا ... جمعیت جاده ... رفتند تا ... بود

... کرد ... بود ... تفنگ انداختند گلوله ... سیاه

گرفت ... خدا رحم کرد رسیده بود

رسیده ... گذشت که ... قدری ... داد ...

کرد ... صحبت بود شام ... خوردیم ...

... قلیانی کشیدند رفتیم چادر خوابیدیم ...

... گرم شدم وقت سحر بیدار شده ... صبح ...

... صبح یکشنبه ۱۲ برخواسته ... وضو گرفته نمازی

خوانده یک فنجان چائی ... جناب آمدند ... چائی خوردیم ... رفتند چادر

هم رفتیم ... خانه ... کرده ... خدمت سردار ... بودند

ساعتی گذشت ناهار آوردند صرف کردیم ...

برخواسته رفتیم چادر ... آمد ... حرف زدند

شد خواب ... برخواسته سماور آوردند چائی خوردیم ...

ادنه

بردند خوردند سردار در خواب بودند خواستم بروم بیخ چادر در جا در نشسته روزنامه خواندم
نشسته برخاسته رفتم پیش میرزا [illegible] خدمت سردار بودم [illegible] بودند شب خوک زده اند
افتاده است میر سیف الملک شاهزاده جمعی رفتم تماشای خوک [illegible] خوک بسیار
بزرگ غریبی بود غروب مراجعت کرده [illegible] ساعت از شب رفته از پیش [illegible] رفتم چادر [illegible]
جائی بودند یک فنجان با ترشی خوردم سردار در [illegible] فرستاد رفتم صحبت میکردیم شام
آوردند صرف شد رفتم چادر خوابیدم ایشان [illegible] طبیعی درد دندان دائم [illegible]
خیالی پیش آمد انچه [illegible] کاری از [illegible] ساخته [illegible] خدا [illegible] خلق [illegible]
بسیار [illegible] شدم با غذا [illegible] برخاسته آب خوردم [illegible]
برخاسته رفتم [illegible] مهتاب بود دیدم شخصی در این گاه [illegible] شده است شیطان
اغوا نمود [illegible] رفتم سر وقت او [illegible] از ترس [illegible] صبر [illegible] یاد
بسیار کیف بدی بود اول شب آن آلوده [illegible] کاری [illegible] کردن [illegible] حاضر
بودم مختصر [illegible] درست [illegible] دادم تا [illegible] خودی طالبی [illegible] خراب
رفتم چادر گاهی [illegible] کردم گاهی [illegible] حکمت است
به صدارت [illegible] صبح دوشنبه ۵ | بسیار [illegible] سردار در
حاجی آقا حاجی آقا صدا [illegible] ایشان تشریف [illegible] حمام جناب [illegible] منشی
آمدند چای خوردند سردار از حمام برآمدند [illegible] احضار فرمودند رفتم
خدمت ایشان جمعی آمده بودند بنده [illegible]
برخاستم ناهار [illegible] صرف شد رفتم [illegible] خوابم [illegible]

[illegible] استم خوابم برد با خبر سماور آوردند فنجان چائی خوردم از شهر کاغذی [illegible]
نوشته بودند از قرار [illegible] محمود [illegible] السلطنه [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] لاهیجان [illegible] نفهمیدم [illegible] کاغذی هم محمود [illegible]
بودند از شهر [illegible] حضرت [illegible] برخاسته رفتم خدمت سردار کاغذ را
خوانده از طهران [illegible] آمده بود دستخط قبله عالم را [illegible] زیارت
که صدر اعظم [illegible] خلیل الله تجدید [illegible] از خدمات [illegible]
[illegible] تنها [illegible]
حشمة الدوله چگونه میتواند ببرد خلاصه غروب برخاسته گردشی کردم
از شب رفته رفتم چادر [illegible] صرف کردم [illegible] کتاب [illegible]
بود خیلی خوب شده بود رفتم خوابیدم صبح دوشنبه ۶ برخاسته
چائی خواسته رفتم حمام [illegible] گردن خاستم صابونی
زده برآمدم رفتم خدمت سردار [illegible] ناهار [illegible] رفتم چادر
[illegible] برخاسته سماور آوردند چائی خوردم یکی کاغذی از [illegible] میرزا
محمدولی آمد برخاسته رفتم خدمت سردار [illegible] قیمت [illegible]
دادن [illegible] حضرت [illegible] غروب [illegible]
رفتند گردش بنده آقا میرزا محمد ولی ملا [illegible] نشستیم در جا در بعضی [illegible]
بعضی اشخاص را نوشتیم [illegible] حضور جناب آقا شیخ حسین حاضر [illegible]
سردار آمدند جا در کار [illegible] تمام شد رفتند با هم نماز خوانده مشغول صحبت شدیم [illegible]

رقم [illegible]

جا در خانگاه کاغذ می‌خواندند روی تو نوشتند تا وقت شام آوردند صرف کردیم رفته در جای
خوابیدم صبح یوم چهارشنبه ۱۷ رجب نماز خوانده چائی
خورده کاغذی که آقا محمود نوشته بود نوشته بودند از [illegible] تقی خان [illegible] ابهر نوشته
دادم حضرت والد [illegible] فرموده بودند در جوف پاکت فرستادم روز کوچ [illegible]
ولی خانهاشان این [illegible] نهار را بخورند سوار شوند در جا [illegible] ملک [illegible] خلعت
کرده‌اند مشغول نوشتن کاغذجات طهران می‌شدند جمعی آمدند جا در ما قلیانی
کشیدند خواستند جا در ما [illegible] برخاستیم رفتیم جا در آفتاب گردان [illegible] بنده را
با آقا میرزا محمد ولی احضار فرمودند رفتیم [illegible] دلخواه دستورالعملی دادند
دو هزار پانصد [illegible] پول بار [illegible] تا آنکه [illegible] ساعت از دسته گذشته بود [illegible] نهار
آوردند دو عدد تخم مرغ [illegible] ساعت به غروب مانده سوار شدیم با
آقا نجان [illegible] آقا میرزا محمد ولی و با [illegible] فوج یکی دو سوار [illegible] هم سوار شده
بسمت دیگر تشریف بردند دو ساعت نیم به غروب مانده [illegible] شدیم [illegible] قلندق
قره قاج وارد شدیم خانه [illegible] سوار ما بود چائی حاضر کردند
[illegible] شنبه یوم [illegible] زیاد خوردیم دو فنجان چائی [illegible] نهار [illegible]
می‌خوردیم قدری انگور خورده [illegible] آخوند ملا [illegible] نهار خوردند نماز خوانده
سوار شدیم ربع ساعت به غروب مانده وارد [illegible] شدیم [illegible] حیدر [illegible]
جائی آوردند خوردیم ابراهیم خان [illegible] نفر [illegible] مرخصی گرفته رفتند

ما نماز خواندیم [illegible] شدیم مشهدی ابراهیم آمد چون که در این [illegible]
با وجبری [illegible] بودم چهار [illegible] هزار با [illegible] داده خلاصه [illegible] بسیار
بسیار خوب ملک [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible]
خراب [illegible] نقل می‌نمود رعایا متفرق شده‌اند این ملک خراب [illegible]
مشغول صحبت بودیم تا وقت شام پلو دو خورش کباب آوردند خوردیم خوابیدیم
ولی شب را زیاد بیدار بودم صبح پنجشنبه ۱۸ رجب [illegible] وضو [illegible]
اردو [illegible] چون آمد [illegible] نماز خوانده چائی خوردیم بار [illegible] را بار کردند رفتند
ما هم دو قلیانی کشیده سوار شدیم [illegible] معطل نشده رفتیم [illegible]
از [illegible] گذشته وارد [illegible] شدیم [illegible] آمدند [illegible] ولی [illegible] می‌نمودند
در عمارت [illegible] در حقیقت عمارت [illegible] منزل کرده عمارت بسیار
خرابی [illegible] جمعی آمدند چائی خوردند رفتند تا [illegible]
ظهر معطل شدیم تا [illegible] آوردند خوردیم [illegible]
[illegible] بودند [illegible] فرستادم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] رفتند [illegible] مرخص کرده رفتند [illegible] ساعت
به غروب مانده [illegible] آوردند [illegible] آوردند [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] قند چائی [illegible] ساعت [illegible] شیخ حسین با آخوند [illegible]
[illegible] وارد شدند [illegible] رفتیم
[illegible] دستورالعمل [illegible] حاضر بود خوردیم جمعی آمدند
[illegible]

تا غروب بودند رفتند بعد از غروب آقا میرزا علی و یک محمد علی آمدند دل‌درد بود خوب نبود چیزی
خوردم نمازی خوانده با آقا شیخ زین‌العابدین مشغول صحبت شدیم تا وقت شام آوردند مرغ پلوی
خوب پخته بود خوردم در همانجا خوابیدم هوا خوب بود الحمدلله بود صبح روز جمعه ۱۹
برخواسته نمازی خوانده سماور را آوردند چائی خوردیم رفتم سر قنات عمله کدخدا بنا هم بودند
تعمیر آب را دادم پاک بکنند حمام را هم عمله کدخدا بنا هم بودند سرکاری مرحمت فرموده
حضرات ورثه را خاطر جمع کردم چند نفر پول دادیم تا وقت نهار آوردند صرف کردیم مجدداً
رفتم سر قنات و حمام سرکشی نموده مراجعت [illegible] نفر باز پول [illegible] سماور خواسته چائی آوردند
برای آقا سید حاجی کاظم جرم فروش [illegible] آمده بودند نشستم برای چه آمده است مدتی
نشسته چائی خورد رفت یک ساعت بغروب مانده برخواسته وضو گرفته مشغول نماز شدم
جمعیت امروز تماما آمدند با دو ساعت از شب رفته مشغول شدیم [illegible] شام خورده
خوابیدم صبح روز شنبه ۲۰ برخواسته نمازی خوانده جمعیت آمده مشغول
شدم حیدر خان [illegible] نهار خوردم نزدیک غروب
نزدیک بود نماز قضا شود مشغول پول دادن و رسیدن حساب قبض [illegible]
بودم محال [illegible] سرکشی بنا عمله تمام کرده یک ساعت از شب رفته آقا میرزا ابوالفضل خان وارد
شدند حضرت [illegible] حرمت فرموده بودند مشغول تحریر عریضه [illegible] شدیم
چند نفر بودند شام گفتم آوردند صرف شد چلوی بسیار خوب پخته بودند چهار ساعت
از شب رفته خوابیدم صبح روز یکشنبه ۲۱ برخواسته نماز قرآنی خوانده
رفتم عمله [illegible] قنات و حمام را راه انداخته همه را سر کار [illegible] مراجعت [illegible] مشغول
کار شدم [illegible] آقا میرزا ابوالفضل خان پول گرفته [illegible] خرید [illegible]

از چراغان دش

از چراغان دش قدری خریداری شد آقا میرزا ابوالفضل خان رفتند من هم سر قنات حمام
سرکشی نموده مراجعت [illegible] آوردند دم کباب خیلی خوبی [illegible] پخته بود خوردم هم
[illegible] آمدند [illegible] سؤال جواب شد تا عصر چائی آوردند خوردم
نماز خوانده [illegible] رفتم سر قنات [illegible] مراجعت [illegible] مغرب شد نماز خوانده
عریضه حضرت [illegible] نوشته [illegible] ببرند [illegible] کاغذی نوشته [illegible]
باشد [illegible] فردا [illegible] حاجی [illegible] بود
ببرند شهر [illegible] اسباب خریده [illegible] ساعت ۳ کاغذها هم تمام شد شام خورده
[illegible] بودند شام خورده [illegible]
صبح روز شنبه ۲۲ [illegible] نمازی خوانده سماور [illegible] چائی خورده
[illegible] رفتم سر قنات تقی [illegible] کارشان را راه انداخته
چند نفری [illegible] آمدند [illegible] گفتم [illegible] پول
صغیر را [illegible] سلطان [illegible] رفت [illegible] عریضه نوشته
[illegible] صرف [illegible] شد [illegible] نشسته
[illegible] برخواسته چائی حاضر بود [illegible] نمازی خوانده [illegible] مشغول
[illegible] کاغذی نوشته [illegible] شدند آقا
تحریر [illegible] خان [illegible] شدند شام
صرف [illegible] عریضه هم [illegible]
[illegible] خوردم یک ساعت [illegible] نشسته [illegible]

[illegible]

دلم خوش شدم نصف شب الهام دعوا اسیر کردند برخواسته مهتر را بیدار کردم آمده

در طاق خوابیده بودم که بر خیزند هوای زن [illegible] آمده بود ... خواب کردند

صبح دوشنبه ۲۳ برخواسته نمازی خوانده چائی خورده ... آمدن رفتند

بهم رفتم سرقنات ... سرکشی کرده مراجعت ... آقا شیخ حسین ... هندا داد

بشهر رواند ... خود شان ... دیگر ... در ... جزئی نیازی دادم

حرفی زد که آقا میرزا محمود ... آمدند شب ... آقا سیف ... آمده

... از ... که از ... مرحوم ... دو

... کاری است سخت ... چیزی ندارند حیران مانده ام

طلب ... آقا شیخ حسین ... محمد مهدی ایشان ...

بد هند ... خوردم ... شدند ... کردند

رفتم ... سرکشی ... مراجعت ... کردند ...

وضو گرفته نمازی خوانده ساعت نیم بغروب مانده بود گفتم ... چائی خوردم

... برخواسته رفتم سرقنات ... سرکشی ... بعد از مغرب

آمدم منزل ... میرزا احمد ... آقا میرزا احمد

هم کاغذی آقا میرزا مهدی ... نوشته شام خورده ... خوردم بعد از شام ...

رفتم طاق ... خسته بودیک ... خوابیدم

صبح روز چهارشنبه ۲۴ برخواسته رفتم طاق ... چائی خورده رفتم ...

کار انهار را ... آقا میرزا محمد ... بازی ... از ...

وارد شده

وارد شده نوشته جات زیادی دستور العمل آورد خواندم رفتم منزل جواب

مختصری نوشته دادم ببرد رفتم سرقنات از آنجا هم رفتم ... آقا میرزا ... آمد

کند از ... خوب ... که خدا ... را هم ... شنیدم

مراجعت کرده آمدم منزل مشغول خواندن ... بودم ... علت ... آمد

آمدند ... یک ... هفت ... چهار شدم ... تنفر ... رفتم تبریزی

خبر کردند ... آمدند ... نفر ... نفر ...

... گذشته بود ... شد ... سفید ...

دلم ... کاغذ نوشته ... رفتند ... شدند ... آخوند ... شخص ... مغرب

... فرستاده ... رفتم ... بعد از

در کوه ... شب ... آمدم ... عبارت ...

محمد ... معروف ... باشد ... شهریاری ... رفته بود ...

... را ... نوشته ... شام ... خوردم

... رفتم سرقنات ...

صبح پنجشنبه ۲۵ برخواسته نمازی قرآنی خوانده چائی خورده رفتم سرقنات

عمله ... آمدند سرکار ... آن ... شنیدند ... آمده

سرکار ... خسته شده ... شب ... نوشته

... که ... ختم ... هم ... که ...

دادم ... رفتم ... دیدند ... آقا میرزا

خلاصه آمدم طاق روزنامه ... نوشته ... کاغذ جات ... کاغذی ...

با آقا میرزا ... نوشته ... آقا میرزا محمد ... ایشان ...

بدهند بجای محمد مهدی زرگری خرید اشیاء که کرستان حیران ... بالارث ... ن میرزا ... هیچ
روز پنجشنبه بود عشرت جمعیت نمود جواب کاغذ تا میرزا ... رفتیم تا چوب ... دلم بود ... بطلبه
بنده وقت نهار رسید گفتم تنها رفتم بند خوردم ... عقب تفاصیل اومی ... بنهر فرستادم بودم آمد
که سه آب قندهائی آوردند بحریر دادند نامی گرفته فرستادند مشغول خواندن نوشته جات شدم
همینطور آمد برای ... استعمال نمودند ندانستم بعلی ... سطور خبری ندارند
دیگر ... که خدا در نفر ... حالی ... شد محمد ... بخصوص جات اینها را از ... گفتم
از شب رفته آمدند مشغول میرزا احمد همین خان بود ... آوردند خوردم ... نشستند
... خوابیدم صبح جمعه سوم بسیار زود برخاسته نماز ... خوانده های
... آمدند ... نهار ... سلام بردند ... بردند ... رفتم
رفتم تا بناء ... راه انداخته ... کوچه آمدم طاق ... خوانده
گفتم ... مشغول نوشتن خسته شده ... رفتم ... بناء ... آمدم
منزل ... بلوا ... خوانده
مشغول خواندن ... تون کاغذ شدم ... سک ... عصر ... رفتم
عمله بناء ... آمدم منزل ... خواندم ... رفتم رقعات ...
عمله بودم تا الی مغرب ... ختم ... خوانده
از ... رفته بود گفتم ... بردند ... آمدم ... شد ...
دلم ... میرزا احمد ... خط ... روزنامه ... تمام کند ... نوشتم
...

نوشتم از شهر آورده بودند شب کاغذ که دادم تا میرزا احمد مشغول نوشتن شدند
ولی چون بخط من انسی ندارند منهم بسیار بد نوشته ام باید خودم تقریر نمایم از بعد
ساعت سه از شب رفته شام خورده آوردند صرف شد تا میرزا احمد رفت
نصف شب شیطان وسوسه نمود آنچه را که نباید بشود

قد تمت مجلد الثانی من وقایع الایام و نوائب ... والحدثان المستطاب
عمدة الاطباء و الانجاب سلالة محمد و آل النبوة و قرة العین مسلمین زبدة ...
فخر الحکماء العظماء مولانا و مولائی ... عالم الامجد ...
منصور ادام اقباله و اجلاله العالی فی سادس عشر
رجب المرجب من شهور سنة ... علی هاجرها الاف
والثناء الف و ثلثمائة و اثنا عشر بالهند سنة ١٣١٢
... قد شرعت بکتابة مجلد الثالث فی ...
بعون الله الملک المنان و علیه التکلان ...

بسم الله الرحمن الرحیم

صبح شنبه دوم رجب برخاسته رفتم سر رقعات عمله بناء دو ساعتی بعد ...
کوچه در طاق مشغول شروع نوشتن کردند ... این کتاب روزنامه
جلد ثانی زیاری شد در قریه شمیران نزدیک رودخانه ... از من

اوزان ملک تبیاعی حضرت اشرف والا شاهزاده ملک قاسم از سرجان
سر دوره روحی فداه باشم جناب آقا میرزا احمد نام که از رؤسای شعبات بدری
و مادری دارد و والدشان این است منهم تنها استم خطش خوش نیست و کمی جزوه
از روزنامه که ملا علی اکبر قزوینی در شهر نوشته بود دادم با میرزا احمد بنت
مدت یکماه زحمت کشید نوشت بعد معلوم شد این رسالهٔ جزوی که نوشته
ملا علی اکبر هم نوشته است زحمت کشیدن آقا میرزا احمد بهدر رفت هیچ نشد تا
از آن تاریخی که ملا علی اکبر نوشته بود تشریع به نوشتن نمودند خلاصه در این مدت
توقف در زنجان تاریخی بچنگ نیاوردم که آبادی بیشتر از که بعضی حرامی مانند
با خلاف لغت کردند تاریخ درستی بچنگ نیاورده در چند سال قبل در طهران تاریخ
نویسی از من خواهش نمود که وضع قزوین و بنا و تاریخش را بیان نمایم او بنویسد نموده ام
از عهده برایم از کلی جناب میرزا محمد علی در زمین بنا در زمان لشکر مرحوم است و الفضل
مستوفی قزوین است اگر خواهش رجوع به تواریخ می‌نمودم اشخاص معروف مختصری نوشته
فرستادند منهم دادم آن شخص ولی نسخه آن را داشتم موجود بود بدهم در ادارهٔ جریدهٔ شاید
روزنامه خودم بنویسند اگر خداوند عمری عطا فرماید سلطنت نیم اشهر شیخ آ
احاد و دوستان از این خطر بسطی که آن بهره مند فیض یاب شوند من از دوستان
گرچه بسیار مزخرف نام بر طاب نوشته ام لکن آنکه عرضه میخوانم خطا باب

باکار

می نمایم خطا نمایند باکی ندارد کارت خواننده این کتاب اگر مارا بشناسد
احتمال دارد طلب مغفرتی نماید و به یقین خواهد گفتن عجب دماغی و حالی داشته است
اوقاتی صرف این کار نموده است لهذا شروع به تحریر تاریخ قزوین نموده

بسم الله الرحمن الرحیم

برحسب امر جناب قدسی انتساب کروبی احتساب قبله تقابل
و زبدة الاقران والاماثل قبله معظم والامقام فایق حاجی میرزا مصور
شیخ الاسلام زید ایامه مجده و اجلاله حالات قزوین بهجت قرین را
از سبیل اجمال و بجای ایجاز نگارد آنچه ارباب تواریخ و سیر و معتبرین از
اهل خبر مرقوم خامه عنبر شمامه داشته اند بانی این شهر و بنا قبل از
اربعث حضرت خاتم الانبیا علیه آلاف التحیة و الثناء
شاپور ذوی الاکتاف بوده بمرور زمان و تغیرات عهد و دوران
تعمیرات شده در زمان خلافت هارون الرشید عباسی تعمیر کلی در قلعه
و برج و باروی آن بعمل آمده در اوان سلطنت سلاطین جنت
مکین صفویه انار الله برهانهم قزوین پای تخت شاه عباس و
طهماسب و بعضی دیگر ایشان بوده و کمال آبادی داشته و قرار تقسیم

تقسیم در زمان آن پادشاهان رضوان مکان بر هفده محله بوده و تا
کنون بهمان رسم و همان قسم معمول و متداول است اسامی محلات
از قرار مرقوم است

محله درب جوسق معرب درب کوشک — محله سوق الاغنام معروف بکوسفند میدان

محله سوق القطن معروف به پنبه ریسان — محله خیابان

محله بند رخت معروف بمحله آخوند — محله فشتهول

محله درب ری — محله سکته ریحان معروف بکوچه ریحان

محله تلاق — محله دیمج — محله مغلاوک — محله خندق بار

محله راه چمان — محله شاهزاده حسین — محله شورسازان

محله بولاغی — محله کل بنه

آنچه در این دولت قوی شوکت خاک قزوین خوانده میشود

خوانده میشود طولا از شرق الی مغرب شانزده فرسخ و عرضا از شمال
الی جنوب شانزده فرسخ است و آبادی شهر از هر جانبی تقریبا در
وسط واقع است دور قلعه شهر یک فرسنگ متجاوز است و
مشتمل بر نه دروازه است که اسامی آنها از این قرار است

دروازه درب جوسق — دروازه شیخ آباد — دروازه کوسفند میدان

دروازه پنبه ریسه — دروازه خیابان جدید که سابقا دروازه راه چمان معروف بود — دروازه شاهزاده حسین علیه السلام

دروازه مغلاوک — دروازه خندق بار — دروازه درب ری

دور اطراف از هر جانبی الی یک فرسخ باغات انگور غرس شده
و دائر است دراین صورت دور شهر با انضمام باغات چهار
فرسخ است این باغات در اول حمل الی آخر ثور بوسطه سیلاب
و بارندگی که از کوه جانب شمالی از سه رود بسمت شهر جاری است

رود دیزج — رود ارنج — رود دلوچای

سالی یک نوبت مشروب میشوند و از این رود گاه میشود از کثرت
تواتر امطار و بسیاری برف کوهسار از هر یک یکصد سنگ نهر

و بیشتر جریان دارد و از اول جوزا الی انتهای حوت از آب چشمهٔ کوه
در هر رودی یک سنگ آب جاری است که از اهل شهر مشروب می‌شوند
چنانچه در سالی نزول برف در زمستان یا باران در بهار قلیل باشد اغلب
باغات آنها بی آب میماند و مسلوب المنفعه میشود بلکه دو سه سال محصول
نمیدهد و اشجار این باغات کلیةً انگور است که تقریباً هفتاد نوع انگور در آن
باغات بعمل میآید اشجار پسته و قیسی هم بسیار دارد درخت پسته متعرف است
یکسال ثمر میدهد و سال دیگر ابداً ثمر ندارد بعضی را اعتقاد آن است هر سال
باد سموم که در قزوین باد راز میخوانند بیشتر بوزد محصول پسته خوب
میشود بالعکس باد شمال اسباب کمی اوست انگور باغات را در فصل پائیز
چیده بقدر مصرف ضرورت بخانها برده و مضافه را در همان باغات
ریخته از حرارت آفتاب کشمش میشود تبعه دولت بهیه روسیه و تجار ارمنی
که با صفحات فرنگستان طرف داد و ستد هستند خریداری کرده حمل آن
صفحات می‌نمایند و در این باغات هندوانه دیم خوب بعمل میاید اگر
یک از باغات بواسطهٔ نرسیدن آب یا کهنه شدن مو که از محصول افتاد
لاعلاج مالک آن از ریشه کنده در دو سه سال اول تخم هندوانه میکارد
هندوانه ممتاز قزوین بلکه از اغلب شهرها بهتر میشود و هفت رشته قنات
در این شهر دائر و جاری است و مشرب اهل شهر از این قنوات دو

رقو

ودو رود سابق الذکر است و در واقع رساکنین از قلت آب
عسرت حاصل است

قنات حلال آب اختصاص بمحله درب جوسق دارد	قنات شاه بجمله کوسفند میدان و غیره	
قنات طیفوری محله درب جوسق و غیره	قنات حاتم بیک محله پنبه ریسان	قنات خیابان عمارات دولتی و محله خیابان
قنات خمارتاج محله دیمج و قملاق و غیره	قنات آخوند	محزونه شش قنات دیگر

قنات آخوند محله بندرخت جز این چند رشته قنات محزونه هم
دارد عمارات دولتی که ابتدا بانی آن سلاطین صفویه
بوده اند در جانب شمالی شهر واقع است اگرچه اغلب آن بناها
نادر معدوم و خراب شده عمارت و بنای نادرشاه و سلاطین
تاجدار قاجار دائر و برقرار است و در این دولت جاوید آیت حسب الامر
الارفع الاعلی بسعی و اهتمام معتمد السلطان امیر الامراء العظام سعد السلطنه
حکمران حالیه قزوین تعمیرات کلی در عمارات آنها شده اطراف
و صفای جنات عدن بهم رسانیده و در جلو این عمارات
خیابانی که آنهم از بناهای مرغوبه است عرضاً از شرق تا غرب

عرضاً از مشرق بمغرب بیست پنج ذرع و طولاً از شمال بجنوب
دو هزار و پانصد ذرع خیلی با صفا و نزهت است در دو طرف
خیابان نهر آب جاری و اشجار نارون و چنار قوی غرس شده
و اغلب خانهای رؤسا و اعاظم چون جناب شیخ الاسلام
و سایر بنی اعمام در این خیابان واقع است در منتهای خیابان
سرکار سعد السلطنه حسب الامر مهمانخانه دولتی در کمال شوکت و عظمت
و آراستگی بنا نموده و دایر است از مهمانخانه الی دروازه راه جهان
خیابانی ناصری و جدید عرضاً از شمال بجنوب بیست ذرع و طولاً
از مشرق بمغرب پنج هزار ذرع در چنین خیابان دو نهر و اشجار
بسیار غرس شده در منتهای این خیابان دروازه خروج از
از شهر است تعداد خانهای بلد که شماره شده نه هزار خانه دایر
و مسکون است سکنه اهل شهر بوفق تعداد جدید سی و پنج هزار از
رجال و نساء و صبیان قریب چهل چهار هزار نفر است در سنه هشتصد
هجری که حمد الله مستوفی قزوینی تاریخ گزیده را مرقوم داشته کلیه اهل
این شهر طریقه اهل سنت و جماعت بوده اند و عمده شافعی مذهب
و طریقه حنفی و مالکی و حنبلی نیز داشته اند در زمان سلاطین
صفویه نور الله مضاجعهم خاصه شاه عباس ثانی تمام ساکنین

ساکنین این بلد طریقه و مذهب حقه امامیه اثنا عشریه سلام الله
علیهم اجمعین گردیده و تا این زمان عموماً بهمان مذهب و طریقه حقه باقی
و پایدار هستند از سایر مذاهب در این شهر یافت نمیشود الا قلیلی
تجار مذهب عیسوی که در این سنوات بمرور ایام از صفحات
فرنگستان آمده و سکنی گرفته اند مشغول تجارت و داد و ستد میباشند
جز آن چند تن از مذاهب دیگر احدی نیست حمد الله مستوفی
که خوابگاهش در این خاک است در تاریخ گزیده چهل و دو حدیث در
فضیلت قزوین از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ذکر نموده از جمله
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من بات لیلة فی ارض
قزوین وجبت له الجنة العلم عند الله تعالی از امامزادگان
عظام و انبیاء کرام در نفس شهر مدفون اند و اماکن متبرکه دارند

بقعه متبرکه حضرت شاهزاده حسین
ابن علی ابن موسی الرضا ع

بقعه متبرکه امامزاده آمنه
خاتون

بقعه متبرکه امامزاده اسمعیل
ابن جعفر الصادق علیه السلام

بقعه متبرکه امامزاده حلیمه خاتون

بقعهٔ متبرکه امامزاده سلطان سید محمد رضوان الله علیه

بقعهٔ متبرکه پیغمبران لازم التعظیم ازکیا و سلام و سلوم و سلیم

بقعهٔ متبرکه امامزاده علی صوفی سلام الله علیه

بقعهٔ متبرکه پنجه علی علیه السلام

مساجد و مدارس و خانات که اکنون دایر است

مسجد و مدارس

مسجد اعظم سلطانی که بنای شاه مرحوم آقا محمد خان است

مسجد جامع کبیر که قریب هزار سال است بنا شده عقاید بعضی بر آن است که قبل از اسلام آتشکده بوده است

مسجد و مدرسهٔ مرحوم حسین خان سردار

مسجد و مدرسهٔ مرحوم حاجی ملا صالح برغانی

مسجد و مدرسهٔ حاجی ملا تقی شهید ثالث برغانی مرحوم

مسجد مرحوم حاجی سید رضی که قدیم است

مسجد و مدرسه مرحوم مولاوردی خان

مسجد و مدرسهٔ حیدریه که از بناهای سلاطین صفویه است

مسجد و مدرسهٔ ... که از بناهای ... است

مسجد و مدرسهٔ پنجه علی از بناهای الضّا

مسجد و مدرسهٔ پیغمبریه

مسجد مرحوم شیخ صالح

مسجد هفت در — مسجد و مدرسهٔ آخوند — مسجد چنار سوخته — مسجد شنبه گر — مسجد کلانتر

مسجد سبز — مسجد و مدرسهٔ ملا حسن — مسجد حاجی محمد علی — مدرسه مرحوم حاجی سید تقی

مدرسهٔ مرحوم حاجی قاسمی — جز آنچه نوشته شده مساجد کوچک در محلات بسیار است

حمامات

حمام سعادت که از بناهای صفویه است

حمام سرکوچهٔ بیک قاجار که در زمان صفویه بنا شده خط میرعماد معروف در در این حمام است

حمام مرحوم حاجی محمد رحیم تبریزی که تقریبا پنجاه سال است بنا شده و از حمامهای خوب ممالک محروسه است تمام ارض و جدار آن از سنگ مرمر است

حمام جلودار از بناهای قدیم متعلق بجناب شیخ الاسلام حمام وسیع خوب با صفا است

حمام مرحوم میرزا جواد شیخ الاسلامی — حمام سعدیان کهنه و قدیم است — حمام سر قلعه ممتاز — حمام حاجی کریم

حمام جنب شاهزاده حسین علیه السلام — حمام حاجی پیکر — حمام مرحوم طهماسب قلی خان — حمام حاجی میرحسن

حمام خلفا — حمام قامجید کدخدا — حمام حاجی سید حسین — حمام میرزا کریم

حمام دارو غفر — حمام میرزا عبدالله — حمام جناب شیخ الاسلام — حمام جناب نایب الصدر

حمام دولت خانه حمام سردار حمام حاجی ملاتقی شهید ثالث حمام وکیل الرعایا
دیوانی
حمام محمدخان بیک حمام جناب حاجی میرزا محمود حمام جناب حاجی محمد صادق حمام امین الرعایا
حمام حاجی میرزا مهدی حمام محمد صادق خان حمام مولا وردی خان حمام بلور
حمام نو حمام حاجی نصیرالدین حمام محله آخوند حمام پرسال
حمام محله دربری حمام کلاشر حمام حکیمباشی حمام پنبه ریسان

خانات

سرای شاه که از بناهای صفویه است سرای مرحوم میرزا موسی وزیر سرای حاجی رضای بزرگ سرای حاجی رضای کوچک
سرای حاجی چورک سرای صرافخانه سرای قدیم شیخ الاسلام سرای جدید شیخ الاسلام
سرای حاجی میرحسن سرای درویش مهدی سرای حاجی شیخ سرای حاجی محمد رحیم
سرای الصاغه سرای پنبه ریسان سرای میرزا ابوتراب سرای گمرک

دو هزار پانصد باب دکاکین دایر و مسکون در این بلد است که از اهل
حرفت و هر صنعت از قبیل قصاب و خباز و سقط فروش و بزاز و
بلور فروش و ماهوت فروش و کفاش و عصار و بقال و عطار و
وکیال و صفار و حداد و فخار و زرگر و علاف و صباغ و لباف
و علاج و سراج و سایر اصناف که محل حاجت است ساکن و مشغول
کسب میباشند و در خارج شهر ده باب یخچال دارد چه یخچال در زمستان
یخ ریخته شود کفایت یکساله شهر را مینماید والا در پنج فرسخی شهر در کوه جانب
شمال غاری است که یخ معدنی دارد باین معنی که در تابستان
آب از سقف آن غار ریخته و فورا یخ بسته میشود در صورت ضرور
امکان دارد که از آنجا بقدر حاجت حمل شهر نمایند و هر قدر یخ بخواهند از
آنجا یخ خیلی خوب حمل شهر مینمایند قراء و مزارع خارج شهر که
مشتمل بر ده بلوک است اسامی و وضع بلوکات از این قرار است

بلوک اقبال باین اسم مسمی شده بواسطه قراء و مزارع خوب و خوش
شهرت است سی و چهار قریه و مزرعه دارد که آباد دایر است محصولات
آنها گندم و جو و جاورس و پنبه و کرچک است و غلب دهات

دهات باغات انگور زیاد دارد که زیاده بر حاجت اکثرش کشمش کرده
می فروشند آب این قراء همه از قنوات است

پنج ابهررود بلوکی است در چهار فرسخی جنوبی شهر واقع است چون از رود
ابهر خاک خمسه مشروب میشود باین اسم نامیده شده دوازده قریه
و مزرعه دارد زیاد آباد قریه نیست اربابی در این بلوک که هزار خانوار
سکنه دارد مشرب آنها از رود و قنات است محصولات
آنها گندم و جو و پنبه و کرچک و انگور و گردو و غیره است

بلوک بشاریات در جانب شرقی شهر واقع است دهات
خوب و مرغوب و اراضی حاصلخیز دارد آب و هوای خوش ندارد
در این بلوک علاوه محصول سایر بلوکات شلتوک هم عمل میآید
شصت قریه و مزرعه این قرا کلیه از آب قنوات دایر است
و اتصال بخاک طهران دارد

خررود واقع است در جانب جنوب قزوین مشتمل بر سی و سه قریه
و مزرعه است محصولاتش مثل سایر بلوکات است از رود
خررود که از جانب خمسه جاریست اغلب قراء آنجا

آنجا مشروب میشود قنات هم دارد

دشت آبی در جانب جنوبی شهر واقع است قراء معتبر و حاصل
خیز دارد و اغلب دهات این بلوک متعلق بجناب حاجی میرزا
محمود و جناب حاجی محمد صادق و سایر بنی اعمام است
محصولات آنجا هم مثل سایر بلوکات است از آب قنوات
مشروب میشود هفتاد و پنج قریه و مزرعه است

رامند در جانب جنوب واقع است ده قریه معتبر دارد که پنج
شش قراء خالصه دیوان و هر یک پانصد خانوار الی هزار
خانوار رعیت ساکن دارد محصولات آنها از رود خررود
و ابهر که از جانب خمسه میآید مشروب میشوند

زهرا در جانب جنوب است هشتاد قریه و مزرعه دارد اراضی
حاصلخیز بسیار خوب دارد و از هر قبیل محصول در این بلوک بعمل
میآید نسبت بسایر بلوکات گرمسیر است و کلیه این دهات از
آب قنوات مشروب میشوند خوئین شاهسون اغلب املاک آنها

مالک اند

فشکلدره در جانب شمال و در دامنهٔ جبال واقع است
چون کوهسار است چندان حاصل خیز نیست و بالنسبه سرد
سیر است بیست پارچه قراء و مزارع محصولات آنها از آب
رود و چشمه مشروب میشود

قاقزان در جانب غربی شهر واقع است یکصد و چهل قریه و مزرعه دارد
خاک قزوین از این بلوکات بخاک خمسه منتهی میشود باد قاقزان قزوین
معروف است چنانچه در قلب الاسد بنای وزیدن گذارد جهت برداشتن
و کرسی خواهد شد محصولات آنها از قنات و چشمه و رود مشروب میشوند

بلوک قهپایه قراء این بلوک هم در جانب شمال و در دامن جبال است چون کوه پایه است
اراضی آنها بیشتر دیم زار و چندان حاصل خیز نیست چهل قریه و مزرعه دارد دو رشته
کوه در جانب شمال و جنوب این بلد واقع است جانب شمال همان رشته
کوه البرز است که ابتدای آن از خطا و ختن همه جا کشیده شده است
می‌آید و از خاک قزوین و خمسه و آذربایجان میگذرد و رشتهٔ دیگری
که در جانب جنوب است آنهم در واقع از همین رشته منفصل شده
فاصله جانب شمالی تا شهر قزوین دو فرسخ است و جانب جنوب [illegible]
فرسخ توابع قزوین که الموت و رودبار باشد در کوه جانب شمال است

ومحال

ومحال افشار که آنهم توابع این بلد است در جانب جنوب
واقع است بدین تفصیل

الموت بلوکی است در کوه جانب شمالی واقع است و مشتمل بر شصت
قریه و مزرعه قلاع حسن صباح حمیری در آن بلوک بوده اگرچه اغلب مخروبه
شده ولیکن قلعه که نشیمن حسن صباح مشارالیه در آن بوده در قلهٔ
کوه بسیار مرتفع است و بالفعل بنای جدار قلعه که از سنگ و آهک
و گچ است و عمارات درون قلعه و حوضهائی که حفر شده از جاها
تماما موجود است و از غرایب روزگار و راه صعود بر قلعه بکمال اشکال را
دارد محل زراعت اهالی این بلوک بقدری نیست که کفاف ماکولات آنها را
نماید کلیه معاش آنها از نگهداری گوسفند است زیرا که مراتع بسیار و گوسفند بشمار
دارند

رودبار بلوکی است در همان کوه واقع و مشتمل بر یکصد و بیست قراء و مزارع
این بلوک نسبت به الموت سخت ندارد قراء بسیار معتبر خوب است سردسیر
و گرمسیری بفاصلهٔ نصف فرسخی دارد و از هر قبیل محصولات در آن بعمل میاید
و از هر قسم میوه جات در او موجود است حتی گردو فندق و ذغال اخته
و در وسط این کوه فصلی دارد که از رود شاهرود که مجری آن از طالقان است
والموت از این فصل میگذرد و اغلب دهات گرمسیر رودبار از آن مشروب میشود

مشروب میشود و زراعت شلتوک مینمایند و آب این رود در فصل بهار
کمال طغیان را دارد که عبور از آن بجهة سوار اشکال دارد لهذا
در سه فرسخی بجهة عبور و مرور پلی بسته شده در فصل تابستان بقدر دو دست سنگ
آب جریان دارد و شهای رود وصل بقزل اوزن شده سفید رود
میشود و بدریای خزر می ریزد از قلاع حسن صباح در نواحی رودبار
نیز علامت آن باقیست خاصه قلعه ولاسر که کلیه علامات و جدار
قلعه موجود است

رفت محالیست در سمتهای جنوبی هفت فرسخی شهر واقع است
و مشتمل بر شصت چهار قریه و مزرعه محصولات این بلوک مثل
سایر بلوکات گندم و جو و پنبه و کرچک و میوجات هم دارد
دهات خوب حاصل خیز دارد و اغلب دهات اینجا در دامنه جبال واقع

مالیات بلده و بلوکات و توابع در اول این دولت قوی شوکت
ابد الله عیشه و ابد الله حشمه پنجاه و سه هزار تومان نقد و ده هزار
هفتصد خروار غله بوده بمرور ایام از بابت کمال عدالت و رافت
شاهنشاه جمجاه آسمان درگاه و مشتهای امنیت که دهات خالصه و
اربابی روی بآبادی گذاشته و بتعداد بهم رسانیده مالیات

مالیات نیز بدفعات افزوده شده در هذه السنه
او دئیل مالیات خالصه و اربابی از بلده و بلوکات و توا
بع از این قرار است

تعداد نفوس بلوکات و توابع اگرچه نشده ولی بحسب
حدس و تخمین یکصد و پنجاه و نه هزار نفس از رجال و نساء
و صبیان خواهد بود چنانچه بیشتر نباشد نقصان
ندارد قد تمت کتاب تاریخ علی حسب الامر عمدة الاطباء
فخامت و جلالت نصاب مولانا و مولی الموالی اناثی جا سید منصور
دام اجلاله العالی قد فرغت علی تحریر الوقایع الایام معزی
السفر فی ثانی شهر شعبان المعظم فی سنه ۱۳۱۲ و انا الاقل احمد بن
جناب الاعلام المستطاب آخوند ملا شکرالله منشی باشی
بسم الله الرحمن الرحیم جمع یوم شنبه
شهر ربیع الثانی در خجسته صرف ... رفتم سرقات
نعوم آمده در طاق قدری خزی ... اسمعیل خان
ضرب دادم ... آب ... خوردیم

من تنها [illegible] بودم ساعتی آنجا خوابیدم برخاسته صرف چائی شد [illegible] بچه قیمت کرد
داده ام رعایا آمده بودند هر دو نفری یک کاغذ نوشته بودند از قرار [illegible] آنها [illegible] خودم برخاسته رفتم
سر بنا و عمله عمارت اندرون [illegible] طولی نکشید عمله زیاد [illegible] که [illegible] جاروب می کردند
خاک زباله بیرون می بردند بعد از مغرب مشغول تحریر شدم دو ساعت از شب رفته بود
سبز علی بیک آدم جناب مستطاب [illegible] از خدمت سردار آمد طغرا [illegible] سلطنت [illegible]
نداشت ساعتی گذشت رفت من هم جواب کاغذ مستطاب سردار را مشغول شدم [illegible]
ملتفت نبودم از شب زیادی رفته است ساعت هشت از شام آوردند صرف شد میرزا احمد
رفت من برخاسته خوابیدم امروز قدری خوب نبوده ام مدتی خوابم نبرد تا آنکه

صبح روز یکشنبه ۲۸ برخاسته جهانگیر خان را مأمور [illegible]
است [illegible] که خدا [illegible] صرف [illegible] نهری [illegible] آمده بود
ایستادم [illegible] نداشت [illegible]
با دستمال [illegible] عمله بنا و عمله را [illegible] رفتم سر قنات مراجعت به عمارت
اندرون رفته دو نفر عمله که [illegible] جاروب می کردند زباله خاک بیرون می بردند [illegible]
گفتم [illegible] آب [illegible] رفتم سر قنات مدتی آنجا بودم مراجعت
گاهی اندرون دستورالعمل [illegible] دادم گاهی سر عمله بنا و عمارت اندرونی گاهی سر قنات
آخوند ملا [illegible] آمد [illegible] یک شیشه [illegible] تا دم غروب
راه میرفتیم [illegible] رفته شده [illegible] بعد از مغرب [illegible]
ساعت [illegible] بعد [illegible] شهر [illegible] برخاستم [illegible]

بعد حاجی مهدی

حاجی مهدی اسباب خریده [illegible] نقد [illegible] حاجی مهدی داده ام [illegible]
هم [illegible] خرجی دادم رفت برخاسته وضو ساخته نمازی خوانده چائی خوردم
رفتم سر قنات مراجعت سر بنا و عمله تا دم غروب [illegible] کاغذی [illegible]
و حاجی میرزا [illegible] نوشته [illegible] میرزا احمد آمد مشغول نوشتن روزنامه [illegible]
بودم [illegible] خبر کردند [illegible] صرف کردم خوابیدم [illegible]

صبح روز دوشنبه ۲۹ برخاسته
مرا [illegible] حمام [illegible]
چائی خورده [illegible] عمله [illegible] سرکار [illegible] رفتم [illegible] قطیفه
[illegible] داشتم [illegible] گفتم [illegible] رفتم سر قنات گفتم [illegible]
زیر [illegible] مرا [illegible] رودخانه بودند من هم [illegible] از آنجا [illegible]
رفتم کنار رودخانه [illegible] رفتم [illegible] صابون [illegible]
دستمال [illegible] لباسم [illegible] کشتی [illegible]
عوض کردم باز رفتم سر [illegible] سر قنات آمدم منزل [illegible]
نمازی خوانده رفتم [illegible] آمدم جهانگیر خان [illegible]
آمده بود که [illegible] هم [illegible]
[illegible] زدند
[illegible] رفتم [illegible] غروب [illegible] آتش [illegible]
می سوخت [illegible] گفتم [illegible] نشسته نمازی خوانده [illegible] میرزا احمد
هم آمد کاغذ [illegible] حضرت [illegible] نوشته [illegible] ساعت [illegible]
[illegible]

از شب رفته بودم عاصف بیک ملازم باشی [illegible] نفر رعیت و دو نفر بنا آنجا که دوازده فرسخ منزل
شام صرف کرده بعد از [illegible] بالا رفتم سرکوره می‌سوخت نیم ساعتی بودم [illegible] حکم
خوابیدم صبح دوشنبه [illegible] سلخ برخاسته [illegible] اذان بود وضو گرفته
رفتم سرکوره‌ها می‌سوخت [illegible] شده بود نیم ساعتی بودم آمدم منزل نمازی
خوانده [illegible] آن رعیت [illegible] صبح [illegible] بودند نفری [illegible] آوردند [illegible]
خونچه قلیانی کشیده [illegible] روز بود که روزنامه خود را ننوشته بودم نوشتم برخاسته رفتم
سرکوره‌ها می‌سوخت ساعتی ایستاده رفتم برفقات [illegible] رفتم
سرکوره‌ها که [illegible] آمده گفت [illegible] صحبت
حضرت [illegible] گفتند [illegible] ده تومان
[illegible] ایستاده بود گرفته از [illegible] کوه سفیدی [illegible] کشتند [illegible] گفتیم
[illegible] خان [illegible] خدمت دو لوله [illegible] اندرون [illegible] کردند و [illegible]
[illegible] رفتم عمارت اندرون نشسته [illegible]
نان گفتم آوردند [illegible] آخوند [illegible] بودند صرف کردم [illegible] رفتم سرکوره‌ها
از آنجا [illegible] خسته شده آمدم منزل دراز کشیدم خواستم بخوابم
خوابم نبرد برخاسته نمازی خوانده [illegible] رفتم برفقات [illegible]
در عمارت [illegible] مشغول شد [illegible] آمد [illegible]
[illegible] وقت عصر بود رفتم سرکوره‌ها می‌سوخت گفتند باید شب را صبح نمود

دو نفر رعیت خبر کردند آمدند مشغول کوره شدند بودند آمدم منزل تا ساعت
یک نیم از شب رفته [illegible] مشغول [illegible] بودند آمدم منزل نمازی خوانده
قدری حرف زدیم گفتم شام [illegible] کباب [illegible] خوردم خواستم بروم سرکوره‌ها خسته
بودم رفته خوابیدم صبح [illegible] شنبه غره جمادی الاولی
برخاسته رفتم سرکوره‌ها می‌سوخت [illegible] تمام [illegible] استاد بنا
[illegible] سنگ [illegible] صد بار [illegible] باز
[illegible] پخته [illegible] ایستادم [illegible] جمع کردند آوردند
تا ظهر [illegible] می‌ریختند [illegible] سرکوره‌ها آمدم منزل گفتم
نهار را آوردند [illegible] صرف کردم بعد از نهار [illegible] رفتم
[illegible] آوردند آمدم منزل خسته [illegible] ساعتی خوابیدم
برخاسته وضو گرفته نمازی خوانده [illegible] رسید [illegible] را
آوردند [illegible] ورق [illegible] نوشته بودند مشغول [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] دادم [illegible]
[illegible] بستند از خاک [illegible] خوابیدم [illegible] نمود
از سوراخ [illegible] طاق [illegible]
صبح دوشنبه [illegible] برخاسته [illegible] رفته
قدری [illegible] چهار هزار [illegible]

صبح یکی دو سبد گلابی حاجی صرف شد رفتیم بمیان ده بنائی عمله را سر کار
گذاشتیم خانه عزیز رفتیم زندخوم رفتیم سر قنات مراجعت کردیم عمله دو بخش خانه
کار میکرد مشغول بودم ساعت یک از شب رفته گذشته بود که نهار آوردند خوردیم
خوابیدیم قدری سیاهه نوشتیم آقا سید بهرام بیچاری که در قریه … دارد
… با کلفتش ساعتی نشستند … آمده اند … شد
حواله کردم … از … گذشته … بدید … نشستند هم رفتیم
سر قنات … دیدم کرم … میرزا احمد گفت … میخواهد برود شهر
گفتم بخشیم … فاتحه … نمازی خوانده رفتیم سر کوره قدری گچ پخته بودند آوردم
کوبیده … در … نماز مغرب و عشا را خوانده کاغذ مفصلی … در
نوشتیم شام خورده بودند … نخوردم آقا میرزا احمد رفت … گفتم
در … را … نیامد رفت … آمد گفت … رفت بیرون گفت میروم
خانه … نخواهم … میخواهد برود … زده خوابیدم
صبح جمعه … رفتیم وضو گرفته آمدیم نماز … ولی …
رفتیم آقا سید بهرام آمد … خوردیم قلیانی کشیده
رفتیم سر قنات … هم … شده … اسمعیل …
هم … از … خوردم … از سر قنات
مراجعت کرده رفتیم سر کوره بنائی عمله … گچ می ساخت محمدیه رفتیم

افتادیم

… می آورند از دهات فرستادم
محمدیه رفتیم سر قنات دیدیم سر بار شیره می آورند از دهات …
… رفتیم منزل مشغول تحریر شدیم حسن صدای داد
فریاد … رسید … بلندی … خبر … قلیانی کشیدیم گفتم
نان … صرف شد … آوردند ساعت پنج بغروب مانده
سوار شده با … میرزا احمد رفتیم … جنگل بسیار … بود
پیاده … حلوا … گرفته … پیاده رفتیم سوار شده زیاد
شد رفتیم … رسیده … بچه ده … ندیدیم
پیاده شده … جمعیت جمع بودند … سوار شده
گردیدم … مراجعت کردم کدخدا و رعایا آمدند اصرار کردند پیاده
آبی … شدی آمدیم در مراجعت … پیاده آمده عرق زیاد کردم بسیار خسته
شدم چشمم هم سیاهی میکرد وقت رفتن خیلی سواری از … پیدا
شدند … آمدند … دولتیان بودند …
… نماز … خوانده گفتم … مراجعت …
غروب وارد شدم دیدم حضرات همه منتظرند …
… حضرت … آقاخان … حاضر …
با این شخص … در … نمازی خوانده … خوردم
با … سؤال جواب … حضرات … سؤال …

نمودم

بودیم تا دو ساعت از شب رفته تماشا نشد بی کار بودیم تنها کورق کاغذی
برداشته نوشته شام آوردند آقا میرزا احمد بود شام صرف کرده او رفت من خوابیدم
دراز کشیدم خوابم نبرد نفهمیدم از رختخواب بیرون آمدم که جائی زیاد خوابیده بودم [illegible]
برد ذهنی نشد چند دفعه بیدار شدم آفتاب نیامده بود یوم شنبه ششم محرم برخاسته وضو گرفته
نماز خوانده حسین خان حضرت اکرم فرمودند رفت ولی تنها مانده بود آقا
ابراهیم خان و هدایت خان آمدند تماشا [illegible] رفتیم سر حمام بنا عمله
[illegible] را دیده رفتیم سر قنات مدتی آنجا بودیم مراجعت آمدم منزل ابراهیم خان
کاغذی نوشت از [illegible] گفتم آقا میرزا احمد نوشت داد او رفت مابعد
توسط هدایت خان را که [illegible] او هم گفتم [illegible] نوشته مهر کردم دادم
برد آخوند ملا میرزا حسین آمد یکی از [illegible] اول در چند سطری [illegible] جواب
هم نوشتم آخوند رفت [illegible] گفتم آوردند [illegible] یک قطعه کباب کبک
کباب را با نان خورده روزنامه [illegible] نوشتم برخاسته رفتیم سر بنا عمله
آنجا بودیم مراجعت وضو گرفته نمازی خوانده چائی آوردند صرف کردم [illegible]
نمک فرنگی دادم خورد طبیب [illegible] شده ام معالجه [illegible] خدا آوردند
آب زد در این غربت ناخوش نشوم سیدی [illegible] چائی خورده
[illegible] دادم رفت مشغول تحریر بودم که خدا [illegible] رفته بودند
مراجعت کردند [illegible] حضرت [illegible] کاغذهای [illegible]

خیلی مفصل شرح خوانده با آنها سؤال جواب کرده سیدی آمد
عارض شد که [illegible] مرا در حصار [illegible] گرفتند [illegible]
[illegible] نمیدانم [illegible] فرستادم که خدای [illegible]
که سید را با آنها روانه [illegible] راضی نشدند تا چه شود خودم
برخاسته رفتیم در حمام بنا عمله داشتیم [illegible] رفتیم سر قنات
مراجعت [illegible] آقا میرزا احمد
کتابچه [illegible] را نوشت تا ساعت سه از شب رفته شام آوردند
کردم [illegible] سؤال جواب بودیم آنها
رفتند [illegible] نصف شب برخاسته [illegible] رفتم بیرون
در آن عمارت [illegible] ولی ملازم [illegible] در عمارت [illegible]
[illegible] در عمارت [illegible]
آمده خوابیدم صبح یوم یکشنبه ۷ برخاسته آفتاب [illegible] نماز
قضا شده بعد نماز [illegible] خوانده چائی [illegible] رفتیم سر حمام
سر بنا عمله از آنجا سر قنات مراجعت منزل [illegible]
[illegible] کاغذی نوشته گفتم نان [illegible] آوردند [illegible]
رفتیم سر بنا عمله از آنجا سر قنات [illegible] نمازی خوانده چائی خوردم [illegible]
[illegible] ۵

شاهونی قدری نان روغنی تعارف آورده بود مشغول خوردن بودیم تا
میرزا احمد با کدخدایان آمدند بعد از صرف نهار حرفشان را زدند رفتند
منهم برخواسته رفتم سرکشیک‌خانه جمله درب مجلس آمده جای حاضر بود خوردم تا
دو کاغذی نوشته بود میرزا احمد را گفتم برود بگیرد بعد قدری خوابیدم بعد از
میان ده ... یک قرانی سرکشیک بادهمه نعیم الله اینجا بود تا میرزا احمد انجا رفت
بود ساکت ... لطف ... صحبت کردیم آمدم منزل باغ نشستم رفت
میرزا احمد آمد مشغول نوشتن کاغذها به جهت در ... ارس نبودم از حاجی محمد
که دو ورق کاغذ نوشته بود دادم ... شام بخوردند میرزا احمد رفت
برخواسته آمدند بام ... ولی ... آمدند قدری بام را تماشا کردند رفتند
کی ... صبح دوشنبه ۷ برخواسته سرراه صفا ... آمدم جای خوردم
... کشیدند ولی را ... دادم ... جمله را داده ... شدند
عریضه داد جواب نوشته برخواستیم رفتم سر قنات بین جمله سرکشیک ...
... آمد چند نفر ... کفته بودند ... دزدی کرده اند
دادم حبس کردند کاغذ مفصل گفتم ... نوشته ... بودند ... شیر ...
ابو ... کاغذ ... میرزا احمد ... رفتند
حاضر بود برادر ... رفتم سر قنات ... سرتپا جمله ...

محمد ولیخان شاهون ... بره دم باغ ... بود ... کاغذ ... نوشته
چهار کاغذی نوشته بود ... آمده بودند ... تومان بود
قیمت ... داده ... گرفتند ... خوردم ... شاهون
... دلوم ... چهار تومان ... قیمت ... دادم
... شاهون کاغذ نوشته بود جواب او را گفتم نوشتند کاغذ جات
زیاد نوشته بودم مطالب ... دادم ... کنند
... رفتم یک ... قیمت ... بود ... داده بود ...
در ساعت ... شیطان علیه اللعنه ... غالب شد شام
گفتم آوردند خوردم ... پیغام ... میخواهم بروم
گفتم ... رفتم خوابیدم ... قرآن ...
... گفت ... دیدم گفت میخواهم ... سلام
... گفتم ... آمد ... صبح دوشنبه ...
برخواسته چای خوردم ... قدری ... نوشته ... میرزا احمد ...
آمد عارض بود کاغذی ... نوشته دادم بود میرزا احمد ...
... مشغول ... شده بعد رفتم
سرکشیک‌خانه جمله ... آمدم گفتم نهار ... چه ...

مردم حالی [illegible] صرف شد وقت عصر رفتم سر قنات از کار سرخانه [illegible] مراجعت

سر بام حمام نشسته ملا قهرمان آمد قلیانی کشیدم خبر [illegible] شما را تا سر

آنها که جا شده بودند آمدند [illegible] گفتم نهار را منزل دادند جا بجا نمودند

رفتم میان عمارت مشغول تحریر شدم ملا قهرمان و آقا میرزا احمد بودند

حساب دفتر خرج را تمام می نوشتند [illegible] کاغذی که ملا [illegible] نوشتم گفتم

آخوند صرف شد نهار رفتند شب زود خوابیدم [illegible] آمده گفت من

قهر کردم مرا [illegible] بردم خانه [illegible] گفتم [illegible] رفت ولی از نصف

شب بیدار بودم در [illegible] چند مرتبه آمد مرا اذیت نمود

از خواب بیدار شدم صبح روز چهارشنبه ۸ [illegible]

کلید در را [illegible] باز کردم [illegible] آب را [illegible] میان حوض عمارت

[illegible] صفا [illegible] طاق ولی بسیار [illegible] حاضر [illegible] علاء [illegible]

صرف [illegible] قلیانی کشیده رفتم [illegible] گفتم [illegible]

بسیار بسیار باد طوفان [illegible] ابراهیم خان و

بسمعی[illegible] هدایت خان آمدند [illegible] گفتم [illegible]

منزل [illegible] دالان نشسته [illegible] که [illegible]

[illegible] حاضر بودند [illegible] روانه [illegible]

رفتند [illegible] رفتم [illegible] سر قنات از شدت

بار طوفان

از شدت باد طوفان نرفته برگشته رفتم منزل ملا قهرمان [illegible]

خواسته آوردند [illegible] انگشت [illegible] سعادت [illegible]

بالک [illegible] بودند [illegible]

بودند آمدم صبح خبر آوردند دختر سعادت [illegible] راسیدی [illegible]

در دیده [illegible] عقد [illegible] فرستادم هم [illegible] دختر [illegible] آوردند

همان [illegible] دختر را [illegible]

خانه آخوند ملا [illegible] که عمه سعادت [illegible] زن [illegible] بودند

وقت عصر ابراهیم خان و سمیعی خان هدایت خان و ملا قهرمان رفته

سؤال جواب [illegible] در میان [illegible] هدایت خان

گرفته مهر کردند [illegible] رفتم [illegible] حمام [illegible]

سر [illegible] کردم وقت [illegible] رفتم سر قنات [illegible]

[illegible] دکان حمام و [illegible] شهر [illegible]

[illegible] رفتم طاق [illegible] قهرمان [illegible]

حضرت [illegible] حاجی محمد [illegible]

نوشته دفتر [illegible] مهر کردم [illegible]

هم نوشته [illegible] گفتم [illegible] آوردند صرف شد نهار [illegible]

[illegible]

من هم خواستم بخوابم ملا قهرمان گفت من نمی‌خوابم رختخواب [illegible]
دادند خوابید لطف الله رفته بود بالای بالاخانه [illegible]
نان و فریادی داشت برخواسته لاله را روشن کردم رفتم بیرون سگ
فرار کرد آمدم دراز کشیده شیطان مرا وسوسه کرد خوابم نبرد
[illegible] برخواسته لاله را روشن کردم رفتم بیرون گردشی کردم قهوه خانه [illegible]
رفته نان [illegible] تازه آمده بود خوردند بیدار [illegible] رفتم منزل خوابیدم

صبح روز پنجشنبه ۹ اول اذان بود [illegible] برخواسته رفتم [illegible]
وضو گرفتم [illegible] هم با چادر [illegible] برخواستم سر [illegible] آمدم طاق را [illegible]
[illegible] رفت [illegible] مراجعت کرده‌اند [illegible] صرف شد
یک کاغذ هم [illegible] نوشته [illegible] خان آمدند [illegible]
[illegible] محمد مهدی [illegible] رفتم سر بنا [illegible]
[illegible] خبر کردند آمدند [illegible] اسباب بنا [illegible]
[illegible] رحمت کشیدند [illegible] رفتم [illegible] در سر حمام مشغول بودند
[illegible] آمده‌اند [illegible] نقره استاد فرج الله زرگر [illegible] رفته [illegible]
[illegible] خان [illegible] حاجی بزرگ [illegible] ظهر [illegible]
[illegible] خسته شده آمدم منزل لقمه نانی خوردند تنها بودم چند [illegible]

چند لقمه

چند لقمه خورده بردند تنها ولی کار بودم روزنامه خودم را نوشته برخواستم
رفتم سر بنا عمله سه ساعت و نیم به غروب مانده بود [illegible] خاصه [illegible] از
شهر آمده حاجی محمد مهدی [illegible] صدری [illegible] یک جا هم
مراجعت [illegible] سید جعفر هم کاغذی نوشته بود [illegible]
[illegible] آمدم ولی قرض دارم حاجی [illegible] آقا میرزا [illegible]
رفت طهران کاغذها را خوانده‌ها [illegible] رفتم سر بنا [illegible]
که فرستاده بودم [illegible] مراجعت کرد از ده [illegible] کاغذ
مفصلی نوشته بودند خوانده تا اول مغرب در بیرون بودم تنها [illegible]
رفتم منزل [illegible] کتاب نگاه کرده [illegible] کاغذ [illegible] سید جعفر [illegible]
[illegible] میرزا احمد [illegible] مشغول [illegible] سیاه [illegible]
یک [illegible] شکسته [illegible] گفتم [illegible] میرزا احمد رفت
من هم [illegible] خواب [illegible] آمدند [illegible] بخوابم ولی [illegible]
[illegible] خوب [illegible] زدم ولی [illegible] آمدند [illegible] خوابیدند

قد تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب فی یوم الاحد [illegible]
تاسع شهر جمادی [illegible] مطابق [illegible] سنه ۱۳۱۲
صبح روز جمعه [illegible] ۱۳۱۲

حکام فوق نوشته شد که در عهد سلطنت مالک رقاب السلطان بن السلطان
ناصرالدین شاه قاجار که بضرب گلوله بغیرتی کرمانی میرزا رضا بود در سنه ۱۳۱۳
برحمت ایزدی پیوست طاب ثراه ... جلوس
اقدس شهریاری شاهنشاه جمجاه مظفرالدین شاه خلد الله سلطانه حسب الامر شهریاری
میرزا رضا ... نسخه را ... تمام ... خاطر ... اورده ... سلطنت شاه شهید
مرحوم ... سنه ۱۳۱۵ ... سلطنت مظفرالدین شاه ...
... عبدالصمد میرزا ... حکمران قزوین ... وزیر ...
میرزا عبدالکریم است ... تحریر ...

در سال اول سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم ... میرزا حاکم ... وزیر ... پیشکار ... سال

۱۲۶۵ | ۱۲۶۶ | ۱۲۶۷

سال دوم ... حاکم میرزا ... پیشکار ... سال

۱۲۶۸ | ۱۲۶۹

... میرزا حاکم ... ۱۲۷۰

... میرزا حاکم ... سال

۱۲۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۱۲۷۴

... حاکم ... پیشکار ... ۱۲۷۵

... میرزا حاکم علاءالملک پیشکار ... ۱۲۷۶

... الدوله حاکم پیشکار ... حاکم ... میرزا ... سال

۱۲۷۷ | ۱۲۷۸ | ۱۲۷۹ | ۱۲۸۰

عضدالدوله حاکم ... میرزا ... پیشکار ... ۱۲۸۱

عضدالدوله حاکم ... سال ... ۱۲۸۲ ... ۱۲۸۳

... الدوله حاکم ... سال ... ۱۲۸۴

علاءالدوله حاکم ... سال ... میرزا ... پیشکار ... ۱۲۸۵ ... ۱۲۸۶

... حاکم میرزا ... پیشکار ... سال ... ۸۷ ... ۸۸ ... ۸۹ ... ۹۰

عضدالدوله حاکم ۸ سال

... میرزا ... پیشکار ... سال ... ۹۱ ... ۹۲ ... ۹۳ ... ۹۴ ... ۹۵ ... ۹۶ ... ۹۷

... حاکم میرزا ... پیشکار ... ۹۸ ... ۹۹ ... ۱۳۰۰ ... ۱۳۰۱

... الملک حاکم میرزا ... پیشکار ... سال ... ۳۰۲ ... ۳۰۳ ... ۳۰۴

... حاکم ...

چند سال ... سیدالسلطنه حاکم ... شیخ ...

خبر تغیرات و [illegible] که قزوین نسبت با ایام [illegible] با ضعف [illegible] که [illegible] سعید السلطنه [illegible]

[illegible] حاکم السلطنه [illegible] حکومت قزوین را [illegible] در آن [illegible] [illegible]

طغیان کرده [illegible] رفته [illegible] جمعی [illegible] معزول کرده [illegible] سعید السلطنه

حاکم قزوین [illegible] در سال [illegible] بندگان اعلیحضرت شاهنشاه [illegible] مظفرالدین شاه [illegible]

سلطان در سنه ۱۳۱۴ حضرت اقدس اکرم امجد [illegible] میرزا علی اصغر خان صدر اعظم از صدارت معزول [illegible]

منصب صدارت [illegible] میرزا علی اصغر خان [illegible] به قم رفته مجاور آستان ملک پاسبان

حضرت معصومه علیها التحیه و السلام بود و اوقات [illegible] میرزا علی اصغر خان [illegible] امین [illegible] الدوله

[illegible] جمله وزرای [illegible] دولت قاهره بود در عهد سلطنت شاه شهید [illegible] جلیله دفاتر [illegible]

[illegible] جلوس شاهنشاه اعدل [illegible] مظفرالدین شاه خلد الله ملکه [illegible]

مملکت [illegible] الحق [illegible] عدالت [illegible] در آن مملکت [illegible]

[illegible] رفاه [illegible] دولت ابد مدت [illegible]

[illegible] خدمات جناب مستطاب [illegible] ضمیر [illegible] اعلیحضرت شاهنشاهی [illegible]

وزرای [illegible] کرده جناب [illegible] صدارت [illegible]

[illegible] ۱۳۱۴ [illegible] چهارده [illegible] شاهنشاه اسلام پناه [illegible]

الحمدلله [illegible] کرده [illegible] سه روز توقف [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible] دارالسلطنه تبریز [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] زیارت آستان مبارک اعلیحضرت شهریاری [illegible]

[illegible] آستان مبارک [illegible] خدمات [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] کرده کلیه امورات [illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible] مبارک فرخنده فال [illegible] ۱۳۱۵ در ماه رجب المرجب به منصب جلیله

صدارت

[illegible]

منتقل گردیده [illegible] نهم شهر رمضان المبارک [illegible] استقلال [illegible] جلیله

دفاتر [illegible] کلیه ممالک محروسه [illegible] الدوله [illegible] خان [illegible]

[illegible] اعلیحضرت اقدس شهریاری [illegible] ملقب [illegible] امین

الدوله [illegible] ملقب [illegible] گشت [illegible] معرفت و علم [illegible]

ماه [illegible] جلالت [illegible] بشارت [illegible] آن [illegible] شهر [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

گردیده [illegible] آن عفت عصمت [illegible]

[illegible] عقد بسته [illegible]

شعبان المعظم [illegible] قرآن [illegible] کرده [illegible] اللهم [illegible] جمیع [illegible]

یا علی [illegible]

ولادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رجب [illegible]

به شجاعت و بسالت شاه الله عمره ... سلطنت تامه داشتند که بیست و هفت سال ...

فردی از افراد و علمای رجال حسن کفایت ... و فروغ ضمیر ... مقصد ...

در هیچ وقتی از اوقات از مقصد خود غفلت نکرده رفت ... شاه عالم پناه ...

ممالک ... و ضلالت ... و تهور و شفقت ... خدمات ...

به جهت مطلوبین را از دفع ... سلطنت ... خاطر اعلیحضرت شهریاری ...

در سفر و حضر از مقاصد عالیات خاقانی ... شهید ... گردید ...

ایران ... با دولت ممالک ... و ارکان دولت ...

سلطان ... در همه وقت ... حاکم ...

در سال ۱۳۱۳ ... شاه شهید ... رحمت ایزدی ... سلطنت ... در ممالک ...

... ارکان دولت ... از شهادت شاه شهید ...

انشاءالله ... در سایه ... این خبر ... عالی ...

... تسلط ... ممالک ...

تشریح ... در حضور اعلیحضرت اقدس شهریاری ...

مستقلاً حاکم آن مملکت ... خدمات ... دولت ...

... عظام خاقانی ... انشاءالله ... در آن مملکت ...

... اعلی آن ... حضرت اقدس ... همایون ...

... زیارت ... اقدس شهریاری ... اعلیحضرت اقدس ... جم جاه ...

... انشاءالله ... چنانچه ...

تفصیل ... سفارت ... دولت ... ارکان ...

... اعظم ... کبیر ... بنای ... مبارکه ... این ...

... فرنگستان ... سفیران ... سفیر ... اعلیحضرت ...

مقصد المرام ... اقدس ... به جهت ... زیارت ... ۱۳۱۵ ...

شهریاری ... خاقانی گردیده در ماه رجب ...

... شهر رمضان ...

... ممالک ایران ... المقدس ...

حرره ... ۱۳۱۵ تحریراً ...